نسخه ۱

داستانهای امام هادی (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،1388

عنوان و نام پدیدآور: دانستنیهای حضرت امام هادی علیه السلام / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، 1388.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: علی بن محمد(ع)، امام دهم، 212 - 254ق. -- داستان.

موضوع: دانستنیها -- قرن 14.

زندگانی

شکوفه ای بر شاخسار درخت رسالت

امام هادی علیه السلام

نام: علی

لقب: هادی نقی

کنیه: ابوالحسن

نام پدر: محمد

نام مادر: سمانه مغربیه

تاریخ ولادت: 15 ذی الحجه سال 212 هجری

محل ولادت: مدینه طیبه

مدت امامت: 33 سال

مدت عمر: 42 سال

تاریخ شهادت: 3 ماه رجب سال 254 هجری

علت شهادت: طعام زهر آلود

نام قاتل: متوکل عباسی

محل دفن: سامراء

تعداد فرزندان: 4 پسر و 1دختر

میلاد فرخنده

سحرگاه روز 15 ذی الحجه هنگامی که خورشید اشعه تابناک خود را بر روی زمین می گسترد مولود مسعود خاندان رسالت حضرت امام علی النقی (ع) دیده بر جهان باز گشود نوزادی که باعث سربلندی و افتخار

اسلام گردید و عمر خود را در راه اعتلای تعالیم ارزنده اسلام مصروف داشت و در پیشبرد هدفهای الهی از هیچ نو کوشش و فعالیت و مجاهده مضایقه ننمود.

او در تیره ترین دوران اختلافات خلفای عباسی همانند پدر بزرگوارش به توسعه و گسترش آئین اسلام پرداخت و اصالت تعالیم اسلامی را از گزند حوادث و آفات محفوظ داشت.

او از همان دوران نوجوانی از آن هنگامی که در مکتب پدر بزرگوارش درس علم و معرفت می آموخت به راهنمایی و ارشاد مردم می پرداخت و در مکتب عالی دانش و فضیلت خود، گروههایی از علاقه مندان و ارادت ورزان خاندان نبوت را می پروراند.

او در عصر خود در دانش و فضیلت و شرف انسانی، مجاهدتهای اسلامی نظیر و همتا نداشت و علاقمندان همچون پروانه گرد شمع وجودش می گشتند و از خرمن علم و دانش و فضیلت او بهره ها می بردند.

سال ولادت

دهمین ثمره باغ ولایت و دوازدهمین نهال عصمت و طهارت و نخستین فرزند برومند پیشوای نهم در سال 212 هجری در یکی از محلات مدینه شهر نورانی پیامبر بزرگوار اسلام در محلی که موسوم به «صریا» بود دیده بر جهان گشود و به زیباترین نامی که در خاندان رسالت سابقه دیرین و خوش خاطره ای داشت موسوم گردید؛ پدر ارجمندش برای وی نام «علی» را برگزید.

او که همانند جد بزرگوارش مأموریت دفاع از اسلام و احیای حقوق مسلمانان را از جانب پروردگار عالم به عهده

داشت همان کنیه ی جدش را بر خویشتن انتخاب کرد و به ابوالحسن موسوم گردید.

سحرگاه روز 15 ذی الحجه هنگامی که خورشید اشعه تابناک خود را بر روی زمین می گسترد مولود مسعود خاندان رسالت حضرت امام علی النقی (ع) دیده بر جهان باز گشود. نوزادی که باعث سربلندی و افتخار اسلام گردید و عمر خود را در راه اعتلای تعالیم ارزنده اسلام مصروف داشت ودر پیشبرد هدفهای الهی از هیچ نوع کوشش و فعالیت و مجاهده مضایقه ننمود.

لقب ابن رضا درخشان ترین عنوان و شهرت او و دیگر پیشوایان معصوم بعدی بود که آن روزها همچون ستاره درخشان در میان دهها القاب دیگر بر تارک وی می درخشید. از دیگر القاب آن حضرت می توان هادی، ناصح، عالم، فقیه، امین، عسگری، دلیل، فاتح، نقی و مرتضی را نام برد چنانچه امروز بیشتر دوستداران و شیعیان او را با لقب مشهور «هادی» میشناسند.

آن حضرت تحت تربیتهای الهی و معنوی پدر، هفت سال و اندی زندگی کرد و بعد از وفات پدر درخشان ترین و شامخ ترین چهره ی اسلام بود که مشکلات فقهی و علمی جهان اسلام را با دانش و بینش خود حل و فصل می نمود.

مادر

مادر عزیز و مهربانش، بانوی با فضیلت و تقوی و دانشمندی بود در نهایت فداکاری ودلسوزی که یکی از بانوان صالح و درستکار شایسته ی روزگار خود محسوب می گشت به حدی که خود امام (ع) درباره ی او چنین می فرماید:

«مادرم عارف و آشنا به مقام امامت و ولایت بود. او با عنایت و لطف پروردگار اهل رحمت و بهشت است. هرگز فریب شیطان و مکر و کید تجاوزکار وستمگر را

به خود ندید و از نظر رتبه و مقام کمتر از مادر انبیاء و مردان شایسته ی الهی نبود ... » .

نام گرامی وی «سمانه» معروف به سیده و صاحب کنیه «ام الفضل مقربیه» از شاهزادگان رومی بود که به اسارت لشکر مسلمانان در آمده بود و به عنوان «ام ولد» آزاد گردید و افتخار همسری امام را پیدا نمود او یکی از آشنایان حقیقی به مقام ولایت کبری و از مدافعین سرسخت زعامت و خلافت الهی بود.

تعیین امامت آن حضرت

پیشوای نهم جز علی و موسی فرزند دیگری نداشت و از آنجا که میان علی و موسی در دانش و تقوی و پرهیزکاری و فضایل معنوی از وجود تا عدم و از زمین تا آسمان فاصله وجود داشت، برای هیچ انسانی این شبهه پدید نمی آمد که او پیشوایی رقیب امام هادی (ع) گردد به خصوص که بارها حضرت هادی از طرف پدر عالیقدرش امام جواد (ع) تصریحاً به امامت تعیین گردیده بود.

در شهادت پدر

هشت سال از عمر شریفش نگذشته بود که غبار یتیمی بر چهره اش نشست در سال 220 هجری در آخر ماه ذیقعده پدر بزرگوار و جوان خود را از دست داد؛ پدری که نمونه بارز علم و تقوی و فضیلت و شجاعت مظهر مبارزه با ظلم وستم و پناه درماندگان و بیچارگان بود.

مدت عمر و زندگی اش از نظر زمان بسیار محدود بود. چون فقط 25 سال در این جهان زندگی کرد، که هفت سال و چند ماه در دوران امامت پدر و هفده سال بعد از وی دوران امامت و پیشوایی او بود که مأمون دخترش ام فضل را به عقد ازدواج او در آورد سپس دوران حکومت معتصم را دید که در اوایل حکومت او بود که امام جواد در بغداد به شهادت رسید و در کنار قبر جد بزرگوارش امام موسی بن جعفر (ع) مدفون گردید و امروز به نام کاظمین معروف و مشهور است.

سالهای امامت

سالهای امامت آن حضرت مصادف بوده است با قسمتی از خلافت معتصم و تمام خلافت متوکل و منتصر و مستعین و در زمان خلافت المعتز بالله

وفات یافتند.

امام هادی (ع) در مدینه اقامت داشتند تا اینکه متوکل در سال 232 ق به خلافت رسید. چنانکه در تواریخ مذکور است متوکل به حضرت امیر (ع) و اهل بیت کینه شدیدی داشت و کسانی که دور و بر او بودند به بغض و عداوت با آل علی شهرت داشتند و از جمله آنها عبد الله بن محمد بن داود هاشمی معروف به «ابن اترجه» بود.

یکی از برترین زیارات ائمه (ع) که با فقرات بلندش به اوج وجود ائمه اطهار و بلندای هستی

آنان نظر دارد و زمینه معرفت و عرفان کاملتر انسان را فراهم می سازد، زیارت جامعه کبیره است که امام علی النقی (ع) آن را به شاگرد خویش آموخته است که در فصاحت و بلاغت احسن و اکمل زیارات است.

متوکل از امام جهت مسافرت به بغداد دعوت نمود و یحیی بن هرثمه را مأمور این کار کرد، هرثمه آن حضرت را در سال 233 ق به سامرا برد. رفتار متوکل با امام به ظاهر محترمانه بود ولی پیوسته او را تحت نظر داشت و گاهی به حبس، توقیف و یا جستجوی منزل آن حضرت امر می کرد.

آثار آن حضرت

1) رساله ای در رد اهل جبر و تفویض و اثبات عدالت و منزلت بین المنزلتین.

2) مجموعه پاسخهایی که به پرسشهای یحیی بن اکثم قاضی القضات بغداد داده اند.

3) مجموعه ای از احکام دین که ابن شهر آشوب در مناقب از خیبری و حمیری و از کتاب مکاتبات الرجال از عسکریین نقل کرده است.

زیارت در کلام امام هادی (ع)

زیارت انسانهای وارسته موجب بقا و استمرار حیات علمی و معنوی آنان می گردد، آنچنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) اثر زیارت امامان و پیامبران بعد از مرگ همسان اثر زیارت ایشان در حیات است و همان آثار و سازندگی را برای انسان دارد.

یکی از برترین زیارات ائمه (ع) که با فقرات بلندش به اوج وجود ائمه اطهار و بلندای هستی آنان نظر دارد و زمینه معرفت و عرفان کاملتر انسان را فراهم می سازد، زیارت جامعه کبیره است که امام علی النقی (ع) آن را به شاگرد خویش2 آموخته است که در فصاحت و بلاغت احسن و اکمل زیارات است.

این منشور بلند هر چند که در لباس شرح فضایل و کمالات انسانهای کامل و خلفای برجسته الهی بیان شده است، لیکن معارف عمیق توحیدی آن

اساس شرک را بر می کند و وجود انسان را از حقیقت و نور ولایت و معرفت سیراب می کند.

امام هادی (ع) در این زیارت ائمه اطهار (ع) را با جلوه های گوناگون معرفی کرده تا زائر از دریچه های مختلف، ایشان را الگو و اسوه خویش قرار دهد و بر تعالی خود همت گمارد. زیارت جامعه در مقام امامت جایی خالی نمی گذارد تا دیگران آن را پر کنند.

ابتدای زیارت با بهترین تحیت و بزرگداشت، سلام، آغاز می شود و در ادامه بالاترین

معارف اعتقادی انبیا و ائمه (ع) را که هر کدام در عین سادگی نیاز به تشریح و تبیین دارد، بر می شمارد؛ باشد که به تأسی از این ذوات مقدسه وجودمان لبریز از ایمان شود:

السلام علیکم یا أهل بیت النبوه و موضع الرساله و مختلف الملائکه و مهبط الوحی و معدن الرحمه و خزان العلم و منتهی الحلم و أصول الکرم و قاده الأمم و أولیاء النعم و عناصر الأبرار و دعائم الأخیار و ساسه العباد و أرکان البلاد و أبواب الإیمان و أمناء الرحمن و سلاله النبیین و صفوه المرسلین و عتره خیره رب العالمین و رحمه الله و برکاته السلام علی أئمه الهدی و مصابیح الدجی و أعلام التقی و ذوی النهی و أولی الحجی و کهف الوری و ورثه الأنبیاء و المثل الأعلی و الدعوه الحسنی و حجج الله علی أهل الدنیا و الآخره و الأولی و رحمه الله و برکاته.....

منبع

کتاب زندگانی پیشوای دهم، نویسنده عقیقی بخشایشی، تهیه وتنظیم: فرشته خدایی فر

اولاد حضرت امام علی نقی علیه السلام

اولاد آن حضرت از ذکور واناث پنج تن به شمار رفته: ابومحمّد الحسن الامام علیه السلام وحسین ومحمّد وجعفر وعلیه؛ اما حال حضرت امام حسن علیه السلام بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء اللّه تعالی. واما حسین پس من بر حال او مطلع نشدم مگر آنچه را که در (مفاتیح) نوشته ام (86) وآن آنست که حسین سیدی جلیل القدر وعظیم الشأن بوده زیرا که من از بعضی روایات استفاده کرده ام که از مولای ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وبرادرش حسین بن علی علیه السلام تعبیر به سبطین می کردند وتشبیه می کردند این دوبرادر را به دو جدشان دو سبط پیغمبر رحمت امام حسن وامام حسین علیهما السلام. ودر روایت ابوالطیب است که صدای حضرت حجه بن الحسن علیه السلام شبیه بود به صدای حسین، ودر (شجره الاوصیاء) (87) است که حسین فرزند حضرت امام علی نقی علیه السلام از زهاد وعباد بود وبه امامت برادر خود اعتراف داشت.

بالجمله: معروف است که قبر حسین در نزدیک قبر والد ماجد وبرادر بزرگوارش در سامره در همان قبه سامیه است واما سید محمّد (88)

مکنی به ابوجعفر پس او به جلالت قدر ونبالت شأن معروف است وبس است در شأن او که قابلیت و صلاحیت امامت را داشت، وفرزند بزرگ حضرت امام علی نقی علیه السلام بود و شیعه گمان می کردند که او بعد از پدر بزرگوارش امام خواهد بود وپیش از پدر از دنیا رفت، بعد از وفات او حضرت هادی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود:

(یا بُنَیَّ ! اَحْدِثْ

للّهِ شُكْرا فَقَدْ اَحْدَثَ فيکَ اَمْرا). (89)

ای پسر جان من! تازه کن شکر خدا را پس به تحقیق که حق تعالی تازه فرمود در حق توامری را، یعنی ظهور امر امامت آن حضرت. واحادیث بدائیه در حال ابوجعفر بسیار نقل شده وجمله ای از آنها را شیخ مفید وطوسی وطبرسی ایراد فرموده اند و شیخ طوسی وطبرسی روایت کرده اند که جماعتی از بنی هاشم گفتند که ما در روز وفات سید محمّد به خانه حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتیم دیدم که از برای امام علی نقی علیه السلام در صحن خانه بساطی گسترده اند ومردم دور آن حضرت نشسته اند وما تخمین زدیم عدد آن جماعت را که دور آن جناب بودند از آل ابی طالب وبنی عباس وقریش به صد وپنجاه نفر می رسید به غیر از موالی ومردمان دیگر، پس ناگهان امام حسن علیه السلام وارد شد در حالی که گریبان خود را در مرگ برادر چاک زده بود وآمد در طرف راست پدر ایستاد وما آن حضرت را نمی شناختیم، پس بعد از ساعتی امام علی نقی علیه السلام روبه جانب اوکرد و فرمود:

(یا بُنَیَّ! اَحْدِثْ للّهِ شُکْرا فَقَدْ اَحْدَثَ فیکَ اَمْرَا).

پس امام حسن علیه السلام بگریست واسترجاع گفت وفرمود:

(اَلْحَمْدُللّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ اِیّاهُ نَشْکُرُ نِعَمَهُ عَلَیْنا وَ اِنّا للّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ).

پس ما پرسیدیم که او کیست؟ گفتند: حسن فرزند امام علی نقی علیه السلام است و در آن وقت به نظر ما بیست سال از عمر شریفش گذشته بود. ما از آن روز اورا شناختیم واز کلام پدر بزرگوارش با او دانستیم که او امام وقائم مقام پدر بزرگوارش است. (90)

وشیخ طوسی

روایت کرده از شاهویه بن عبداله جلابی گفت: روایت شده بودم از حضرت امام علی نقی علیه السلام در حق ابی جعفر پسرش روایاتی که دلالت می کرد بر امامت او پس چون ابوجعفر وفات کرد قلق واضطراب نمودم از فوت او و باقی ماندم در تحیر وترسیدم که در این باب کاغذی به آن حضرت بنویسم پس نوشتم کاغذی به آن جناب وخواهش کردم از آن حضرت که دعا کند برای فرج و گشایش من در اسبابی که برای من روی داده بود از قبل سلطان در باب غلامانم. پس جواب کاغذ آمد از آن حضرت متضمن آنکه دعا کرده برای من ورد خواهد شد غلامان من بر من، ودر آخر کتاب مرقوم فرموده بود که خواستی سؤال کنی از جانشین من بعد از ابوجعفر واضطراب پیدا کردی برای این کار، مغموم مباش.

(وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضِلَّ قَوْمَا بَعْدَ اِذْ هَدیهُمْ حَتّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ). (91)

امام شما بعد از من ابومحمّد پسر من است ونزد اواست آنچه محتاج الیه شما است مقدم می دارد خدا آنچه را که بخواهد ومؤخر می دارد آنچه را که بخواهد.

(ما نَنْسَخْ مِنْ آیَهٍ اَوْ نُنْسِها نَأتِ بِخَیْرٍ مِنْها اَوْ مِثْلِها (92) قَدْ کَتَبْتُ بِما فِیهِ بَیانٌ وَ اِقْناعٌ لِذی عَقْلٍ یَقْظانٌ.) (93)

وشیخ ما در کتاب (نجم ثاقب) فرموده: ومزار سید محمّد مذکور در هشت فرسنگی سامره نزدیک (قریه بلد) است واز اجلاء سادات و صاحب کرامات متواتره است حتی نزد اهل سنت واعراب بادیه که به غایت از او احترام می کنند واز جنابش می ترسند وهرگز قسم دروغ به اونمی خورند وپیوسته از اطراف برای او نذر می برند بلکه فصل غالب دعاوی

در سامره واطراف آن به قسم با او است ومکرر دیدیم که چون بنای یاد کردن قسم شد، منکر مال را به صاحبانش رساند واز خوردن قسم دروغ صدمه دیدند. در این ایام توقف سامره چند کرامت باهره از اودیده شد، وبعضی از علما بنای جمع آنها ونوشتن ورساله در فضل اودارد، وَفَّقهُ اللّهُ تَعالی انتهی. (94)

وسید ضامن در (تحفه) فرموده که از اولاد سید محمّد است شمس الدّین محمّد بن علی بن محمّد بن حسین بن محمّد بن علی بن محمّد بن الامام الهادی علیه السلام که مشهور است به میر سلطان البخاری برای آنکه ولادتش ونشو ونمایش در بخارا شده واولاد اورا (بخاریون) گویند، و این شمس الدّین سیدی بوده باورع عابد صالح زاهد در دنیا، مصاحبت کرده با علمای بزرگ واقتباس کرده از فضایل ایشان ودر صدر مجلس ایشان نشسته پس از بخارا توجه فرمود به بلاد روم ومتوطن شد در شهر بروساء ونقل شده از او کرامات بسیار ووفات کرد در همان شهر سنه هشتصد وسی ودو یا سنه هشتصد وسی و سه وقبرش در آنجا مشهور است ومزار است که مردم به زیارتش می روند ونذور برای اومی برند. وسید حسن براقی گفته که عقب امامزاده سید محمّد از همین شمس الدّین است واز برای او سلاله ای است که منتشرند در اطراف واز اولاد او است علاءالدّین ابراهیم وپسرش علی وپسرش یوسف وپسرش حمزه وپسرش سید محمّد بعّاج، انتهی. (95)

واما جعفر پس مثلش مثل فرزند حضرت نوح پیغمبر علیه السلام است وملقب به کذاب است وادعا کرد امامت را به غیر حق وگمراه کرد مردم را وفروخت زن حره آزاد از آل

جعفر را واخبار بسیار در مذمت اووارد شده لکن نقلش را در اینجا مهم نمی دانم واورا ابوکرّین می گویند به جهت آنکه گفته اند صد وبیست ولد داشته. فی (المجدی) قَبْرُهُ فی دارِ اَبیهِ، بِسامِراء ماتَ وَ لَهُ خَمْسَ وَ اَرْبَعُونَ سَنَه 271 اِحْدِی وَ سَبْعِینَ وَ مِاَتَیْنِ. (96)

ویکی از اولاد اوست ابوالرضا محسن بن جعفر که در ایام خلافت مقتدر باللّه در سنه سیصد در اعمال دمشق خروج کرد، اورا بکشتند وسرش را به بغداد بردند وبر جسر به دار کشیدند. ونیز از اولاد اواست عیسی بن جعفر معروف به ابن الرضا که عالم فاضل کامل بوده از اوسماع حدیث کرده شیخ اجل ابومحمّد هارون بن موسی تلعکبری در سنه سیصد وبیست وپنج واز او اجازه گرفته. واز (تاریخ قم) نقل شده که بریهه دختر جعفر بن امام علی نقی علیه السلام زوجه محمّد بن موسی مبرقع بوده وبا شوهر خود به قم آمدند وبعد از وفات شوهرش محمّد، او وفات یافت ودر مشهد شوهرش در جنب او مدفون شد وقبر ایشان در بقعه مشهوره به چهل دختران (97) است وبعد از آنکه بریهه وفات یافت برادران او ابراهیم ویحیی صوفی پسران جعفر آمدند به قم از برای آنکه ارث خواهر خود را برگیرند بعد از آنکه ترکه اورا برداشتند ابراهیم از قم برفت اما یحیی صوفی به قم اقامت کرد ودر میدان زکریا بن آدم نزدیک مشهد حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام ساکن شد ودر قم شهر بانویه دختر امین الدّین ابوالقاسم بن مرزبان بن مقاتل را به نکاح شرعی در حباله خود درآورد واز او ابوجعفر وفخر العراق وستیه در وجود آمد

واز ایشان فرزندان بسیاری به وجود آمدند ومعروف به صوفیه بودند.

ودر کتاب مجدی ع است که از اولاد جعفر کذاب است ابوالفتح احمد بن محمّد بن محسن بن یحیی بن جعفر مذکور واودر (آمد) وفات کرد پدرش ابوعبداللّه محمّد صاحب جلالت بوده ونقابت داشت در (مقابر قریش) وبرادرش ابوالقاسم علی فاضل وادیب وحافظ قرآن بود، تغرب الی مصر ویرمی بالنصب. (98)

منبع: منتهی الامال

پاورقی ها

86- (مفاتیح الجنان) باب سوم، فصل دوم.

87- (شجره الاوصیاء) تألیف سید احمد اردکانی یزدی است.

88- قال فی (المجدی ع (عند ذکر ابی محمّد العسکری علیه السلام واخوه محمّد ابوجعفر علیه السلام اراد النهضه الی الحجاز فسافر فی حیاه اخیه حتی بلغ بلدا وهی قریه فوق الموصل بسبعه فراسخ فمات بالسواد فقیره هناک علیه مشهد وقد زرته انتهی. ((المجدی) ص 130)، (شیخ عباس قمی رحمه اللّه).

89- (بحارالانوار) 50/245.

90- (إعلام الوری) طبرسی 2/135.

91- سوره توبه (9)، آیه 115.

92- سوره بقره (2)، آیه 106.

93- (الغیبه) شیخ طوسی ص 121.

94- (نجم الثاقب) ص 216.

95- (تحفه الازهار) 3/461.

96- (المجدی) ص 134.

97- چهل اختران.

98- (المجدی) ص 135.

زندگینامه امام هادی علیه السلام

"بهتر از نیکی، نیکوکار است، و زیباتر از زیبایی، گوینده آن است و برتر از علم، حامل آن و بدتر از بدی، عامل آن است وحشتناک تر از وحشت، آورنده آن است. "

از سخنان گهربار امام هادی علیه السلام

امامان و پیشوایان معصوم (ع) انسانهای کامل و برگزیده ای هستند که به عنوان الگوهای رفتاری و مشعل های فروزان هدایت جامعه بشری از سوی خدا تعیین شده اند. گفتار و رفتار و خوی و منش آنان ترسیم حیات طیبه انسانی و وجودشان تبلور تمامی ارزشهای الهی است.

بدون شک، ارتباط با چنین چهره هایی و پیروی

از دستورها و رفتارشان، تنها راه دستیابی به کمال انسانیت و سعادت هر دو جهان است. پیشوای دهم (ع) یکی از پیشتازان دانش و تقوا و کمال است که وجودش مظهر فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی و الگوی حق جویان و ستم ستیزان است.

امام ابوالحسن علی النقی هادی علیه السلام ملقب به امام "هادی"، دهمین پیشوای شیعیان در نیمه ذیحجه سال 212 هجری در اطراف مدینه در محلی به نام " صریا" متولد گشت. آن حضرت و فرزند گرامی ایشان امام حسن علیهما السلام به عسکریین شهرت یافتند، زیرا خلفای بنی عباس آنها را از سال 233 به سامرا (عسکر) برده و تا آخر عمر پر برکتشان در آنجا، آنها را تحت نظر قرار دادند. امام هادی علیه السلام به لقبهای دیگری مانند: نقی، عالم، فقیه، امین و طیب شهرت داشت و کنیه مبارک ایشان ابوالحسن است. از آنجا که کنیه امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام نیز ابوالحسن بود، لذا برای اجتناب از اشتباه، ابوالحسن اول به امام کاظم علیه السلام، ابوالحسن ثانی به امام رضا علیه السلام و ابوالحسن ثالث به حضرت هادی علیه السلام اختصاص یافته است.

پدر بزرگوارش امام جواد (ع) و مادرش بانوی گرامی سمانه است که بانویی با فضیلت و با تقوا بود. امام هادی (ع) در سن 6 یا 8 سالگی یعنی در سال 220 هجری، پس از شهادت امام جواد (ع) به امامت رسید. مدت 33 ساله امامت امام هادی (ع) با خلفای معتصم، واثق، توکل، منتصر، مستعن و معتز معاصر بود.

عظمت شخصیت امام هادی (ع) به قدری زیاد است که دوست و دشمن را به

اعتراف واداشته است. قسمتی از این اعترافات مبنی بر شخصیت آن امام به لحاظ اخلاقی و بخشی دیگر ناشی از ابعاد علمی آن حضرت و شمه ای، نتیجه کراماتی است که از آن بزرگوار صادر شده است.

ابن صباغ مالکی در کتابی موسوم به فصول المهمه خطوط واضحی از سیمای تابناک فضایل و ویژگی های اخلاقی امام هادی (ع) قهرمان شکست ناپذیر عصر متوکل عباسی را ترسیم می کند!

«فضل و دانش امام دهم شیعیان بر اوج قلل بلند پایه عالم بشریت نقش بسته بود و رشته های مشعشع آن بر اختران آسمان سر می سایید. نیکی ها و اخلاق پسندیده او را نمی توان در شمار عدد ذکر نمود. اما می شود به افتخار آمیزترین آنها که موجب حیرت است بسنده کرد. او جمیع صفات نیک و مفاخر معنوی را یک جا در وجود داشت. ابعاد وسیع و منبع فیاض حکمت و دانش او بر لوح سرشتش ثبت شده و بدین سبب او از ناشایسته ها و آلایش ها به دور و برکنار است.»

امام هادی (ع) دارای نفس زکیه و عزمی راسخ و همتی عالی بود که هرگز احدی از مردم را نمی توان در مقایسه با او همتا و همسان دانست.

ابن شهر آشوب از رجال حدیث نقل می کند که او نیک سرشت ترین و پاک ترین روش را در میان جامعه دارا بود، راستگوترین افراد جامعه محسوب می شد، به هنگام سکوت، شکوه هیبت و تشعشع وقار، چهره او را دربرمی گرفت و چون لب به سخن می گشود، گزیده و نغز می گفت به طوری که شعاع کلامش روح آدمیان را سحر می کرد.

در وجود مقدس امام هادی (ع) ویژگی های اخلاقی پسندیده می درخشید. امامت، کمال و دانش و

فضیلت و سرشت و اخلاق نیک از فرازهای اخلاقی این امام همام است.

خداوند به قدرت بی منتها و دانش وسیع خود، گنجینه هایی از دانش خود را بر خاندان رسالت افاضه و موهبت فرموده و ایشان را به زیور دانش آراسته است، این گنجینه ها، مجموعه اسرار علوم و معارف است که خداوند آن را دراختیار امامان شیعه که راهبران حقیقی بشر هستند، قرار داده است.

مرقد مطهر پیشوای دهم- عراق/ سامراء

امام هادی (ع) که در زمره امامان شیعه و از خاندان رسالت است، نیز از ویژگی دانشی گسترده و جامع برخوردار است، طوری که سمبل های دانش و فرهنگ وی، عقول را حیران و اندیشه ها را به اعجاب واداشته است.

امام دهم همچون پدران و اجداد بزرگوار خود در علم و دانش سرآمد روزگار بود. درخشش او در مدت حیاتش احترامی شگفت در قلوب همگان ایجاد کرده بود. نامه آن حضرت در رد پیروان معتقد به تفویض و جبریون و اثبات عدل و حد مابین جبر و تفویض، از فرازهای شگفت آور دوره امامت، امام هادی محسوب می شود و بسیار مورد تعمق و توجه می باشد.

امام هادی (ع) در این نامه، نظریه پیروان هر دو عقیده را با منطقی ترین اصول مردود اعلام کرده و اسراری از علوم و حقایق آن را پاسخ فرموده است.

با توجه به اینکه خداوند دارای عدل و انصاف و حکمت بالغه است، پس اوست که می تواند هر کس را بخواهد از میان بندگان خود برای ارسال پیامش و تبلیغ رسالتش و اتمام حجت بر بنده هایش برگزیند. گوشه ای دیگر از دریای بیکران دانش امام هادی (ع) در تاریخ خطیب بغدادی تجلی دارد. او

به شهادت خود دانش امام را متذکر شده و در مقام اثبات آن می گوید:

روزی یحیی بن اکثم در مجلس واثق خلیفه عباسی که جمعی از علماء و فقها حضور داشتند، سؤال کرد که چه کسی سر حضرت آدم (ع) را هنگامی که حج به جا آورد، تراشید؟

تمام حضار در پاسخ آن عاجز ماندند، واثق گفت: هم اکنون من کسی که جواب این سؤال را بدهد حاضر می کنم، سپس شخصی را بدنبال حضرت هادی (ع) فرستاد و وی را به دربار خلیفه دعوت کرد. امام نیز دعوت را پذیرفت و برای اظهار و بیان حقیقت به دربار واثق رفت. خلیفه پرسید: ای ابوالحسن به ما بگو چه کسی سر حضرت آدم را هنگام حج تراشید؟ امام فرمود: ای واثق ترا به خدا سوگند می دهم که ما را از بیان و جواب آن معاف کنی، خلیفه گفت: ترا سوگند می دهم که جواب را بفرمایی!

امام فرمود: اکنون که قبول نمی کنی، پس می گویم. پدرم مرا از جدم خبر داد و جدم از جدش که رسول خدا باشد، اطلاع داد که فرمود: برای تراشیدن سر آدم جبرئیل مأمور شد یاقوتی از بهشت آورد و به سر آدم کشید تا موهای سرش بریزد.

در مورد جاذبه اجتماعی و نفوذ سیاسی امام هادی (ع) فقط می توان همین را گفت که یکی از تجلیات و تشعشعات پرشکوه خداوند و تابش منبع فیاض نور حق در وجود امام هادی (ع) متجلی و منعکس شده و از وجود حضرت نیز مانند آینه ای که انوار گوناگون را در خود انعکاس می دهد، ساطع بوده است. کسی را در عصر پیشوای دهم، توان نگاهی ممتد و حتی لحظه ای

کوتاه به چهره او نبود. به محض نظر به رخسار پرفروغش آثار ضعف و سستی و ترس بر قلب ها سایه می افکند. در کتاب های تاریخی آمده است که حضور امام در هر مجلسی مورد تجلیل و احترام عمیق بود و خواسته و ناخواسته اطرافیان را تحت تأثیر و نفوذ قرار می داد و همنشینان وی همواره آرزوی مجالست و مراودت او را در سر داشتند.

با آنکه متوکل بارها در صدد بود تا به بهانه قیام مسلحانه امام دهم را از میان بردارد، ولی هیچ گاه به این بهانه دست نیافت. با این حال، نتوانست حیات شریف آن حضرت را که مانع خودکامگی های او به عنوان محور تفکر اسلامی بود و همچون مرکزی که شیعیان بر گرد آن پروانه وار می چرخیدند، تحمل کند، لذا ایشان را بنا به روایتی، در تاریخ سوم رجب سال 245هجری به شهادت رساند.

امام دهم در حالی که هشت سال و پنج ماه از عمر شریفشان می گذشت، به مقام امامت نایل شدند و پس از سی و سه سال به شهادت رسیدند و در سامرا دفن شدند (صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و أبنائه الطاهرین).

از بیانات گهربار آن حضرت است که فرموده اند:

«الحکمه لا تنجع فی الطبائع الفاسده»

حکمت در نهاد فاسد تأثیر نمی کند.

در خاتمه باید متذکر شویم که امام هادی (ع) اصحاب فراوانی دارند که بسیاری از آنها فخر شیعه هستند و از جمله آنها حضرت عبدالعظیم حسنی است که در شهر ری مدفون است. او از اعاظم روات است و حضرت هادی به او خیلی احترام می گذاردند. او کسی است که ایمان را خدمت حضرت هادی به این صورت

عرضه داشت:

» خدا یکی است و شبیه برای او فرض نمی شود، جسم نیست بلکه خالق جسم است. همه چیز را خلق نموده است و همه چیز به دست او است و او مالک آنها است. محمد صلی الله علیه و آله پیامبر است و او آخر پیامبران است که پیامبری بعد از او نخواهد آمد و دین او پایان همه ادیان است، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب وصّی پیامبر است و بعد از امیرالمؤمنین، حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و بعد از او فرزندش که غایب می شود و روزی ظاهر می شود و جهان را انبوه از عدل می کند بعد از آنکه ظلم انبوه باشد. «عبدالعظیم گفت: » اقرار دارم و می گویم دوست شما دوست خدا و دشمن شما دشمن خدا است. اطاعت شما اطاعت خدا و مخالفت شما مخالفت خدا است. به معراج و سؤال در قبر و بهشت و جهنم و صراط و میزان اعتقاد دارم و همه آنها حق است و می دانم که قیامت آمدنی است. و بر واجبات الهی که نماز، روزه، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است اقرار دارم. «حضرت فرمودند: » ای ابوالقاسم این دین پسندیده است، خداوند را بر آن ثابت بدارد. «

عبدالعظیم رحمه الله دین اعتقادی را عرضه داشت زیرا تنها اعتقاد نمی تواند موجب نجات باشد. دینی موجب نجات است که توأم با عمل باشد. از این جهت حضرت هادی (ع) ایمان

را چنین فرموده اند. ابودعامه می گوید: به عیادت حضرت هادی رفتم آن بزرگوار فرمودند: چون به عیادت من آمدی بر من حقی پیدا کرده ای، برای ادای حقت روایتی از پدرم که از پدرانش و از امیرالمؤمنین و او از رسول اکرم علیه السلام نقل کرده است می گویم:

«قال رسول الله: الایمان ما وقّدته القلوب و صدقته الاعمال»

ایمان چیزی است که در دل جایگزین شده است و اعمال، گفتار و کردار آن را تصدیق می کند.

از این جهت در قرآن شریف و روایات اهل بیت فراوان دیده می شود که از افرادی که مرد عمل نیستند سلب ایمان شده است.

نام های امام هادی (ع)

پیش از ذکر اسامی آن حضرت باید یادآور شویم که مقصود ما از «نام» اعم از اسامی، القاب و کنیه های آن حضرت است. در برابر هر عنوان، نام کسانی را که آن اسم را بر آن حضرت اطلاق کرده اند نیز آورده ایم.

1. ابی الحسن علی بن محمد عسکری (ع)، (از شیخ مفید) [1]

2. ابوالحسن علی بن محمد صاحب العسکر (ع) (از شیخ طوسی) [2]

3. علی بن محمد الهادی (ع)، (از سید بن طاووس) [3]

4. علی بن محمد (ع)، (از فخر الدین طریحی) [4]

5. هادی (ع)، (از کفعمی) [5]

6. ابوالحسن علی العسکری (ع)، (از ابن صباغ مالکی از علمای سنی) [6]

7. علی بن محمد علی بن موسی ...، (از شیخ صدوق) [7]

8.. رجل علوی؛ مردی علوی، (از نجاشی به نقل از احمد بن یحیی اودی) [8]. این تعبیر نشانه تقیه اودی و فضای سیاسی خفقان آلود عصر امام هادی است؛ به طوری که مردم از ترس نمی توانستند از آن حضرت اسم ببرند.

9. على بن محمد بن على ... الامام

المنتخب، ولی المؤمنین، (شیخ مفید) [9]

10. نقی بن تقی بن صابر بن وفی بن صادق بن سید بن سجادین شهیدین بن حیدر ...، [10] (ابن شهر آشوب)

11. ابی الحسن العسکری علی بن محمد بن ابی جعفر القانع بن علی الرضا بن موسی الامین، ... (ابن خشّاب) [11]. ابن خشاب هم اسامی ائمه هدی را همراه القاب مقدسشان مطرح کرده است.

12. الامام العاشر، الامام الهادی، علی بن محمد وارث الوصیین، (برسی) [12]

13. الامام علی الهادی ابن الامام محمد الجواد، (تستری) [13]

14. بطور، (در تورات) [14]

15. عسکری علت نام گذاری امام هادی و امام حسن، به عسکری این بوده که آن دو بزرگوار در محله ای به نام «عسکر» در سامرا تحت نظر بودند. [15]

16. ابوالحسن یا ابوالحسن ثالث، (طبرسی و دیگران) [16]. به گفته «طریحی» کنیه ابوالحسن مشترک بین پنج امام است: علی بن ابی طالب، علی بن الحسین، موسی بن جعفر، علی بن موسی و علی بن محمد الهادی (ع). [17]

17. علی بن محمد ابوالحسن هاشمی معروف به ابوالحسن عسکری، (از خطیب بغدادی) [18]

18. ابوالحسن علی الهادی، (ابن خلکان) [19]

19. الطیب الهادی، (از علی بن مهزیار) [20]

20. الصادق ابوالحسن الثالث، (از یکی از راویان) [21]

21. هادی، عسکری، عالم، دلیل، موضح، راشد و سدید (حضینی). [22]

22. ابن الرضا (ع)، (مردم آن عصر) [23]

23. ولی المؤمنین، (مفید) [24]

24. الصادق علی بن محمد بن الرضا، (از شخصی به نام منصور) [25]

25. العبد الصالح علی بن محمد بن علی الرضا، (از یک راوی به نام ابن یاسین) [26]

26. الطیب، (از داود صرمی) [27]

27. صاحب العسکر، (یکی از اصحاب امام هادی) [28]

28. الفقیه العسکری، (از حسن بن راشد) [29]

29. مرتضی، رشید، شهید،

نجیب، متقی، متوکل و خالص و وفی، (طبری) [30]

30. امین، (طبرسی) [31]

31. نقی، مؤتمن و متوکل، (ابن شهر آشوب) [32]

32. علی بن محمد المفتی، (اربلی) [33]

33. ناصح و فتّاح، (اربلی) [34]

اربلی می گوید: مشهورترین لقب آن بزرگوار متوکل بود، اما ایشان از اصحاب خود خواسته بود از ذکر این نام خودداری کنند؛ زیرا متوکل عباسی هم این نام را داشت. [35]

34. الامین المؤتمن هادی المسترشدین، (امام باقر (ع)) [36]

35. السراج المنیر و الرکن الوثیق، (امام سجاد (ع)) [37]

36. علی بن محمد المنتجب، (ناحیه مقدسه) [38]

37. ماضی، رجل و صادق، (طریحی). [39]

38. زکی، (علی علوی عمری) [40]

39. در دعای حضرت قائم (عج) معروف به دعای عبرات آمده است: «اللهم انی ... اتقرب الیک.. بالامام منحه الجبّار و والد الائمه الاطهار علی بن محمد المولود بالعسکر ... » . [41]

40. در جایی دیگر از حضرت ولی عصر (عج) درباره جد گرامی اش آمده است:

« ... وصلّ علی علی بن محمد امام المؤمنین و وارث المرسلین و حجه رب العالمین ... » . [42]

41. حضرت رسول اعظم (ص) فرمودند: ای علی، من نذیر امت هستم و تو هادی آنها ... و علی بن محمد] الهادی [سابر] آزمایش کننده [و علم امت است ... [43]

42. المکتفی بالله، الولی لله، طاهر النجیب، صادق اللهجه. [44]

پی نوشت

[1]. موسوعه الامام الهادی، ج1، ص22.

[2]. همان، ص 23.

[3]. همان، ص24.

[4]. همان.

[5]. همان.

[6]. همان، ص25.

[7]. همان، ص 27.

[8]. همان.

[9]. همان، ص28.

[10]. همان.

[11]. همان، ص28 و29.

[12]. همان، ص29.

[13]. همان.

[14]. همان، ص30.

[15]. همان، ص31 32.

[16]. همان، ص33.

[17]. همان.

[18]. همان، ص33 34.

[19]. همان، ص34.

[20]. همان.

[21]. همان، ص35.

[22] همان.

[23]. همان.

[24]. همان، ص36.

[25]. همان.

[26]. همان.

[27]. همان.

[28]. همان.

[29]. همان، ص37.

[30]. همان.

[31]. همان.

[32]. همان،

ص38.

[33]. همان، ص39.

[34]. همان.

[35]. همان، ص39 40.

[36]. همان، ص40.

[37]. همان.

[38]. همان، ص41.

[39]. همان.

[40] همان.

[41]. همان، ص162.

[42]. همان.

[43]. همان، ص 169.

[44]. همان، ص150 و 151.

فضائل

فضایل ومناقب ومکارم اخلاق

آب گرم وآماده وضو

اول شیخ طوسی از (کافور خادم) روایت کرده که گفت: حضرت امام علی نقی علیه السلام فرمود به من که فلان سطل را در فلان محل بگذار که من وضو بگیرم از آن برای نمازم وفرستاد مرا پی حاجتی وفرمود چون برگشتی سطل را بگذار که مهیا باشد برای وقتی که من خواستم آماده نماز شوم. پس آن حضرت بر قفا خفت تا خواب کند ومن فراموش کردم که فرمایش حضرت را به عمل آورم وآن شب، شب سردی بود، پس یک وقت ملتفت شدم که آن حضرت برخاسته برای نماز ویادم آمد که من سطل آب را نگذاشتم در آن محل که فرموده بود. پس از جای خود دور شدم از ترس ملامت آن حضرت ومتألم بودم از جهت آنکه آن حضرت به تعب ومشقت خواهد افتاد برای تحصیل آن سطل آب، ناگاه مرا ندا کرد نداء غضبناک، من گفتم: انا للّٰه چه عذر آورم؟ بگویم فراموش کردم چنین کاری را و چاره ای ندیدم از اجابت آن حضرت، پس رفتم به خدمتش به حال رعب وترس، فرمود: وای بر توآیا ندانستی رسم وعادت مرا که من تطهیر نمی کنم مگر به آب سرد، برای من آب گرم نمودی ودر سطل کردی. گفتم: به خدا سوگند که من نه سطل را در آنجا گذاشتم ونه آب در آن کردم، فرمود: اَلْحَمْدُللّٰهِ به خدا قسم که ما ترک نخواهیم کرد رخصت خدا راورد نخواهیم کرد عطای اورا، حمد خداوندی را که قرار داد

ما را از اهل طاعتش وتوفیق داد ما را به اعانت نمودن از برای عبادتش، همانا پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم فرمود که خداوند غضب می کن بر کسی که قبول نکند رخصتش را. (5)

احترام مخالفان به امام هادی علیه السلام

دوم ونیز شیخ روایت کرده به متوکل گفتند: هیچ کس چنان نمی کند که تو با خود می کنی در باب علی بن محمّد تقی؛ زیرا که هر وقت [به] منزل تو وارد می شود هر کس که در سرای است اورا خدمت می کند به حدی که نمی گذارند که پرده بلند کند ودر را باز کند وچون مردم این را بدانند می گویند اگر خلیفه نمی دانست استحقاق اورا از برای این امر این نحو رفتار با اونمی نمود بگذار اورا وقتی که داخل خانه می شود خودش پرده را بلند کند وبرود همچنان که سایرین می روند وبه او برسد همان تعبی که به سایرین می رسد. متوکل فرمان داد که کسی خدمت نکند علی نقی علیه السلام را واز جلو او پرده را بلند نکند ومتوکل بسیار اهتمام داشت که از خبرها ومطالبی که در منزلش واقع شده مطلع شود لاجرم کسی را گماشته بود که خبرها را برای اومی نوشت پس نوشت آن مرد به متوکل که علی بن محمّد علیه السلام چون داخل خانه شد کسی پرده را از جلو بلند نکرد لکن بادی وزید به حدی که پرده را بلند کرد وآن حضرت بدون زحمت داخل شد. متوکل گفت مواظب باشند وقت بیرون رفتنش را. دیگرباره آن گماشته متوکل نوشت که بادی بر خلاف باد اولی وزید وپرده را بلند کرد که آن حضرت بدون تعب بیرون رفت. متوکل دید که در این کار فضیلت

حضرت ظاهر می شود فرمان داد که به دستور سابق رفتار کنید وپرده از پیش او بلند کنید. (6)

احترام بی اختیار

سوم امین الدّین طبرسی از محمّد بن حسن اشتر علوی روایت کرده که گفت: من و پدرم بر در خانه متوکل بودیم ومن در آن وقت کودک بودم وجماعتی از طالبیین و عباسیین وآل جعفر حضور داشتند وما واقف بودیم که حضرت ابوالحسن علی هادی علیه السلام وارد شد تمامی مردم برای او پیاده شدند تا آنکه حضرت داخل خانه شد. پس بعضی از آن جماعت به بعضی دیگر گفتند که ما چرا پیاده شدیم برای این پسر نه او از ما شرافتش بیشتر است ونه سنش زیادتر است، به خدا سوگند که برای او پیاده نخواهیم شد. ابوهاشم جعفری گفت: به خدا که وقتی اورا ببینید برای او پیاده خواهید شد در حالی که خوار باشید. پس زمانی نگذشت که آن حضرت تشریف آوردند چون نظر ایشان بر آن حضرت افتاد تمامی برای او پیاده شدند ابوهاشم به ایشان فرمودند: آیا شما نگفتید که ما پیاده نمی شویم برای او چگونه شد پیاده شدید؟ ! گفتند: به خدا سوگند که نتوانستیم خودداری کنیم تا بی اختیار پیاده شدیم. (7)

سلمانی حضرت آدم علیه السلام در حج

چهارم شیخ یوسف بن حاتم شامی در (درّ النظیم) وسیوطی در (درّالمنثور) از (تاریخ خطیب) نقل کرده از محمّد بن یحیی که گفت: روزی یحیی بن اکثم در مجلس واثق باللّه خلیفه عباسی سؤال کرد در وقتی که فقها حاضر بودند که کی تراشید سر آدم علیه السلام را هنگامی که حج کرد؟ تمامی مردم از جواب عاجز ماندند. واثق گفت که من حاضر می کنم کسی را که جواب این سؤال را بگوید، پس فرستاد به سوی حضرت هادی علیه السلام وآن جناب را حاضر کرد، پس

پرسید که یا اباالحسن خبر بده ما را که کی تراشید سر آدم علیه السلام را وقتی که حج می گذاشت؟ فرمود: سؤال می کنم از تو یا امیرالمؤمنین علیه السلام که مرا از این سؤال عفو نمایی، گفت: قسم می دهم تو را که جواب بگویی. فرمود: الحال که قبول نمی کنی، پس به درستی که پدرم خبر داد از جدم از پدرش از جدش که رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم فرمود که برای تراشیدن سر آدم علیه السلام جبرئیل مأمور شد یاقوتی از بهشت آورد وبه سر مالید موهای سرش ریخت وبه هرجا که روشنی آن یاقوت رسید آنجا حرم گردید. (8)

تدبیر برای رفع مشکل مؤمن

پنجم شیخ اربلی روایت کرده که حضرت هادی علیه السلام روزی از سرّ من رأی به قریه ای بیرون رفت برای مهمی که روی داده بود برای آن حضرت، پس مردی از عربها به طلب آن حضرت به سرّ من رأی آمد. گفتند: با وی که حضرت به فلان قریه رفته آن عرب به قصد آن حضرت به آن قریه رفت. چون به خدمت آن جناب رسید حضرت از او پرسید: چه حاجت داری؟ گفت: من مردی می باشم از عربهای کوفه از متمسکین به ولاء جدت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وعارض شده مرا دینی سنگین که سنگین کرده مرا حمل آن وندیدم کسی را که قضا کند آن را جز تو، حضرت فرمود: خوش باش وشاد باش. پس آن مرد را فرود آورد. پس چون صبح گردید حضرت به آن مرد فرمود که من حاجتی به تو دارم وتو را به خدا که خلاف حاجت من ننمایی، اعرابی گفت: مخالفت نمی کنم. پس نوشت آن

حضرت ورقی به خط خود واعتراف کرد در آن که بر آن حضرت است که به اعرابی دهد مالی را و تعیین کرده بود آن را در آن ورقه واندازه آن به قدری بود که زیادتر بود از دینی که او داشت وفرمود که بگیر این خط را پس در وقتی که رسیدیم به سرّ من رأی بیا نزد من در وقتی که نزد من جماعتی از مردم باشند ومطالبه کن این وجه را از من ودرشتی کن بر من در مطالبه وتو را به خدا که خلاف این نکنی. آن عرب گفت: چنین کنم و گرفت خط را پس وقتی که حضرت به سرّ من رأی رسید وحاضر شدند نزد آن حضرت جماعت بسیاری از اصحاب خلیفه وغیر ایشان، آن مرد آمد وآن خط را بیرون آورد ومطالبه کرد وبه همان نحو که حضرت اورا وصیت فرموده بود رفتار کرد. حضرت به نرمی وملایمت با تکلم کرد وعذر خواهی نمود ووعده داد که وفا خواهم کرد وتو را خوشدل خواهم ساخت. این خبر به متوکل رسید امر کرد که سی هزار درهم به سوی آن حضرت حمل کنند چون آن پولها به آن حضرت رسید گذاشت تا آن مرد آمد، فرمود: این مالها را بگیر ودین خود را ادا کن ومابقی آن را خرج اهل وعیال خود کن وما را معذور دار. اعرابی گفت: یابن رسول اللّه ! به خدا سوگند که آرزوی من در کمتر از ثلث این مال بود ولکن) اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ) وگرفت آن مال را ورفت. (9)

ایثار شگفت انگیز حضرت خضر علیه السلام

مؤلف گوید: این منقبت از آن حضرت شبیه است به آنچه که

از جناب خضر علیه السلام روایت شده وآن روایت چنین است که دیلمی در (اعلام الدّین) نقل کرده از ابی امامه که حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله و سلم فرمود به اصحاب خود آیا خبر ندهم شما را از خضر؟ گفتند: آری یا رسول اللّه. فرمود: وقتی راه می رفت در بازاری از بازارهای بنی اسرائیل ناگاه چشم مسکینی به او افتاد پس گفت: تصدق کن بر من خداوند برکت دهد در تو، خضر گفت: ایمان آوردم به خداوند هرچه خدای تقدیر فرمود می شود، در نزد من چیزی نیست که به تو دهم. مسکین گفت: قسم می دهم به وجه خدا که تصدق کنی بر من که من می بینم خیر را در رخساره تو وامید دارم خیر را در نزد تو، خضر گفت: ایمان آوردم به خداوند به درستی که سؤال کردی از من به وسیله امری بزرگ، نیست در نزد من چیزی که بدهم آن را به تو مگر اینکه بگیری من را وبفروشی. مسکین گفت: چگونه راست می آید این؟ خضر گفت: سخن حق می گویم به توبه درستی که سؤال کردی از من به امری بزرگ، سؤال کردی از من به وجه رب من پس بفروشی مرا. پس اورا پیش انداخت به سمت بازار وبه چهارصد درهم فروخت. پس مدتی در پیش مشتری ماند که اورا به کاری وانمی داشت، پس خضر گفت: تو مرا خریدی به جهت خدمت کردن پس به کاری من را فرمان ده، گفت: من ناخوش دارم که تو را به زحمت اندازم زیرا که تو پیری وبزرگ. گفت به تعب نخواهی انداخت یعنی هرچه بگویی قادرم بر آن، گفت: پس برخیز

واین سنگها را نقل کن. وکمتر از شش نفر در یک روز نمی توانستند آنها را نقل کنند، پس برخاست در همان ساعت آن سنگها را نقل کرد. پس آن مرد گفت: (اَحْسَنْتَ وَ اَجْمَلْتَ) ! کار نیکو کردی وطاقت آوردی چیزی را که احدی طاقت نداشت.

پس برای آن مرد سفری روی داد پس به خضر، گفت: گمان می کنم شخص امینی هستی، پس جانشین من باش برای من ونیکو جانشینی کن ومن خوش ندارم که تو را به مشقت اندازم، گفت: به مشقت نمی اندازی، مرد گفت: قدری خشت بزن برای من تا برگردم پس آن مرد به سفر رفت وبرگشت وخضر برای اوبنای محکمی کرده بود. پس آن مرد به او گفت از تو سؤال می کنم به وجه خداوند که حسب تو چیست وکار تو چون است؟ خضر فرمود: سؤال کردی از من به امر عظیمی به وجه خداوند عزوجل ووجه خداوند مرا در بندگی انداخته اینک به تو خبر دهم، من آن خضرم که شنیده ای، مسکینی از من سؤال کرد چیزی نبود نزد من به او دهم پس سؤال کرد از من به وجه خداوند عز وجل، پس خود را در قید بندگی او در آوردم ومرا فروخت وبه تو خبر دهم، هر کس که از او سؤال کنند به وجه خداوند عزوجل پس رد کند سائل را وحال آنکه قادر است بر آن، می ایستد روز قیامت ونیست در روی او پوست وگوشت وخون جز استخوان که مضطرب است وحرکت می کند. مرد گفت: تو را به مشقت انداختم ونشناختم، فرمود که باکی نداشته باش نگاه داشتی من را واحسان کردی، گفت پدر ومادرم فدای تو

حکم کن در اهل ومال من آنچه خداوند بر تو مکشوف نموده، یعنی در اینجا باش وهر چه خواهی بکن یا تو را مختار کنم هرجا که خواهی بروی، فرمود: مرا رها کن تا عبادت کنم خداوند را، چنین کرد. پس خضر فرمود: حمد مر خدایی را که مرا در بندگی انداخت آنگاه مرا نجات داد. (10)

لشکر امام هادی علیه السلام

ششم قطب راوندی روایت کرده که متوکل یا واثق یا یکی دیگر از خلفاء امر کرد عسکر خود را که نود هزار بودند از اتراک که در سرّ من رأی بودند که هر کدام توبره اسب خود را از گل سرخ پر کنند ودر میان بیابان وسیعی در موضعی روی هم بریزند، ایشان چنین کردند وبه منزله کوه بزرگی شد واسم آن را تل مخالی (11) نهادند. آنگاه بالای آن رفت وحضرت امام علی نقی علیه السلام را نیز به آنجا طلبید وگفت: شما را اینجا خواستم تا مشاهده کنی لشکرهای مرا، وامر کرده بود لشکریان را که با زینت واسلحه تمام حاضر باشند وغرضش آن بود که شوکت واقتدار خود را بنماید تا مبادا آن حضرت یا یکی از اهل بیت او اراده خراج بر او نماید. حضرت فرمود: می خواهی من نیز لشکر خود را بر تو ظاهر کنم؟ گفت: بلی، پس حضرت دعا کرد وفرمود: نگاه کن! چون نظر کرد دید مابین آسمان وزمین از مشرق ومغرب پر است از ملائکه وتمام شاکی السلاح بودند! خلیفه چون دید او را غش عارض شد چون به هوش آمد حضرت فرمود: ما به دنیای شما کاری نداریم ما مشغول به امر آخرت می باشیم بر تو باکی نباشد از

آنچه گمان کرده ای یعنی اگر گمانت آن است که ما بر تو خروج می خواهیم بکنیم از این خیال راحت باش ما این اراده را نداریم. (12)

استحباب روزه چهار روز سال

هفتم شیخ طوسی ودیگران روایت کرده اند از اسحاق بن عبداللّه علوی عریضی که گفت: اختلاف شد مابین پدرم وعموهایم در میان چهار روزی که مستحب است روزه گرفتن آن در سال، پس سوار شدند ورفتند خدمت حضرت علی نقی علیه السلام ودر آن هنگام آن حضرت در (صریا) مقیم بود پیش از آنکه به سرّ من رأی رود. پس از آنکه ایشان خدمت آن جناب رسیدند آن حضرت فرمود: آمده اید که از من سؤال کنید از ایامی که در سال روزه اش مستحب است؟ گفتند: بلی! ما نیامدیم مگر برای تعیین این مطلب. فرمود: آن چهار روز یکی هفدهم ربیع الاول است وآن روزی است که روزی خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم در آن متولد شده، ودیگر روز بیست وهفتم رجب است وآن روزی است که مبعوث شده در آن روز رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم، وسوم روز بیست وپنجم ذی القعده است وآن روزی است که در آن روز زمین پهن شده است، وچهارم روز هیجدهم ذی حجه است وآن روز غدیر است. (13)

فضایل وخصلت های امام هادی علیه السلام

هشتم قطب راوندی گفته که در حضرت علی بن محمّد هادی علیه السلام جمع شده بود خصال امامت وکامل شده بود در آن حضرت فضل وعلم وخصال خیر و تمامی اخلاق آن حضرت خارق از عادت بود مانند اخلاق پدران بزرگوارش وشب که داخل می شد رومی کرد به قبله ومشغول به عبادت می گشت وساعتی از عبادت باز نمی ایستاد وبر تن نازنینش جبه ای بود از پشم وسجاده اش بر حصیری بود. (14) واگر ما ذکر کنیم محاسن شمایل آن جناب را کتاب طولانی می شود. صاحب (جنات الخلود) گفته که آن

حضرت متوسط القامه بود وروی مبارکش سرخ وسفید وچشمهایش فراخ وابروهایش گشاده وچهره اش دلگشا، هر که غمین بودی بر روی مبارکش نگریستی غمها زایل شدی، ومحبوب القلوب وصاحب هیبت بودی وهر چند دشمن به وی برخوردی تملق نمودی و پیوسته لب مبارکش در تبسم وذکر خدا بودی ودر راه رفتن گامها را کوچک گذارده پیاده رفتن بر آن حضرت دشوار بود واکثر در راه رفتن بدن مبارکش عرق کردی. (15)

5- (أمالی) شیخ طوسی ص 298، مجلس 11، حدیث 587.

6- (بحارالانوار) 50/128.

7- (إعلام الوری) طبرسی 2/118.

8- (تاریخ بغداد) 12/56.

9- ترجمه (کشف الغمه) 3/230.

10- (بحارالانوار) 13/321.

11- جمع (مخلاه) که به معنی توبره است.

12- (الخرائج) راوندی 1/414.

13- (مصباح المتهجد) شیخ طوسی، ص 568، أعلمی، بیروت.

14- (الخرائج) 2/901.

15- (جنات الخلود) ص 35، جدول 17.

منبع

منتهی الامال

شکوه عظمت در دل مردم

فضایل امام هادی (ع)

1. علم

از آن حضرت در خصوص تنزیه آفریننده تعالی و یگانگی او و نیز پاسخهای وی در مسایل و علوم مختلف روایات فراوانی نقل شده است. امام هادی (ع) می فرماید: به راستی خداوند وصف نشود جز بدانچه خودش، خود را وصف کرده. کجا وصف شود آن که حواس از درکش عاجزند و تصورات به کنه او پی نبرند و در دیده ها نگنجد. در نزدیکی اش دور است و در دوری اش نزدیک. چگونگی را پدید کرده بدون آن که گفته شود خود او چگونه است و مکان را آفریده بدون آن که خود مکانی داشته باشد، از چگونگی و از مکان برکنار است، یکتا و یگانه است. شکوه و ابهتش بزرگ و نامهایش پاک است.

2. حلم

برای پی بردن به حلم آن حضرت کافی است به بردباری و گذشت آن حضرت از بریحه، پس از آن که دانست وی در نزد متوکل از او بدگویی کرده و به او افترا بسته و وی را تهدید کرده، توجه کرد.

3. کرم و سخاوتمندی

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد: ابو عمر و عثمان بن سعید و احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر همدانی به نزد علی بن حسن عسکری رفتند. احمد بن اسحاق از وامی که بر گردنش بود نزد حضرت شکایت کرد. آنگاه امام به عمرو که وکیلش بود، فرمود: به او سی هزار دینار و به علی بن جعفر نیز سی هزار دینار بپرداز و خود نیز سی هزار دینار برگیر.

ابن شهر آشوب پس از نقل این ماجرا گوید: این معجزه ای بود که جز ملوک و پادشاهان آن را نیارند و ما از کسی چنین

بخششی نشنیده ایم. همچنین در مناقب گفته شده است: اسحاق جلاب گوید: برای ابو الحسن (ع) در روز ترویه گوسفندان بسیاری خریدم و آن را در میان نزدیکانش تقسیم کردم.

4. شکوه و عظمت در دل مردم:

طبرسی در اعلام الوری به سند خود از محمد بن حسن اشتر علوی نقل کرده است که گفت: همراه با پدرم بر در سرای متوکل بودیم. من در آن هنگام کودکی بودم و در میان گروهی از مردم از طالبی و عباسی و جعفری ایستاده بودیم، که ناگهان ابو الحسن (ع) وارد شد. مردم همگی از مرکبهای خویش پایین آمدند تا آن حضرت به درون رفت. یکی از حاضران از دیگری پرسید: به خاطر چه کسی پایین آمدیم؟به خاطر این بچه؛ حال آن که او از نظر سال از ما بزرگ تر و شریف تر نبود. به خدا سوگند دیگر به احترام او از مرکب خویش پایین نخواهم آمد. پس ابو هاشم جعفری گفت: به خدا قسم کودکان چون او را می بینند به احترام او پیاده می شوند. هنوز دیری نگذاشته بود که آن حضرت به طرف مردم آمد. حاضران چون او را دیدند باز به احترام وی پیاده شدند؛ ابو هاشم خطاب به حاضران گفت: مگر نمی گفتید دیگر به احترام او پیاده نمی شوید؟ پاسخ دادند: به خدا قسم اختیار خود را از دست دادیم و از مرکبهای خود پیاده شدیم.

منبع

کتاب سیره معصومان، نویسنده: سید محسن امین. با اندکی تصرف

ویژگی های اخلاقی امام هادی علیه السلام

کلیات

ابوالفضل هادی منش

امام هادی (ع) نمونه ای از انسان کامل و مجموعه سترگی از اخلاق اسلامی بود. «ابن شهر آشوب» در این باره می نویسد:

«امام هادی (ع) خوش خوترین و راست گوترین مردم بود. کسی که او را از نزدیک می دید، خوش برخوردترین انسان ها را دیده بود و اگر آوازه اش را از دور می شنید، وصف کامل ترین فرد را شنیده بود. هرگاه در حضور او خاموش بودی، هیبت و شکوه وی تو را فرا می گرفت و هرگاه اراده

گفتار می کردی، بزرگی و بزرگواری اش بر تو پرده در می انداخت. او از دودمان رسالت و امامت و میراث دار جانشینی و خلافت بود و شاخساری دل نواز از درخت پربرگ و بار نبوت و میوه سرسبد درخت رسالت ... » . (1)

امام در تمام زمینه های فردی، اعم از ظاهری و اخلاقی، زبانزد همگان بود. «ابن صباغ مالکی» در این راستا می نگارد:

«فضیلت ابوالحسن، علی بن محمد الهادی (ع) بر زمین پرده گسترده و رشته هایش را به ستاره های آسمان پیوسته است. هیچ فضیلتی نیست که به او پایان نیابد و هیچ عظمتی نیست که تمام و کمال به او تعلق نگیرد. هیچ خصلت والایی بزرگ نمی نماید مگر آنکه گواه ارزش آن در وی آشکار است. او شایسته، برگزیده و بزرگوار است که در سرشت والا پسندیده شده است ... هر کار نیکی با وجود او رونق یافته. او از نظر شکوه، آرامش، پاکی و پاکیزگی بر اساس روش نبوی و خلق نیکوی علوی آراسته شده که هیچ فردی از آفریدگان خدا به سان او نیست و به او نمی رسد و امید رسیدن به

او را هم ندارد» . (2)

نیکو و به جاست این قسمت از نوشتار، به زیبایی های طبع او آراسته گردد:

1. عبادت

ایجاد ارتباط عاشقانه با معبود و معشوق ازلی و عبادت فراوان، از ویژگی های برجسته امام هادی (ع) است. در این باره نوشته اند: «همواره ملازم مسجد بود و میلی نیز به دنیا نداشت. عبادتگری فقیه بود. شب ها را در عبادت به صبح می رساند بی آنکه لحظه ای روی از قبله برگرداند. با پشمینه ای بر تن و سجاده ای از حصیر زیر پا به نماز می ایستاد. شوق به عبادتش به شب تمام نمی شد. کمی می خوابید ودوباره برمی خاست و مشغول عبادت می شد. آرام زیر لب قرآن را زمزمه می کرد و با صوتی محزون آیاتش را می خواند و اشک می ریخت که هر کس صدای مناجات او را می شنید، می گریست. گاه بر روی ریگ ها و خاک ها می نشست. نیمه شب ها را مشغول استغفار می شد و شب ها را به شب زنده داری می گذراند. (3) شبانگاه به سجده و رکوع می افتاد و با صدایی محزون و غمگین می گفت: خداوندا، این گناهکار پیش تو آمده و این نیازمند به تو روی آورده، خدایا، رنج او را در این راه بی پاداش مگذار! بر او رحمت آور و او را ببخش و از لغزش هایش درگذر» . (4)

2. ساده زیستی

از دیگر ویژگی های برجسته اخلاقی امام هادی (ع)، ساده زیستی و دوری از دنیا بود. در این زمینه نیز آمده است: «از دنیا چیزی در بساط زندگی نداشت. بنده ای وارسته از دنیا بود. در آن شبی که به خانه اش هجوم آوردند، او را تنها یافتند با پشمینه ای که همیشه بر تن داشت و خانه ای که در آن هیچ اسباب و اثاثیه چشم گیری دیده نمی شد. کف خانه اش خاک پوش بود و بر سجاده حصیری خود نشسته، کلاهی پشمین بر سر گذاشته و با

پروردگارش مشغول نیایش بود» . (5)

3. دانش

یکی از محورهای اساسی و از سترگ ترین پشتوانه های امامت، دانش امام است که بر اساس آن بشریت از کوره راه های نابودی رهایی می یابد. شخصیت علمی امام هادی (ع) از همان دوران کودکی و پیش از امامت ایشان شکل گرفته بود. مناظره های علمی، پاسخ گویی به شبهه های اعتقادی و تربیت شاگردان برجسته نمونه های برجسته ای از جایگاه والای علمی امام هادی (ع) است. او در همان کودکی مسائل پیچیده فقهی را که بسیاری از بزرگان و دانشمندان در حلّ آن فرو می ماندند، حل می کرد. گنجینه ای پایان ناپذیر از دانش و چکاد نشینی در بلندای بینش بود. دشمن ساده اندیش به خیال در هم شکستن وجهه علمی ایشان، مناظره های علمی تشکیل می دهد، ولی جز رسوایی و فضاحت ثمره ای نمی بیند. از این رو، به بلندی مقام امام اعتراف می کند و سر تسلیم فرود می آورد. (6)

با این همه، متوکل، مانع نشر و گسترش علوم از سوی ایشان می شده همواره در تلاش بود تا شخصیت علمی امام بر مردم آشکار نشود. از این رو، امام را تحت مراقبت شدید نظامی گرفته بود و از ارتباط دانشمندان علوم و حتی مردم عامی با ایشان جلوگیری می کرد. دشمنان، پرتو گیتی فروز آن آفتاب علم و معرفت را می دیدند و خفاش صفت با چشمانی شب زده به خیال شب پرستی، از فروزندگی اش چشم فرو می بستند و با شمعی به جنگ آفتاب می رفتند و مناظره به راه می انداختند. با این حال، امام با صبری بی پایان، لحظه ها را به کار می گرفت و تیرگی جهل را با نور دانش خود می زدود. او در بیان پرتو افشانی چهارده خورشید تابنده علم می فرمود:

اسم اعظم خدا

هفتاد و سه حرف است. تنها یک حرف آن نزد آصف [بن برخیا] بود که وقتی خدا را بدان خواند، زمین برای او در هم پیچیده شد و تخت بلقیس را نزد سلیمان نبی آورد. آن گاه زمین گسترده شده و به حال اول خود برگشت. تمام این ها در یک چشم برهم زدن انجام گرفت، ولی نزد ما هفتاد و دو حرف از آن وجود دارد که یک حرف آن نزد خدا مانده [و بقیه را به ما داده] که در خزانه دانش غیب او به خودش اختصاص دارد. (7)

او به تمامی زبان های عصر خود از قبیل هندی، ترکی، فارسی و ... آگاه بود و حتی نوشته اند که در جمع فارسی زبانان به زبان خودشان سخن می گفت. (8)

اظهار نظرهای «یزداد نصرانی» ، شاگرد «بختیشوع» درباره دانش امام هادی (ع) بسیار مهم است. او پزشک مخصوص دربار معتصم بود. چیرگی امام در دانش، به اندازه ای او را مجذوب خود کرده که در توصیف مقام علمی ایشان گفته بود: «اگر بنا باشد آفریده ای را نام ببریم که از جهان غیب آگاهی داشته باشد، او (امام هادی (ع)) خواهد بود» . این سخن نتیجه تنها دیدار کوتاه او با امام بود. (9)

4. آگاهی از اسرار

براساس روایات فراوان، امام معصوم (ع) هر گاه بخواهد از چیزی که بر او پوشیده است، آگاه شود، خداوند او را بدان آگاه خواهد ساخت. امام علی النقی (ع) نیز به سان دیگر پیشوایان، از غیب خبر می داد، آینده را به وضوح می دید. از درون افراد آگاه بود و زمان مرگ افراد را می دانست.

«ابوالعباس احمد ابی النصر» و «ابو جعفر محمد بن علویه» می گویند: «شخصی از شیعیان

اهل بیت (ع) به نام عبدالرحمان در اصفهان می زیست. روزی از او پرسیدند: سبب شیعه شدن تو در این شهر چه بود؟ گفت: من مردی نیازمند، ولی سخنگو و با جرئت بودم. سالی با جمعی از اهل شهر برای دادخواهی به دربار متوکل رفتم. به در کاخ او که رسیدیم، شنیدیم دستور داده امام هادی (ع) را احضار کنند. پرسیدم: علی بن محمد کیست که متوکل چنین دستوری داده؟ گفتند: او از علویان است و رافضی ها او را امام خود می خوانند. پیش خود گفتم شاید متوکل او را خواسته تا به قتل برساند. تصمیم گرفتم همان جا بمانم تا او را ملاقات کنم. مدتی بعد سواری آهسته به کاخ متوکل نزدیک شد. باوقار و شکوهی خاص بر اسب نشسته بود و مردم از دو طرف او را همراهی می کردند. به چهره اش که نگاه کردم، محبّتی عجیب از او در دلم افتاد. ناخواسته به او علاقه مند شدم و از خدا خواستم که شرّ دشمنش را از او دور گرداند. او از میان جمعیت گذشت تا به من رسید. من در سیمایش محو بودم و برایش دعا می کردم. مقابلم که رسید، در چشمانم نگریست و با مهربانی فرمود: خداوند دعاهای تو را در حق من مستجاب کند، عمرت را طولانی سازد و مال و اولادت را بسیار گرداند.

وقتی سخنانش را شنیدم، از تعجب - که چگونه از دل من آگاه است؟ - ترس وجودم را فرا گرفت. تعادل خود را از دست دادم و بر زمین افتادم. مردم اطرافم را گرفتند و پرسیدند چه شد. من کتمان کردم و گفتم: خیر است ان شاء اللّٰه و چیزی به

کسی نگفتم تا این که به خانه ام بازگشتم. دعای امام هادی (ع) در حق من مستجاب شد. خدا دارایی ام را فراوان کرد. به من ده فرزند عطا فرمود و عمرم نیز اکنون از هفتاد سال فزون شده است. من نیز امامت کسی را که از دلم آگاه بود، پذیرفتم و شیعه شدم. (10)

«خیران اسباطی» نیز در زمینه آگاهی امام از اسرار می گوید: نزد ابوالحسن الهادی (ع)، در مدینه رفتم و خدمت ایشان نشستم. امام پرسید: از واثق (خلیفه عباسی) چه خبر داری؟ گفتم: قربانت شوم ! او سلامت بود و ملاقات من با او از همه بیشتر و نزدیک تر است. اما الآن حدود ده روز است که او را ندیده ام. امام فرمود: مردم مدینه می گویند: او مرده است. گفتم: ولی من از همه او را بیشتر می بینم و اگر چنین بود، باید من هم آگاه می بودم. ایشان دوباره فرمودند: مردم مدینه می گویند او مرده ! از تأکید امام براین کلمه فهمیدم منظور امام از مردم، خودشان هستند.

سپس فرمود: جعفر (متوکل عباسی) چه؟ عرض کردم: او در زندان و در بدترین شرایط است. فرمود: بدان که او هم اکنون خلیفه است. سپس پرسید: ابن زیّات (11) (وزیر واثق) چه شد؟ گفتم: مردم پشتیبان او و فرمانبردارش هستند. امام فرمود: این قدرت برایش شوم بود. پس از مدتی سکوت فرمود: دستور خدا و فرمان های او باید اجرا شوند و گزیری از مقدّرات او نیست. ای خیران، بدان که واثق مرده، متوکل به جای او نشسته و ابن زیات نیز کشته شده است. عرض کردم: فدایت شوم، چه وقت؟ ! با اطمینان فرمود: شش روز پس از اینکه از آنجا خارج شدی»

(12) .

5. سخنوری

گفتار امام، شیرین و سرزنش ایشان تکان دهنده بود. به گونه ای که آموزگارش در کودکی شیفته سخنوری او گردید. آن گاه که لب به سخن می گشود، روح شنونده اش را تازگی می بخشید و چون او را عتاب می کرد، کلامش چون شمشیری آتشین از جمله های نغز، پیکره دشمنش را شرحه شرحه می کرد.

آن گاه که خصم برای عشرت طلبی خود از او می خواهد شعری بخواند تا بزم خود را با آن کامل کند، لب به سخن می گشاید، چند بیت می خواند و آن چنان آتشی از ترس در وجود او می اندازد که بزم و عیش اش را تباه می سازد و جهان را پیش چشمان شب پرست دشمن تیره و تار می کند. امام می سراید:

- بر بلندای کوهسارها شب را به صبح آوردند، در حالی که مردان نیرومند از آنان نگهبانی می کردند، ولی کوه های بلند هم به آنان کمکی نکرد.

- سرانجام پس از دوران شکوه و عزت از جایگاه های خویش به زیر کشیده شده و در گودال های قبر افتادند و در چه جای بد و ناپسندی منزل گرفتند.

- پس از آن که به خاک سپرده شدند و فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دستبندها، تاج ها و زیور آلات و آن لباس های فاخرتان؟

- کجاست آن چهره های ناز پرورده و پرده نشین تان؟

- قبرهاشان به جای آنها ندا در می دهد: بر آن چهره های ناز پرورده اکنون کرم ها می خزند.

- چه بسیار خوردند و آشامیدند، ولی اکنون پس از آن همه شکم بارگی ها، خود، خوراک کرم ها می شوند.

مستی از سر متوکل پرید. جام شراب از دستش به زمین افتاد. تلو تلو خوران از ترس فریاد می کشید. حاضران می گریستند و متوکل، سخت حیران و وحشت زده، آن

قدر گریست که ریشش خیس شد و دستور داد بزم بر هم خورده را برچینند. (13)

6. مهربانی

امام بسیار مهربان بود و همواره در رفع مشکلات اطرافیان تلاش می کرد و حتی گاه خودرا به مشقّت می انداخت. آن هم در دورانی که شدت سخت گیری های حکومت بر شیعیان به اوج خود رسیده بود. «محمد بن علی» از «زید بن علی» روایت می کند: «من به سختی بیمار شدم و شبانه، پزشکی برای درمان من آوردند. او نیز دارویی برایم تجویز کرد. فردای آن روز هر چه گشتند، نتوانستند آن دارو را بیابند. پزشک دوباره برای مداوای من آمد و دید حالم وخیم تر شده است، ولی چون دید دارو را به دست نیاورده ام، ناامیدانه از خانه ام بیرون رفت. اندکی بعد فرستاده امام هادی (ع) به خانه ام آمد. او کیسه ای در دست داشت که همان دارو در آن بود. آن را به من داد و گفت:

ابوالحسن به تو سلام رساند و این دارو را به من داد تا برایت بیاورم. او فرمود: آن را چند روز بخور تا حالت بهبود یابد. دارو را از دست او گرفتم و خوردم و چندی بعد به کلی بهبود یافتم» . (14)

7. احترام به اهل دانش

امام، به مردم به ویژه دانشمندان و اهل علم احترام فراوان می گذاشت. در تاریخ آمده است: روزی امام در مجلسی نشسته بودند و جمعی از بنی هاشم، علویان و دیگر مردم نیز در آن مجلس حضور داشتند که دانشمندی از شیعیان وارد شد. او در مناظره ای اعتقادی و کلامی، تعدادی از ناصبیان و دشمنان اهل بیت: را مجاب و رسوا ساخته بود. به محض ورود این شخص به مجلس،

امام از جای خود برخاست و به نشانه احترام به سویش رفت و او را نزد خود در بالای مجلس نشانید و با او مشغول صحبت شد. برخی از حاضران از این رفتار امام ناراحت شده و اعتراض کردند. امام در پاسخ آنان فرمود: اگر با قرآن داوری کنم، راضی می شوید؟ گفتند: آری. امام تلاوت فرمود: (ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که به شما گفته شد: در مجلس جا برای دیگران باز نمایید، باز کنید. تا خداوند [رحمتش را] برایتان گسترده سازد. و چون گفته شد برخیزید، برخیزید تا خداوند به مراتبی [منزلت] مؤمنانتان و کسانی را که علم یافته اند بالا برد) (15) و نیز فرموده است: (آیا کسانی که دانشمند هستند با آنان که نیستند برابرند؟) (16) خداوند مؤمن دانشمند را بر مؤمن غیر دانشمند مقدم داشته، همچنان که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری داده است. آیا به راستی آنکه می داند و آنکه نمی داند، مساوی است؟ پس چرا انکار و اعتراض می کنید؟ خدا به این مؤمن دانشمند برتری داده است. شرف مرد به دانش اوست، نه به نسب و خویشاوندی اش. او نیز با دلایلی محکم که خدا به او آموخته، دشمنان ما را شکست داده است. (17)

8. بخشش

بخشندگی با خون و گوشت اهل بیت: آمیخته بود. آنان همواره با بخشش های خود، دیگران را به شگفتی وا می داشتند. گاه آن قدر می بخشیدند که رفتارشان در شمار معجزه به شمار می آمد، تا آنجا که در این مقام در توصیف حضرت هادی (ع) می گفتند: «انفاق امام هادی (ع) به قدری بود که جز پادشاهان کسی توانایی انجام آن را نداشت و مقدار بخشش های ایشان تا

آن زمان از کسی دیده نشده بود و در جغرافیای اندیشه ها نمی گنجید» . (18)

اسحاق جلاب می گوید: «برای ابوالحسن (ع) گوسفندان بسیاری خریدم. سپس مرا خواست و از منزلش مرا به جایی برد که بلد نبودم و فرمود تا تمامی این گوسفندان را میان افرادی که خود دستور داده بود، پخش کنم» . (19)

بی آنکه دیگران متوجه شوند، آنان را از نسیم بخشندگی خود می نواخت و مورد تفقد قرار می داد. گوسفندانی را می خرید، با دست خود ذبح و بین نیازمندان توزیع می کرد. (20) گاه نیز در حد توان خود و به همان اندازه ای که شخص در خواست کرده بود، به آنان بخشش می کرد. «ابو هاشم جعفری» می گوید: «در تنگنای مالی بسیاری گرفتار آمده بودم تا آنجا که تصمیم گرفتم برای درخواست کمک نزد امام هادی (ع) بروم. هنگامی که خدمت امام رسیدم، پیش از آنکه سخنی بگویم، فرمود: ای ابا هاشم! کدام یک از نعمت های خدا را می خواهی شکر کنی؛ ایمانی که به تو داده که به وسیله آن بدن خود را از آتش دوزخ دور سازی و یا سلامتی و عافیتی که به تو ارزانی داشته که از آن در راه عبادت و بندگی خدا بهره بری، یا از آن قناعتی که به شما هدیه کرده تا در پی آن، از درخواست از مردم بی نیازتان کند؟

ای ابا هاشم! علّت آنکه من سخن آغاز کردم، آن است که گمان کردم می خواهی از برخی مشکلات خود شکایت کنی. دستور داده ام دویست دینار طلا به شما بدهند که با آن مشقت را بر طرف سازی. آن را بگیر و به همان مقدار بسنده کن» . (21)

9. سخت کوشی

امام علی

النقی (ع) پیشوای بزرگ شیعیان و بزرگ خاندان هاشم بود. درآمدهای اسلامی همه به دست او می رسید و می توانست از آن بهره مند شود؛ چرا که حق او بود، ولی به سان پدران خود دوست داشت از حاصل دسترنج خود بهره گیرد و نیازهای زندگی اش را با زحمت خود فراهم آورد. «علی بن حمزه» می گوید: «ابوالحسن (ع) را دیدم که به سختی مشغول کشاورزی است؛ به گونه ای که عرق از سر و رویش جاری است. از ایشان پرسیدم: فدایت شوم! کارگران شما کجایند [که شما این گونه خود را به زحمت انداخته اید]؟

در پاسخ فرمود: ای علی بن حمزه! آن کس که از من و پدرم برتر بود، با بیل زدن در زمین خود روزگار می گذراند. دوباره عرض کردم: منظورتان کیست؟ فرمود: رسول خدا، امیرمؤمنان و همه پدران و خاندانم خودشان کار می کردند. کشاورزی ازجمله کارهای پیامبران، فرستادگان، جانشینان آنها و شایستگان درگاه الهی است» . (22)

10. بردباری

شکیبایی از برجسته ترین صفات مردان بزرگ الهی است؛ زیرا برخوردهای آنان با مردم نادان بیشتر از همه است و آنان برای هدایت شان باید صبر پیشه سازند تا این گونه دروازه ای از رستگاری را به رویشان بگشایند.

«بریحه عباسی» ، گماشته دستگاه حکومتی و امام جماعت دو شهر مکه و مدینه بود. او از امام هادی (ع) نزد متوکل سخن چینی و سعایت کرد و برای او نگاشت: «اگر مکه و مدینه را می خواهی، علی بن محمد (ع) را از این دو شهر دور ساز؛ زیرا مردم را به سوی خود فرا خوانده و گروه بسیاری نیز به او گرایش یافته و از او پیروی می کنند» .

در اثر سعایت های بریحه، متوکل امام

را از جوار پر فیض و ملکوتی رسول خدا (ص) تبعید کرد و ایشان را به سامرا فرستاد. در طول این مسیر، بریحه نیز با ایشان همراه شد.

در بین راه رو به امام کرد و گفت: «تو خود بهتر می دانی که من عامل تبعید تو بودم. سوگندهای محکم و استوار خورده ام که چنانچه شکایت مرا نزد امیرالمؤمنین (متوکل) و یا حتی یکی از درباریان و فرزندان او کنی، تمامی درختانت را در مدینه به آتش کشم و خدمت کارانت را بکشم و چشمه ها و قنات های مزرعه ات را ویران سازم. بدان که در تصمیم خود مصمم خواهم بود» . امام (ع) با چهره ای

گشاده در پاسخ بریحه فرمود: «نزدیک ترین راه برای شکایت از تو، این بود که دیشب شکایت تو را به درگاه خدا عرضه کنم و من شکایتی را که نزد خدا کرده ام، نزد غیر خدا و پیش بندگانش عرضه نخواهم کرد» .

بریحه که رأفت و بردباری امام را در مقابل سعایت ها و موضع زشتی که در برابر امام گرفته بود دید، به دست و پای حضرت افتاد و با تضرع و زاری از امام درخواست بخشش کرد. امام نیز با بزرگواری تمام فرمود: «تو را بخشیدم !» (23)

11. شکوه و هیبت

از آنجا که امام معصوم، کانون تجلی قدرت و عظمت پروردگار و معدن اسرار الهی و قطب عالم امکان است، قداست معنوی و شکوه و وقار بسیار دارد. در زیارت جامعه کبیره از زبان امام هادی (ع) می خوانیم:

«هر بزرگ و صاحب شرافتی در برابر بزرگواری شما و شرافتتان سر فرود آورده و هر خود بزرگ بینی به اطاعت شما گردن نهاده است. هر زورگویی در برابر برتری شما

فروتن شده و همه چیز در برابر شما خوار و ذلیل است» . (24)

«محمد بن حسن اشتر» می گوید: «من همراه پدرم، بیرون کاخ متوکل با جمعی از علویان، عباسیان و جعفریان ایستاده بودیم که امام هادی (ع) آمد. تمام مردم برای ادای احترام و بزرگداشت ایشان از مرکب های خود پایین آمدند و صبر کردند تا ایشان وارد کاخ شود. پس از آن، برخی زبان به گلایه گشودند و گفتند: چرا ما باید به این پسر بچه احترام بگذاریم و از مرکب هایمان به احترامش پیاده شویم؟ نه شرافت او از ما بیشتر است و نه بزرگ سال تر از ماست. به خدا سوگند که وقتی بیرون آمد، دیگر از مرکب هایمان پیاده نمی شویم.

ابو هاشم جعفری در رد سخن آنها گفت: به خدا سوگند که همگی شما با خواری و خفت پیاده خواهید شد. پس از مدتی، امام از کاخ متوکل بیرون آمد. صدای تکبیر و تهلیل مردم به آسمان برخاست و همگی مردم، حتی آنان که گله مند بودند، از اسب هایشان پیاده شدند. آن گاه ابو هاشم رو به آنان کرد و گفت: شما که گفتید به او احترام نمی گذارید و سوگند یاد کردید که از مرکب هایتان پیاده نمی شوید؟! آنها که نتوانسته بودند هیبت و جلال امام را نادیده انگارند، سرافکنده پاسخ دادند: به خدا سوگند، بی اختیار از مرکب پیاده شدیم» . (25)

منبع

پاسدار اسلام، شماره (284)، از طریق شبکه اطلاع رسانی شارح

پاورقی ها

1) مناقب آل ابی طالب، ابو جعفر محمد بن علی ابن شهر آشوب السروی المازندرانی، بیروت، دار الاضواء، بی تا، ج 4، ص 401.

2) فصول المهمه فی معرفه الائمه، ابن صباغ مالکی، بیروت، دارالاضواء، 1409 ق، ج 2، ص 268.

3) ائمتنا، علی محمد علی دخیلّ، بیروت، دار مکتبه الامام الرضا، چاپ ششم، 1402 ق، ج 2، ص (ع) 21.

4) همان، ص 257.

5) همان، ص 217؛ اصول کافی، محمد بن یعقوب الکلینی، تهران، مکتبه الصدوق، 1381 ق، ج 1، ص 502؛ بحار الانوار، محمد باقر المجلسی، بیروت، مؤسسه الرساله، 1403 ق، ج 50، ص 211.

6) الفصول المهمه، ص 267.

7) دلائل الامامه، محمد بن جریر بن رستم الطبری، نجف، منشورات المطبعه الحیدریه، 1369 ق، ص 219؛ اصول کافی، ج 1، ص 230؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4 ص 406.

8) بحار الانوار، ج 50، ص 130.

9) دلائل الامامه، ص 221.

10) سفینه البحار، شیخ عباس قمی، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی جا، ج 2، ص 240.

11) او وزیر معتصم و واثق بود که مخالفان را در تنوری می انداخت که کف آن میخ های آهنی بزرگی قرار داشت. مردم به شدت از او متنفر بودند. متوکل بعد از به قدرت رسیدن او را در همان تنور انداخت. علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، برگردان: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 0 (ع) 13، چاپ چهارم، ج 2، ص 489.

12) الارشاد، محمد بن محمد بن النعمان المفید، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1378 ش، ج 2، ص 424؛ کشف الغمه فی معرفه الائمه، علی بن عیسی الاربلی، تهران،

دار الکتب الاسلامیه، بی تا، ج 3، ص 236.

13) تذکره الخواص، ابن الجوزی، تهران، مکتبه النینوی الحدیثه، ص 361؛ بحار الانوار، ج 50، ص 211.

14) الارشاد، ج 2، ص 433.

15) مجادله: 11.

16) زمر: 9

17) الإحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، قم، انتشارات اسوه، 1416، چاپ دوم، ج 2، ص 309.

18) مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 409.

19) اصول کافی، ج 1، ص 498.

20) اعیان الشیعه، سید محسن امین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی تا، ج 2، ص 37.

21) بحار الانوار، ج 50، ص 129.

22) من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، بیروت، دارالصعب، بی تا، ج 3، ص 216.

23) اثبات الوصیه، علی بن الحسین المسعودی، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، 1343 ش، ص 196.

24) مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات اسوه، 1379 ش، چاپ چهارم، زیارت جامعه کبیره.

25) حیاه الامام علی الهادی (ع)، باقر شریف قرشی، بیروت، دار الاضواء، چاپ اول، 1402 ق، ص 24.

امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل می نمایند که:

روزی به پدرشان امام هادی (علیه السلام) خبر رسید مردی از فقهای شیعه ایشان با یکی از ناصبیان (دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) سخن گفته و با برهان خود او را شکست داده تا به آنجا که رسواییش را آشکار ساخته است.

آن مرد فقیه به خدمت امام هادی (علیه السلام) آمد، در حالی که در بالای مجلس تکیه گاهی بزرگ نهاده بودند و آن حضرت خارج از آن تکیه گاه، بر زمین نشسته بود و گروهی از علویان و بنی هاشم نیز در خدمتش بودند. امام دهم، آن فقیه را پیوسته بالا و بالاتر آورد تا او را بر آن تکیه گاه

نشانید و رو به او نمود. این کار حضرت، برای آن گروه از اشراف (و سادات) گران تمام شد. علویان سرزنش را به وقتی دیگر موکول کردند، امّا شیخ و بزرگ هاشمیان گفت:

ای پسر رسول خدا ! آیا این گونه فردی عادی را بر سادات بنی هاشم، اعمّ از فرزندان ابو طالب و فرزندان عباس ترجیح می دهی؟

امام هادی (علیه السلام) فرمود:

«شما را بر حذر می دارم از کسانی باشید که خدای تعالی در خصوص آنان فرمود: "آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شد، به سوی کتاب خدا فراخوانده می شوند تا میانشان داوری کند، پس گروهی از ایشان در حالی که (از قبول حق) روی گردانند، پشت می کنند. " (1) (بنابر این) آیا راضی هستید که کتاب خدا داور باشد؟

هاشمیان گفتند: آری.

امام (علیه السلام) فرمود:

آیا خداوند نمی فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به شما گفته شود: «در مجالس جای باز کنید» ، پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش حاصل کند، ... تا آنجا که گوید: "و کسانی را که علم به آنان داده شده، درجات عظیمی می بخشد"؟ (2) پس همانند آنکه برای مؤمن به مقامی راضی نمی شود؛ مگر آن که از مقام غیر مؤمن بالاتر باشد، برای مؤمن عالم (نیز) راضی نمی شود جز آن که نسبت به مؤمن غیر عالم بالاتر باشد.

به من بگویید، آیا خدا این گونه فرمود (که): " خدا آنهایی را که ایمان آورده اند و کسانی را که دانش یافته اند به درجاتی بر می افرازد"، یا آنکه فرمود: خدا کسانی را که به آنان شرافت نسب داده شده است، برمی افرازد؟

و آیا خداوند عزّ و

جلّ نگفته است: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟ !» (3)

پس چگونه برای من ناپسند می شمارید که این شخص را از آن جهت که خداوند او را بزرگ داشته، بزرگ دارم؟! شکستی که این شخص با برهانهای الهی، که خدا بدو آموخته، به فلان ناصبی داد، بیگمان از هر شرافت نسبی برتر و والاتر است» ...

آری، مقام و جایگاه مدافعان حریم ولایت در نزد خداوند و بواسطه آن در نزد اهل بیت (علیهم السلام) این گونه است. پس خوشا آنانی که راهیان این مسیرند ...

منبع:

برگرفته از کتاب "احتجاج"، تألیف مرحوم طبرسی

علم و دانش امام (ع)

بدون شک بعد علمی و آگاهی گسترده ائمه علیهم السلام در همه زمینه ها از پایه های اساسی امامت در طول حیات آن به شمار رفته و به عنوان یکی از معیارهای مطمئن و روشن - که در دسترس همگان قرار داشت - برای تشخیص امام برگزیده از سوی خدا، از مدعی امامت، در جامعه اسلامی شناخته شده بود.

حاکمان ستمگر اموی و عباسی در رویارویی با پیشوایان حق به هر اقدامی - که به گونه ای در تثبیت موقعیت آنان و تضعیف موقعیت امامان شیعه مؤثر بود - دست زدند، و حتی موفق شدند چهره های وابسته و مزدوری را در لباس عالمان دین و فقیهان شریعت به مسلمانان تحمیل کنند، ولی هیچ گاه نتوانستند در میدان علم و دانش بر پیشوایان معصوم پیشی گیرند، و حتی نتوانستند در یک مورد و برای یک بار آنان را محکوم کنند، با آنکه برخی از آنان - مانند مامون - برای دستیابی به این هدف تلاشهای فراوانی کرده و سرمایه های زیادی صرف نمودند.

اساسی ترین ویژگی علوم

ائمه علیهم السلام، خدادادی بودن آن است. آنان در هیچ مکتب و نزد هیچ فردی درس نخواندند، بلکه در پرتو شایستگی ها و لیاقتهایی که داشتند خداوند چشمه سارهای زلال دانش و معرفت را در قلب پاکشان به جریان و جوشش انداخت و وجود مبارکشان را - به تعبیر امام هادی (ع) - گنجینه های علم و جایگاههای معرفت خویش (1) قرار داد.

امام هادی علیه السلام در سخنی به این دانش گسترده اشاره نموده می فرماید:

«اسم اعظم خدا 73 حرف است و نزد آصف (بن برخیا) تنها یک حرف آن بود که چون خدا را بدان خواند، زمین - حد فاصل بین او و (پادشاه) سبا - برای او درهم پیچیده شد. آصف تخت بلقیس را برداشت و آن را نزد سلیمان برد، سپس زمین کشیده (منبسط) شد (و به حال نخست بازگشت). تمام اینها در کمتر از یک چشم بر هم زدن صورت گرفت.

ولی نزد ما از اسم اعظم الهی 72 حرف است و یک حرف آن نزد خداست که آن را در (خزانه) علم غیب به خود اختصاص داده است » . (2)

بزرگترین خیانت زمامداران غاصب اموی و عباسی معاصر ائمه علیهم السلام به بشریت، به ویژه مسلمانان؛ این است که با مشکلات و محدودیتهایی که برای امامان علیهم السلام به وجود آوردند، مانع نشر و گسترش علوم آنان در جامعه شده و مردم را از آن فیض بزرگ محروم ساختند.

این محدودیت درباره همه پیشوایان اعمال می شد، ولی نسبت به عسکریین (پیشوای دهم و یازدهم) علیهما السلام با شدت بیشتر، به گونه ای که بخش اعظم دوران امامت امام هادی و تمامی دوران امامت امام عسکری علیهما

السلام در «سامرا» - که عنوان پادگان نظامی را داشت - تحت نظارت دقیق نیروهای امنیتی دستگاه سپری شد و برای مردم امکان دسترسی به آنان و استفاده از محضرشان وجود نداشت.

با این حال، امام هادی از هر فرصتی استفاده کرده و با افاضه شمه ای از علوم خدادادی خود به صورت کتبی یا شفاهی، در قالب سخن گفتن با افراد مختلف به زبان خود آنان، پیشگویی نسبت به حوادث آینده، خبر دادن از نیت افراد و ... انسانها را از فروغ دانش خود بهره مند کرده و بدین وسیله آنان را به شاهراه حق، رهنمون می ساخت. (3)

سلاح علم ویژه امامت و به کارگیری آن در قالبها و پوششهای یاد شده، کار سازترین، کوبنده ترین و در عین حال بی خطرترین سلاحی بود که در شرایط حاکمیت جو خفقان آن روز، در اختیار پیشوای دهم (ع) قرار داشت و حکومت، هیچ راه و بهانه ای برای مبارزه با آن نداشت.

پی نوشت ها:

(1) السلام علیکم یا اهل بیت النبوه ... و خزان العلم ... السلام علی محال معرفه الله ... «زیارت جامعه » .

(2) ر. ک. مناقب، ج 4، ص 406، الکافی، ج 1، ص 230، حدیث 3 و دلائل الامامه، طبری، ص 219.

(3) در مباحث آینده بخش فعالیتهای علمی امام هادی (ع) - به نمونه هایی از این اقدامها اشاره خواهیم کرد.

تمام هستی در خدمت امام معصوم

در دستگاه متوکّل مرد سخنوری بود به نام هریسه، روزی به متوکّل گفت: کاری که دستگاه تو برای امام هادی علیه السلام انجام می دهد هیچ کس برای خودت انجام نمی دهد، زیرا هرگاه او به این جا می آید حتی زحمت کنار زدن پرده را نیز تحمّل نمی کند و اطرافیان تو پرده را

برایش بالا می زنند. متوکّل اعلان کرد که از این به بعد کسی حقّ ندارد برای علی بن محمّد دست به پرده ها بزند، امّا با ورود حضرت، باد پرده ها را بالا برد و بعد از ورود حضرت، پرده ها به حال خود بازگشت. این قضیه هنگام مراجعت حضرت نیز تکرار شد، متوکّل احساس کرد که مشکل پیچیده تر شد و ادامه این روند بیشتر به ضرر اوست لذا دستور داد: بعد از این که او به این جا آمد پرده را برایش کنار بزنید. (1)

لا یَرضی الحَسودُ عَمّن یَحسُدهُ الاّ بِالمَوتِ اَو بِزَوالِ النِّعمَهِ. (2)

حسود جز به مرگ آن که به دو حسد می ورزد و یا زوال نعمت از او راضی نخواهد شد.

حضرت علی علیه السلام

پی نوشت ها:

1- بحارالانوار، ج50، ص 203.

2- غررالحکم و درر الکلم، ص 301.

منبع:

جلوه های تقوا، محمدحسن حائری یزدی، ج 3.

امام به روایت اهل سنت

دودمان امام

سمعانی (562 ق) نسب و دودمان امام را این گونه بیان می کند:

ابوالحسن علی بن محمدبن علی بن موسی بن جعفربن محمدبن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی المعروف بالعسکری. [1]

کنیه و القاب

نام ایشان «علی» و کنیه آن حضرت ابوالحسن است، [2] و چون وی در نام و کنیه شبیه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و امام علی بن موسی الرضا (ع) است، به ایشان «ابوالحسن ثالث» نیز می گویند. [3]

القاب آن حضرت

هادی، [4] متوکل، [5] ناصح، [6] متقی، [7] مرتضی، [8] فقیه، امین، طیّب، متوکل، [9] تقی، [10] نقی، [11] زکی، [12] فتّاح، [13] علوی، حسینی، [14] هاشمی، [15] عسکری [16] است.

گرچه برخی معتقدند، لقب «هادی» بین شیعه معروف است [17]، ولی اکثر اهل سنّت معروف ترین لقب امام را (بین شیعه و اهل سنت) هادی و ابوالحسن عسکری می دانند. [18]

برخی دیگر بر این گمان اند که لقب «متوکل» مشهورترین لقب امام است که آن حضرت [19] به خاطر شباهت این لقب با اسم متوکل عباسی، اصحاب خود را از به کار بردن لقب «متوکل» در مورد خویش، منع می کردند. [20]

با توجه به نهی امام هادی از به کار بردن این لقب در مورد ایشان، چگونه می توان این لقب را مشهور دانست؛ چنان که به این نکته شبلنجی اشاره کرده است. [21]

نکته جالبی در لقب «نقی» وجود دارد که خنجی اصفهانی شافعی در این باره می گوید:

نقی به معنای پاکیزه از جمیع عیوب است و این اشارت است به عصمت و طهارت آن حضرت و پاکیزگی از عیوب حسبی و نَسبی، با آنکه آن حضرت نقاوه و برگزیده ائمه عظام و اجداد کرام خود است. [22]

والدین امام

پدر بزرگوارشان امام جواد (ع)، و مادر ایشان ام ولد [23] است، ولی در نام مادر آن حضرت اختلاف است: بعضی ایشان را «سمانه مغربیّه» [24] و برخی دیگر «غزاله» [25] نامیده اند. البته برخی دیگر مادر ایشان را «جُمانه» مکنّا به ام الفضل (دختر مأمون) دانسته اند. [26]

ولادت و شهادت امام (ع)

درباره تاریخ دقیق ولادت و شهادت امام، سخنان گوناگون گفته شده که به آنها اشاره می شود.

امام هادی در مدینه متولد شدند [27] و بیشتر مورخان ولادت امام را به سال 214 [28]، برخی دیگر 213 [29]، برخی 212 [30] و برخی دیگر 224 [31] هجری قمری ثبت کرده اند.

ولادت ایشان را روز یکشنبه، 13 رجب [32] و برخی دیگر روز سه شنبه 5 رجب [33] و برخی روز عرفه [34] گزارش کرده اند.

امام در دوران حیات پدر بزرگوارشان شش سال و پنج ماه داشتند و بعد از وفات ایشان نیز تقریباً 33 سال و یک ماه زیستند [35] و در سال 254 هجری در شهر سامرا و در دوران حکومت معتز، به شهادت رسیدند و در منزل ایشان در سامرا دفن شدند. [36] اما در تاریخ دقیق شهادت امام و سن آن حضرت اختلاف است.

اکثر مورخان تاریخ شهادت امام هادی را روز دوشنبه، 25 جمادی الآخر و در چهل سالگی گزارش کرده [37] و برخی دیگر روز دوشنبه 26 جمادی الآخر یا 4 جمادی الآخر [38]، روز چهارشنبه 27 جمادی الآخر [39] و برخی 3 رجب [40] را تاریخ شهادت امام دانسته و سن امام را 39 سال و 11 ماه [41] و 12 روز و یا بیشتر نیز [42] ثبت کرده اند.

رحلت یا شهادت امام

در اینکه آیا ایشان شهید شده و یا به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، در کلمات اهل سنت سه دیدگاه است. گروهی گفته اند امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. در مقابل، بعضی دیگر مرگ طبیعی امام هادی (ع) را قطعی ندانسته و با کلماتی همچون «و یقال انّه مات مسموماً» از کنار این

مسئله با تأمل و تردید گذشته اند. مسعودی (346 ق) [43]، سبط بن جوزی (654) [44]، شبلنجی شافعی (1298) [45]، علی فکری حسینی قاهری (1372 ق) [46] از جمله این افراد هستند.

اما برخی دیگر با قاطعیت، معتقدند که امام به وسیله معتز، مسموم شده است.

برخی دیگر واژه «شهادت» را در مورد امام به کار برده اند. ابن صبّاغ مالکی (855) گفته: «استشهد فی آخر ملکه (معتز) ابوالحسن ... » [47] و فضل اللّه بن روزبهان خنجی اصفهانی شافعی (927 ق): نوشته « ... الشهید بکید الاعداء ... » . [48] سید محمد عبدالغفار هاشمی می گوید: «ودَسَّ له السَمّ ... » . [49]

پس اینکه برخی با قاطعیت «شهادت امام هادی را مخصوص اهل تشیع می دانند و معتقدند که از نظر اهل سنت رحلت امام به مرگ طبیعی بوده است» [50]، سخن درستی نیست.

بارگاه امام هادی (ع)

در مورد سامرا، محل دفن و بارگاه منوّر امام هادی (ع)، سخنان اندک ولی شگفت آوری بیان شده که به آنها اشاره می شود:

یاقوت حموی زمانی که مدفونین در سامرا را نام می برد، به نام مبارک امام هادی و امام حسن عسکری (ع) که می رسد، از آنها با احترام یاد می کند و می گوید:

«و بسامرا قبر الامام علی بن محمدبن علی بن موسی بن جعفر و ابنه الحسن بن علی العسکریین ... » . [51]

وی در جای دیگر از کتاب خود، ذیل منطقه «عسکر سامرا» می گوید:

«و قد نُسِب الیه قوم من الاجلّاء منهم علی بن محمدبن علی بن موسی بن جعفربن محمدبن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (رضی اللّه عنه) یکنّی ابا الحسن الهادی ... و ابنه الحسن بن علی ... » و با احترام

از آن دو بزرگوار و امام مهدی (ع) یاد می کند. [52]

از معاصرین نیز عبدالغفار هاشمی حنفی درباره مرقد امام می گوید: « ... و علی مرقده قبّه جمیلهٌ - رضی اللّه عنه - و ...» [53] که امروزه متأسفانه همانند بقیع، از سوی جریان فتنه انگیز سلفی، تخریب شده است.

فرزندان امام

اولاد امام هادی (ع) را برخی دو فرزند [54] و بعضی چهار [55] و برخی دیگر بیشتر از چهار نفر دانسته اند که عبارت اند از: امام ابومحمد امام حسن عسکری (ع)، حسین ابو جعفر محمد، ابو عبداللّه جعفر و عالیه که در برخی کتب، عایشه ثبت شده است. [56]

فخر رازی درباره فرزندان امام هادی (ع) می گوید:

«من الأبناء سته: أبو محمدالحسن العسکری إلامام (ع) و أبو عبداللّه جعفر، و الحسین (مات قبل أبیه بسّرمن رأی) و موسی و محمد و هو أکبر أولاده و علی، و اتفقوا علی انّ المعقّب من اولاده ابنان: الحسن العسکری الامام (ع) و جعفر الکذاب، و له [إمام هادی] من البنات ثلاثه: عائشه و فاطمه و بریهه؛ فرزندان امام هادی عبارت اند از: شش پسر و سه دختر به نام های امام حسن عسکری، ابو عبداللّه جعفر، حسین (که قبل از امام هادی در سامرا رحلت کرد)، موسی، محمد (بزرگ ترین فرزند امام هادی) و علی.

و تمامی علما اتفاق نظر دارند که نسل امام هادی (ع) از امام حسن عسکری (ع) و جعفر کذاب ادامه پیدا کرد. دختران امام هادی (ع) نیز عایشه، فاطمه و بریهه نام داشتند» . [57]

البته از علمای شیعه، افرادی چون امین الاسلام طبرسی، امام هادی را صاحب پنج فرزند دانسته که نام های آنان عبارت اند از: امام حسن عسکری (ع)، حسین، محمد، جعفر

كذّاب و دخترشان عاليه. [58]

نصّ بر امامت امام هادی (ع)

یکی از نکات جالب آن است که در منابع اهل سنّت روایاتی نقل شده است که در آن به امامت امام هادی (ع)، از سوی امام جواد تصریح شده است. ابن صبّاغ مالکی به نقل از ارشاد شیخ مفید می نویسد: «قال إسماعیل بن مهران: لما خرج أبو جعفر محمد الجواد من المدینه إلی بغداد بطلبه المعتصم قلتُ له عند خروجه، جُعِلْتُ فداک، إنّی أخافُ علیک من هذا الوجه فإلی من الأمر بعدک؟ فبکی حتّی بَلّ لحیته ثم التفت إلیَّ فقال: الأمر من بعدی لولدی علی؛ [59] اسماعیل بن مهران می گوید: زمانی که قرار شد امام جواد به دستور معتصم از مدینه به بغداد راهی شود، خدمت امام رسیدم و گفتم: فدایت شوم، من از این سفری که در پیش دارید، بیمناکم (و نگران شما هستم). بعد از شما امر (امامت) از آن کیست؟ اسماعیل می گوید: امام جواد گریست؛ به گونه ای که محاسن (شریف) آن حضرت اشک آلود شد، سپس رو به من کرد و فرمود: امر (امامت) از آن فرزندم علی است» .

جایگاه علمی معنوی امام

این موضوع، در کتب تاریخی - حدیثی اهل سنت به صورت مستقل مطرح نشده و متأسفانه گروهی با بی اعتنایی به زندگانی فرزند رسول الله (ص) امام هادی (ع) سعی در کمرنگ جلوه دادن آن حضرت داشتند.

با این وصف، با توجه به برخی قرائن و شواهد، می توان دریافت که میزان نفوذ و جایگاه امام هادی در میان مردم تا چه اندازه عمیق، گسترده و غیر قابل وصف بوده است که جلوه آن در سه منطقه مدینه، بغداد و سامرا است.

مسعودی می نویسد: یحیی بن هرثمه (مأمور متوکل که مأموریت احضار امام از مدینه به

سامرا را داشت) می گوید: هنگامی که به مدینه آمدم و قرار شد امام هادی را به سامرا ببرم: «فلما صِرْتُ الیها ضجَّ اهلها و عجّوا ضجیجاً و عجیجاً ما سمعتُ مثله ... » . [60]

یعقوبی می نویسد: زمانی که امام هادی به یاسریّه (حوالی بغداد) رسیدند، با اینکه ظاهراً ورود امام هادی به آن مکان، با اطلاع قبلی و اعلام عمومی نبوده، والی بغداد، اسحاق بن ابراهیم طاهری، زمانی که به آنجا می رسد، با جمعیت پرشوری که برای استقبال از امام هادی (ع) آمده بودند، مواجه می شود: «فرأی تشوّق الناس الیه و اجتماعهم لرؤیته ... » . [61]

یعقوبی هنگام وفات امام و جمعیت حاضر را این گونه گزارش می کند: «فلّما کثر الناس و اجتمعوا کثر بکاؤهم و ضجّتهم فرُدّ النعش الی داره» . [62]

مسعودی نیز درباره هنگام رحلت امام هادی می نویسد: «و سُمِعَ فی جنازته جاریه تقول: ماذا لقینا فی یوم الاثنین قدیماً و حدیثاً» . [63]

جریان بیماری متوکل و پیشنهاد فتح بن خاقان (از نزدیکان متوکل) مبنی بر کمک گرفتن از امام هادی برای شفا گرفتن متوکل و نذر مبلغی هنگفت از سوی مادر متوکل برای امام هادی [64] نیز نشان دهنده این جایگاه والاست.

همچون بسیاری قرائن و شواهد، گویای نفوذ معنوی امام هادی (ع) در میان مردم به ویژه در میان مردم سامرا است؛ مردمی که بیشترشان از اهل سنت بودند. علاوه بر اینکه در دستگاه حکومت متوکل نیز افرادی مانند فتح بن خاقان و یا مادر متوکل وجود داشتند که به کرامات امام هادی معتقد بودند.

یکی از دلایل اساسی احضار امام از مدینه به سامرا جایگاه ویژه اجتماعی سیاسی و نفوذ معنوی امام

هادی (ع) در میان مردم بود.

یعقوبی می نویسد: والی مدینه برای متوکل چنین نوشت:

« ... و کان عبداللَّه محمدبن داود الهاشمی قد کتب، یذکر أنَّ قوماً یقولون انّه الامام فشخص عن المدینه ... » . [65]

سید محمد عبدالغفار هاشمی حنفی نیز درباره سبب احضار امام می گوید:

«استدعاه الملک المتوکل من المدینه المنوره حیث خاف علی ملکه و زوال دولته الیه بمالَه من علم کثیر و عمل صالح و سداد رأی و قول حقّ ... » . [66]

البته دلیل عمده دیگر، کینه متوکل از امام علی (ع) و آل علی است.

سبط بن جوزی در این باره می نویسد:

«قال علماء السیر: و انما اشخصه المتوکل من مدینه رسول اللَّه الی بغداد لانّ المتوکل کان یبغض علیاً و ذریته ... » [67]؛ به اتفاق، مورخین و علمای اهل سنت، متوکل فردی ناصبی و ضد علی ذریه او بوده است» .

ابن مسکویه، ابن اثیر و ابن وردی هر کدام در تاریخ خود می نویسند:

«و کان المتوکل شدید البغض لعلی بن ابی طالب (ع) و لاهل بیته و کان یقصد من یبلغه عنه انّه یتولی علیاً و اهله بأخذ المال و الدم» . [68]

علاوه بر این مطلب، اطرافیان و مشاورین متوکل نیز از کسانی بودند که به ناصبی بودن و بغض امام علی (ع) شهرت داشتند: «ندماء متوکل جماعه قد اشتهروا بالنصب و البغض لعلی» . [69]

در مجموع دو علت: نفوذ معنوی اجتماعی امام هادی در بین مردم و کینه توزی متوکل نسبت به امام علی (ع) و خاندان و پیروان او باعث احضار امام هادی (ع) از مدینه به سامرا شد.

جایگاه امام نزد اهل سنت

از نظر علم طبقه شناسی اهل سنت، امام هادی (ع) در طبقه

26 قرار دارد، و با وجود اینکه بعضی از صاحبان صحاح و محدثین بنام اهل سنت، معاصر و هم دوره امام بودند، ولی متأسفانه حدیثی از آن بزرگوار نقل نکرده اند.

با این حال، وقایعی در جمع فقهای حاضر در نزد متوکل پدید آمد که منجر به ناکامی آنان شد [70] و همین امر، عظمت و مرجعیّت تمام و کمال علمی - فقهی امام را اثبات کرد و به نمایش گذاشت؛ به گونه ای که بزرگان اهل سنت را به اعتراف درباره عظمت علمی، فقهی، اخلاقی و ... امام هادی وادار کرد.

1. اسحاق بن ابراهیم طاطری (235 ق)

امام هادی را از مدینه به طرف سُرّ َمَنْ رَأی احضار کردند. زمانی که به منطقه ای به نام یاسرّیه حوالی بغداد رسیدند، اسحاق بن ابراهیم، والی بغداد، استقبال پرشور امام را مشاهده کرد: «فرأی شوق الناس الیه و اجتماعهم لرؤیته ... » . [71] با اینکه سفر امام با إطلاع قبلی نبود.

در جای دیگر آمده، اسحاق به یحیی بن هرثمه که مأمور احضار امام از مدینه به سامرا بود، گفت:

«انّ هذا الرجل قد ولده رسول اللَّه و المتوکل من تعلم فان حرضته علیه قتله و کان رسول اللَّه خصمک یوم القیامه ... » . [72]

2. قاضی یحیی بن اکثم (242 ق)

هنگامی که فقها نزد واثق حضور داشتند، یحیی بن اکثم این سؤال را مطرح کرد که وقتی آدم (ع) به حج رفت، چه کسی سر او را تراشید؟ فقهای مجلس از پاسخ درماندند، واثق به آنها گفت: من کسی که جواب این سؤال را بداند، برای شما حاضر می کنم. سپس امام هادی (ع) را به مجلس فراخواند و سؤال یحیی

بن اکثم را از آن حضرت پرسید. امام فرمود: همانا پدرم از جدم، از پدرش از جدّش نقل فرمود که رسول الله فرمود: جبرئیل مأمور شد تا یاقوتی را از بهشت برای حضرت آدم بیاورد، و آن را بر سر حضرت آدم کشید و موهای ایشان تراشیده شد؛ به گونه ای که نور سر حضرت آدم، تمامی اطراف را فرا گرفت. [73]

3. خطیب بغدادی

خطیب بغدادی می نویسد: متوکل، در اوایل خلافت خود به مریضی سختی دچار شد و با خود نذر کرد که اگر از این مریضی نجات یابد، دینارهای زیادی را صدقه بدهد. زمانی که از مریضی جان سالم به در برد، فقها را گرد آورد و از آنها کسب تکلیف کرد که چه مقدار صدقه بدهد. فقها جواب های مختلفی ارائه کردند. متوکل دستور داد تا سؤال را به امام هادی (ع) عرضه کنند. امام در پاسخ فرمود: 38 دینار صدقه بدهد. بعضی از فقها از جواب امام شگفت زده شدند و برخی دیگر زبان به اعتراض گشودند و جواب امام را نپذیرفتند. خلیفه شخصی را به سوی امام فرستاد تا علت این حکم را بپرسد. امام فرمود: به این آیه استدلال کردم: خداوند شما مؤمنان را در جنگ های بسیاری یاری کرد، و از اهل بیت روایت شده که جریان ها، (سریه ها و غزوات) هشتاد و سه و جنگ حنین نیز هشتاد و چهارمین جنگ بوده است. اما با این حال خلیفه در انجام کار خیر هر چه بیشتر بپردازد، به نفع او است و در دنیا و آخرت مأجور خواهد بود. [74]

4. وَصیف الترکی (253 ق)

وصیف یکی از فرماندهان و سرداران نظامی بنی عباس بود. زمانی که یحیی

بن هرثمه امام را به سامرا آورد، وی را خبردار کرد و او به یحیی بن هرثمه گفت: «واللّه لئن سقط منه شعره لا یطالب بها سواک ... » . هرثمه می گوید: «فعجبتُ کیف وافق قوله قول اسحاق» . [75]

5. ابن واضع یعقوبی کاتب عباسی (284ق)

وی بعد از ذکر نسب مطهر امام هادی (ع) و تاریخ وفات ایشان، شدت ناراحتی مردم از فقدان امام را چنین گزارش می کند: بعد از خواندن نماز بر جسم مطهر امام، جمعیت آنقدر برای تشییع آمده و دور جنازه جمع شده بودند و آن قدر ضجّه و ناله و گریه و زاری می کردند که جنازه را به منزل امام بردند و در همانجا دفن کردند. [76] این جریان تکان دهنده، نشانگر نفوذ معنوی و موقعیت اجتماعی امام در مردم و در آن منطقه است.

پی نوشت ها

[1]. الانساب، ج 4 ص 195

[2]. همان، ص 196.

[3]. تاریخ حبیب السیر، ج 2، ص 95.

[4]. تتمه المختصر، ج 1، ص 347.

[5]. تذکره الخواص، ص 322.

[6]. مطالب السؤول، ص 144.

[7]. نورالابصار، ص 334؛

[8]. مطالب السؤول، ص 144.

[9]. نورالابصار، ص 334.

[10]. المختصر فی اخبار البشر، ج 2، ص 44.

[11]. تذکره الخواص، ص 322.

[12]. النعیم المقیم، ص 425.

[13]. تاریخ حبیب السیر ج 2، ص 95.

[14]. سیر اعلام النبلاء، ج 13، ص 121.

[15]. تاریخ بغداد، ج 12، ص 56.

[16]. الانساب، ج 4، ص 195.

[17]. تاریخ الخمیس، ج 2، ص 341.

[18]. نورالابصار، ص 334.

[19]. مطالب السؤول، ص 144.

[20]. همان.

[21]. نورالابصار، ص 334.

[22]. وسیله الخادم الی المخدوم، ص 257 - 262.

[23]. اخبار الدُوَل، ص 116.

[24]. تذکره الخواص، ص 322.

[25]. النعیم المقیم، ص 427.

[26]. تاریخ روضه الصفا، ج 3، ص 55.

[27]. همان.

[28]. الانساب،

ج 4، ص 196.

[29]. مرآه الجنان، ج 2، ص 119.

[30]. النعيم المقيم، ص 426.

[31]. النجوم الزاهره، ج 2، ص 410.

[32]. مرآه الجنان، ج 2، ص 119.

[33]. النعيم المقيم، ص 426.

[34]. وفيات الاعيان، ج 3، ص 273.

[35]. مطالب السؤول، ص 146.

[36]. تاريخ الامم و الملوک، ج 5، ص 426.

[37]. تاريخ الامم و الملوک، ج 5، ص 426.

[38]. وفيات الاعيان، ج 3، ص 273.

[39]. تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 503.

[40]. وفيات الاعيان، ج 3، ص 273.

[41]. النعيم المقيم، ص 430.

[42]. مروج الذهب، ج 4، ص 193.

[43]. همان.

[44]. تذكره الخواص، ص 324.

[45]. نورالابصار، ص 337.

[46]. احسن القصص، ج 4، ص 300.

[47]. الفصول المهمه، ص 283.

[48]. وسيله الخادم الى المخدوم، ص 261.

[49]. ائمه الهدى، ص 136.

[50]. تاريخ حبيب السير، ج 2، ص 95.

[51]. معجم البلدان، ج 3، ص 178.

[52]. همان، ص 123.

[53]. ائمه الهدى، ص 136.

[54]. تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 503.

[55]. الاتحاف بحب الاشراف، ص 363،

[56]. النعيم المقيم، ص 431،

[57]. الشجره المباركه، ص 78

[58]. إعلام الورى بأعلام الهدى، ج 2، ص 127.

[59]. الفصول المهمه، ص 277.

[60]. مروج الذهب، ج 4، ص 194.

[61]. تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 484.

[62]. همان، ص 503.

[63]. مروج الذهب، ج 4، ص 193.

[64]. تاريخ حبيب السير، ج 2، ص 97.

[65]. تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 484.

[66]. ائمه الهدى، ص 136؛ احقاق الحق، ج 12، ص445.

[67]. تذکره الخواص، ص 322.

[68]. تجارب الامم، ج 4، ص 120.

[69]. همان.

[70]. تاریخ بغداد ج 12، ص 56 – 57.

[71]. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 484.

[72]. تذکره الخواص، ص 322.

[73]. همان.

[74]. تاریخ بغداد، ج12، ص56 57.

[75]. تذکره الخواص، ص 322.

[76]. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 503.

متوکّل عبّاسی مسموم شد،

نذر کرد که اگر خدا او را از مرگ نجات داد مال کثیری را در راه خدا صدقه دهد. بعد از بهبودی وی، علما در این که مال کثیر چقدر است اختلاف کردند. دربان متوکّل، که حسن نام داشت، به او گفت: اگر من پاسخ درست را برایت بیابم در برابر آن چه مبلغی به من می دهی؟ متوکّل گفت: در آن صورت ده هزار درهم به تو خواهم داد و اگر پاسخ را نیافتی صد تازیانه بر تو می زنم! دربان پذیرفت و به سراغ امام هادی علیه السلام رفت و مساله را از آن حضرت پرسید. امام فرمود: به متوکّل بگو هشتاد درهم صدقه دهد، دربان پاسخ حضرت را به خلیفه منتقل کرد، وی از او دلیل این پاسخ را خواست، دربان به نزد حضرت هادی علیه السلام بازگشت و دلیل را از آن بزرگوار پرسید. امام فرمود: خداوند به پیامبرش می فرماید: «لقد نَصَرکُمُ اللهُ فی مَواطِنَ کثیرَه» ؛ ما موارد و مواطن مزبور را بررسی و احصا کردیم آنها را هشتاد مورد یافتیم. این پاسخ که به متوکّل رسید، خوشحال شد و ده هزار درهم را به دربان داد (1)

من اتّخذ قول الله دلیلا هدی الی الّتی هی اقوم. (2)

آن کس که سخن خداوند را راهنمای خود گیرد به استوارترین راه ها هدایت خواهد شد.

حضرت علی علیه السلام

پی نوشت ها:

1- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 402.

2- غررالحکم و دررالکلم، ص 111.

منبع:

جلوه های تقوا، محمدحسن حائری یزدی، ج 3.

استفتائات متوکل از امام هادی علیه السلام

متوکل کاتب و نویسنده ای نصرانی داشت که به او بسیار احترام می گذاشت و به خاطر علاقه ای که به او داشت او را با کنیه (ابو

نوح) صدا می زد. عده ای از کاتبان و نویسندگان کاخ این عمل را نادرست خوانده و گفتند: "جایز نیست کافر را با کنیه صدا بزنیم. " متوکل از فقها استفتاء کرد و نتیجه منجر به دو نظر شد: گروهی آن را جایز دانستند و گروهی منع کردند.

متوکل ناچار از امام هادی علیه السلام استفتاء نمود و ماجرا را نوشت.

امام در پاسخ نوشتند: "بسم الله الرحمن الرحیم. تَبّت یَدا اَبی لَهَبٍ و تَب"؛ نابود باد ابولهب و دو دستش بریده باد. (سوره مسد/1)

این پاسخ بدیع از بی نظیر ترین پاسخ های عالم فتوا بشمار می رود و امام هادی (علیه السلام) با استفاده از این آیه نه تنها جواز کنیه گذاری کافر را ثابت می کند بلکه وقوع آن را نیز در قرآن یعنی معتبرترین مدرک فتوا نشان می دهد. متوکل نیز از پاسخ امام هادی (علیه السلام) قانع شد و به آن عمل کرد. (1)

میزان کثیر چقدر است؟

متوکل بیمار شد و نذر کرد اگر بهبود یافت پول بسیاری را صدقه بدهد. پس از آن که سلامتی را به دست آورد خواست نذر خود را ادا نماید. فقها را جمع نمود تا مقدار دقیق بسیار (کثیره) را تعیین کنند و آنان درباره تعیین واحد خاصی برای (بسیار) به جایی نرسیدند. ناچار متوکل از امام هادی علیه السلام سوال نمود و امام هادی (علیه السلام) پاسخ داد: "باید 83 دینار صدقه دهی. "

فقها از این جواب تعجب کردند و به متوکل گفتند:

بپرس مبنا و مدرک این فتوا چیست؟

متوکل بر این اساس از حضرت دلیل فتوا را خواست.

حضرت جواب فرمودند: خداوند متعال در قرآن می فرماید: "لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره (توبه/ 25)؛ خداوند شما

را در مواطن و جاهای بسیاری یاری کرد. "

و همه خاندان ما روایت کرده اند که مواطن و مواقفی که در جنگ¬ها و غزوات، خداوند، پیامبرش را در آنها یاری کرد 83 موطن بوده است. (2) در نتیجه عدد کثیر از دیدگاه قرآن 83 می باشد.

حکم عمل خلاف مرد نصرانی

مرد نصرانی را که با زنی مسلمان، مرتکب عمل خلاف شده بود نزد متوکل آوردند همین که خلیفه خواست بر او حد شرعی جاری کند آن مرد مسلمان گشت.

یحیی بن اکثم گفت: "اسلام این مرد، شرک و عمل گذشته او را از بین برد (و دیگر حدّ او نباید اجرا گردد).

یکی دیگر از فقها گفت: باید او را سه حد بزنند. و هر یک فتوایی دادند تا آن که متوکل تصمیم گرفت از امام هادی علیه السلام استفتا کند. لذا طی نامه ای موضوع را بیان کرد و از امام هادی علیه السلام نظر خواست.

امام در جواب نوشت: "باید آنقدر او را بزنند تا بمیرد. "

این فتوا به مذاق یحیی و دیگر فقها خوش نیامد، و نپذیرفتند و گفتند: "نه کتاب خدا گواه این مدعاست و نه سنّت پیامبر، آن را تایید می کند. "

متوکل به امام هادی (علیه السلام) نامه ای نوشت و در آن یادآور شد که فقهای مسلمین فتوای ایشان را نپذیرفته اند و آن را خلاف کتاب و سنت می دانند و افزود: "پس برای ما منبع فتوا را بیان کن. "

امام در جواب نوشت: "بسم الله الرحمن الرحیم خداوند متعال در باره کافران می فرماید: فلما رأوا بأسنا قالوا آمنّا بالله وحده و کفرنا بما کنّا به مشرکین، فلم یک ینفعهم ایمانهم لمّا رأوا بأسنا" (مؤمن/84 و 85)؛ پس آنگاه

که شدت قهر و عقاب ما را به چشم دیدند در آن حال گفتند ما به خدای یکتا ایمان آوردیم و به همه بتهایی که شریک خدا می دانستیم کفر ورزیدیم، اما ایمانشان پس از دیدن مرگ و مشاهده عذاب به آنها هیچ سودی نبخشید. متوکل این فتوا (و استنباط از آیه) را پذیرفت و دستور داد تا حکم آن مرد را اجرا کنند. (3)

پی نوشت ها:

1- تاریخ بغداد، ج12، ص57.

2- تاریخ اسلام ذهبی و تذکره الخواص، ص360.

3- تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، باقر شریف قرشی.

برگرفته از کتاب تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، باقر شریف قرشی.

تاثیر کلام امام و گریه متوکل

یک بار، از امام هادی نزد متوکل سعایت کردند که در منزل او اسلحه و نوشته ها و اشیای دیگری است که از شیعیان او در قم به او رسیده و او عزم شورش بر ضدّ دولت را دارد. متوکل گروهی را به منزل آن حضرت فرستاد و آنان شبانه به خانه امام هجوم بردند، ولی چیزی به دست نیاوردند، و امام را در اطاقی تنها دیدند که در را به روی خود بسته و جامه ای پشمین بر تن دارد و بر زمینی مفروش از شن و ماسه نشسته و به عبادت خدا و تلاوت قرآن مشغول است. امام را با همان حال نزد متوکل بردند و به او گفتند: در خانه اش چیزی نیافتیم و او را رو به قبله دیدیم که قرآن می خواند.

متوکل چون امام را دید، عظمت و هیبت امام او را فرا گرفت و بی اختیار حضرت را احترام کرد و در کنار خود نشاند و جام شرابی را که در دست داشت به آن

حضرت تعارف کرد! امام سوگند یاد کرد و گفت:

گوشت و خون من با چنین چیزی آمیخته نشده است، مرا معاف دار! او دست برداشت و گفت: شعری بخوان!

امام فرمود: من شعر کم از بر دارم.

گفت: باید بخوانی؟

امام اشعاری خواند که ترجمه آن چنین است:

(زمامدارن جهانخوار و مقتدر) بر قله کوهسارها شب را به روز آوردند در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می کردند، ولی قله ها نتوانستند آنان را (از خطر مرگ) برهانند.

آنان پس از مدتها عزت از جایگاههای امن به زیر کشیده شدند و در گودالها (گورها) جایشان دادند؛ چه منزل و آرامگاه ناپسندی! پس از آنکه به خاک سپرده شدند، فریاد گری فریاد برآورد: کجاست آن دست بندها و تاجها و لباسهای فاخر؟

کجاست آن چهره های در ناز و نعمت پرورش یافته که به احترامشان پرده ها می آویختند (بارگاه و پرده و دربان داشتند)؟

گور به جای آنان پاسخ داد: اکنون کرمها بر سر خوردن آن چهره ها با هم می ستیزند!

آنان مدت درازی در دنیا خوردند و آشامیدند؛ ولی امروز آنان که خورنده همه چیز بودند، خود خوراک حشرات و کرمهای گور شده اند!

چه خانه هایی ساختند تا آنان را از گزند روزگار حفظ کند، ولی سرانجام پس از مدتی، این خانه ها و خانواده ها را ترک گفته به خانه گور شتافتند!

چه اموال و ذخائری انبار کردند، ولی همه آنها را ترک گفته رفتند و آنها را برای دشمنان خود واگذاشتند!

خانه ها و کاخهای آباد آنان به ویرانه ها تبدیل شد و ساکنان آنها به سوی گورهای تاریک شتافتند!

تأثیر کلام امام چنان بود که متوکل به سختی گریست، آن چنانکه محاسنش تر شد. دیگر اهل مجلس گریستند. متوکل دستور

داد بساط شراب را جمع کنند و چهار هزار درهم به امام تقدیم کرد و آن حضرت را با احترام به منزل بازگرداند!

منابع:

1- مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دار الأندلس، ج 4، ص 11

2- بحار الا نوار، ج 50، ص 211

3- انتخاب از سایت balagh. net

نذر مادر خلیفه

طبیب نگاهی به زخم پهلوی متوکل انداخت و گفت: «ای خلیفه، این زخم به دلیل عفونت زیادی که در آن جمع شده، روز به روز ورم اش بیشتر می شود» .

متوکل ناله ای کرد و گفت: «فکر چاره باشید که این درد مرا از پای در می آورد.»

طبیب نگاهی به صورت رنگ پریده متوکل انداخت و گفت: «باید سر زخم را بشکافیم تا عفونت بیرون بیاید» .

سر زخم را بشکافید؟! من همین طورهم آرام و قرار ندارم، چه رسد به این که بخواهید چاقو را به زخم نزدیک کنید.

طبیب دیگر گفت: «ای خلیفه! هیچ راهی غیر از این وجود ندارد» . فتح بن خاقان تعظیمی کرد و گفت: «ای خلیفه! اگر اجازه بدهی، شخصی را نزد علی النقی بفرستیم. شاید دوایی برای این مرض شما داشته باشد» .

متوکل با اشاره سر، حرف او را تایید کرد. فتح بن خاقان بیرون رفت و لحظاتی بعد برگشت و گفت: «حتماً غلام با راه چاره ای بر خواهد گشت» . بطحایی که چشم دیدن امام را نداشت، گفت: «هیچ کاری از او بر نمی اید» . طبیب نگاهی تمسخر آمیز به فتح بن خاقان انداخت و گفت: «چه راهی غیر از شکافتن سر زخم وجود دارد؟!» مادر متوکل با دستمال اشک هایش را گرفت و پیش خود گفت: «نذر می کنم اگر فرزندم شفا پیدا کند، کیسه ای زر برای امام

بفرستم» .

ساعتی بیش تر نگذشته بود که غلام وارد جمع شد و گفت: «امام گفت که پشکل گوسفند را در گلاب بخیسانید و آن را روی زخم ببندید» .

صدای خنده فضای اتاق را پر کرد.

پشکل؟ !

عجب حرفی !

واقعاً مسخره است.

صدای فتح بن خاقان آنها را به خود آورد:

حرف امام بی حساب نیست. به آنچه دستور داده، عمل کنید. ضرری نخواهد داشت.

و برای تهیه آن، از در بیرون رفت. یکی از اطبا گفت: «بهتر است ما هم بمانیم تا نتیجه کار را ببینیم» .

ساعتی بیش از گذاشتن دارو روی زخم نگذشته بود که شکافته شد و عفونت بیرون زد. طبیب که به زخم خیره شده بود، با ناباوری گفت: «به خدا قسم که علی النقی دانای به علم است و حرف های ما درباره او اشتباه بود» .

بطحایی که کنار متوکل ایستاده بود، این حرف برایش گران آمد. سر در گوش متوکل برد و گفت: «ای خلیفه! بهتر است زودتر این طبیبان را مرخّص کنی. جایز نیست در حضور شما کسی را مدح کنند که خلافت شما را قبول ندارد» .

متوکل که کمی دردش آرام شده بود، به آنها گفت: «شما مرخص هستید، می توانید بروید» . و رو به بطحایی گفت: «اگر داروی علی النقی نبود، من الآن حال خوشی نداشتم» . بطحایی چشم های نگرانش را به زمین دوخت و به فکر فرو رفت. متوکل که متوجه نگرانی او شده بود، گفت: «در چه فکری؟ اتفاقی افتاده؟»

ای خلیفه ! علی النقی مال و اسلحه زیادی در خانه خود جمع کرده است و می خواهد علیه شما قیام کند. بهتر است زودتر فکر چاره ای بکنی. متوکل دستش را به هم کوبید و

نگهبان را صدا زد.

برو سعید حاجب را خبر کن.

وقتی سعید وارد شد، متوکل گفت: «همین امشب مخفیانه به منزل علی النقی برو و هر چقدر اسلحه و اموال دارد، به اینجا بیاور» .

***

تاریکی کوچه را پوشانده بود. سعید نردبان را به دیوار کاهگلی تکیه داد و از آن بالا رفت. خود را به دیوار آویزان کرد تا جاپایی پیدا کند که صدای امام او را به خود آورد:

ای سعید! همان طور بمان تا برایت شمعی بیاورم.

گوشه عمامه پشمی را دور سرش پیچید و از روی سجاده ای که روی ایوان انداخته بود، بلند شد. وقتی امام شمع را به حیاط آورد، سعید جاپایی پیدا کرد و خود را از دیوار پایین کشید. امام با دست اشاره کرد و گفت: «برو اتاق ها را بگرد و هر چه پیدا کردی، بردار» .

سعید به فرش حصیری کف اتاق چشم دوخت و گفت: «ای سید! شرمنده ام. مرا ببخش. دستور خلیفه بود» ، و به طرف اتاق ها رفت.

***

ای خلیفه! در منزل علی النقی غیر از شمشیر که غلافی چوبی دارد و این کیسه چیزی پیدا نکردم. نگاه متوکل به یکی از کیسه ها افتاد که مهر شده بود. رو به سعید گفت: «این که مهر مادرم است. برو او را صدا کن» .

کیسه دیگر را باز کرد، چهارصد دینار داخل آن بود. وقتی مادرش وارد شد، کیسه را زمین گذاشت و گفت: «مادر! این کیسه را در منزل علی النقی پیدا کردیم که نشان مهر شما روی آن است. می خواهم بدانم مهر شما روی این کیسه چه می کند» .

مادر متوکل نگاهی به کیسه انداخت و گفت: «چند روز پیش نذر کردم

که اگر شفا پیدا کنی، ده هزار دینار برای امام علی النقی بفرستم. نشان مهر خود را نیز بر آن زدم» .

صورت متوکل از شرم سرخ شد، رو به سعید گفت: «شمشیر و این کیسه ها را بردار و کیسه ای دیگر به آن اضافه کن و به منزل علی النقی برو و عذرخواهی بکن» .

*منبع: جلاء العیون، علامه مجلسی.

سیره

تلاش ها و مبارزات فرهنگی امام هادی علیه السلام

گذری بر اوضاع فرهنگی جامعه

حجه الاسلام ابوالفضل هادی منش

دوران امامت امام علی النقی علیه السلام به دلیل گسترش فرهنگی در گرایش های اعتقادی و بحث های علمی که از برخورد میان مکتب های کلامی و تحولات فرهنگی مختلف ناشی شده بود از ویژگی خاصی برخوردار است. در این دوران، مکتب های عقیدتی گوناگونی چون «معتزله» و «اشاعره» گسترش یافته و پراکندگی آرای فراوانی در سطح فرهنگی جامعه پدید آمده بود. مباحثی کلان چون جبر و تفویض، ممکن یا ناممکن بودن رؤیت خداوند، تجسیم و مباحثی از این قبیل، افکار عمومی جامعه را دست خوش تاخت و تازهای فکری کرده بود. سرچشمه این تحولات فکری، در رویکرد دولت عباسی به مسائل علمی و فرهنگی و نیز هجوم فلسفه و کلام دیگر ملل به سوی جامعه مسلمانان خلاصه می شود. دستگاه حکومتی، کتاب های علمی دانشمندان ملل دیگر را به عربی ترجمه می کرد و در اختیار مسلمانان می گذاشت. این روند از زمان مأمون آغاز شد و به تدریج ادامه یافت و به اوج خود رسید. او تلاش فراوانی در ترجمه کتاب های دیگر ملل، به ویژه یونان داشت و بودجه بسیاری را در این راه هزینه کرد.

«جرجی زیدان» در این باره می نویسد: «مأمون هم وزن کتاب های ترجمه شده طلا می داد و به قدری به ترجمه کتابها توجه داشت که روی هر کتابی

که به نام او ترجمه می شد، از خود علامتی می گذاشت و مردم را به خواندن و فرا گرفتن آن علوم تشویق می کرد. با دانشمندان خلوت می نمود و از معاشرت با آنان لذت می برد» . (1)

پس از آن، این روند تا آنجا ادامه یافت که ثروتمندان و بزرگان دوره عباسی نیز به این کار مبادرت ورزیدند و دانشمندان را گرامی داشتند. رفته رفته تعداد کتاب فروشان و کاغذ فروشان در بغداد فزونی می یافت و انجمن های علمی و ادبی تشکیل می شد و مردم بیش از هر کار به مباحثات علمی و مطالعه می پرداختند. این رویه همچنان در دوره عباسی رو به رشد نهاد و کتاب های بسیاری از زبان های یونانی، سریانی، هندی، نبطی و لاتین ترجمه گردید. (2) عباسیان لحظه ای دانشمندان غیرمسلمان را از خود دور نمی کردند. متوکل و مهتدی، دانشمندان را بر تخت می نشاندند و با آنان شراب می نوشیدند و امیران و وزیران خود را در برابر آنها ایستاده نگه می داشتند، به گونه ای که هیچ بزرگی در مقابل آنها حق نشستن نداشت. (3) نزدیکی بیش از حد خلفا با غیر مسلمانان و احترام بیش از اندازه به آنها، عقاید شوم و ضد اسلامی آنها را به روشنی بر ملا می ساخت. به خوبی آشکار است که این احترام و صرف آن همه بودجه های هنگفت، صرفاً جهت دانش پروری و علم دوستی نبوده است. آنان با جمع آوری کتاب های علمی گوناگون جایگاهی مناسب را در گسترش مناظره های علمی فراهم آوردند که اهداف مشخص و از پیش تعیین شده ای را در این موضوع دنبال می کرد.

البته آنچه از بررسی زندگی علمی امام هادی علیه السلام در مناظره های علمی به دست می آید،

برتری مبانی اعتقادی شیعه را در این برهه از زمان آشکار می سازد. گذشته از این مطالب، پیدایش این همه آرا و نظرات گوناگون، سبب آشفتگی در اوضاع فرهنگی و اجتماعی گردیده و حاصل این آشفتگی، در پیدایش گروه های گوناگونی چون: غلات، واقفیه، صوفیه، مجسّمه و ... نمود یافت. حاکمیت نیز از این آشفتگی فرهنگی، برای دست یابی به اهداف خود بهره می جست. عباسیان می خواستند از این جریان ها به عنوان حربه ای برای تضعیف مبانی فکری و اعتقادی مسلمانان بهره برداری کنند.

در این میان، تیز بینی امام در شناخت خط توطئه و استحاله فرهنگی، نقشه های دین ستیزانه آنان را آشکار می ساخت. اگر چه مراقبت شدید از ایشان، اندکی آنان را در رسیدن به هدف ننگین شان یاری می داد و عدم دسترسی به امام، مشکلات جامعه اسلامی را افزون تر می کرد، ولی امام با نهایت درایت، در خنثی کردن این توطئه های فرهنگی می کوشید.

تلاش های گسترده امام در زمینه های فرهنگی

یکی از پر دامنه ترین تلاش های امام در دوران زندگی شان، فعالیت های ایشان در زمینه های فرهنگی بود که برخی از مهمترین آنها در قالب های ذیل انجام می پذیرفت؛

1. مبارزه فرهنگی با گروه های منحرف عقیدتی

همان گونه که گفته شد، دوران امام هادی علیه السلام، اوج پیدایش مکتب های گوناگون عقیدتی بود که بستر آن با ایجاد فضای فکری از سوی حکومت عباسی فراهم شده بود. گردانندگان و نظریه پردازان این حرکت ها را نیز مشتی عناصر فریب خورده، فرصت طلب و سودجو تشکیل می دادند. این گروه ها عبارت بودند از:

الف) غلات

«غلات» ، انسان هایی تندرو، افراطی و بی منطق بودند که درباره امامت، مبالغه بیش از اندازه نموده و امام را تا سر حد الوهیت و پرستش بالا می بردند و با بهره گیری از عقاید انحرافی خویش، بسیاری از واجبات الهی را حرام و بسیاری از گناهان کبیره را بر خود حلال شمرده بودند.

گاه خود را از سوی امام، که خدا قلمداد شده بود، پیامبر معرفی کرده و بسیاری از موجبات بدنامی شیعه را در عصر گسترش فرهنگ ها فراهم می آوردند. آنان سعی داشتند تا وجوهاتی را که مردم ساده و بی آلایش به امام می پرداختند، به چنگ آورند و با تشریع بدعت های مختلف در دین، به امیال نفسانی خود رنگ شرعی و دینی بدهند اما امام به سختی با آنان مبارزه کرده، آنان را طرد می کرد.

سران این فرقه عبارت بودند از: «علی بن حسکه قمی» ؛ «فارس بن حاتم» ؛ «حسن بن محمد مشهور به ابن بابا قمی» ؛ «قاسم یقطینی یا قاسم بن یقطین» و «محمد بن نصیر نمیری یا فهری» . (4) که هر کدام از این افراد، به گونه ای در تشریعات این

گروه سهیم بودند. به عنوان نمونه علی بن حسکه قمی، امام هادی علیه السلام را پروردگار جهانیان می دانست و خود را از سوی ایشان پیامبر هدایت انسانها معرفی کرده بود. او تمامی واجبات و فروع دینی، مانند زکات، حج، روزه و ... را به شدت زیر سؤال برد. محمد بن نصیر نمیری، بر بدعت های علی بن حسکه، جواز ازدواج با محارم (مادر، خواهر، دختر)، حلّیت لواط و اعتقاد به تناسخ (5) را افزود. (6)

امام با موضعی صریح و جدی، ضمن برائت و دوری جستن از آنان، حتی دستور قتل یکی از آنان را صادر کرد. ایشان برای نمایاندن چهره کریه آنان، در پاسخ شیعیانی که از عقاید منحرف علی بن حسکه پرسیده بودند، چنین نگاشت:

«ابن حسکه که نفرین خدا بر او باد دروغ گویی بیش نیست و من او را در شمار دوستان و شیعیان خود نمی پندارم. خدا او را لعنت کند. به خدا سوگند، پروردگار جهانیان، محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و پیامبران پیشین او را مگر به آیین یکتا پرستی و دستور به بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و انجام حج و دوستی و ولایت بر خلق نفرستاد. او نیز مردم را جز به سوی پرستش خداوند دعوت نکرده است. ما جانشینان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم و بندگان خدا هستیم که هرگز به او شرک نخواهیم ورزید. اگر اطاعتش کنیم، رحمت او شامل حالمان شده و اگر از فرمان او سرپیچی کنیم، گرفتار عذاب دردناک او خواهیم شد. ما نمی توانیم برای خدا نشانه ای بیاوریم، ولی خدا برای ما و همه آفریدگانش، نشانه و دلیل

فرو فرستاده است. من از کسی که چنین سخنانی می گوید، بیزاری می جویم و از چنین گفته هایی به خدا پناه می برم. شما نیز از آنان برائت و بیزاری جویید و آنان را در فشار قرار دهید.»

در ادامه، امام، دستور قتل آنان را صادر می کند. (7) گفتنی است امام به قتل فارس بن حاتم که از سران غلات بود نیز فرمان داد. (8) که به محض صدور این فرمان یکی از شیعیان امام، او را از صحنه روزگار محو و دل امام را شاد کرد.

ب) صوفیه

از دیگر اندیشه های منحرفی که با رخنه در جامعه اسلامی، سبب بدنامی شیعه و تشویش افکار عمومی جامعه مسلمانان شده بود، «تصوف» بود. پیروان این مکتب، با نمایاندن چهره ای زاهد، عارف، خدا پرست، بی میل به دنیا و پاک و منزه از پستی ها و آلایش های دنیایی، مردم را گمراه می کردند. آنها نیز چون غلات از همگی این عنوان ها در راستای اهداف سود جویانه خود در زمینه های گونه گون بهره مند می شدند. آنها در اماکن مقدسی چون مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم گرد هم می آمدند و به تلقین اذکار و اوراد با حالتی خاص می پرداختند، به گونه ای که مردم با دیدن حالت آنها می پنداشتند با پرهیزکارترین افراد رو به رو هستند و تحت تأثیر رفتارهای عوام فریبانه آنان قرار می گرفتند. امام هادی علیه السلام نیز با واکنش هایی سریع و به هنگام، این توطئه عقیدتی را کشف و خنثی ساخت. نگاشته اند روزی آن حضرت با گروهی از یاران صمیمی خود در مسجد مقدس پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نشسته بودند. گروهی از صوفیه وارد مسجد النبی صلی

اللّه علیه و آله و سلّم شده و گوشه ای از مسجد را برگزیده، دور هم حلقه می زنند و با حالتی ویژه، مشغول تهلیل می شوند. امام با دیدن اعمال فریب کارانه آنها، به یاران خود فرمود:

«به این جماعت حیله گر و دو رو توجهی نکنید. اینان هم نشینان شیاطین و ویران کنندگان پایه های استوار دینند. برای رسیدن به اهداف تن پرورانه و رفاه طلبانه خود، چهره ای زاهدانه از خود نشان می دهند و برای به دام انداختن مردم ساده دل، شب زنده داری می کنند. به راستی که اینان مدتی را به گرسنگی سر می کنند تا برای زین کردن، استری بیابند. اینها لا اله الا اللّه نمی گویند، مگر این که مردم را گول بزنند و کم نمی خورند مگر این که بتوانند کاسه های بزرگ خود را پر سازند و دل های ابلهان را به سوی خود جذب کنند. با مردم از دیدگاه و سلیقه خود درباره دوستی خدا سخن می گویند و آنان را رفته رفته و نهانی، در چاه گمراهی [که خود کنده اند] می اندازند. همه این وردهایشان، سماع و کف زدنشان و ذکرهایی که می خوانند، آوازه خوانی است و جز ابلهان و نابخردان، کسی از آنان پیروی نمی کند و به سوی آنان گرایش نمی یابد. هر کس به دیدار آنها برود، چه در زمان زندگانی او و چه پس از مرگ او، گویی به زیارت شیطان و همه بت پرستان رفته است و هر کس هم به آنان کمک کند، مانند این است که به پلیدانی چون یزید و معاویه و ابوسفیان یاری رسانده است» .

وقتی سخنان امام به اینجا رسید، یکی از حاضران با انگیزه ای که امام از آن آگاهی داشت، پرسشی

مطرح کرد که سبب ناراحتی ایشان شد. او پرسید: «آیا این گفته ها در حالی است که آنان به حقوق شما اقرار داشته باشند؟»

امام با تندی به او نگریست و فرمود:

«دست بردار از این پرسش! بدان که هر کس به حقوق ما اعتراف داشته باشد، هرگز این چنین مشمول نفرین و طعن و لعن ما نمی شود. [آنان که این اعمال را انجام می دهند و به حقوق ما نیز اعتراف دارند [پست ترین طایفه صوفیانند؛ چرا که تمامی صوفیان با ما مخالفند و راهشان نیز از ما جداست. آنها یهودیان و نصرانیان امت اسلامند. همین ها هستند که سعی در خاموش کردن نور الهی دارند، ولی خداوند نورش را بر همگان به طور کامل خواهد تاباند هر چند که کافران ناخشنود باشند.» (9)

ج) واقفیه

«واقفیه» از دیگر فرقه های دوران امامت امام هادی علیه السلام بودند که امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام را نپذیرفته و پس از شهادت پدر گرامی ایشان، امام موسی بن جعفر علیه السلام، متوقف در ولایت پذیری ائمه شده و در امامت و رهبری جامعه دچار ایستایی شدند. آنان با انکار امامان پس از امام کاظم علیه السلام و موضع گیری در مقابل امامان، حتی مردم را از پیروی ایشان منع کردند. امام هادی علیه السلام نیز برای اثبات جایگاه امامت و پیشوایی خود با آنان دست به رویارویی فرهنگی زد و آنان را نیز به سان غلات و صوفیان، مشمول لعن و نفرین خود کرد تا آنان را به مردم بشناساند. در این باره «ابراهیم بن عقبه» در نامه ای به امام هادی علیه السلام می نویسد: «فدایت شوم! من می دانم که ممطوره (واقفیه) از

حق و حقیقت دوری می کنند، آیا اجازه دارم در قنوت نمازهایم آنان را نفرین کنم؟» امام با صراحت تمام پاسخ مثبت داد (10) و این گونه بر اندیشه های گمراه کننده آنان خط بطلان کشیدند. سرکردگی این گروه را «علی بن ابی حمزه بطائنی» بر عهده داشت که از زمان امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پرداخت مالیات های اسلامی به امام خودداری کرده و به نشانه مخالفت و رد صلاحیت ایشان، به رفتارهایی از این قبیل دست می زد. آنها رویّه خود را هم چنان تا عصر امام هادی علیه السلام ادامه دادند. روزی امام یکی از آنان، به نام «ابوالحسن بصری» را دید و چون او را قابل هدایت و بیداری یافت، به او رو کرد و فقط در یک جمله به او فرمود: «آیا زمان آن نرسیده که به خود آیی؟» سخن روح فزای ایشان در وی اثری ژرف بر جای نهاد و سبب تغییر رویه و بیداری او گردید. (11)

د) مجسّمیه

این گروه می پنداشتند خداوند جسم است. آنان برداشت هایی بسیار سطحی و ابتدایی از دین داشتند و از درک مجرّدات و چیزهایی که از سیطره جسم و ماده خارج است، بسیار ناتوان بودند. از این رو، همواره بسیاری از حقایق هستی را که خارج از دایره ماده بود، انکار می کردند یا آن را تا عالم مادّه پایین می کشیدند. کم کم آنها و اندیشه های بدوی و یکسویه شان در بین شیعیان رسوخ کرد و عقاید آنان را نیز تحت تأثیر سطحی نگری و کوته بینی خود قرار داد. خبر به امام هادی علیه السلام رسید و شیعیان از امام کسب تکلیف کردند. «ابراهیم بن همدانی» در نامه ای،

عقاید منحرف آنان را به عرض امام رساند و از ایشان راهنمایی خواست. او به امام نوشت که در بین شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام افرادی پیدا شده اند که تحت تأثیر این عقاید پوچ قرار گرفته اند و می پندارند که خداوند جسم است. امام در پاسخ او برای روشن شدن پیام مکتب ناب اهل بیت علیهم السلام در این زمینه نگاشت: «پاک و منزه است آن خدایی که هیچ حد و مرزی ندارد! هرگز این گونه توصیف نمی شود، هیچ مثل و مانندی ندارد و او شنوای داناست» . (12)

ه) باورمندان به رؤیت

اشاعره گروهی بودند که می پنداشتند خداوند را در روز رستاخیز خواهند دید. حتی آنها بر این عقیده بودند که خداوند با همین چشم مادی قابل دیدن است. شیعیان درباره این گروه به امام نامه نوشته و توضیح خواستند. امام در پاسخ نوشت:

«پایبندی به این نظریه به هیچ وجه جایز نیست. مگر نه این است که باید بین چشم شما و شی ء انعکاسی صورت گیرد که حامل نور باشد و دیدن صورت پذیرد؟ حال اگر انعکاسی و نوری در میان نباشد و این ارتباط برقرار نشود، چگونه امکان دیدن آن شی ء وجود دارد؟ در این نظریه اشتباهی بزرگ وجود دارد؛ زیرا بیننده چیزی را می تواند با چشم خود ببیند که در جسم بودن، با خود او مساوی باشد و در صورت دیده شدن، هر دو بسان هم [جسم] خواهند بود و لازمه آن، جسم دانستن خداست؛ چرا که علت ها با معلول های خود رابطه ای جدایی ناپذیر دارند» . (13)

بدین ترتیب، امام تفکر مخدوش و منحرف این گروه را نیز باطل اعلام کرد.

2. تحریر رساله کلامی

از جمله تلاش های علمی فرهنگی امام علی النقی علیه السلام در گستره اعتقادات، نوشتن رساله کلامی است که آن را به انگیزه پاسخ گویی به مشکلات اعتقادی اهالی اهواز نگاشته است. امام در این رساله، با ایراد بحث های مستدل درباره قرآن و عترت و معرفی ثقلین و لزوم تمسک به آن، مبحث جبر و تفویض را که از پیچیده ترین مسائل کلامی است، با بیانی بسیار روشن و شیوا مطرح و نقد کرده و نظر امامیه را با عنوان «الأمرُ بینَ الأمرینِ» به اثبات رسانیده است. در بخشی از این رساله آمده است:

«در این باره

به گفتار امام صادق علیه السلام آغاز می کنم که فرمود: نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه مقامی است میان آن دو که عبارت است از: تندرستی، آزادی، مهلت کافی و توشه، مانند مرکب سواری و وسیله تحریک فاعلی بر کار خود.

پس این پنج چیز است که امام صادق علیه السلام به عنوان اسباب جمع کننده فضل گرد آمده است. پس اگر بنده ای یکی از آنها را نداشته باشد، به لحاظ آن کاستی و کمبود، تکلیف از او ساقط است ... همچنین روایت شده که فرمود: مردم در عقیده به سه دسته تقسیم می شوند: دسته ای می پندارند که کار به آنها وانهاده شده است که آنان خدا را در سلطه و قدرتش سست دانسته و خود را به هلاک انداخته اند. دسته ای دیگر می پندارند که خدای عزوجل بندگان را به نافرمانی مجبور ساخته و آنان را به آنچه توان انجامش را ندارند، مکلف فرموده است. اینها نیز خداوند را ستمگر می انگارند که سبب هلاک خود را با این اندیشه فراهم آورده اند. دسته ای دیگر معتقدند که خداوند بندگان را به اندازه توانشان مکلف فرموده و تکلیفی بیش از توان بر دوش آنها ننهاده است. آنها چون کار نیک انجام دهند، خدا را بستایند و چون بد کنند، از او آمرزش بخواهند که اینان به حق رسیدگانند. پس امام صادق علیه السلام خبر داده که هر کس پیرو جبر و تفویض است و به آنها اعتقاد دارد، بر خلاف حق است و من آن جبری را که هر کس بدان معتقد باشد دچار خطاست، شرح دادم و بیان کردم که کسی که پیرو واگذاری است، دستخوش باطل است. پس

نظر ما میان این دو نظریه است ... »

سپس حضرت به بررسی بیشتر مسئله جبر و تفویض در قالب پنج مثال دیگر می پردازد که در تفسیر تندرستی، گشوده بودن راه، سنت مهلت، توشه و انگیزه بیان می دارند و با بهره گیری از آیات قرآن و استدلال های عقلانی و با نهایت دقت و حوصله، آن را از زوایای مختلف بررسی می کنند؛ به گونه ای که مطالب با بیانی بسیار ساده، مستند و عقلانی مطرح می شوند و در عین کامل و مبسوط بودن، جمله ای را تکراری، بدون غرض و خالی از بار محتوایی لازم نمی یابیم. (14)

3. مناظره های علمی و اعتقادی

امامان معصوم علیهم السلام چشمه های جوشان معرفت و گنجینه های دانش الهی اند و چون چراغی پر فروغ و زوال ناپذیر، فراسوی علم را با پرتو افشانی خود روشن می کنند. آنان با بیان شیوا و روشنگر خود، تاریکی نادانی را از بین برده و در هر زمان، امید نور ستیزان را نومید می ساختند.

همان گونه که پیش تر نیز بدان اشاره شد، دولت عباسی، همواره به دنبال برپایی جلسه های مناظره و گفت وگوی علمی بود که برقراری این گونه جلسه ها در زمان مأمون عباسی به اوج خود رسید و این روند تا دوران امامت امام هادی علیه السلام نیز ادامه یافت. برپایی این مجالس هدفدار برای در هم شکستن چهره علمی امامان و زیر سؤال بردن دانش و حتی امامت آنان تشکیل می شد. البته با این کار، آنان نه تنها به مقصود خویش نمی رسیدند، بلکه موجب رسوایی و فضاحت آنان نیز می شد؛ چرا که آن بزرگ پیشوایان دانش و معرفت، از این فرصت برای روشن کردن اذهان عمومی و نشر فرهنگ اصیل اسلامی بهره برداری می کردند. دولت

عباسی می کوشید تا با زیر نظر گرفتن امام و کنترل شدید ملاقات های ایشان با شیعیان، از روشن شدن افکار مردمی جلوگیری کند و جلوی فیضان این سرچشمه بزرگ را بگیرد، ولی برپایی نشست های علمی در تناقض با این سیاست بر می آمد و تمام تلاش های عباسیان را بیهوده می ساخت. پی گیری این سیاست متناقض از سوی سردمداران نفاق، حاکی از کوته فکری، ناکارآمدی، نارسایی در چاره جویی و بن بست های فکری آنان در برابر اهداف معین خود بود.

متوکل عباسی برای این منظور، دو تن از دانشمندان به نام های «یحیی بن اکثم» و «ابن سکّیت» را به خدمت خواند تا نشستی علمی با امام علی النقی علیه السلام ترتیب دهند. در نشستی که به این منظور ترتیب داده شده بود، متوکل از ابن سکّیت خواست تا پرسش های خود را مطرح کند. او نیز پرسید: «چرا موسی با عصا بر انگیخته شد، عیسی علیه السلام با شفای بیماران و زنده کردن مردگان و محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم با قرآن و شمشیر؟»

امام در پاسخ فرمود: «موسی علیه السلام با عصا و ید بیضا در دوره ای بر انگیخته شد که مردم تحت تأثیر جادو قرار گرفته بودند. او نیز به همین منظور برایشان معجزه ای آورد که جادویشان را از بین ببرد و حجت را برایشان تمام سازد. عیسی علیه السلام با شفای بیماران خاص و بدون درمان و با زنده کردن مردگان بر انگیخته شد، زیرا در آن زمان پزشکی و پیشرفت های آن، مردم را شگفت زده کرده بود و او به فرمان خدا، مردگان را زنده می کرد و بیماران بی درمان را شفا می داد. محمد صلی اللّه

علیه و آله و سلّم با قرآن و شمشیر در دوره ای بر انگیخته شد که شعر و شمشیر بر اندیشه مردم حکمرانی می کرد. او نیز با قرآن تابنده و شمشیر برنده بر شعر و شمشیرشان چیره گشت و پیام خدا را به آنان رساند و حجت را بر آنها تمام فرمود» .

پاسخ امام، بسیار روشن و قانع کننده بود. ابن سکیت از روی ناچاری پرسشی بی محتوا را بیان کرد و گفت: «اکنون حجت خدا چیست؟» امام نیز با کنایه، مهر خاموشی بر زبان دشمن زد و فرمود: «عقل که به خوبی در می یابد آن که به خدا دروغ بندد، رسوا می شود» . شکست ابن سکیت در این گفت وگوی کوتاه و آن هم فقط با یک پرسش ساده، خشم یحیی بن اکثم را بر انگیخت. او با ناراحتی گفت: «ابن سکیت را به مناظره چه کار؟! او هم نشین نحو و شعر و لغت است» . سپس کاغذی بیرون آورد که در آن پرسش های پراکنده ای را مطرح کرده بود و پاسخ را از امام به طور مکتوب خواست. (15) پرسش های او درباره تأویل و تفسیر برخی آیات قرآن، گواهی زن، احکام خنثی، دلیل بلند خواندن نماز صبح و مسائلی درباره عملکرد امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. امام با نهایت دقت، ظرافت و کمال به پرسش های وی پاسخ فرمود و افزون بر اثبات جایگاه علمی خود، سیزده پرسش پیچیده و مشکل را برای شیعیان پاسخ گفت و به صورت غیر مستقیم، معارف واقعی اسلام را در اختیار خواهندگان قرار داد. پاسخ های امام هادی علیه السلام آن چنان کوبنده و دقیق بود که یحیی بن اکثم در پایان این

رویارویی به متوکل گفت: «پس از این جلسه و این پرسش ها دیگر سزاوار نیست که از او درباره مسئله دیگری پرسش شود؛ زیرا هیچ مسئله ای پیچیده تر از اینها وجود ندارد [و او از عهده پاسخ گویی به همه آنها بر آمد [و موجب آشکار شدن بیشتر مراتب علمی او، موجب تقویت شیعیان خواهد شد» . (16)

4. رفع شبهه های دینی

افزون بر شبهه های خرد و کلانی که از سوی دانشمندان مزدور و فرقه های مرجع آن دوران در حوزه دین مطرح می شد، کشمکش های بزرگ بر سر مسائل بنیادین و زیر بنایی اسلام، هر از چند گاهی رخ می نمود که دامنه فتنه انگیزی آن، اندیشه قشر گسترده ای از مسلمانان و گاه شیعیان را در بر می گرفت. یکی از بزرگ ترین این فتنه جویی ها، موضوع مخلوق بودن قرآن بود که مدت ها اندیشه مسلمانان را به خود مشغول ساخته بود و چه بسیار انسان هایی که به جهت عقیده به آن، جان خود را از دست دادند! خلفای عباسی با مطرح ساختن این پرسش و نیافتن پاسخ دلخواه خود، مخالفان شان را به شدت سرکوب می کردند. از این دسته «احمد بن نصر خزاعی» را می توان نام برد که از مخالفان دولت عباسی بود و یک بار هم نقشه قتل واثق، خلیفه عباسی را کشید، ولی نافرجام ماند. خلیفه نیز برای از میان برداشتن او با طرح این پرسش که آیا قرآن مخلوق است یا نه، برنامه سرکوب او را آغاز کرد و پس از بیان پرسش های گوناگون در این زمینه و دیگر مسائل اعتقادی، بهانه ای برای قتل وی به چنگ آورد و او را از میان برداشت. (17) واثق، احمد بن نصر را که معتقد به خلق

قرآن نبود، دست بسته از بغداد به سامرا آورد و از او درباره خلق قرآن پرسید. هنگامی که از عقیده او آگاهی یافت، گردن او را زد و دستور داد سرش را در بغداد و بدنش را در سامرا آویزان کنند و برگه ای به گوش او آویختند که بر آن نوشته شده بود: «این سر احمد بن نصر است که معتقد به خلق قرآن و نفی تشبیه خداوند نیست!» (18)

معتزله که گرایشی افراطی به عقل دارند، قرآن کریم را حادث و مخلوق می دانستند و آن را از صفات باری تعالی می شمردند، ولی در برابر آنها، اشاعره به مخالفت برخاسته و قرآن را قدیم و غیرمخلوق دانستند. جرقه های این کشمکش که برخاسته از نظریه جبر یا تفویض بود، از اواخر حکومت امویان آغاز گردید و با پیدایش این دو مکتب کلامی در عصر عباسیان به اوج خود رسید. تا پیش از مأمون، حکمرانان عباسی گرایش شدید و تعصب بسیاری بر نظر اشاعره و جبرگرایی داشتند و معتزلیان را به شدت شکنجه و سرکوب می کردند. با به حکومت رسیدن مأمون، ورق برگشت و مخالفان معتزله و نظریه خلق قرآن با حربه های گوناگون از صحنه روزگار پاک می شدند! پس از مأمون نیز خلفای عباسی از او پیروی کردند و کسانی را که به عقاید معتزله پایبند نبودند، شکنجه می کردند یا از میان برمی داشتند.

هنگامی که متوکل به حکومت دست یافت، دوباره به عقاید اشاعره پیوست و این بار قربانیان این ماجرا، معتزلیان بودند! در گیر و دار این آشوب زدگی های اعتقادی، امام هادی علیه السلام پیشوای اندیشه اسلامی، وارد عرصه شد و با بدعت شمردن این بحث ها، خط سیر

مکتب ناب اسلامی را برای پیروان خود ترسیم کرد. ایشان برای تنویر اذهان پیروان خود در بغداد نوشت:

«به نام خداوند بخشایشگر مهرورز. پروردگار ما را از فتنه های این روزگار در پناه دارد که در این صورت بزرگ ترین مرحمت را در برابر ما به انجام رسانیده است که در غیر آن، چیزی جز نابودی و بدبختی دستاورد کسی نخواهد شد. نظر من درباره جدالی که بر سر [مخلوق بودن یا نبودن] قرآن در گرفته، این است که آن بدعتی بیش نیست که در گناه این بدعت پرسش کننده و پاسخ دهنده، هر دو یکسانند؛ چرا که برای پرسش کننده سودی در بر نخواهد داشت [و به واقع آن دست نمی یابد] و برای پاسخ دهنده نیز جز رنجی ناشی از طرح موضوعی که از فهم و درک او خارج است، باقی نخواهد ماند. همانا خالقی جز خدا وجود ندارد و جز او، همه آفریدگانش هستند. قرآن نیز کلام خداوند بزرگ است. پس از پیش خودتان بر آن نامی قرار ندهید که از گمراهان خواهید بود و خداوند شما و ما را در شمار افراد این آیه قرار دهد که فرمود: آنان کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می ترسند و از روز جزا سخت در وحشتند» . (19)

و این گونه شیعیان را از آشفتگی فکری بیرون آوردند. (20) این پرسش پیش تر نیز از امامان پرسیده شده بود که از امام رضا علیه السلام پرسیدند و امام قاطعانه پاسخ داد: «قرآن کلام خداست، همین و بس!» (21) بدین ترتیب، امام با تبیین موضعی اصولی و روشنگرانه در این بحث، شیعیان را از کاوش در این گونه

بحث و جدل هایی که ثمره ای در بر ندارد، بر حذر داشته و نظر خود را بیان کرده اند.

پاورقی ها

1. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، تهران، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، 1333 ش، ج 3، ص 216.

2. همان.

3. همان، ص علیه السلام237.

4. باقر شریف قرشی، حیاه الامام علی الهادی علیه السلام، بیروت، دار الاضواء، چاپ اول، 1408 ق، ص 468.

5. حلول ارواح مردگان در کالبدی غیر از بدن مادی خود فرد.

6. حیاه الامام علی الهادی علیه السلام، ص 469؛ ابا جعفر محمد بن حسن الطوسی، رجال کشی، مشهد، دانشگاه مشهد، 1348 ش، ص 520.

7. محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا، ج 18، ص 555.

8. رجال کشی، ص 518.

9. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج 2، ص 58.

10. رجال کشی، ص 460.

11. سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث فی طبقات الرواه، منشورات آیه الله الخویی، بیروت، چاپ سوم، 1403 ق، ج 1، ص 259.

12. شیخ صدوق، التوحید، تهران، مکتبه الصدوق، 1378 ه. ق، باب تجسیم و صوره، ص 100.

13. احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج، قم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، 1416 ق، ج 2، ص 486.

14. ابن شعبه الحرّانی، تحف العقول، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، 1384 ق، ص 496.

15. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الرساله، 1403 ق، ج 50، ص 164.

16. همان.

17. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، بیروت، روائع التراث العربی، بی تا، ج 9، ص 134.

18. جلال الدین السیوطی، تاریخ الخلفاء، بیروت، دار القلم، چاپ اول، 1406 ق، ص 384؛ تاریخ طبری، ج 9، ص134.

19. انبیاء، 49.

20. التوحید، ص 223.

21. همان.

امنیت اخلاقی از نگاه امام هادی

مقدمه

بر اساس تحقیقات پلیس انگلیس در هر شش تا بیست ثانیه یک مورد خشونت علیه زنان انگلیسی در خانه صورت می گیرد. در این پژوهش

که 28 سپتامبر 2000 انجام گرفت، بیش از 1300 پیام تلفنی درباره خشونت علیه زنان در خانه دریافت شد.

سالانه حدود یکصد هزار زن آسیب دیده از خشونت های خانگی در لندن برای دریافت کمک های پزشکی تلاش می کنند و هفده درصد از زنان آواره و بی خانمان نتیجه خشونت های خانگی هستند.

الیزابت استانکو [1] «مدیر برنامه تحقیقاتی خشونت، در انجمن پژوهش های اجتماعی و اقتصادی انگلیس» معتقد است میزان واقعی خشونت های خانگی بر اساس گزارش های پلیس به دست نمی اید. به طور متوسط یک زن قبل از آنکه به پلیس مراجعه کند، 35 بار مورد خشونت و تعرض شوهر فعلی یا قبلی خود قرار می گیرد.

مجله ساندی تایمز چاپ لندن، در یک گزارش نوشت: بیش از نیمی از زنان رده های بالای مشاغل حرفه ای و سی درصد از کارکنان امور اداری و دفتری در انگلستان و 77 درصد آنان در آمریکا با مزاحمت های مدیران و همکارانشان در محیط کار رو به رو هستند. [2]

در طول قرن بیستم آمار طلاق هفتصد درصد رشد داشته است که بیشتر آن در دهه های پایانی این قرن رخ داده است. از هر پنج کودک آمریکایی که در سال 1986م به دنیا آمده اند، سه نفر تا قبل از هیجده سالگی شاهد طلاق و جدایی والدین بوده اند. [3]

بر اساس آمار، 75 درصد کودکانی که فاقد نیروی کافی عقلانی و روحی اند، از پدر یا مادر الکلی هستند.

کسانی که در حین انعقاد نطفه مست هستند، 35 درصد عوارض الکلیسم حاد را به فرزند خود منتقل می کنند. [4]

جالب است بدانید که پنجاه درصد مرتکبین قتل، 8/77 درصد ضرب و شتم ها، 5/88 درصد سرقت ها و 8/88 درصد جرائم جنسی، الکل مصرف کرده بودند

و چهل درصد اطفال مجرم سابقه مصرف الکل داشته اند. [5]

زندگی بدون حضور خدا

به راستی، دلیل پیدایش این معضلات را کجا باید جستجو کرد؟ امنیت اخلاقی را چگونه باید به دست آورد؟

مهم ترین دلیل بروز این ناهنجاری را از زبان برخی دانشمندان غربی می خوانیم:

ژوزف دی میستر [6] در کتاب درس هایی از تاریخ به نقل از تاریخ دانانی چون ویل دورانت [7] می نویسد: تا پیش از زمان ما هرگز نشانی در تاریخ وجود ندارد که بتوان زندگی اخلاقی بدون کمک مذهب را از آن استنباط کرد. جرج آن گیر [8] در همین زمینه می افزاید: من به این نتیجه رسیده ام که داشتن جامعه ای اخلاقی بدون اعتقاد به خدا ممکن نیست؛ چرا که بدون خدا همه چیز به «منِ انسانی» وابسته می شود و «من» به تنهایی بی معنی است. [9]

او هشدار می دهد که امروزه دیگر آمریکایی ها بر مبنای اعتقادات اخلاقی و مذهبی خویش عمل نمی کنند و به آنچه زمانی درست می دانستند، جامه عمل نمی پوشانند. اکنون برای آمریکایی ها «من» ملاک همه چیز شده است؛ در حالی که این فقط جوامع اخلاقی هستند که کارآمدی دارند. [10]

فرهنگ تباهی

برهنگی و بدحجابی و میل به خودنمایی در زنان، گسترش مشروبات الکلی و محصولات مختلف جنسی، میل به سوء استفاده هر چه بیشتر از زنان در مردان، بی اهمیت دانستن دستورهای دینی و عادی سازی مخالفت با دین، مهم ترین عوامل انحطاط اخلاقی و در نتیجه عدم امنیت در جوامع غربی است.

عوامل فوق باعث شده است که:

1. حس شهوت و غریزه جنسی از کنترل خارج و جامعه به سمت مفاسد جنسی کشیده شود.

2. در پی تحریک غریزه جنسی، فحشا و تجاوز فزونی یابد و امنیت و عزت زنان را بیش از دیگر اقشار جامعه در خطر قرار دهد.

3.

فرزندان نامشروع بسیاری متولد شوند که سرپرست ندارند و تحت حمایت های ناچیز دولت قرار گرفته اند.

4. نظام مقدس خانواده از هم پاشیده شود و افزایش روند طلاق از یک سو و عدم میل به ازدواج از سویی دیگر، جامعه را با بحران مواجه سازد.

5. جامعه به ابزار و وسایل تزئینی و آرایشی و جنسی، نیاز کاذب پیدا کند و سرمایه زیادی صرف تولید، خرید و فروش این گونه کالاهای غیر ضروری شود.

6. افراد چنین جامعه ای از دغدغه های عالی انسانی بازمی مانند و به دور از مسائل علمی، اجتماعی، سیاسی و ...، در فساد غوطه ور می شوند و روابط انسان ها نیز دچار خلل و از قالب انسانی خارج می شود.

7. زن در چنین جامعه ای از ارزش واقعی خود سقوط کند و در حد یک کالا و شیء دراید و عروسکی در دست هوس بازان و سرمایه داران شود.

بیم ها و هشدارها

قسمتی از آمار تکان دهنده جامعه غربی بیان شد. آمار فساد در کشور ما با جامعه غربی قابل مقایسه نیست، اما آمار اعلام شده، زنگ خطر و هشدار را به صدا درآورده است. در این زمینه باید به افزایش دوستی ها بین دختران و پسران بدون نظارت پدر و مادر و خارج از محدوده تعیین شده از سوی شرع مقدس و در نتیجه افزایش آمار طلاق، فرار از خانه، افزایش قاچاق و تولید مشروبات الکلی، حرکت های موذیانه برای کم اهمیت جلوه دادن نقش دین در زندگی، مورد توجه قرار گیرند.

بدیهی است که هر چه جامعه از مبانی دین مبین اسلام دور و به مظاهر پست غربی نزدیک شود، این آمار نیز افزایش خواهد یافت.

تنها راهی که می تواند جامعه را از این خطرات مهلک برهاند، بازگشت

به فرهنگ اصیل و ناب اسلام و سیره نورانی پیامبر و ائمه اطهار: است. از این رو، ما در این مقاله ضمن توجه به وضعیت اخلاقی عصر امام هادی (ع)، رهنمودها و اندیشه آن امام همام را در این باره بیان می کنیم.

وضعیت فرهنگی

اسراف در بیت المال، می گساری و ترویج مفاسد اخلاقی در عصر امام هادی (ع) نمود زیادی داشت. متوکل عباسی مبلغ دو میلیون دینار برای ساخت کاخ جعفری هزینه کرد؛ در حالی که هفت کاخ دیگر نیز داشت. [11]

در کاخ متوکل چهار هزار کنیز از نقاط مختلف دنیا حضور داشتند و متوکل با همه آنان معاشرت نزدیک داشت و با یکی از آنان ارتباط تنگاتنگ داشت. [12]

قاضی تنوخی که مسند قضاوت بصره را بر عهده داشت، وضع خلیفه عباسی را در قالب شعری چنین ترسیم می کند:

نشا بین طنبور وزق و مزهر

و فی حجر شاد او علی صدر ضارب

یعنی: (متوکل) میان تار و تنبور و باده و عود و در دامن آوازه خوان یا روی سینه نوازنده به سر می برد. [13]

میگساری در آن دوران رایج شده بود و متوکل و وزیران و اطرافیان علناً آن را مرتکب می شدند؛ حتی اهدای بطری های شراب در نظر آنها بالاترین هدیه بود.

البته دامنه بی بند و باری به عموم مردم نیز کشیده شده بود. بی اعتنایی به امور دینی، ترویج می گساری و شهوت رانی در اشعار شاعران آن عصر انعکاس یافته است. [14]

فساد متوکل عباسی به عنوان خلیفه جامعه اسلامی و به تبع فساد توده مردم را می توان در ماجرای زیر دید:

روزی امام به مجلس متوکل احضار شد و نزدیک متوکل نشست. متوکل متوجه شد که جنس عمامه

امام نفیس است. از روی اعتراض گفت: این عمامه را چند خریده ای؟

امام فرمود: کسی که برای من آورده، به پانصد درهم خریده است.

متوکل گفت: اسراف کرده ای که عمامه ای با این قیمت بر سر بسته ای؟!

امام فرمود: شنیده ام در همین روزها، کنیز زیبایی به هزار دینار سرخ خریده ای؟ [15]

متوکل پاسخ داد: آری، صحیح است.

امام فرمود: من برای شریف ترین عضوم هزینه کرده ام، ولی تو برای پست ترین عضوت! انصاف بده کدام اسراف است؟ [16]

امام با این پاسخ خویش، هم جواب گستاخی متوکل را داد و هم به این نکته اشاره کرد که در این گونه اعمال، دو گناه نهفته است: مخالفت با امر خدا و بی پروایی، هزینه کردن در راه گناه که مصداق اسراف است.

امنیت اخلاقی از نگاه امام هادی (ع)

در زمینه امنیت اخلاقی روایات اندکی از امام هادی (ع) نقل شده است و آنچه بیشتر در روایات آن امام همام دیده می شود، مباحث اعتقادی و ولایت اهل بیت: است که این امر نشانگر اهمیت این مباحث در سلامت روحی و روانی جامعه و بیانگر این مطلب است که ریشه همه فسادها، دوری مردم از اعتقادات اصیل و ولایت ائمه اطهارعلیهم السلام است.

نگاهی به روایات آن وجود قدسی می تواند راهگشای مشکلات امروز جامعه باشد.

ازدواج موقت

یکی از احکام حکمت آمیز دین اسلام، تشریع ازدواج موقت است. این حکم اسلامی بنا بر نیاز ها و تفاوت های مرد و زن و به منظور حفظ امنیت اخلاقی جامعه وضع شده است. اسلام به جای آنکه روابط جنسی را آزاد بگذارد، این روابط را محدود ساخته است.

تجربه نشان داده است که همیشه مردان آماده به ازدواج از زنان آماده به ازدواج کمترند. از این رو، اسلام برای برآوردن نیازهای عاطفی و جنسی و کنترل و محدود ساختن آن، ضمن مخالفت با ارتباط های آزاد جنسی، ازدواج موقت را تحت شرایط خاص، تجویز کرده است. [17]

امام هادی (ع) در جواب مردی درباره متعه فرمود:

«هی حلال مباح، مطلق لمن لم یغنه الله بالتزویج، فلیستعفف بالمتعه فإن استغنی عنها بالتزویج فهی مباح له اذا غاب عنها؛ [18] ازدواج موقت برای کسی که به واسطه ازدواج دائم (از مسائل جنسی) بی نیاز نشده، حلال و مباح است و هیچ گونه قیدی ندارد. پس اگر ازدواج نکرده است (و نیازهای جنسی آزارش می دهند) عفت خود را با ازدواج موقت حفظ کند (و گرفتار ارتباط های بی حد و مرز نگردد)؛ اما مردی که همسر دارد، اگر دسترسی به

همسر خود ندارد، ازدواج موقت برای او نیز مباح خواهد بود» .

این روایت به خوبی نشان می دهد که فلسفه ازدواج موقت، بی بند و باری و هرزگی نیست.

از سوی دیگر، ممکن است جوّ حاکم بر جامعه به گونه ای باشد که انجام ازدواج موقت باعث بدبینی به دین اسلام و یا ائمه: شود. امام هادی (ع) در نامه ای به بعضی از دوست داران خود نوشت:

«لا تلحّوا علی المتعه، انما علیکم اقامه السنّه فلا تشتغلوا بها عن فرشکم و حرائرکم فیکفرن و یتبرین و یدعون علی الامر بذلک و یلعنونا؛ [19]

به سراغ ازدواج موقت نروید، به شما سفارش می کنم سنت را به پا دارید (و ازدواج دائم کنید)، به خاطر انجام ازدواج موقت، همسران خود را فراموش نکنید؛ زیرا آنان کفران نعمت می کنند و بیزار می شوند و بر کسانی که این دستور شرعی را داده اند، نفرین می کنند و به ما نیز لعنت می فرستند» .

از این حدیث نکات زیر قابل برداشت است:

1. جو حاکم و فرهنگ عمومی به شدت علیه عقاید شیعی بوده است.

2. این بدبینی به حدی بوده که بیزاری جستن و لعن ائمه را در پی داشته است.

3. مردان متأهل با ازدواج های موقت از همسران خود رویگردان می شوند و میل کمتری به آنان نشان می دهند. برآورده نشدن نیازهای آنان هم باعث بدبینی می شود.

ترویج فرهنگ ازدواج

از بین بردن عوامل منحرف کننده اجتماعی از یک سو و ترویج فرهنگ ازدواج از سوی دیگر، می تواند نقش مهمی در سلامت جامعه ایفا کند.

امام هادی (ع) در یکی از خطبه های عقد ازدواج، پس از حمد و ثنای الهی و تأکید بر اصول اعتقادی فرمود:

«اما بعد، خدای سبحان، دامادی (و خویشاوندی سببی)

را دستاویز انس دل ها و فامیلی همسران قرار داد که با آن، خویشاوندی ها را به هم آمیخت و آن را مایه دلسوزی و مهربانی قرار داد: «در این نشانه هایی است برای عالمان» . [20] خدای سبحان در کتاب خود می فرماید: «و او کسی است که از آب، انسانی آفرید و او را (دارای خویشاوندی) نسبی و سببی قرار داد» [21] و «به افراد بی همسر قوم خود و غلامان و کنیزان درستکارتان همسر دهید!» . [22] همانا فلانی پسر فلانی، کسی است که موقعیت اجتماعی و رفتار او را می شناسید. او مایل است در زندگی شما شریک شود. او دامادی شما را دوست دارد، به خواستگاری دختر شما فلانی دختر فلانی آمده است و چنین و چنان مقدار را مهریه دختر قرار داده است که نقد آن این مقدار است و نسیه آن این مقدار. وساطت ما را برای او بپذیرید و به خواستگار ما همسر دهید، پاسخ نیک دهید و سخن نیک به زبان آورید، من از خدا برای خود و شما و همه مسلمانان مغفرت می طلبم» . [23]

حجاب در حضور نامحرمان

امام هادی (ع) حجاب کامل زنان را در مقابل کودکانی که خوب و بد را نمی فهمند، ضروری نمی داند. اما از باز گذاشتن سر و بد حجابی در برابر مردان نامحرم، اگر چه رفت و آمد زیادی هم به خانه دارند، نهی فرموده است. [24]

حرمت مسکرات

یکی از ابزارهایی که به امنیت اخلاقی جامعه صدمه زیادی می زند، استفاده از مسکرات است که از گذشته های دور وجود داشته و همواره بشر را به سمت فساد کشانده است. یکی از مهم ترین دلایل حرمت شراب، این است که عقل را زایل می کند. به همین دلیل، هر ماده ای که بر عقل انسان خدشه وارد کند و او را از حالت عادی خارج گرداند، مسکر و حرام است.

امام هادی (ع) در جواب نامه ای که در همین زمینه پرسش شده بود، فرمود:

«کل مسکر حرام؛ [25] هر چیز مست کننده ای حرام است» .

از آنجا که مخالفت عمدی با حکم خداوند، با این نیت که حکم خداوند را قبول ندارد باعث کفر انسان می شود، امام هادی (ع) در جواب نامه ای که از شارب خمر پرسیده شده بود، فرمود: «شارب الخمر کافر» . [26]

نفی روابط آزاد جنسی

امام هادی (ع) در مقابل کسانی که همجنس بازی را جایز می شمردند، فرمود: «لعنه الله علی من فعل ذلک؛ [27] خداوند کسانی را که چنین کارهایی انجام می دهند، لعنت کند» .

و در حدیث دیگری که از توبه همجنس بازان پرسیده شده بود، فرمود: «القتل؛ [28] توبه ای جز مرگ برای او نیست» .

این برخورد شدید با روابط نامشروع، نشانه قدرت تخریب فراوان این امور در زندگی بشر است.

یاد مرگ

اگر انسان معاد را فراموش کند و تنها همین زندگی پست بشری را ببیند، هیچ عاملی او را از غرق شدن در ورطه گناهان نگه نمی دارد.

یاد مرگ، شیطان و وسوسه هایش را دور می کند. اهل بیت در روایات زیادی این نکته را گوشزد کرده اند و سیره عملی امام هادی (ع) نیز گواه بر این مدعاست.

متوکل در مجلس عیش خود هنگامی که از حضرت امام هادی (ع) خواست شعری بخواند، با اشعاری مواجه شد که امام مرگ را برای او یادآوری کرد و بدین سان مجلس شراب آنان دگرگون شد. [29]

برخورد قاطع با متجاوزان

در میان افراد جامعه، عده ای هستند که به دلیل فراموشی خدا و قیامت، هنجارهای جامعه را برنمی تابند؛ به گونه ای که تذکر و موعظه در این گونه افراد تأثیری ندارد. امام هادی (ع) درباره این افراد می فرماید:

«الحکمه لا تنجع فی الطباع الفاسده؛ [30]

حکمت، اثری در دل ها و قلب های فاسد نمی گذارد» .

تنها راه مبارزه با این گونه افراد، برخورد قاطع است.

پی نوشتها

[1]. Eli Zabeth Stankoz

[2]. فلسفه خلقت، تبعیض یا تفاوت، دیروز امروز فردا، طوبی کرمانی، انتشارات بین المللی هدی، چ1، 1383، ص 121؛ به نقل از کیهان 28/9/70، ص 15.

[3]. ww. Womenrc. com/howraw ماهنامه حوراء، شماره 3، اسفند 1382 و فروردین 1383، «غرب و گرداب بحران اخلاقی»

[4]. لقمه های حرام، سید حسن موسوی خراسانی، چ1، 1376، ناشر: مؤلف، ص 43.

[5]. همان، ص 44؛ به نقل از سمپوزیوم الکل، ص66.

[6]. Joseph De Maistre

[7]. Will Duront

[8]. Georgie Ann Geyer

[9]. اشاره به مکتب فکری منحرف اومانیسم است که انسان و لذت ها و خواهش های نفسانی او را محور قرار می دهد و همه امکانات و طبیعت و ... را برای لذت بیشتر انسان قلمداد می کند. در حقیقت هدف را زندگی پست انسانی می داند و به معاد و زندگی اخروی و رسیدن به خدا معتقد نیست.

[10]. مجله حوراء شماره 3، اسفند 1382 و فروردین 1383، «غرب و گرداب بحران جنسی» .

[11]. تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)، باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطائی، کنگره جهانی حضرت رضا (ع)، چ 1، انتشارات آستان قدس رضوی، 1371ش، ص 434.

[12]. همان، ص 432، به نقل از سیر اعلام النبلاء ج8، ص153.

[13]. همان، ص 476.

[14]. رک: تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)، ص477 480.

[15]. گفتنی است

دینار از طلا و درهم از نقره است و هر دینار معادل ده درهم است.

[16]. سیره عملی اهل بیت، حضرت امام علی هادی، سید کاظم ارفع، چ 1، 1380ش، نشر تربیت، ص 7، به نقل از لطائف الطوائف، ص 411.

[17]. ر. ک: حقوق زن در اسلام، شهید مطهری.

[18]. موسوعه الامام الهادی، گروه حدیث مؤسسه ولی عصر، زیر نظر ایت الله خزعلی، چ 1، 1424ق، ج 2، ص 357.

[19]. موسوعه الامام الهادی، ج3، ص 25، به نقل از الکافی ج5، ص453، ح 3.

[20]. روم / 22.

[21]. فرقان / 54.

[22]. نور / 32.

[23]. فرهنگ جامع سخنان امام هادی (ع)، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، چاپ و نشر بین الملل، وابسته به امیرکبیر، چ1، 1385، ص 280، به نقل از کافی، ج 5، ص 372، ح 6.

[24]. موسوعه الامام الهادی، ج2، ص 356 و 357، به نقل از تحف العقول، ص 458؛ تهذیب الاحکام ج7، ص457، ح 1828.

[25]. موسوعه الامام الهادی، ج 2، ص419.

[26]. همان.

[27]. همان، ج2، ص 439، به نقل از استبصار، ج4، ص222، ح 829.

[28]. همان.

[29]. سیره عملی اهل بیت، امام علی هادی، ص 12.

[30]. چهل داستان و چهل حدیث از امام هادی (ع)، عبدالله صالحی، نشر مهدی یار، چ 1، 1381، ص129، به نقل از اعلام الدین، ص 311.

روشهای تربیتی از دیدگاه امام

اشاره

بی تردید اگر بخواهیم شاهد یک تربیت صحیح وایده آل و پربازده در جامعه اسلامی باشیم، می بایست از شیوه ها و روش های تربیتی مناسب که مطابق با موازین و راهکار های عقلی و شرعی است، بهره جویی کنیم. بهترین و کلیدی ترین شیوه های تربیتی را می توان در اقوال و افعال شایسته حضرات پیشوایان معصوم (ع) پی جویی کرد؛ زیرا آنان به عنوان بالاترین و

برترین مربیان تربیتی بشر به حساب می ایند و تمامی مکاتب تربیتی عالم، از مکتب انسان گرایی اگوست کنت و مکتب تجربه گرایی جان دیوئی تا سایر مکاتب پوزتیویستی و ...، چاره ای جز تسلیم و رهجویی از مکتب تربیتی اسلام و اهل بیت (ع) ندارند؛ چنان که قرآن کریم، همه را به پیروی کامل از آن بزرگواران فراخوانده است:) یا أَیّهَا الّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرّسُولَ وَ أُولِی اْلأَمْرِ مِنْکُمْ [1] (؛ «از خدا و رسول و صاحبان امر خود پیروی کنید» .

در این نوشتار سعی شده است تا شیوه های زیبای تربیت از منظر دهمین امام معصوم (ع) با توجه به سخنان و رفتار آن بزرگوار، تبیین شود. قبل از هر چیز ناچاریم نگاهی اجمالی به تربیت و مفهوم روش تربیتی کنیم.

تربیت

تربیت مصدر باب تفعیل و از ریشه ربو یا ربب است که به معنای رشد و نمو و پرورش دادن و غذا دادن و مانند آن به کار می رود. تربیت در اصطلاح، همان رشد طبیعی و تدریجی و هماهنگ همه نیرو ها و استعدادهای آدمی است و یا تربیت، ارائه نوعی زندگی است که با ساخت شخصیت انسان مطابق و مبتنی بر ارزش های معنوی باشد. [2] مرحوم مطهری تربیت را این گونه تعریف می کند:

«تربیت عبارت است از به فعلیت در آوردن استعداد های درونی که در شیء موجود می باشد» . [3]

روش های تربیت

مراد از روش، راه و طریقه ای است که میان اصل و هدف قرار دارد و عمل تربیتی را منظم می کند و به هدف می رساند. [4] خواجه نصیر الدین طوسی در روش تعلیم و تربیت چنین می گوید:

«اولاً، باید به طبیعت کودک پی برد و استعداد های او را کشف کرد و ثانیاً، از راه تکرار و تذکار متواتر، درس را ملکه او ساخت تا از آفت نسیان محفوظ بماند. هر گاه کودک از انجام وظایف دینی امتناع کرد و افعال قبیحه از او دیده شد و به دیگران زیان رساند، باید او را مؤاخذه کرد و بالأخره باید کودک را عادت به سختی داد» . [5]

شیوه های تربیتی امام هادی (ع)

1. ایجاد زمینه مساعد تربیتی

تربیت فرایندی است که شامل مراحل قبل و بعد از تولد کودک می شود و از دیدگاه امام هادی (ع)، چنانچه زمینه تربیتی مناسب فراهم شود، کودک سالمی متولّد می شود که توان و استعداد های فراوان و مطلوبی خواهد داشت و ریشه آن در خانواده و پدر و مادر است. امام دهم (ع)، در خانه و محیطی چشم به جهان گشود که فضای آن آکنده از عطر دل انگیز دانش، معنویت، تقوا، اخلاص و بندگی خدا بود و هر لحظه و روزی که از زندگی او در دامان مادر پاکدامن و مهربان و مکتب سازنده و تربیتی پدر بزرگوارش، امام جواد (ع)، می گذشت، دریچه ای از دانش و معرفت و کمالات نفسانی بر رویش باز می شد و فضای خانه اش همیشه پر از نور و معنویت بود. احمد بن محمد بن عیسی به نقل از پدرش چنین می گوید:

«هنگامی که امام جواد (ع) قصد داشتند از مدینه به عراق بروند، امام

هادی (ع) را در دامنشان قرار دادند و فرمودند: دوست داری کدام یک از سوغات های عراق را برای تو هدیه آورم؟ امام هادی (ع) فرمودند: شمشیری که به سان شعله آتش باشد (که کنایه از روحیه دلاوری و شجاعت است. سپس امام جواد (ع) خطاب به فرزند دیگرش موسِی فرمود: تو چه سوغاتی دوست داری؟ گفت فرش اتاق. امام جواد فرمودند: ابوالحسن به من شباهت پیدا کرده است و موسی به مادرش شباهت دارد» . [6]

این مطلب به خوبی نشانه آن است که خانواده به ویژه پدر و مادر زمینه سازی اولیه را برای تربیت صحیح بر عهده دارند. امام هادی (ع)، نقش مادر را در تربیت صحیح فرزند، بسیار مهم می دانند و یکی از زمینه های تربیت صحیح را، خانواده شایسته معرفی کنند؛ چنان که از علی بن مهزیار روایت شده است که آن حضرت در وصف مادر بزرگوارشان، چنین می فرمایند:

«روی محمد بن الفرج و علی بن مهزیار عن الهادی (ع): انّه قال: اُمّی عَارفَه بِحَقی و هِی مِنْ اَهلِ الجَنه لایقْرَبُها شَیطانُ ماردٌ و لاینالُها کَیدُ جَبارٍ عِنیدَ وَ هِی مَکلؤه و بِعَینِ اللّه اَلّتی لاتَنامُ ولا تَتَفلَّتُ عَنْ اُمّهاتِ الصِّدِیقین و الصالِحین [7]؛ مادرم، به حق من عارف و اهل بهشت بود، شیطان سرکش به او نزدیک نمی شد و مکر ستمگر لجوج به او نمی رسید، در پناه چشم همیشه بیدار خدا بوده و در ردیف مادران انسان های صدیق و صالح قرار داشت» .

2. داشتن الگو و سرمشق مناسب

از منظر امام هادی (ع)، وقتی کودک متولد می شود، استعداد فطری و آمادگی ذاتی برای یادگیری و تربیت را دارد و می بایست یک الگوی تربیتی صحیح

را برای او ایجاد کرد تا از مشاهده رفتار آنان، به ویژه از والدین، الگو گیرد و از آنان تبعیت کند و اگر چنین الگویی فرا روی فرزند نباشد، مسلماً تربیت او دچار انحراف خواهد شد. امام هادی (ع) در مرحله اول، قرآن و اهل بیت (ع) را به عنوان بالاترین الگوی تربیتی معرفی می کند و چنین می فرماید:

« ... فَاوَّلَ خیر یعَرفُ تَحقیقه مِنَ الکِتابَ و تَصدیقه و التماسِ شَهادته علیه خبرٌ وَرَدَ عَنْ رسول الله (ص) وَ وُجِدَ بموافِقَه الکتاب و تَصدیقَهِ بَحیثُ لا تخالفه أقاویلهم حیثُ قال (ص): انّی مُخلِفُ فیکُم الثقلین کتاب الله و عترتی اهلِ بیتی لَن تضلّوا ما تمسّکتم بهما و اَنَّهُما لَنْ یفتِرقا حَتَّی یردا عَلَی الحوض؛ فلَمَا وَجْدنا شواهد هذا الحدیثَ فی کتاب الله نَصاً مِثلَ قوله جلَّ و عَزَّ) اِنَّما ولیکُم الله وَ رَسُوله و الَّذینَ امَنوُا الذینَ یقیمون الصلاه و یؤتونَ الزکاه و هُم راکِعونَ وَ من یتَوَلَ الله و رَسوُلَه وَ الذینَ آمنوا فِاِنَّ حزب الله هُم الغالبونَ ... (؛ [8] نخستین خبری که حقانیت و صدق آن از قرآن به دست می اید و می توان کتاب خدا را بر آن گواه گرفت، حدیثی است که بر طبق کتاب خدا و پیامبر (ص) نقل شده است و اختلاف کلمه ای در آن نیست که فرمود: من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم را که هر گاه به آن تمسّک جویید، گمراه نمی شوید و این دو هیچ گاه از هم جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، و ما چون شواهد صدق این حدیث را

به صراحت در قرآن می یابیم که می فرماید: ولی و صاحب اختیار شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آوردند؛ همان کسانی که نماز را به پا می دارند و زکات را در حال رکوع می پردازند و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که به او ایمان آوردند (اهل بیت (ع) را ولی خود بگیرد، پیروز است؛ زیرا حزب خدا پیروز و سعادتمند است» .

امام هادی (ع) در زیارت جامعه کبیره، ائمه معصوم را به عنوان بهترین سرمشق های انسان های هدایت جو می داند و چنین می فرماید:

«السلام علی ائمه الهدی و مصابیح الدجی و اعلام التُّقُی و ذَوی النُّهی و اولی الحجی و کَهف الوری و وَرثَه الانبیاء و المَثَل الاعَلی و الدَعوَةَ الحسنی و حجج الله علی اهل الدنیا و الاخره و الاولی ...؛ [9] سلام بر پیشوایان هدایت و چراغ های ظلمت و نشانه های پرهیزکاری و صاحبان خرد و دارندگان عقل و پناه مردم و وارثان انبیا و نمونه و سرمشق برتر و دعوت کنندگان نیکو و محبت های خدا بر اهل دنیا و آخرت و سرای نخستین» .

امام هادی (ع) سرپیچی از الگوهای هدایت و نداشتن سرمشق جامع را موجب هلاکت و نابودی انسان معرفی می کند و چنین می فرماید:

«من اتاکم نجی.. وَ مَن یأتِکم هَلَکَ وَ ضَلَّ مَنْ فارَقَکُم و فاز مَنْ تَمسَّکَ بِکُم ...؛ [10] هر کس به سوی شما اهل بیت (ع) بیاید، نجات می یابد، هر کس از شما دوری کند، هلاک می شود ...، و هر کس از شما جدا شود به ضلالت سوق داده شود، هر کس به شیوه و راه شما تمسّک جوید، به فلاح و رستگاری

می رسد» .

3. روش تمرین، تکرار و عادت دادن عملی

از شیوه های دیگر تربیتی امام هادی (ع) این بود که آن حضرت سعی می کرد افراد را به رفتار پسندیده، ایجاد نظم و انضباط در زندگی تسلط بر نفس عادت دهد و با اجرای برنامه های مستمر همراه با تمرین و تکرار، رفتار های شایسته را به صورت ملکه در راه و رسم زندگی فردی و اجتماعی افراد به منصه ظهور درآورد. به تعبیر دیگر، امام هادی (ع)، با تکرار کارهای شایسته همچون: نماز، روزه، صدقه، امر به معروف و نهی از منکر و ...، قصد داشت چنین کردارهایی را جزء لاینفک زندگی افراد جامعه، قرار دهد؛ چنان که در مورد این شیوه تربیت آن حضرت چنین می خوانیم:

«عن علی بن ابراهیم عن یحیی بن عبدالرحمن بن خاقان قال رایتَ اباالحسن الثالث (ع) سَجَدَ سَجده الشُکر، فاَفتَرَش ذِراعیه فالصَقَ جُؤجُؤه و بَطُنه بالارض فَسألتُه عَنَ ذلک فقال (ع) کَذا نُحِبُّ ...؛ [11] یحیی بن عبدالرحمن می گوید: امام هادی (ع) را دیدم که سجده شکر انجام می داد و دو ساعد دست خود را پهن کرده و سینه و شکم خود را به زمین چسبانده بود. در این باره از او سؤال کردم، فرمود: این گونه دوست داریم» .

امام هادی (ع)، برای تربیت صحیح، افراد را به تکرار و مداومت بر اعمال خوب تشویق می کردند؛ چنان که در روایتی چنین آمده است که:

«عن محمد بن ریان قال: کتَبتُ الی اباالحسن الثالث (ع)، اسألُه اِنْ یعلِمَنی دعاءً لِلشدائِدِ والنوازلُ و المهمّات و قضاء حوائج الدُنیا و الاخره و اَن یخُصَّنی کما خَصَّ آباءَهُ موالیهم. فَکَتَب اِلی الزم الاستغفارَ ...؛ [12] محمد بن

ریان می گوید: به امام هادی (ع) نامه نوشتم و از او خواستم که برای سختی ها و حوادث و حوایج مهم و برآوردن حاجات دنیا و آخرت، دعایی به من بیاموزد؛ همان گونه که پدران بزرگوار او به شیعیان خود می آموختند. امام در پاسخ نوشت: ملازم استغفار باش و بر آن مداومت کن» .

یا در مورد تربیت عملی آن حضرت چنین آمده است که: «کافور خادم می گوید: امام هادی (ع) به من فرمود: فلان سطل را در فلان جا قرار بده تا با آن برای نماز وضو بگیرم و مرا از پی کاری فرستاد و فرمود: چون برگشتی این کار را انجام بده تا چون برای نماز برخاستم، آماده باشد، ولی من فراموش کردم. شب سردی بود، امام با ناراحتی مرا صدا زد، با خود گفتم: اناالله، چگونه بگویم فراموش کردم ... با ترس خدمت حضرت رسیدم، فرمودند: تو مگر عادت مرا نمی دانی که من جز با آب سرد وضو نمی گیرم؟ اما تو آب را برایم گرم کرده ای و در سطل ریخته ای. عرض کردم: سرورم! سوگند به خدا، نه سطل را آنجا گذاشتم و نه آب را. حضرت فرمودند: الحمدلله. سوگند به خدا، ما نه آسان گرفتنی را ترک کرده ایم و نه هدیه ای را پس داده ایم. سپاس خدا را که ما را از بندگان مطیع خود قرار داد و برای کمک به بندگانش، توفیق عطا کرد ... » . [13]

4. روش موعظه و نصیحت

چون که انسان فراموشکار است و گاهی از نتیجه و حاصل کار ها غافل می شود، باید با موعظه و نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر، او را متذکر وظایف خود کرد

و و به او هشدار داد که نتیجه عمل او چه خواهد شد و این یکی از شیوه های تربیتی امام هادی (ع) برای تربیت افراد بود. آن حضرت همیشه افراد جامعه را با بیان نورانی و الهی خویش موعظه و نصیحت می فرمود و آنان را متحوّل و متذکّر می ساخت؛ چنان که در روایت آمده است:

«بریحه عباسی، پیشنماز دستگاه خلافت در مکه و مدینه، در حضور متوکل عباسی، از شخصیت امام هادی (ع) و خطر او در میان شیعیان به شدت انتقاد کرد و از خلیفه خواست که او را از مدینه تبعید سازند و همین گونه هم شد. هنگامی که امام هادی (ع) را از مدینه به سمت سامرا می بردند، بریحه با امام همراه بود و به حضرت چنین گفت: تو خود می دانی که عامل تبعید تو (به سامرا) من بودم. با سوگند های محکم و استوار قسم می خورم که اگر شکایت مرا نزد امیرالمؤمنین یا یکی از درباریان و فرزندان او ببری، تمامی درختانت را (در مدینه) آتش می زنم و بردگان و خدمتکارانت را می کشم و چشمه های مزرعه های تو را کور خواهم کرد و بدان که این کار ها را می کنم. امام هادی (ع) متوجه او شد و در مقام موعظه و نصیحت به او چنین فرمود: نزدیک ترین راه برای شکایت از تو این بود که دیشب شکایت تو را نزد خدا بردم و من شکایت تو را که بر خدا عرضه کردم، نزد بندگانش نخواهم برد. بریحه چون این سخنان حکیمانه و موعظه آمیز امام را شنید، به دامان حضرت افتاد و با تضرع و انابه تقاضای بخشودن کرد. امام نیز در جواب فرمود

تو را بخشیدم» . [14]

پی نوشت ها

[1]. نساء / 59.

[2]. ر. ک: مربیان بزرگ، ترجمه غلامحسین شکوهی، ص258.

[3]. تعلیم و تربیت اسلامی، شهید مطهری، ص33.

[4]. اصول و روش های تربیت در اسلام، سید احمد احمدی، نشر جهاد دانشگاهی، ص149.

[5]. تاریخ فرهنگ ایران، عیسی صدیق، ص139 و166.

[6]. بحار الانوار، ج50، ص123.

[7]. دلائل الامامه، ص410، ح369.

[8]. بحارالانوار، ج50، ص20.

[9]. مفاتیح الجنان، دعای جامعه کبیره.

[10]. همان.

[11]. الاستبصار، ج1، ص347.

[12]. بحارالانوار، ج93، ص283.

[13]. همان، ج50، ص126، ح4.

[14]. ر. ک: اثبات الوصیه، مسعودی، ص 196 و 197 و454.

فعالیتهای امام علی النقی علیه السلام در مدینه

گرچه در متون تاریخی، به طور تفصیل و مشخص، به خدمات و فعالیتهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی امام هادی علیه السلام در «مدینه » تصریح نشده است، ولی از شواهد و قراین تاریخی و گفتگوهای آن حضرت با

افراد، می توان به جلوه و نموداری از تلاشهای آن حضرت پی برد. اینک پاره ای از قراین و موضوعات روشنگر این حقیقت:

1 - ارتباط مداوم دانش دوستان و علاقه مندان به خاندان پیامبر (ص) با امام (ع) و آمد و رفت چهره های سرشناس و نمایندگان مردم از راههای دور و نزدیک به خانه آن حضرت.

«داویت. م. رونلدسن » پس از بحث مفصلی درباره امام هادی علیه السلام می نویسد:

«گروه زیادی از شهرهای شیعه نشین همچون عراق، ایران و مصر، برای استفاده از محضر او به سوی مدینه می شتافتند.» (1)

2 - گزارش مسؤول امور نظامی و نماز از امام علیه السلام نزد متوکل و اینکه وجود آن حضرت در «مدینه » موجب بیرون رفتن دو پایگاه مهم توحید از سیطره و حاکمیت حکومت عباسی خواهد گشت.

3 - ترتیب اثر دادن متوکل به گزارشات رسیده و اقدام سریع وی جهت تبعید امام (ع) به «سامرا» و تحت نظر

گرفتن آن حضرت.

4 - شکل مکاتبه متوکل با امام علیه السلام و نحوه برخورد او با آن حضرت در نامه و نیز انتخاب یکی از فرماندهان نظامی همراه سیصد سرباز، برای انتقال امام (ع) به «سامرا» .

5 - آگاه ساختن افراد از برخی جریانات سیاسی.

«خیران اسباطی » می گوید:

«در مدینه خدمت علی بن محمد علیه السلام رسیدم. پرسید: از واثق چه خبر؟

- جانم به فدایت، در کمال سلامتی است، من به تازگی - یعنی ده روز است که - از او جدا شده ام و او در سلامتی کامل بود.

- مردم مدینه می گویند که او مرده است.

- عرض کردم، من تازه او را دیده ام.

- مردم می گویند که او در گذشته است.

وقتی امام فرمود: مردم می گویند، فهمیدم که مقصود از مردم خود آن حضرت است.

سپس امام (ع) پرسید: متوکل در چه وضعی بود؟

- وقتی من آمدم او در بدترین وضع در زندان بود.

- او هم اکنون زمامدار است، «ابن زیات » (محمد بن عبد الملک زیات وزیر واثق) چه می کرد؟

- مردم فرمانبر او هستند و فرمان، فرمان اوست.

- این مقام برای او شوم است و دچار نکبت خواهد شد.

امام (ع) لحظاتی سکوت کرد، سپس فرمود: ای خیران ! ناگزیر مقدرات و دستورات الهی باید اجرا شود. «واثق » مرد و «متوکل » بر جای او نشست و «ابن زیات » کشته شد.

عرض کردم: فدایت شوم، چه زمان؟

فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو از «سامرا» . (2)

نکاتی در مورد این گفتگو:

الف - این فراز تاریخی بیانگر نحوه برخورد و تاکتیکهای سیاسی امام علیه السلام در برابر جریانهای سیاسی روز است. سؤال آن حضرت از وضعیت حکمران و وزیر او و نیز خلیفه

آینده آن هم از شخصی که با مسائل سیاسی آشنایی کامل داشته و با افراد مورد سؤال ارتباط نزدیک دارد، نشانگر این است که امام (ع) هر چند در «مدینه » و دور از پایتخت است، ولی اوضاع و جریانات سیاسی حکومت را کاملا تحت نظر داشته و از آخرین تحولات مطلع است.

ب - امام علیه السلام خبر مرگ «واثق » را در آغاز از قول مردم «مدینه » نقل کرد تا جلو هر گونه خطر احتمالی را بگیرد، ولی هنگامی که در طرف، آمادگی لازم را به وجود آورد و او احساس کرد این خبر جز از ناحیه امام (ع) و علم امامت امکان ندارد با این سرعت به «مدینه » رسیده باشد، موضوع را به صورت قطعی تشریح کرد.

ج - امام علیه السلام در این گفتگو به صرف بازگو کردن حادثه به عنوان یک خبر بسنده نکرد، بلکه آن را در چارچوب قدرت و علم و حاکمیت و فرمان خداوند دانست و با بیان ظریف و جالبی به یکی از سنتهای تغییر ناپذیر الهی اشاره کرد و در حقیقت، ذلت و نکبت متوجه به سردمداران عباسی را معلول جنایات و ستمگریهای آنان دانست. و این بیان، هشداری به سردمداران آینده عباسی بود که چنانچه آنان نیز روش نیاکان خود را دنبال کنند به سرنوشت ایشان دچار خواهند گشت.

6 - موقعیت امام علیه السلام با «بغای بزرگ » یکی از افسران ارشد و متنفذ حکومت عباسی.

درباریان، فرماندهان و سرداران نظامی دستگاه خلافت عباسی همچون اربابانشان پایبند و دلبسته به حکومت و فرمانروایی بوده و نسبت به علویان به ویژه امامان علیهم السلام دشمنی و کینه خاصی داشتند، از این

رو، پیشوایان دین به همان نسبت که خود را از حکمرانان دور نگه داشته و در برخورد با آنان احتیاط لازم را معمول می داشتند، نسبت به وابستگان حکومت نیز این روش را پی می گرفتند. ولی در مواردی که زمینه را مساعد می دیدند؛ سعی می کردند به بهانه ای با ایشان تماس گرفته و آنان را به مسیر حق رهنمون سازند و یا دست کم از وجود آنها برای رفع مشکلات شیعیان استفاده کنند. برخورد امام هادی (ع) با «بغای بزرگ » در مدینه نمونه ای از این برخوردهاست.

پیش از بیان دیدار امام (ع) با «بغا» به پاره ای از اظهار نظر مورخان درباره این سردار بزرگ ترک اشاره می کنیم تا به اهمیت و موقعیت برخورد امام (ع) با او پی ببریم. مسعودی می نویسد:

«در میان ترکها، «بغا» پایبند به دین بود و نسبت به علویان مهربانی و خوشرفتاری می کرد.» (3)

سپس از قول خود او داستانی راجع به مهربانی وی نسبت به یکی از علویان نقل می کند که خلاصه آن چنین است:

«معتصم بر یکی از علویان خشم گرفت و به من دستور داد تا او را در میان حیوانات درنده بیاندازم تا طعمه درندگان گردد، ولی من تحت تاثیر دعاها و سخنان او قرار گرفتم و از این کار منصرف شدم و او را آزاد کردم و تعهد گرفتم که تا معتصم زنده است خود را نشان ندهد.» (4)

سپس به خوابی که دیده اشاره می کند و می گوید:

«در خواب به حضور پیامبر (ص) رسیدم، فرمود: ای بغا ! تو نسبت به فردی از امت من مهربانی کردی. او درباره تو دعایی کرد که به اجابت رسید ...

عرض کردم: ای رسول

خدا ! از پروردگارت بخواه که عمر مرا تا 95 سال طولانی کند. پیامبر (ص) دعا کرد. مردی در کنار رسول خدا بود، او نیز برای من دعا کرد و گفت: خدایا او را از آفت و بلا حفظ کن.

به او گفتم: تو کیستی؟ گفت: علی بن ابیطالب. از خواب بیدار شدم در حالی که نام علی بن ابیطالب بر زبانم جاری بود.» (5)

تاریخ بین امام هادی علیه السلام و چنین فردی که از چنان زمینه و ویژگیهایی برخوردار است دیداری را ثبت کرده است: در سال 230 هجری قمری که امام (ع) در مدینه بود، اطراف این شهر مورد هجوم و غارت اعراب «بنی سلیم » قرار گرفت، به گونه ای که گروه زیادی کشته شدند و اموال و چارپایان آنان به غارت رفت.

کارگزار مدینه سپاهی را برای سرکوبی شورشیان بسیج کرد ولی از آنان شکست خورد. «واثق » ناچار «بغای کبیر» را با نیروی انبوهی برای سرکوب شورشگران فرستاد.

«بغا» وارد مدینه شد و با شورشیان جنگید، عده ای از آنان را کشت و گروهی را به اسارت گرفت، بقیه نیز پراکنده شدند. (6) ابوهاشم جعفری می گوید:

«هنگامی که «بغا» با سپاهش وارد مدینه شد تا به نبرد اعراب شورشی برود امام هادی علیه السلام به ما فرمود: با من بیرون آیید تا برویم و ببینیم این سردار ترک چگونه نیروهای خود را برای سرکوبی شورشگران آماده و مجهز کرده است. ما به بیرون رفتیم و بر سر راه ایستادیم. سپاهیان «بغا» از جلو ما گذشتند، هنگامی که «بغا» در برابر ما قرار گرفت امام (ع) با او به زبان ترکی سخن گفت. او از اسب فرود آمد و

بر پای مرکب امام (ع) بوسه زد.

من (از این منظره شگفت زده شدم و) بغا را سوگند دادم و به او گفتم: امام (ع) به تو چه فرمود؟ بغا پرسید: آیا این فرد پیغمبر است؟

گفتم: نه. گفت: او مرا به اسمی خواند که در کوچکی و در بلاد ترک بدان خوانده می شدم و تا کنون کسی از آن آگاهی نداشت.» (7)

تاریخ از گفتگوهایی که میان امام (ع) و بغا، همچنین میان یاران آن حضرت و بغا - به احتمال - صورت گرفته سخنی به میان نیاورده است.

آنچه از این گفتگو به دست می آید دو نکته مهم است:

1 - روش عملی امام (ع) در برخورد با این جریان. در شرایطی که احساسات مردم بر اثر غارت و کشتار شورشیان جریحه دار شده بود و مردم از دفع فتنه آنان ناتوان مانده بودند، امام (ع) برای دیدار فرمانده مقتدر ترک و لشکریان او با یارانش به بیرون مدینه رفت و با این کار هم بر دلهای جریحه دار و داغ دیده مردم مرهم نهاد و هم به عنوان رهبر و پیشوای مردم مدینه فرمانده ترک را بر ماموریتش تشویق و ترغیب کرد.

2 - نتیجه مهم این دیدار. بغا که از پیش متمایل به خاندان پیامبر (ص) بود در این دیدار آنچنان تحت تاثیر رفتار و سخنان امام (ع) قرار گرفت و شیفته آن حضرت شد که در محضر او به خاک افتاد و بر پای مرکبش بوسه زد.

پی نوشت ها:

(1) عقیده الشیعه، ص 215، به نقل ائمتنا، ج 2، ص 257.

(2) اعلام الوری، ص 341، و الارشاد، ص 329.

(3) مروج الذهب، ج 4، ص 75.

4 - همان مدرک، ص

.76

(5) همان مدرک، ص 76.

(6) ر. ک. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 7، ص 12 - 13.

(7) اعلام الوری، ص 343.

کتاب: تحلیلی از تاریخ دوران دهمین خورشید امامت، ص 73

نویسنده: مرکز تحقیقات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

ولادت دهمین خورشید امامت

ولادت

هرکه درراه خدا محکم و استوار باشد، مصائب دنیا بر وی سبک آید، گرچه تکه تکه شود. " امام هادی علیه السلام " دهمین پیشوای شیعیان، حضرت امام علی بن محمد الهادی علیهالسلام در نیمه ذیحجه سال 212 هجری در " صریا "، منطقه ای واقع در 6 کیلومتری مدینه متولد شد. نام مبارک ایشان" علی "، کنیه اش " ابوالحسن "، و القاب این بزرگوار: نجیب، مرتضی، هادی، نقی، عالم، فقیه، امین، مؤتمن، طیب و عسکری (1) می باشد که مشهورتر از همه " هادی " و " نقی " است.

پدر گرامی آن حضرت، امام جواد علیه السلام و مادر ایشان بانوی گرانقدر و با فضیلتی به نام " سمانه مغربیه " است که به " سیده ام الفضل" معروف بود (2). محمد بن فرج می گوید:

" ابوجعفر، محمد بن علی علیه السلام مرا خواست و فرمود: کاروانی از را ه می رسد که برده فروشی در میان آن است و کنیزانی همراه خود دارد. " سپس هفتاد دینار به من داد و امر کرد با آن، کنیزی را با مشخصاتی که داد، بخرم.

من ماموریت را انجام دادم. این کنیز که " ام ولد" (به کنیزی ام ولد گفته می شود که از صاحب خود دارای فرزند شود که همین خصوصیت موجب آزادی او پس از مرگ مالکش می گردد) بود، همان مادر " ابوالحسن" علیه السلام است. (3)

قدر و منزلت این بانوی گرامی بدان

پایه بود که امام هادی علیه السلام درباره اش فرمود: " مادرم عارف به حق من می باشد و اهل بهشت است. شیطان سرکش به او نزدیک نمی شود، مکر زورگوی لجوج به وی نمی رسد، خداوند حافظ و نگهبان اوست و او در زمره مادران صدیق و صالحان قرار دارد. " (4)

عبادت امام

امامان معصوم علیهم السلام در بالاترین درجه مقام شناخت حق تعالی قرار داشتند و همین درک و بینش عمیق، آنان را به ارتباط و انس همیشگی با خدا واداشته و سبب می شد که شعله های آتش عشق به معبود و وصال به حق برجانشان شرر افکند و آرامش حقیقی را به ایشان ارزانی دارد.

امام هادی علیه السلام شب هنگام به پروردگارش روی می آورد و شب را با حالت خضوع به رکوع و سجده سپری می کرد و بین پیشانی نورانی اش و زمین، جز سنگ ریزه و خاک حائلی وجود نداشت. پارسایی و انس با پروردگار، آن چنان نمودی در زندگی امام داشت که برخی از شرح حال نویسان در مقام بیان برجستگی و صفات والای آن گرامی به ذکر این ویژگی پرداخته اند.

ابن کثیر می نویسد: " او عابدی وارسته و زاهد بود. " (5)

یافعی می گوید: " ایشان کمر همت به عبادت بسته، فقیه و پیشوا بود. "

ابن عباد حنبلی نیز می گوید: " کان فقیها، اماماً، متعبدا. " (6)

اخلاق حسنه امام

پیشوایان معصوم علیهم السلام انسانهای کامل و برگزیده ای هستند که به عنوان الگوهای رفتاری و مشعلهای فروزان، هدایت جامعه بشری را به سوی خداوند عهده دار شده اند. گفتار و خوی و منش آنان، ترسیم " حیات طیبه " انسانی و وجودشان تبلور تمامی ارزشهای الهی است.

ائمه علیم السلام- به تعبیر امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره- معدن رحمت، گنجینه داران دانش، نهایت بردباری و حلم، بنیانهای کرامت، خلاصه و برگزیده پیامبران، پیشوایان هدایت، چراغهای تاریکی، پرچمهای پرهیزکاری، نمونه های برتر و حجتهای خدا بر جهانیان هستند.

حلم و بردباری از ویژگیهای مهمی است که مردان بزرگ به ویژه رهبران الهی که

بیشترین برخورد و اصطکاک را با مردم نادان و نابخرد و گمراه داشتند، از آن برخوردار بوده و در پرتو این خلق نیکو، افراد بسیاری را به سوی خود جذب کردند. امام هادی علیه السلام نیز همچون نیاکان خود در برابر ناملایمات بردبار بود و تا جایی که مصلحت اسلام ایجاب می کرد با دشمنان حق و ناسزا گویان و اهانت کنندگان به ساحت مقدس آن حضرت، با بردباری برخورد می کرد. " بریحه" عباسی- که از سوی دستگاه خلافات به سمت امام جماعت مکه و مدینه منصوب شده بود- از امام هادی علیه السلام نزد متوکل شکایت کرد وبرای او نوشت:

" اگر خواهان حفظ مکه و مدینه هستی، " علی بن محمد " را از این دو شهر بیرون کن، زیرا او مردم را به سوی خود خوانده و گروه زیادی از او پیروی کرده اند. "

بر اثر تلاشهای پیاپی " بریحه"، متوکل امام را از کنار حرم جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعید نمود. هنگامی که امام از مدینه به سمت سامرا در حرکت بود، بریحه نیز همراه ایشان بود. در بین راه بریحه به امام گفت:

" تو خود می دانی که عامل تبعید تو من بودم. با سوگندهای محکم و استوار سوگند می خورم که چنانچه شکایت مرا نزد امیرالمومنین یا یکی از درباریان و فرزندان او ببری، تمام درختانت را در مدینه آتش می زنم، خدمتکارانت را می کُشم و چشمه های مزارعت را کور می کنم. بدان که این کارها را خواهم کرد. "

امام علیه السلام در جواب فرمود:

" نزدیک ترین راه برای شکایت از تو این بود که دیشب شکایت تو

را نزد خدا بردم و من این شکایت را که بر خدا عرضه کردم نزد غیر او، از بندگانش نخواهم برد. "

"بریحه" چون این سخن را از امام شنید، به دامن آن حضرت افتاد، تضرع کرد و از ایشان تقاضای بخشش نمود. امام علیه السلام فرمود: تو را بخشیدم. (7)

امام علیه السلام در بیان دیگران

امام هادی علیه السلام پیوسته تحت نظر حکومتهای جور بود و سعی می شد که آن حضرت با پایگاههای مردمی و افراد جامعه تماس نداشته باشد. با این حال آن مقدار از فضایل اخلاقی از ایشان بروز نموده که دانشمندان، شرح حال نویسان و حتی دشمنان اهل بیت علیهم السلام را به تحسین آن وجود الهی واداشته است. ابو عبدالله جنیدی از دانشمندان مسلمان می گوید: " سوگند به خدا، او بهترین مردم روی زمین و برترین آفریده های الهی است. " (8)

ابن حجر در شرح حال آن حضرت می نویسد: " وی در دانش و بخشش وارث پدرش بود. " (9)

متوکل در نامه ای که برای امام علیه السلام می نویسد خاطر نشان می کند:

" امیرالمومنین عارف به مقام شماست و حق خویشاوندی را نسبت به شما رعایت می کند و طبق آنچه مصلحت شما و خانواده تان می باشد عمل می کند. " (10)

شاگردان امام

همواره تشنگان حقیقت و شیفتگان امامت، در پوششهای مختلف به محضر امامان علیهم السلام می رسیدند و در حد ظرفیت و معرفت خود از دریای بی کران دانش الهی آن بزرگواران سیراب می شدند.

بنابر اظهار شیخ طوسی، تعداد شاگردان امام هادی علیه السلام بالغ بر 185 نفر بوده است (11)؛ که در میان آنان چهره های برجسته علمی و فقهی فراوانی که دارای تالیفات گوناگونی بودند نیز دیده می شود. در اینجا از برخی شاگردان آن حضرت به طور اختصار یاد می شود:

1- ایوب بن نوح: مردی امین و مورد وثوق بود و در عبادت و تقوا رتبه والایی داشت، چندان که دانشمندان رجال او را در زمره بندگان صالح خدا شمرده اند. او، وکیل امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود.

ایوب

به هنگام وفات تنها یکصد و پنجاه دینار از خود به جای گذاشت، در حالی که مردم گمان می کردند او پول زیادی دارد. (12)

2-حسن بن راشد: وی از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام شمرده می شود و نزد آن دو بزرگوار از منزلت و مقام والایی برخوردار بوده است.

شیخ مفید او را در زمره فقیهان برجسته و شخصیتهای طراز اول دانسته که احکام حلال و حرام از آنها گرفته می شد و راهی برای مذمت و طعن آنان وجود نداشت. (13)

3-حسن بن علی ناصر: شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده است. وی پدر جد سید مرتضی از سوی مادر است. سید مرتضی در وصف او می گوید:

مقام و برتری او در دانش و پارسایی، و فقه روشنتر از خورشید درخشان است. او بود که اسلام را در " دیلم " نشر داد، به گونه ای که مردم آن سامان به وسیله او از گمراهی به هدایت راه یافته و با دعای او به حق بازگشتند. صفات پسندیده و اخلاق نیکوی او بیش از آن است که شمرده نشود و روشنتر از آن است که پنهان بماند. (14)

4-عبد العظیم حسنی: وی که نسب شریفش با چهار واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد، بر اساس نوشته شیخ طوسی از یاران امام هادی و امام عسکری علیهما السلام است.

عبدالعظیم، مردی پارسا، وارسته، دانشمند، فقیه و مورد اعتماد و وثوق امام دهم بود. ابو حماد رازی می گوید: " در سامراء بر امام هادی علیه السلام وارد شدم و درباره مسائلی از حلال و حرام از آن حضرت پرسیدم، ایشان فرمود: ای حماد!

هر گاه در ناحیه ای که زندگی می کنی، مشکلی در امر دین، برایت پیش آمد از عبد العظیم حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان. " (15)

5-عثمان بن سعید: وی در سن جوانی و در حالی که یازده سال از عمرش می گذشت، افتخار شاگردی امام را پیدا نمود (16). امام هادی علیه السلام در مورد او به احمد بن اسحاق قمی فرمود:

عثمان بن سعید، ثقه و امین من است، هر چه به شما بگوید از سوی من گفته و هر چه به شما القا کند از ناحیه من القا کرده است. (17)

امام هادی و شیعیان ایشان در ایران

اکثر شیعیان در قرن نخست از شهر کوفه بودند. این مطلب با مراجعه به کتب رجالی شیعه به خوبی به دست می آید، زیرا ملقب شدن این افراد به کوفی، بهترین ملاک برای شناخت آنان می باشد.

از دوران امام باقر و امام صادق علیهما السلام به این طرف، لقب" قمی " در آخر اسماء تعدادی از اصحاب ائمه به چشم می خورد. اینها اشعری های عرب تباری بودند که در قم می زیستند. (18)

در زمان امام هادی علیه السلام، قم مهمترین مرکز تجمع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این شهر وائمه طاهرین وجود داشت.

در کنار قم، دو شهر آبه (یا آوه) و کاشان نیز تحت تأثیر تعلمیات شیعی قرار داشته و مردم این شهرها از بینش شیعی مردم قم پیروی می کردند.

مردم قم و آوه، همچنین برای زیارت مرقد مطهر امام رضا علیه السلام به مشهد مسافرت می کردند که امام هادی نیز آنها را در قبال این عمل

" مغفور لهم" وصف کرده اند. (19)

پی نوشتها

1- مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 401

2- همان

3- دلایل الامامه، ص 216.

4- همان

5- البدایه و النهایه، ج 11، ص 15

6- تاریخ اجمالی پیشوایان علیهم السلام.

7- اثبات الوصیه، مسعودی، صص 196-197

8- ائمتنا، ج2، ص 252

9- الصواعق المحرقه، ص 207

10- الارشاد، شیخ مفید، ص 333

11- رجال طوسی، ص 409

12- معجم رجال الحدیث، ج 3، صص 260-262

13- همان، ج 4، ص 324

14- همان، ج 5، ص 28

15- همان، ج 10، صص 48-49

16- رجال طوسی، ص 420

17- الغیبه، شیخ طوسی، ص 215

18- تاریخ تشیع در ایران، ج 1

19- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 260

اوضاع سیاسی زمان امام هادی علیه السلام

زندگی اجتماعی - سیاسی امامان علیهم السلام صحنه تامل برانگیز احساس مسئولیت ائمه علیهم السلام در جهت حفظ دین و توسعه آگاهی و شعور است. پایبندی به اصول و مبانی دین در کنار توجه به اوضاع و احوال

جامعه، سبب شده است تا مطالعه کنندگان تاریخ، مشترکات و تفاوت های قابل توجهی را در زندگانی آنان شاهد باشند.

پس از شهادت حضرت رضا (علیه السلام)، رویکرد عباسیان نسبت به ائمه در ظاهر نیز روی به تندی و شدت گذاشت. امام جواد (علیه السلام)، به بغداد فراخوانده شد و مأمون به رغم اکراه امام جواد (علیه السلام)، با هدف کنترل هر چه بیشتر امام و نیز بازسازی چهره خود در جامعه به عنوان قاتل حضرت رضا (علیه السلام)، دخترش را به عقد امام جواد علیه السلام درآورد و بدین ترتیب شبکه جاسوسی خود را تا عمق خانه امام نفوذ داد.

به گواهی تاریخ امام هادی (علیه السلام)، با زیرکی و دقت نظر الهی خود نه تنها توانست از کمند حیله ها در امان بماند، بلکه با سکونت در

سامرا، علاوه بر خنثی کردن تبلیغات اطرافیان خلیفه و نیز با گرفتن فرصت هرگونه بهانه جویی از شخص خلیفه، توانست در ادامه فعالیت های امام جواد (علیه السلام)، شبکه ارتباطی وکالت را بیش از گذشته سامان دهی، تثبیت و تقویت کند و از طریق بسط تشیع به شیوه مکاتبه ای، موجبات آشنایی شیعیان را با شرایطی آتی، خصوصاً شرایط غیبت امام معصوم، فراهم آورد.

در زمان امام هادی (علیه السلام)، اوضاع بغرنج تر شده بود. حکومتیان که دیگر نظیر گذشته تنها از نژاد عرب نبودند، بر اساس تیره و نژاد به گروه های قدرت طلب درون دولت عباسی تجزیه شده بودند. آشکارترین اثر این اتفاق، زوال هیبت و عظمت مقام خلافت بود. چنانکه موضوع کشمکش بردگان، ترکان و اعراب در درون حکومت عباسی کاملا روشن شده بود. هم زمانی و مقارنت دوره کوتاه امامت حضرت هادی (علیه السلام)، با زمان خلافت شش خلیفه از خلفای عباسی، موید تزلزل مقام خلافت و جنگ قدرت درون حاکمیت است. همچنین خوش گذرانی و هوسرانی درباریان در این دوره، شدتی بیش از پیش یافت و بالطبع دو نکته مزبور، ظلم و خودکامگی گسترش یافت و موجبات نارضایتی بیشتر مردم فراهم آمد.

از میان این شش تن، متوکل شخصیتی ویژه و استثنایی است. هوش و سیاستش، قساوت و شدت عملش، بی بندباری و شهوت رانی اش در کنار نفرت و کینه اش از حضرت علی (علیه السلام) دوره خلافت او را نه تنها در میان شش خلیفه معاصر امام، بلکه در تمام دوران خلافت عباسیان و حتی امویان، به دوره ای حساس تبدیل کرده است. مهمترین نمونه های دشمنی متوکل با اهل بیت عبارت است از:

1- نفرت از حضرت علی (علیه السلام) و تلاش برای تخریب شهرت

و شخصیت او با فعالیت های تخریبی نظیر برگزاری نمایش های مضحک در دربار که حتی با عکس العمل منتصر، فرزندش، روبرو شد.

2- تخریب مرقد امام حسین (علیه السلام) و تبدیل آن به زمین کشاورزی، همراه با مجازات زایران آن امام مظلوم و احداث پست های بازرسی جهت ممانعت از رسیدن زوار به مرقد شریف.

در زمان امام هادی (علیه السلام)، اوضاع بغرنج تر شده بود. حکومتیان که دیگر نظیر گذشته تنها از نژاد عرب نبودند، بر اساس تیره و نژاد به گروه های قدرت طلب درون دولت عباسی تجزیه شده بودند. آشکارترین اثر این اتفاق، زوال هیبت و عظمت مقام خلافت بود.

3- محاصره اقتصادی علویان و محبان اهل بیت، آنچنان که موجبات نابودی آنان فراهم شود.

4- تلاش برای ایجاد یک جایگزین ضعیف برای رهبری شیعیان از طریق حمایت از موسی، برادر امام هادی (علیه السلام)، تا ضمن انحراف جریان امامت، فردی دست نشانده به رهبری مخالفان گمارده شود.

5- فراخوانی امام هادی (علیه السلام)، به سامرا و اسکان ایشان در این شهر که ماهیتاً شهری نظامی و محل سکونت سپاهیان و لشگریان متوکل بود.

اما به گواهی تاریخ امام هادی (علیه السلام)، با زیرکی و دقت نظر الهی خود نه تنها توانست از کمند حیله ها در امان بماند، بلکه با سکونت در سامرا، علاوه بر خنثی کردن تبلیغات اطرافیان خلیفه و نیز با گرفتن فرصت هرگونه بهانه جویی از شخص خلیفه، توانست در ادامه فعالیت های امام جواد (علیه السلام)، شبکه ارتباطی وکالت را بیش از گذشته سامان دهی، تثبیت و تقویت کند و از طریق بسط تشیع به شیوه مکاتبه ای، موجبات آشنایی شیعیان را با شرایطی آتی، خصوصاً شرایط غیبت امام معصوم، فراهم آورد.

هم زمانی و مقارنت

دوره کوتاه امامت حضرت هادی (علیه السلام)، با زمان خلافت شش خلیفه از خلفای عباسی، موید تزلزل مقام خلافت و جنگ قدرت درون حاکمیت است.

ایشان همچنین با حضور در مناظرات علمی که نوعاً در دربار عباسی برگزار می شد، توانست از حوزه های مختلف اندیشه اسلامی، نظیر فقه و اعتقادات پاسداری نماید و با پاسخگویی به مسائل، از بروز و گسترش هر چه بیشتر انحراف در میان عامه مسلمین جلوگیری کند.

از درخشان ترین فراز های زندگی امام هادی علیه السلام، می توان به مبارزه سخت و قاطع ایشان با غُلات (1) اشاره کرد. مبارزه امام با غُلات و سران آنان، از آنچنان اهمیتی برخوردار است که می توان آن را در ردیف مبارزه حضرت علی (علیه السلام) با خوارج ارزیابی کرد. مبارزه ای که به کور شدن چشم فتنه انجامید و تنها از یک امام معصوم بر می آمد.

پی نوشت :

1- غُلات عده ای از افراد سودجو و منحرف بودند که وقتی اقبال مردم به امامان را دیدند، از محصور بودن ائمه در شهرهای نظامی نظیر سامرا سوء استفاده کردند و با ادعای اعتقاد به خدایی و یا نبوت امامان، در شهرها و بلاد اسلامی، خود را نمایندگان و جانشینان آنان معرفی کرده، خواستار ریاست بر مردم شدند و چشم طمع به اموال مردم و وجوهات شرعی دوختند. شدت عمل ائمه در برخورد با این گروه کم نظیر است.

منبع:

پایگاه اسلامی شیعی رشد با تصرف.

ولی خدا و توسل به حبیب خدا

در دوران حکومت متوکل، امام علی النقی (علیه السلام) مدتی به بیماری سختی مبتلا شده بودند و آن حضرت شفای خویش را زیارت قبر شریف حضرت امام حسین (علیه السلام) می دانستند. از این رو به برخی از یارانشان فرمودند که از مال آن

حضرت گروهی یا شخصی را اجیر کنند و آنان را به کربلا فرستاده تا در کنار ضریح آن حضرت به راز و نیاز پرداخته و برای ایشان دعا و طلب شفا نمایند.

یاران امام پس از مشورت به محضر آن حضرت رسیده و عرض کردند:

ای پسر رسول خدا! محضر تو افضل از کربلاست، زیرا شما امام زمان و حجت زنده الهی و بهترین خلق خدا در روی زمین هستید و دعای شما حتما مستجاب است. چگونه دعای ما درباره شما آن هم در کربلا موثر واقع می شود؟"

امام هادی (علیه السلام) به آرامی پاسخ دادند:

" برای خداوند مواضعی است که دوست دارد در آنجا عبادت شود. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با اینکه مقام و عظمتشان از خانه خدا و حجرالاسود افضل بود، در عین حال خانه خدا و حجرالاسود را طواف می کردند. برای خداوند مکانهایی است که هر که آنجا دعا و زیارت کند، خداوند از او بپذیرد و دعای او مستجاب گردد. قبر شریف امام حسین (علیه السلام) نیز چنین است. "

امام حسین (علیه السلام) حبیب خداست و برای برپایی دین خدا جانش را فدا کرد و با اخلاص کامل فرزندان و اهل بیت و اصحاب خویش را تقدیم محبوب خود نمود و در این راه مصایب فراوانی را به جان و دل خرید. به همین دلیل در پیشگاه خدا از قرب و منزلت ویژه ای برخوردار است. *

پی نوشت:

*حیاه الامام علی الهادی (علیه السلام)، صفحه 256

بر گرفته از:

از کتاب خاندان عصمت، تألیف سید تقی واردی

اصحاب

ذکر چند نفر از اصحاب حضرت هادی علیه السلام

شرح حال حسین بن سعید اهوازی

اول حسین بن سعید بن حماد بن سعید بن مهران مولی علی

بن الحسين عليه السلام الا هوازى ثقه جليل القدر.

از راويان حضرت رضا وحضرت جواد وهادى عليهم السلام است. اصلش از كوفه است لكن با برادرش به اهواز منتقل شد پس از آن به قم تحويل كرد ونازل شد بر حسن بن ابان ودر قم وفات يافت رحمه اللّه. وسى كتاب تأليف كرده وبرادرش حسن پنجاه كتاب تصنيف كرده ودر تصنيف اين سى كتاب نيز شركت كرده واين سي كتاب در ميان اصحاب معروف است به نحوى كه كتب سائرين را به آن قياس مى كنند ومى گويند كه فلانى كتابهايش مثل كتب حسين بن سعيد اهوازى سى مجلد است، وحسن بن سعيد همان است كه رسانيد على بن مهزيار واسحاق بن ابراهيم خضينى را به خدمت حضرت امام رضا عليه السلام وبعد از آن على بن ريان را به خدمت آن حضرت رسانيد وسبب هدايت اين سه نفر وباعث معرفت ايشان به مذهب حق، او بود و از او حديث شنيدند وبه او معروف شدند، همچنين عبداللّه بن محمّد حضينى را به خدمت آن حضرت دلالت نمود، واحمد پسر حسين ملقب به (دندان)، مرمى به غلو است ودر قم وفات كرده. (99)

شرح حال خيران خادم

دوم خيران الخادم مولى الرضا عليه السلام ثقه جليل القدر.

از اصحاب ابوالحسن الثالث عليه السلام است بلكه در (منتهى المقال) است كه او از اصحاب حضرت رضا وجواد وهادى عليهم السلام و از مستودعين اسرار ايشان است واو همان است كه در سفر حج در مدينه شرفياب خدمت حضرت جواد عليه السلام شد در حالى كه آن جناب بالاى دكه نشسته بود چنان هيبت ودهشت از آن حضرت نمود كه ملتفت پله دكه نشد مى خواست

بدون درجه بالا رود وآن جناب اشاره فرمود که از پله بالا بیا، بالا رفت وسلام کرد و دست آن حضرترا بوسید وبر روماليد ونشست ومدتی دست آن حضرت را گرفته بود به جهت آن دهشتی که داشت تا دهشتش تمام شد آن وقت دست آن حضرت را رها کرد پس عرض کرد که مولای شما ریان بن شبیب خدمت شما سلام رسانید و التماس کرد که دعا برای او وفرزندش بنمایید، حضرت برای او دعا کرد اما برای فرزندش دعا ننمود الخ (100) واز بعض روایات معلوم می شود که خیران وکیل آن حضرت بوده ودر ذیل روایتی است که به او فرمودند:

(اِعْمَلْ فی ذلِکَ بِرَأیِکَ فَاِنَّ رَأیَکَ رَأیی وَ مَنْ اَطاعَکَ اَطاعَنی). (101)

و (خیران) را مسایلی است که آنها را از آن حضرت واز حضرت هادی علیه السلام روایت نموده واین خیران همان است که در اوقات علت (بیماری) حضرت جواد علیه السلام برای خدمت ملازم باب آن حضرت بود، وقتی رسول از جانب حضرت جواد علیه السلام آمد به نزد او وفرمود که مولای تو یعنی حضرت جواد علیه السلام سلام بر تومی رساند ومی فرماید که من از دنیا می گذرم، وامر امامت می گردد به سوی پسرم علی واز برای او است بر گردن شما بعد از من آنچه از برای من بود بر شما بعد از پدرم واین حدیثی است مشهور در باب نص بر حضرت هادی علیه السلام. (102) ودر آن است قضیه معروفه احمد بن محمّد بن عیسی با خیران واین خیران پدر خیرانی است.

شرح حال ابوهاشم جعفری

سوم ابوهاشم الجعفری داود بن القاسم بن اسحاق بن عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب رضی

اللّه عنه ثقه جليل الشأن.

خيلى عظيم القدر وبزرگ منزلت است نزد ائمه عليهم السلام واز حضرت امام رضا تا امام زمان حضرت صاحب الامر عليهم السلام را درک کرده واز همگى روايت کرده وسيد بن طاوس اورا از وكلاء ناحيه مقدسه شمرده واز براى اوست اخبار و مسايلى واشعار نيكو در حق ائمه عليهم السلام. وابن عياش کتابى در اخبار ابوهاشم نوشته که شيخ طبرسى در (إعلام الورى) از آن نقل مى كند (103) ودر ذكر معجزات حضرت عسكرى عليه السلام بيايد چند خبر از آن. وفات کرد در سنه دويست وشصت ويک. مسعودى فرموده كه قبر شريفش مشهور است وظاهرا مزارش در بغداد باشد چه آن جناب از اهل بغداد ومتوطن در آنجا بوده ومردى صاحب ورع وزهد ونسک وعلم وعقل وكثير الروايه بود ودر آن زمان به علو نسب او در ميان آل ابى طالب كسى نبوده. پدرش قاسم، امير يمن و مردى جليل بوده ومادر قاسم ام حكيم دختر قاسم بن محمّد بن ابى بكر است. پس قاسم بن اسحاق پسر خاله حضرت صادق عليه السلام مى شود وبرادر زاده ابوهاشم محمّد بن جعفر بن قاسم زوج فاطمه بنت الرضا عليه السلام است. (104)

شرح حال حضرت شاه عبدالعظيم عليه السلام

چهارم حضرت عبدالعظيم بن عبداللّه بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب عليهم السلام است.

كه از اكابر محدثين واعاظم علما وزهاد وعباد وصاحب ورع وتقوى است واز اصحاب حضرت جواد وهادى عليهم السلام است ونهايت توسل وانقطاع به خدمت ايشان داشته واحاديث بسيار از ايشان روايت كرده ومن در ذكر اولاد حضرت امام حسن عليه السلام از اين كتاب [(منتهى الامال)] و (مفاتيح الجنان) مختصرى

از حال آن جناب را نگاشتم ودر اینجا اکتفا می کنیم به همان حدیثی که مشتمل است بر عرضه کردن دینش را بر امام زمانش حضرت هادی علیه السلام.

شیخ صدوق وغیر اوروایت کرده اند از جناب عبدالعظیم که فرمود: وارد شدم بر آقای خودم حضرت امام علی نقی علیه السلام چون آن حضرت مرا دید فرمود: مرحبا به توای ابوالقاسم ! توولی ما هستی از روی حقیقت. پس عرض کردم خدمت آن جناب که ای فرزند رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم من می خواهم که دین خود را بر شما عرضه دارم پس هرگاه مرضی وپسندیده است بر آن ثابت بمانم تا خداوند عزوجل را ملاقات کنم، فرمود بیاور ای ابوالقاسم یعنی عرضه کن دین خود را. گفتم: من می گویم: که خداوند تبارک وتعالی واحد است ومثلی برای او نیست واز حد بطال وحد تشبیه خارج است وجسم وصورت وعرض وجوهر نیست بلکه پدید آورنده اجسام وصورتها وخلق کننده عرضها وجوهرها است و پروردگار ومالک هر چیزی است وهر چیزی را جعل واحداث کرده، ومی گویم من: که محمّد صلی اللّه علیه وآله وسلم بنده ورسول اووخاتم پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نخواهد بود تا روز قیامت وشریعت آن حضرت آخر همه شرایع است وشریعتی نیست بعد از آن تا روز قیامت ومی گویم من: که امام وخلیفه وولی امر بعد از پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است وبعد از آن، حضرت حسن بعد از آن، حسین، بعد علی بن الحسین، بعد محمّد بن علی، بعد جعفر بن محمّد، بعد موسی بن جعفر، بعد علی بن موسی، بعد محمّد

بن علی علیهم السلام. بعد از این بزرگوران تویی ای مولای من. پس امام علی نقی علیه السلام به جناب عبدالعظیم فرمود: بعد از من، حسن پسر من است، پس چگونه باشد مردم در زمان خلف بعد از او، گفتم: وچگونه است این ای مولای من؟ فرمود: برای اینکه دیده نمی شود شخص او وحلال نباشد بر زبان آوردن نام او تا آنکه خروج کند وپر کند زمین را از عدل وداد همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم. گفتم: اقرار کردم یعنی به امامت حضرت حسن عسکری وخلف آن حضرت قائل شدم، پس گفتم: ومی گویم دوست این بزرگواران، دوست خدا است ودشمن ایشان، دشمن خدا است واطاعت ایشان، اطاعت خدا است ومعصیت ایشان، معصیت خدا است ومی گویم: که معراج حق است وسؤال در قبر حق است و بهشت حق است ودوزخ حق است وصراط حق است ومیزان حق است وآنکه قیامت آمدنی است وشکی در آن نیست وخداوند زنده می کند وانگیخته می کند کسانی را که در قرها جا دارند ومی گویم که فرایض واجبه بعد از ولایت یعنی دوستی خدا ورسول وائمه علیهم السلام نماز است وزکات وروزه وحج وجهاد و امر به معروف ونهی از منکر است.

پس حضرت امام علی نقی علیه السلام فرمود: ای ابوالقاسم ! این است به خدا سوگند ! دین خدا که پسندیده است آن را برای بندگانش، ثابت بمان بر همین اعتقاد، خداوند ثابت دارد تو را به قول ثابت در حیات دنیا ودر آخرت. (105)

شرح حال علی بن جعفر همیناوی

پنجم علی بن جعفر همیناوی (106)

وکیل حضرت هادی علیه السلام وثقه بوده، در امر او سعایت کردند به نزد متوکل، متوکل امر کرد او

را حبس کردند واراده کشتن او را داشت، این خبر به علی بن جعفر رسید از محبس نوشت برای حضرت هادی علیه السلام که شما را به خدا در حال من نظری فرما به خدا قسم می ترسم شک کنم. حضرت وعده فرمود که دعا خواهم کرد برای تو در شب جمعه، پس آن حضرت دعا کرد، صبح آن روز متوکل تب کرد و تب او شدت کرد تا روز دوشنبه که بانگ وشیون برای او بلند شد پس امر کرد که زندانیان را یک یک رها کنند وخصوص آن را بعینه ذکر کرد او را رها کنند واز او استحلال جویند پس رها شد وبه امر آن حضرت به مکه رفت ومجاور آنجا شد و متوکل مرضش بهبودی حاصل کرد. (107)

شرح حال ابن سکیت اهوازی

ششم ابن السکّیت یعقوب بن اسحاق اهوازی شیعی:

یکی از ائمه لغت وحامل لواء علم عربیت وادب وشعر وصاحب اصلاحک المنطق واز خواص امام محمّد تقی وامام علی نقی علیه السلام است وثقه وجلیل است ودر سنه دویست وچهل وچهار متوکل اورا به قتل رسانید. وسببش آن بود که اورا مؤدب اولاد متوکل بود، روزی متوکل از وی پرسید که دو پسر من معتزّ و مؤید نزد تو بهتر است یا حسن وحسین؟ ابن السکّیت شروع کرد به نقل فضایل حسنین علیهما السلام، متوکل امر کرد به غلامان ترک خود تا اورا در زیر پای خود افکندند وشکمش را بمالیدند پس اورا به خانه اش بردند. در فردای آن روز وفات کرد، وبه قولی در جواب متوکل گفت که قنبر خادم علی علیه السلام بهتر است از تو ودو پسران تو، متوکل امر کرد تا

زبانش را از قفایش بیرون کشیدند، واو را ابن السکیت می گفتند به جهت کثرت سکوت او. (108)

وَ مِنَ الْغَریبِ اِنَّهُ وَقَعَ فیما حَذَّرَهُ مِنْ عَثَراتِ اللِّسانِ بِقَوْلِهِ قَبْلَ ذلِکَ بِیَسِیرٍ:

یُصابُ الْفَتی مِنْ عَثْرَهٍ بِلِسانِهِ

وَ لَیْسَ یُصابُ الْمَرْءُ مِنْ عَثْرِهِ الرِّجْل

فَعَثْرَتُهُ فِی الْقَوْلِ تَذْهِبُ رَأسَهُ

وَ عُثرَتُهُ فِی الرِّجْلِ تَبْرَءُ عَنْ مَهْلٍ (109)

منبع

منتهی الامال

پاورقی ها

99- (رجال کشی) ص 827، (مجالس المؤمنین) 1/423.

100- (منتهی المقال) ص 128، (تنقیح المقال) 1/405، چاپ سه جلدی.

101- (رجال کشی) 2

102- (الکافی) 1/324.

103- (إعلام الوری) 2/136.

104- ر. ک: (تنقیح المقال) 1/412 413.

105- (أمالی) شیخ صدوق، ص 419، مجلس 54، حدیث 557.

106- قریه ای است از قرای سواد بغداد.

107- (تنقیح المقال) 2/271.

108- (تنقیح المقال) 3/329 330، چاپ سه جلدی. علامه مامقانی تصریح کرده که اسم ابن سکیت، (یعقوب) بوده. لذا آنچه در بعضی از چاپهای منتهی الامال (ابن سکیت بن یعقوب) آمده اشتباه از کاتب بوده که اورا پسر یعقوب نوشته چرا که شیخ عباس قمی در سفینه البحار تصریح کرده که هوابویوسف یعقوب بن اسحاق است. ر. ک: (سفینه البحار) ذیل کلمه سکت.

109- (رجال علامه حلی) ص 186.

شرح حال برخی از اصحاب حضرت هادی «ع»

امام

امام هادی (ع) اصحاب و یاران زیادی داشت که در شهرهای مختلف مشغول فعالیت بودند و برخی از آنان از طرف امام هادی عنوان وکالت داشتند، و بعضی از آنها زمان سه امام و بعضی چهار امام را درک کرده و از آنها نقل حدیث نموده اند از جمله:

1 حسین بن سعید بن حماد

حسین بن سعید در کتاب رجال به وثاقت و جلالت شأن توصیف شده است او از راویان حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی (علیهم السلام) است. اصلش از کوفه بوده و لیکن با برادرش حسن به اهواز منتقل شد و پس از آن به قم انتقال یافت و در قم نیز به درود حیات گفت [1]. او را تألیفات زیادی است و مرحوم شیخ طوسی در فهرست و نجاشی و دیگران تعداد تألیفات او را 30 جلد نوشته اند و اسامی آنها را نیز ذکر کرده اند و تعداد تألیفات برادرش حسن 50 جلد بوده است به طوری که کتابهای دیگران را به آن قیاس می کنند و می گویند که فلانی کتابهایش مثل کتابهای حسین بن سعید اهوازی سی مجلد است. با این که شیخ در فهرست تعداد کتابهای او را سی جلد نوشته است ولی به هنگام شمارش آنها از 32 جلد اسم برده است.

برادرش حسن بن سعید همان است که علی بن مهزیار و اسحاق بن ابراهیم حضینی و علی بن ریان را به خدمت امام رضا (ع) رسانید و سبب هدایت این سه نفر به مذهب حق گردید و همچنین عبدالله بن محمد حضینی را به حضور آن حضرت دلالت نمود [2] و روایات این دو برادر از سه امام بزرگوار در جای جای کتب حدیث به چشم می خورد و بنای علما،

عمل کردن به آنهاست. [3]

ابن ندیم در فهرست درباره حسن و حسین اهوازی فرزندان سعید می نویسد:

از مردم کوفه و بردگان علی بن حسین و از اصحاب امام رضا (ع) بودند و در زمان خود داناتر از هر کس به فقه و آثار و مناقب و علوم شیعه به شمار می رفتند. این دو نفر پسران سعید بن حماد بن سعیدند که با ابو جعفر بن رضا نیز مصاحبت داشتند و حسین مؤلف این کتابهاست: کتاب التفسیر، کتاب التقیه، کتاب الایمان و النذر، کتاب الاشربه، کتاب الرد علی الغالیه، کتاب الدعاء، کتاب العتق و التدبیر [4]

2 خیران الخادم

خیران مولی الرضا به وثاقت و جلالت شأن توصیف شده است و او از اصحاب امام هادی (ع) است. [5] بعضیها او را از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی (علیهم السلام) دانسته اند [6] و او همان کسی است که در سفر حج در مدینه شرفیاب خدمت امام جواد (ع) شد در حالی که آن حضرت بالای دکّه نشسته بود و چنان هیبت امام نظر او را گرفت، که ملتفت پله دکّه نشد و می خواست بدون استفاده از پله بالا رود و آن حضرت اشاره به پله نمود که از پله بالا بیاید بالاخره بالا رفت و سلام کرد و دست آن حضرت را بوسید و بر صورت خود مالید و نشست و مدتی دست آن حضرت را گرفته بود به جهت آن سراسیمگی که داشت. تا آن حالت بر طرف شد و آن وقت دست آن حضرت را رها کرد و سپس عرض نمود که مولا و مخلص شما ریان بن شبیب خدمت شما سلام رسانید و التماس کرد که دعا

برای او و فرزندش بفرمائید، حضرت برای او دعا کرد، اما برای فرزندش دعا ننمود [7].

از بعضی روایات معلوم می شود که خیران وکیل آن حضرت بوده و در ذیل روایتی به او فرمودند:

اعمل فی ذلک برأیک فان رأیک رأیی و من اطاعک اطاعنی در این باره به رأی خود عمل کن زیرا رأی تو رأی من است و هر که به تو اطاعت کند مرا اطاعت کرده است.

و این جمله نسبت به او مدح عظیمی است. و او را مسائلی است که آنها را از امام جواد و امام هادی (علیهما السلام) روایت کرده است [8].

خیران به هنگام مرض امام جواد (ع) ملازم درب خانه آن حضرت بود، وقتی کسی از جانب حضرت جواد به نزد او آمده و گفت که مولای تو یعنی امام جواد سلام بر تو می رساند و می فرماید که من از دنیا می روم و امر امامت بعد از من به فرزندم علی منتقل خواهد شد. و او پس از من بر شما همان حقی را دارد که من پس از پدرم بر شما داشتم [9].

و این در باب نص بر امامت حضرت هادی حدیث معروفی است که راوی آن خیرانی است که از پدر خود خیران الخادم نقل کرده است.

3 ابوهاشم داود بن القاسم الجعفری

علمای رجال ابوهاشم جعفری را موثق و با جلالت بسیار عظیم القدر و در پیش ائمه بزرگ منزلت توصیف کرده اند و امام رضا (ع) تا امام زمان (ع) را درک کرده و از همه آنها روایت کرده است و سید بن طاوس او را از وکلای ناحیه مقدسه شمرده است [10] و به وسیله او اخبار زیادی نقل شده است و

اشعار جالب و نیکوئی هم در حق ائمه اطهار سروده است، ابن شهراشوب در مناقب درباره اهل بیت اشعار زیادی از او نقل کرده است از جمله گفته:

یا آل احمد کیف اعدل عنکم اعن السلامه و النجاه احول

ذخر الشفاعه جدکم لکبائری فیها عن اهل الوعید اصول

شغلی بمدحکم و غیری عنکم بعدوکم و مدیحه مشغول گویند ابن عیاش کتابی در اخبار ابوهاشم نوشته که شیخ طبرسی در اعلام الوری از آن نقل کرده است و این اخبار بیشتر درباره معجزات و کرامات امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) می باشد از جمله:

مرحوم شیخ صدوق در امالی از ابوهاشم روایت کرده که گفت وقتی فقر و ناداری بر من شدت گرفت خدمت حضرت امام علی النقی (ع) شرفیاب شدم، فرمود: ابوهاشم کدام نعمتهای خدا را که به تو عطا کرده، می توانی اداء شکر آن بنمائی؟ ابوهاشم گفت: ندانستم چه جواب بدهم. خود آن حضرت فرمود: ایمان را روزی تو کرد که به سبب آن بدن ترا بر آتش حرام نمود. و عافیت و تندرستی را نصیب تو ساخت و بدینوسیله ترا بر طاعت، کمک و اعانت نمود و قناعت را روزی تو کرد، پس از ریختن آبرویت ترا حفظ کرد.

ای ابوهاشم من این کلمات را به تو گفتم به جهت آنکه گمان کردم که تو اراده کرده ای از آنکه به تو اینهمه نعمت داده است، پیش من شکایت کنی، و دستور دادم به تو صد دینار بدهند آن را بگیر [11].

از این حدیث استفاده می شود که ایمان از تمام نعمتهای الهی افضل و بالاتر است و قبولی اعمال منوط به آن می باشد.

و نیز از ابوهاشم

جعفری روایت شده که گفت: به مولایم امام هادی (ع) شکایت کردم که چون از خدمت آن حضرت از سامرا مرخص می شوم و به بغداد بر می گردم، شدیداً شوق دیدار آن حضرت را پیدا می کنم و مرا جز این اسب باری مرکبی نیست و آن هم ضعیف و ناتوان است. و از آن حضرت خواستم که مرا دعا کند تا قوت بیشتر پیدا کنم و زود زود به زیارتش بیایم. حضرت فرمود: قوّاک الله یا اباهاشم و قوی؟ بِرْذونَک خداوند به تو و یابویت قوت دهد.

پس از دعای آن حضرت، چنان بود که ابوهاشم نماز صبح در بغداد می خواند و بر یابوی خود سوار می گشت و آن همه مسافت ما بین بغداد و سامرا را طی می کرد وقت ظهر همان روز به سامرا می رسید و اگر می خواست همان روز پس از زیارت امام به بغداد برمی گشت و این از کرامات امام بود که مشاهده می گشت. [12]

ابوهاشم در زمان امام حسن عسکری (ع) به زندان افتاد و با دعای امام (ع) از زندان آزاد شد، چنانکه گفته است: من از ضیق و محنت زندان به امام عسکری نامه نوشتم و از وضع خود شکایت کردم، امام حسن عسکری (ع) در جوابم نوشت:

انت تصلی الظهر فی منزلک تو امروز نماز ظهر را در منزل خودخواهی خواند، همانطور که آن حضرت فرموده بود، من همان وقت آزاد شدم و نماز ظهر را در منزل خود خواندم [13].

ابوهاشم در سال 261 ه در زادگاه خود در بغداد وفات کرد و در همانجا به خاک سپرده شد، او مردی صاحب ورع و زهد و عبادت و علم و عقل

و کثیر الروایه بود [1 4]. و او از آل ابی طالب و نسب عالی داشت و پدرش قاسم حاکم یمن و مردی بزرگ بوده و مادرش ام حکیم دختر قاسم بن محمد ابن ابی بکر است.

ابن سکّیت

ابو یوسف یعقوب بن اسحاق اهوازی معروف به ابن السّکّیت یکی از ائمه لغت و نحو و حامل لواء علم عربیت و ادب و شعر و صاحب کتاب تهذیب الالفاظ و اصلاح المنطق و از خواص امام محمد تقی و امام علی النقی و از علمای بزرگ شیعه است و علمای رجال او را ثقه و جلیل القدر توصیف کرده اند.

مُبرّد درباره کتاب او گفته است: ما رأیت للبغدادیین کتاباً احسن من کتاب ابن السکیت فی المنطق [15] من در میان علمای بغداد کتابی بهتر از کتاب ابن سکیت در منطق ندیدم [16].

طبق نقل ابن خلکان، ابوالعباس ثعلب گفته است که ارباب لغت اجماع دارند بر این که بعد از ابن اعرابی از ابن سکیت اعلم و داناتر به لغت عرب وجود ندارد [17].

ابن خلَکان درباره کتاب اصلاح المنطق ابن سکیت گفته است که بعضی از علما گفته اند که: ما عبر علی جسر بغداد کتاب من اللغه مثل اصلاح المنطق از جسر بغداد کتاب لغتی مثل کتاب اصلاح المنطق عبور نکرده است [18].

متوکل ابن سکیت را معلم فرزندانش کرده بود. و او را از علمای بزرگ دربارش به حساب می آورد و ظاهراً هم از مذهب او خبر نداشت و سعی می کرد او را در مقابل امام هادی (ع) قرار دهد و لذا متوکل روزی به او گفت: از ابن الرضا در حضور من مسأله ای سئوال کن.

ابن سکیت از امام جواد (ع) درباره

نوع معجزات حضرت موسی و عیسی و رسول اکرم (ص) سئوالاتی کرد و حضرت جوابهائی داد و در پایان ابن سکیت از امام سئوال کرد: فما الحجه علی الخلق الیوم فقال (علیه السلام) العقل یعرف به الکاذب علی الله فیکذّب.

امروز دلیل قوی بر نبوت پیغمبر اکرم چیست؟ حضرت فرمود: عقل است که به وسیله آن دروغگو نسبت به خدا شناخته می شود و تکذیب می گردد.

اینجا بود که ابن اکثم ناراحت شد و گفت: ابن سکیت کیست و مناظره اش چه باشد؟ او صاحب نحو و شعر و لغت است، همین موقع نامه ای درآورد که در آن مسائلی را نوشته بود، امام پاسخ مسائل او را املاء فرمود و امر فرمود تا ابن سکیت بنویسد [19].

پیداست که متوکل شیعه بودن ابن سکیت را نمی دانست و گرنه به تعلیم و تربیت فرزندان خود، او را نمی گماشت.

گویند روزی متوکل از او پرسید این دو پسر من معتزّ و مؤیّد نزد تو محبوبترند، یا حسن و حسین فرزندان علی (ع)؟!

ابن سکّیت از این جمله و از این مقایسه سخت برآشفت، خونش به جوش آمد با خود فکر کرد، کار این مرد مغرور به جائی رسیده است که فرزندان خود را با حسن و حسین مقایسه می کند؟ این تقصیر من است که تعلیم آنها را بر عهده گرفته ام در جواب متوکل گفت:

و الله ان قنبراً خادم علی رضی الله عنه خیر منک و من ابنیک.

به خدا قسم قنبر غلام علی به مراتب از تو و فرزندان تو نزد من محبوبتر است.

متوکل از این سخن چنان خشمناک شد که فی المجلس دستور داد زبان ابن سکیت را از پشت سرش درآوردند و

همانجا وفات کرد [20].

و به روایت دیگر متوکل به غلامان خود امر کرد تا او را زیر پای خود افکندند و شکمش را بمالیدند پس او را به خانه اش بردند، در فردای آن روز وفات نمود [21].

متوکل ابن سکیت را در سال 244 و به قولی در سال 246 و یا 243 به قتل رساند و مبلغ ده هزار درهم به پسرش به عنوان خونبها فرستاد و گفت: هذه دیه و الدک رحمه الله تعالی [22] این دیه و خونبهای پدر توست، خدا رحمتش کند!

ابن سکیت علاوه بر کتاب اصلاح المنطق تألیفات زیادی دارد که از جمله:

1 الزبرج

2 الالفاظ

3 الامثال

4 المقصور و الممدود

5 المذکر و المؤنّث

6 کتاب الاخباس

7 الفرق

8 کتاب السرج و اللجام

9 کتاب الوحوش

10 کتاب الابل

11 کتاب النوادر

12 کتاب معانی الشعر الکبیر

13 معانی الشعر الصغیر

14 سرقات الشعراء

15 کتاب فعل و افعل

16 کتاب الحشرات

17 کتاب الاصوات

18 کتاب الاضداد

19 کتاب الشجر و النبات

20 ما اتفقوا علیه و کتابهای دیگر [23]

پاورقی ها

[1]. محقق اردبیلی، جامع الرواه، ج1، ص241.

[2]. مرحوم سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج6، ص2827.

[3]. جامع الرواه، ج1، ص241 اعیان الشیعه، ج6، ص27.

[4]. ابن ندیم، الفهرست، ص324 طبع قاهره.

[5]. جامع الرواه، ج1، ص298.

[6]. صاحب منهج المقال، بنا بنقل اعیان الشیعه، ج6، ص363.

[7]. جامع الرواه، ج1، ص299 اختیار معرفه الرجال، ص609.

[8]. اعیان الشیعه، ج6، ص363 اختیار معرفه الرجال، ص611.

[9]. ارشاد، ج ص308 کشف الغمّه، ج3، ص167.

[10]. جامع الرواه، ج1، ص307.

[11]. مناقب آل ابی طالب، ج4، ص407 اعیان الشیعه، ج6، ص379.

[12]. مختار الخرائج و الجرائح، ص237 بنا به نقل بحار، ج50، ص137 اعلام الوری؟، ص344 مناقب آل ابی طالب، ج4، ص409 اعیان الشیعه، ج6، ص379.

[13]. مناقب آل

ابی طالب، ج4، ص432.

[14]. اختیار معرفه الرجال، ص571 اعیان الشیعه، ج6، ص381 جامع الرواه، ج1، ص307.

[15]. اعیان الشیعه، ج10، ص306.

[16]. مدرک قبل، ص442.

[17]. مدرک قبل، ص441.

[18]. مدرک قبل، ص442.

[19]. بحار، ج50، ص165164.

[20]. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج5، ص443.

[21]. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج10، ص306.

[22]. وفیات الاعیان، ج5، ص443.

[23]. وفیات الاعیان، ج5، ص3442.

منبع

درسهایی از مکتب اسلام شماره408، اسفند 73

داوود الهامی

معجزات

نگین گرانبها

اول در (أمالی) ابن الشیخ از منصوری وکافور خادم مروی است که در سرّ من ر. ی حضرت هادی علیه السلام همسایه ای دات که اورا یونس نقاش می گفتند وبیشتر اوقات خدمت آن حضرت می رسید وآن جناب را خدمت می نمود. یک روز وارد شد خدمت آن جناب در حالتی که می لرزید وعرض کرد: ای سید من! وصیت می کنم که با اهل بیت من خوب رفتار کنی، حضرت فرمود: مگر چه خبر است؟ وتبسم می کرد. عرض کرد که موسی بن بغا یک نگینی به من داد که آن را نقش کنم وآن نگین از خوبی قیمت نداشت من چون خواستم آن نگین را نقش کنم شکست و دو قسمت شد وروز وعده فردا است وموسی بن بغا [یا] مرا هزار تازیانه می زند یا خواهد کشت. حضرت فرمود: اینک بروبه منزل خود تا فردا شود همانا چیزی نخواهی دید مگر خوبی. روز دیگر صبحگاهی خدمت آن حضرت رسید عرض کرد پیک موسی به جهت نگین آمده است. فرمود: برو نزد او نخواهی دید جز خیر وخوبی. آن مرد دیگر باره گفت که الحال من نزد او روم چه بگویم؟ حضرت فرمود: تو برو نزد او وگوش کن چه با تومی گوید همانا جز خوبی چیز دیگر نخواهد بود. مرد نقاش رفت وبعد از زمانی خندان برگشت و عرض کرد: ای سید من! چون رفتم نزد موسی مرا گفت: جواری من در باب آن نگین با هم مخاصمت کردند آیا ممکن می شود که او را دو نصف کنی تا دو نگین شود که نزاع ومخاصمه آنها بر طرف شود. حضرت چون این

بشنید خدا را حمد کرد و فرمود: چه در جواب او گفتی؟ گفت: گفتم مرا مهلت بده تا فکری در امر آن کنم، حضرت فرمود: خوب جواب گفتی. (16)

نعمت ایمان وعافیت

دوم شیخ صدوق در (أمالی ع (از ابوهاشم جعفری روایت کرده که گفت: وقتی فقر وفاقه بر من شدت کرد خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام شرفیاب شدم پس مرا اذن داد پس چون نشستم فرمود: ابوهاشم! کدام نعمتهای خدا را که به توعطا کرده می توانی ادا وشکر آن کنی؟ ابوهاشم گفت ندانستم چه جواب گویم، پس خود آن حضرت ابتدا کرد فرمود: ایمان را روزی تو کرد پس حرام کرد به سبب آن بدن تو را بر آتش وروزی کرد تو را عافیت تا اعانت کرد تو را بر طاعت وروزی کرد تو را قناعت پس حفظ کرد تو را از ریختن آبرویت، ای ابوهاشم! من ابتدا کردم تو را به این کلمات به جهت آنکه گمان کردم که تو اراده کرده ای که شکایت کنی نزد من از آنکه با تواین همه انعام کرده وامر کردم که صد دینار زر سرخ به تو دهند بگیر آن را. (17)

مؤلف گوید: که از این حدیث شریف استفاده شود که ایمان از افضل نعم الهیه است وچنین است زیرا که قبول شدن تمام اعمال منوط به آن است.

ودر مجلد پانزدهم [چاپ قدیم] (بحار) است:

(بابُ الرِّضا بِمَوْهِبَهِ الاِیمانِ وَ اِنَّهُ مِنْ اَعْظَم النِّعَم فَنَسْئَلُ اللّهَ سُبْحانَهُ وَ تَعالی اَنْ یُثَبِّتَ الایمانَ فی قُلُوبِنا وَ یُطهِّرَ الدِّیوانَ مِنْ ذُنُوبِنا). (18)

وبعد از ایمان، نعمت عافیت است، فَنَسْئَلُ اللّهَ تَعالی الْعافِیَهَ، عافِیَهَ الدُّنْیا وَ الاخِرَه.

روایت شده که خدمت حضرت رسول

صلی اللّه علیه وآله وسلم عرض شد که اگر من درک کردم شب قدر را چه از خداوند خود بخواهم؟ فرمود: عافیت را وبعد از عافیت، نعمت قناعت است، روایت شده در ذیل آیه شریفه: (مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیِنَّهُ حَیاهٌ طَیِّبَهً) (19) که ظاهر معنی آن این است که هر که بکند عمل صالح یعنی کردار شایسته از مرد یا زن واو مؤمن باشد چه عمل باشد چه عمل بدون ایمان استحقاق جزاء ندارد البته اورا زندگانی دهیم در دنیا زندگانی خوش. سؤال شد از معصوم علیه السلام که این حیات طیبه که زندگانی خوش باشد چیست؟ فرمود: قناعت است. (20) واز حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هیچ مالی نافعتر نیست از قناعت به چیز موجود. (21) فقیر گوید: که روایات در فضیلت قناعت بسیار است ومقام گنجایش نقل ندارد.

نقل شده که به حکیمی گفتند: دیدی تو چیزی را که از طلا بهتر باشد؟ گفت: بلی، قناعت است وبه همین ملاحظه کلام بعض حکما که گفته (اِسْتِغْناؤُکَ عَنِ الشَّی ء خَیْرٌ مِنْ اسْتِغْنائِکَ بِهِ). گفته شده که دیوجانس کلبی که یکی از اساطین حکماء یونان بود، مردیم متقشف وزاهد بوده وچیزی اندوخته نکرده بود ومأوایی برای خود درست ننموده بود وقتی اسکندر اورا به مجلس خود دعوت نمود، آن حکیم به رسول اسکندر فرمود که بگو به اسکندر آن چیز که تو را منع کرده از آمدن به نزد من همان چیز مرا باز داشته از آمدن به نزد تو، آنچه تو را منع کرده سلطنت تو است، وآنچه مرا بازداشته قناعت من است.

(وَ لَقَدْ

اَجادَ مَنْ قالَ): (22)

وَجَدْتُ الْقَناعَهَ اَصْلَ الْغِنی

وَ صِرْتُ بِاَذْيالِها مُمْتَسِکُ

فَلاذايَرانی عَلی بابِهِ

وَ لاذايَرانی بِهِ مُنْهَمِک

وَ عِشْتُ غَنِيّا بِلادِرْهَمٍ

اَمُرُّ عَلَی النّاسِ شِبْهَ الْمَلِکِ (23) وَ لِمُوْلانا اَبی الْحَسَنِ الرّضا علیه السلام:

لَبِسْتُ بُالْعِفَّهِ ثَوْبَ الْغَنِی

وَ صِرْتُ اَمْسی شامِخَ الرَّاْسِ

لَسْتُ اِلَی النَّسْناسِ مُسْتَانِسا

لکِنَّنی آنِسُ بِالنّاسِ

اِذا رَأيْتُ التَّيْهَ مِنْ ذِی الْغِنی

تِهْتُ عَلَی التَّائِه بِالْياسِ

ما اِنْ تَفاخَرْتُ عَلی مُعْدِمٍ

وَ لاتَضَعْضَعْتُ لافْلاسٍ

تعلیم معجزه آسای 73 زبان

سوم ابن شهر آشوب وقطب راوندی از ابوهاشم جعفری روایت کرده اند که گفت: خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام شرفیاب شدم پس با من به زبان هندی تکلم کرد من نتوانستم درست جواب دهم ودر نزد آن حضرت رکوه ای بود مملو از سنگریزه پس یکی از سنگریزه ها را برداشت ومکید پس نزد من افکند من آن را در دهان گذاشتم وبه خدا سوگند که از

خدمت آن جناب برنخاستم مگر آنکه تکلم می کردم به هفتاد وسه زبان که اول آن زبان هندی باشد. (24)

حیوان سریع السیر

چهارم ونیز از ابوهاشم جعفری روایت شده که گفت: شکایت کردم به سوی مولای خود حضرت امام علی نقی علیه السلام که چون از خدمت آن حضرت از سرّ من رأی مرخص می شوم وبه بغداد می روم شوق ملاقات آن حضرت را پیدا می کنم ومرا مرکوبی نیست سوای این یابوکه دارم وآن هم ضعف دارد واز آن حضرت خواستم که دعایی کند برای قوت من برای زیارتش، حضرت فرمود: (قَوّاکَ اللّهُ یا اَباهاشِمٍ وَ قَوّی بِرْذَوْنَکَ). خدا تو را قوت دهد وقوت دهد یابوی تو را.

پس از دعای آن حضرت چنان بود که ابوهاشم نماز فجر در بغداد می گذاشت وبر یابوی خود سوار می گشت وآن همه مسافت مابین بغداد وسامره را طی می کرد و وقت زوال همان روز را به سامره می رسید واگر می خواست برمی گشت همان روز به بغداد واین از دلایل عجیبه بود که مشاهده می گشت. (25)

آینده سامراء

پنجم در (امالی) شیخ طوسی از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت شده که فرمود: آمدم سرّ من رأی از روی کراهت واگر بیرون شوم نیز از روی کراهت خواهد بود، راوی گفت: برای چه سید من؟ فرمود: به جهت خوبی هوای آن وگوارا بودن آب آن وقلت درد در آن.

(ثُمَّ قالَ علیه السلام: تُخْرَبُ سُرَّ مَنْ رَأی حَتّی یَکُونَ فیها خانٌ وَ بَقّالٌ لِلْمارَّهِ وَ عَلامَهُ تَدارُکِ خَرابِها تَدارُک الْعمارَهِ فی مَشْهَدی مِنْ بَعْدی). (26)

علت شیعه شدن یک اصفهانی

ششم قطب راوندی روایت کرده که جماعتی از اهل اصفهان روایت کرده اند که مردی بود در اصفهان که اورا عبدالرحمن می گفتند واو بر مذهب شیعه بود به او گفتند به چه سبب تو دین شیعه را اختیار کردی وقائل به امامت حضرت امام علی نقی علیه السلام شدی؟ گفت: به جهت معجزه ای که از او مشاهده کردم وحکایت آن چنان بود که من مردی فقیر وبی چیز بودم وبا این حال صاحب زبان وجرأت بودم. در یکی از سالها اهل اصفهان مرا با جماعتی به جهت تظلم به نزد متوکل فرستادند چون ما به

نزد متوکل رفتیم روزی بر در خانه او بودیم که امر شد به احضار علی بن محمّد بن الرضا علیهم السلام، من از شخصی پرسیدم که این مرد کیست که متوکل امر کرده به احضار آن؟ گفت: او مردی است از علویین که رافضه اورا امام می دانند، پس از آن گفت: ممکن است متوکل اورا خواسته باشد برای آنکه اورا به قتل رساند. من با خود گفتم که از جای خود حرکت نمی کنم تا این مرد علوی بیاید و اورا مشاهده کنم پس ناگهان

شخصی سوار بر اسب پیدا شد مردم به جهت احترام در طرف راست وچپ راه او صف کشیدند واو را مشاهده می کردند پس چون نگاه من بر او افتاد محبت او در دل من جای گرفت پس شروع کردم در دعا کردن که خداوند شرّ متوکل را از او بگرداند وآن جناب از میان مردم می گذشت در حالی که نگاهش به یال اسب خود بود وبه جای دیگر نگاه نمی کرد تا به من رسید ومن هم مشغول به دعا در حق او بودم پس چون محاذی من شد روی خود به من کرد و فرمود: خدا دعایت را مستجاب کند وعمرت را طولانی ومال واولادت را بسیار گرداند. چون من این را بشنیدم مرا لرزه گرفت ودر میان رفقایم افتادم، پس ایشان از من پرسیدند که تو را چه می شود؟ گفتم: خیر است وحال خود را با کسی نگفتم. چون برگشتم به اصفهان خداوند مال بسیار به من عطا کرد وامروز آنچه من اموال در خانه دارم قیمتش به هزار درهم می رسد سوای آنچه بیرون خانه دارم وده اولاد هم مرا روزی شد وعمرم هم از هفتاد تجاوز کرده ومن قائلم به امامت کسی که از دل من خبر داده ودعایش در حق من مستجاب شده. (27)

حکایت زینب دروغگو

هفتم ونیز قطب راوندی نقل کرده روایتی که ملخصش آن است که در ایام متوکل زنی ادعا کرد که من زینب دختر فاطمه زهرا علیها السلام می باشم. متوکل گفت: که از زمان زینب تا به حال سالها گذشته وتو جوانی؟ گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وسلم دست بر سر من کشید ودعا کرد که در

هر چهل سال جوانی من عود کند. متوکل مشایخ آل ابوطالب واولاد عباس وقریش را طلبید همه گفتند: اودروغ می گوید، زینب در همان فلان سال وفات کرده. آن زن گفت: ایشان دروغ می گویند، من از مردم پنهان بودم کسی که از حال من مطلع نبود تا الحال که ظاهر شدم. متوکل قسم خورد که باید از روی حجت ودلیل ادعای اورا باطل کرد. ایشان گفتند: بفرست ابن الرضا را حاضر کنند شاید او از روی حجت کلام این زن را باطل کند. متوکل آن حضرت را طلبید وحکایت را با وی بگفت، حضرت فرمود: دروغ می گوید زینب در فلان سال وفات کرد. گفت: این را گفتند، حجتی بر بطلان قول او بیان کن. فرمود: حجت بر بطلان قول او آنکه گوشت فرزندان فاطمه بر درندگان حرام است اورا بفرست نزد شیران اگر راست می گوید شیران اورا نمی خورند، متوکل به آن زن گفت: چه می گویی؟ گفت: می خواهد مرا به این سبب بکشد، حضرت فرمود: اینجا جماعتی از اولاد فاطمه می باشند هر کدام را که خواهی بفرست تا این مطلب معلوم تو شود.

راوی گفت: صورتهای جمیع در این وقت تغییر یافت بعضی گفتند چرا حواله بر دیگری می کند وخودش نمی رود. متوکل گفت: یا اباالحسن چرا خود به نزد آنها نمی روی؟ فرمود: میل تو است اگر خواهی من به نزد سباع می روم، متوکل این مطلب را غنیمت دانست گفت: خود شما نزد سباع بروید. پس نردبانی نهادند و حضرت داخل شد در مکان سباع ودر آنجا نشست شیران خدمت آن حضرت آمدند واز روی خضوع سر خود را در جلو آن حضرت بر زمین می نهادن آن حضرت دست

بر ایشان می مالید وامر کرد که کنار روند، تمام به کناری رفتند واطاعت آن جناب را می نمودند. وزیر متوکل گفت: این کار از روی صواب نیست آن جناب را زود بطلب تا مردم این مطلب را از او مشاهده نکنند. پس آن جناب را طلبیدند، همین که آن حضرت پا بر نردبان نهاد شیران دور آن حضرت جمع شدند وخود را بر جامه آن حضرت می مالیدند حضرت اشاره کرد که برگردند برگشتند، پس حضرت بالا آمد وفرمود: هر کس گمان می کند که اولاد فاطمه است پس در این مجلس بنشیند. این وقت آن زن گفت که من ادعای باطل کردم ومن دختر فلان مردم وفقیری مرا باعث شد که این خدعه کنم متوکل گفت: اورا بیفکنید نزد شیران تا او را بدرند، مادر متوکل شفاعت اورا نمود ومتوکل اورا بخشید. (28)

واثق

هشتم شیخ مفید وغیره از خیران اسباطی روایت کرده اند که گفت: وارد مدینه شدم وخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام مشرف گشتم، حضرت از من پرسید که واثق چگونه بود حالش؟ گفتم: در عافیت بود ومن ده روز است که از نزد او آمدم، فرمود: اهل مدینه می گویند اومرده است؟ عرض کردم: من از همه مردم عهدم به اونزدیکتر است واطلاعم به حال اوبیشتر است. فرمود: اِنَّ النّاسَ یَقُولُونَ اِنَّهُ قَدْ ماتَ؛ یعنی مردم می گویند که واثق مرده است. چون این کلام را فرمود، دانستم که از مردم، خود را اراده فرموده، پس فرمود که جعفر چه کرد؟ عرض کردم: به بدترین حال در زندان محبوس بود. فرمود: همانا او خلیفه خواهد بود، سپس فرمود: ابن زیات چه می کند؟ گفتم: امر مردم به

دست او بود وامر، امر او بود. فرمود: ریاست او بر او شوم خواهد بود. پس مقداری ساکت شد آن حضرت وبعد فرمود: نیست چاره از اجراء مقادیر اللّه واحکام الهی، ای خیران بدان که واثق مرد و جعفر متوکل به جای او نشست وابن زیات کشته گشت. عرض کردم: کی واقع شد این وقایع فدایت شوم؟ فرمود: بعد از بیرون آمدن توبه شش روز. (29)

مؤلف گوید: واثق هارون بن معتصم خلیفه نهم بنی عباس است وجعفر متوکل برادر او است که بعد از او خلیفه شد وابن زیات محمّد بن عبدالملک کاتب صاحب تنور معروف است که در ایام معتصم وواثق به امر وزارت اشتغال داشت وچون متوکل خلیفه شد اورا بکشت چنانکه در باب معجزات حضرت جواد علیه السلام به آن اشاره کردیم.

دعا برای رفع مشکلات

نهم شیخ طوسی روایت کرده از فحام از محمّد بن احمد هاشمی منصوری از عموی پدرش ابوموسی عیسی بن احمد بن عیسی بن المنصور که گفت: قصد کردم خدمت امام علی نقی علیه السلام را روزی. خدمتش مشرف شدم عرض کردم: ای آقای من! این مرد، یعنی متوکل مرا از خود دور گردانیده وروزی مرا قطع کرده و ملول از من ومن نمی دانم این را مگر به واسطه آنکه دانسته است ارادتم را به خدمت شما وملازمت من شما را پس هرگاه خواهشی فرمایی از او که لازم باشد بر او قبول آن خواهش را سزاوار است که تفضل فرمایی بر من وآن خواهش را از برای من اقرار دهید. حضرت فرمود: درست خواهد شد ان شاء اللّه. پس چون شب شد چند نفر از جانب متوکل پی در پی

به طلب من آمدند ومرا به نزد متوکل بردند پس چون نزدیک منزل متوکل رسیدم فتح بن خاقان را بر در سرای دیدم ایستاده گفت: ای مرد! شب در منزل خود قرار نمی گیری ما را به تعب می اندازی، متوکل مرا به رنج وسختی افکنده از جهت طلب کردن تو. پس داخل شدم بر متوکل دیدم اورا بر فراش خود، گفت: ای ابوموسی! ما غفلت می کنیم از تو، تو فراموش می گردانی ما را از خودت ویاد ما نمی آوری حقوق خود را الحال بگو چه در نزد ما داشتی؟ گفتم: فلان صله وعطا ورزق فلانی ونام بردم چیزهایی چند. پس امر کرد آنها را به من بدهند با ضعف آن، پس گفتم به فتح بن خاقان که امام علی نقی علیه السلام اینجا آمد؟ گفت: نه، گفتم: کاغذی برای متوکل نوشت؟ گفت: نه!

پس من بیرون آمدم چون رفتم (فتح) عقب من آمد وگفت: شک ندارم که تو از امام علی نقی علیه السلام دعایی طلب کرده ای پس از برای من نیز از او دعایی بخواه. پس چون خدمت آن حضرت رسیدم حضرت فرمود: ای ابوموسی! هذا وَجْهُ الرِّضا این روی، روی خشنودی ورضا است، گفتم: بلی! به برکت تو ای سید من ولکن گفتند به من که شما نزد او نرفتید واز او خواهش نفرمودید. فرمود: خداوند تعالی می داند که ما پناه نمی بریم در مهمات مگر به او وتوکل نمی کنیم در سختیها وبلاها مگر بر او وعادت داده ما را که هرگاه از او سؤال کنیم اجابت فرماید ومی ترسیم اگر عدول کنیم از حق تعالی خدا نیز از ما عدول فرماید. گفتم که (فتح) به من چنین

وچنین گفت، فرمود او دوست می دارد ما را به ظاهر خود و دوری می کند از ما به باطن خود ودعا فائده نمی کند برای کسی که دعا کند مگر به این شرایط، هرگاه اخلاص ورزی در طاعت خدا، واعتراف کنی به رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم وبه حق ما اهل بیت وسؤال کنی از حق تعالی چیزی را محروم نمی سازد تو را، گفتم: ای سید من تعلیم کن به من دعایی که مخصوص سازی مرا به آن از بین دعاها، فرمود: این دعایی است که بسیار می خوانم من خدا را به آن واز خدا خواسته ام که محروم نفرماید کسی را که بخواند آن را بعد از من در مشهد من و دعا این است:

(یا عُدَّتی عِنْدَ الْعُدَدِ وَ یا رَجائی وَ الْمُعْتَمَدُ وَ یا کَهْفی وَ السَّنَدُ وَ یا واحِدُ یا اَحَدُ یاقُل هُوَ اللّهُ اَحَدٌ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِکَ وَ لَمْ تَجْعَلْ فِی خَلْقِکَ مِثْلَهُمْ اَحَدًا اَنْ تُصَلِّیِ عَلَیْهِمْ وَ تَفْعَلَ بی کَیْتَ وَ کَیْتَ). (30)

نشانه های سه گانه امامت

دهم قطب راوندی روایت کرده از هبه اللّه بن ابی منصور موصلی که گفت: در دیار ربیعه کاتبی بود نصرانی از اهل کفرتوثا (31) نام او یوسف بن یعقوب بود و مابین اووپدرم صداقت ودوستی بود پس وقتی وارد شد بر پدرم، پدرم از او پرسید که برای چه در این وقت آمدی؟ گفت: مرا متوکل طلبیده ونمی دانم مرا برای چه خواسته الا آنکه من سلامتی خود را از خود خریدم به صد اشرفی وآن پول را با خود برداشته ام که به حضرت علی بن محمّد بن رضا علیه السلام بدهم، پدرم به وی

گفت که موفق شدی در این قصدی که کردی. پس آن نصرانی بیرون رفت به سوی متوکل وبعد از چند روز کمی برگشت به سوی ما خوشحال وشادان، پدرم به وی گفت که خبر خود را برای ما نقل کن.

گفت: رفتم به سرّ من رأی ومن هرگز به سرّ من رأی نرفته بودم ودر خانه ای فرود آمدم وبا خود گفتم خوب است که این صد اشرفی را برسانم به ابن الرضا علیه السلام پیش از رفتن خود به نزد متوکل وپیش از آنکه کسی بشناسد مرا وبفهمد آمدن مرا ومعلوم شد مرا که متوکل منع کرده ابن الرضا علیه السلام را از سوار شدن وملازم خانه می باشد. پس با خود گفتم چه کنم من مردی هستم نصرانی اگر سؤال کنم از خانه ابن الرضا علیه السلام ایمن نیستم از آنکه این خبر زودتر به متوکل برسد واین باعث شود زیادتی آنچه را که من از آن می ترسیدم پس فکر کردم ساعتی در امر آن پس در دلم افتاد که سوار شوم خر خود را وبگردم در بلد وبگذارم خر را به حال خود هر کجا خواهد برود شاید در بین مطلع شوم بر خانه آن حضرت بدون آنکه از احدی سؤال کنم، پس پولها را در کاغذی کردم ودر کیسه خود گذاشتم و سوار خر خود شدم پس آن حیوان به میل خود می رفت تا آنکه از کوچه وبازار گذشت تا رسید به در خانه ای ایستاد پس کوشش کردم که برود از جای خود حرکت نکرد. گفتم به غلام خود که بپرس این خانه کیست؟ گفتند: این خانه ابن الرضا است! گفتم: اللّه اکبر، به

خدا قسم این دلیل است کافی، ناگاه خادم سیاهی بیرون آمد از خانه وگفت: تویی یوسف پسر یعقوب؟ گفتم: بلی! فرمود: فرود آی، فرود آمدم پس نشانید مرا در دهلیز وخود داخل خانه شد، من در دل خود گفتم این هم دلیلی دیگر بود از کجا این خادم اسم من را دانست وحال آنکه در این بلد نیست کسی که مرا بشناسد ومن هرگز داخل این بلند نشده ام. پس خادم بیرون آمد وگفت: صد اشرفی که در کاغذ کرده ای ودر کیسه گذاشته ای بیار، من آن پول را به او دادم وگفتم این سه. (32) پس برگشت آن خادم وگفت داخل شو، پس وارد شدم بر آن حضرت در حالی که تنها در مجلس خود نشسته بود، فرمود: ای یوسف! آیا نرسید وقت وهنگام هدایت تو؟ گفتم: ای مولای من! ظاهر شد برای من از برهان آن قدری که در آن کفایت است. فرمود:

هیهات! تو اسلام نخواهی آورد ولکن اسلام می آورد پسر تو فلان واو از شیعه ما است، ای یوسف! همانا گروهی گمان کرده اند که ولایت وسرپرستی ودوستی ما نفع نمی بخشد امثال شما را دروغ گفتند، واللّٰه! همانا نفع می بخشد امثال تورا، برو به سوی آنچه که برای آن آمده ای پس به درستی که خواهی دید آنچه را که دوست می داری. یوسف گفت: پس رفتم به سوی متوکل ورسیدم به آنچه اراده داشتم پس برگشتم. هبه اللّٰه راوی گفت: من ملاقات کردم پسر اورا بعد از موت پدرش وبه خدا قسم که او مسلمان وشیعه خوبی بود، پس مرا خبر داد که پدرش بر حال نصرانیت مرد واو اسلام آورد وبعد از مردن

پدرش می گفت که من بشارت مولای خود می باشم. (33)

عمر سه روزه جوان خندان

یازدهم شیخ طبرسی از ابوالحسن سعید بن سهل بصری روایت کرده که گفت: جعفر بن قاسم هاشمی بصری قائل به وقف بود ومن با او بودم در سرّ من رأی، ناگاه ابوالحسن امام علی نقی علیه السلام اورا دید در یکی از راه ها، فرمود با او تا کی در خوابی؟ ! آیا نرسید وقت آنکه بیدار شوی از خواب خود، جعفر گفت: شنیدی آنچه را که محمّد بن علی علیه السلام با من گفت؟ قَدْ وَاللّهِ قَدَحَ فی قَلْبی شَیْئا. پس بعد از چند روزی از برای یکی از اولاد خلیفه ولیمه ساختند وما را به آن ولیمه دعوت کردند وحضرت امام علی نقی علیه السلام را نیز با ما دعوت کردند پس چون آن حضرت وارد شد مردم سکوت کردند به جهت احترام آن حضرت وجوانی در آن مجلس بود که احترام نکرد آن حضرت را وشروع کرد به تکلم کردن وخنده نمودن. حضرت رو کرد به او وفرمود: ای فلان دهان را به خنده پر می کنی وغافلی از ذکر خدا وحال آنکه تو بعد از سه روز از اهل قبوری؟ ! راوی گفت: ما گفتیم این دلیل ما خواهد بود نظر کنیم ببینیم چه می شود. آن جوان بعد از شنیدن این کلام از آن حضرت، سکوت کرد واز خنده وکلام دهن ببست وما طعام خوردیم وبیرون آمدیم روز بعد که شد آن جوان علیل شد ودر روز سوم، اول صبح وفات کرد ودر آخر روز به خاک رفت. (34)

علت هدایت یک واقفیه

ونیز حدیث کرد سعید گفت جمع شدیم در ولیمه یکی از اهل سرّ من رأی حضرت ابوالحسن علی بن محمّد نیز تشریف داشت پس شروع

کرد مرد به بازی کردن و مزاح نمودن وملاحظه جلالت واحترام آن حضرت را ننمود پس حضرت رو کرد به جعفر وفرمود: همانا این مرد از این طعام نخواهد خورد وبه این زودی خبری به او می رسد که عیش او را منغص خواهد کرد. پس خوان طعام آوردند، جعفر گفت: دیگر بعد از این خبری نخواهد بود باطل شد قول علی بن محمّد علیه السلام، به خدا قسم که این مرد شست دست خود را برای طعام خوردن ورفت به سوی طعام در همین حال ناگاه غلامش گریه کنان از در منزل وارد شد وگفت: برسان خود را به مادرت که از بالای بام خانه افتاد ودر حال مرگ است، جعفر چون این مشاهده کرد گفت: واللّه! دیگر قائل به وقف نخواهم بود وخود را از واقفیه قطع کردم وبه امامت آن حضرت اعتقاد نمودم. (35)

نجات یافتن جوان

دوازدهم ابن شهر آشوب روایت کرده که مردی خدمت حضرت هادی علیه السلام رسید در حالی که ترسان بود ومی لرزید وعرض کرد که پسر مرا به جهت محبت شما گرفته اند وامشب اورا فلان موضع می افکنند ودر زیر آن محل اورا دفن می کنند. حضرت فرمود: چه می خواهی؟ عرض کرد: آن چیزی که پدر ومادر می خواهد، یعنی سلامتی فرزند خود را طالبم، فرمود: باکی نیست بر او برو به درستی که پسرت فردا می آید نزد تو. چون صبح شد پسرش آمد نزد او گفت: ای پسرجان من! قصه ات چیست؟ گفت: چون قبر مرا کندند ودستهای مرا بستند ده نفر پاکیزه وخوشبو آمدند نزد من واز سبب گریه من پرسیدند، من گفتم سبب گریه خود را، گفتند: اگر طالب مطلوب شود

یعنی آن کسی که می خواهد تو را بیفکند و هلاک کند او افکنده شود تو تجرد اختیار می کنی واز شهر بیرون می روی وملازمت تربت پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم را اختیار می کنی؟ گفتم: آری! پس گرفتند حاجب را وافکندند اورا از بلندی کوه ونشنید احدی جزع اورا وندیدند مردم آن ده نفر را وآوردند مرا نزد تو واینک منتظرند بیرون آمدن مرا به سوی ایشان. پس وداع کرد با پدرش ورفت، پس آمد پدرش به نزد امام علیه السلام وخبر داد آن حضرت را به حال پسرش ومرد سفله می رفتند وبا هم می گفتند که فلان جوان را افکندند وچنان وچنان کردند وامام علیه السلام تبسم می کرد ومی فرمود: ایشان نمی دانند آنچه را که ما می دانیم. (36)

سیزدهم قطب راوندی بیان کرده از ابوهاشم جعفری که گفت: متوکل مجلسی بنا کرده بود شبکه دار به نحوی که آفتاب بگردد دور دیوار آن ودر آن مرغهای خواننده منزل داده بود پس روز سلام او بود می نشست در آن مجلس پس نمی شنید که چه به اومی گویند وشنیده نمی شد که او چه می گوید از صداهای مرغان، پس چون حضرت امام علی نقی علیه السلام به آن مجلس می آمد مرغان ساکت می شدند به نحوی که صوت یکی از آن مرغها شنیده نمی گشت وچون آن حضرت از مجلس بیرون می رفت مرغها شروع می کردند به صدا کردن، وبود نزد متوکل چند عدد از کبکها وقتی که آن حضرت تشریف داشت آنها حرکت نمی کردند وچون آن جناب می رفت آنها شروع می کردند با هم مقاتله کردن. (37)

پاورقی ها

17- (امالی) شیخ صدوق ص 497 498، حدیث 682.

18- (بحارالانوار) 64/147 157.

19- (سوره نحل (16)، آیه 97.

20- (نهج

البلاغه) ترجمه شهیدی ص 399، حکمت 229.

21- (بحارالانوار) 68/346.

22- (المستطرف) شهاب الدّین المحلی 1/141، چاپ دارالاضواء، بیروت.

23-

کمیابی کنم تو را تعلیم

که در اکسیر ودر صناعت نیست

رو قناعت گزین که در عالم

کیمیایی به از قناعت نیست

24- (الخرائج) 2/673.

25- (الخرائج) 2/672.

26- (أمالی) شیخ طوسی، ص 281، مجلس 10، حدیث 545.

27- (الخرائج) راوندی 1/392.

28- (الخرائج) راوندی 1/404.

29- (ارشاد) شیخ مفید/301.

30- (امالی) شیخ طوسی ص 285، مجلس 11، حدیث 555.

31- (کفرتوثا) در (مراصد) گوید نام قریه است از قرای فلسطین، (مصحح).

32- یعنی این دلیل سوم، (مصحح).

33- (الخرائج) راوندی 1/396.

34- (إعلام الوِری) طبرسی 2/123.

35- (همان مأخذ).

36- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/448.

37- (الخرائج) راوندی 1/404.

سخنان

چهل حدیث هادوی

1. یگانگی خدا

لَمْ یزَلِ اللهَ وَحْدَهُ لاشیء معه ثُمَّ خَلَقَ الاشیاء بدیعاً و اختار لِنَفْسِهِ اَحْسَنَ الاَسماءِ؛ [1]

خداوند از ازل تنها بود و چیزی با او نبود. سپس اشیا را به صورت نو ظهور آفرید و برای خودش بهترین نام ها را برگزید.

2. فروتنی

عن الامام الهادی (ع):

التواضع اَن تعطی الناس ما تُحِبُّ ان تُعطاهُ؛ [2]

فروتنی آن است که با مردم چنان رفتار کنی که دوست داری با تو چنان باشند.

3. نقد پذیری

لبعض موالیه: عاتِبْ فلاناً و قل له ان الله اذا اراد بِعَبْدٍ خیراً اذا عُوتِبَ قَبِلَ ؛[3]

امام هادی (ع) به یکی از دوستانش فرمود: فلانی را توبیخ کن و به او بگو: خداوند چون خیر بنده ای خواهد، هر گاه توبیخ شود، بپذیرد (و در صد جبران نقص براید).

4. جایگاه اجابت دعا

اِنَّ للهِ بقاعاً یحِبُّ اَن یدْعی فیها فَیستَجیبَ لِمَن دَعاهُ و الحَیرُ منها؛ [4]

همانا برای خداوند بقعه های است که دوست دارد در آنها به درگاه او دعا شود و دعای دعا کننده را به اجابت برساند، و حائر حسین (ع) یکی از آنهاست.

5. دنیا جایگاه آزمایش

ان الله جَعَلَ الدنيا دار بلوی و الآخره دار عقبی، و جَعَلَ بَلْوَی الدنیا لِثوابِ الاخرهِ سَبَباً و ثوابَ الاخرهِ مِنْ بَلْوی الدنیا عِوَضاً [5]؛

همانا که خداوند دنیا را سرای امتحان و آزمایش، و آخرت را سرای رسیدگی، و بلای دنیا را وسیله ثواب آخرت، و ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داده است.

6. ستمکار بردبار

اِنَّ الظالِمَ الحالِمَ یکادُ اَنْ یعضی علیه بِحِلْمِهِ، و انَّ المُحِقَّ السَّفیه یکادُ ان یطْفِیءَ نُورَ حَقِّهِ بِسَفهِهِ [6]؛

به راستی ستمکار بردبار، بسا که به وسیله حلم و بردباری خود از ستمش گذشت شود و حق دار نابخرد، بسا که به سفاهت خود نور حق خویش را خاموش کند.

7. انسان بی شخصیت

مَنْ هانَتْ علیه نَفْسَهُ فلاتَأمَنْ شَرَّهُ [7]؛

کسی که خود را پس شمارد، از شر او در امان مباش.

8. حکمت ناپذیری دل فاسد

اَلْحِکْمَهُ لا تَنْجَعُ فی الطّباع الفاسِدَهِ [8]

حکمت، اثری در دل های فاسد نمی گذارد.

9. خدا ترسی

مَنْ اتَّقی الله یتَّقی، وَ مَنْ اطاعَ لله یطاع، و من اطاعَ الخالق لم یبال سَخَطَ المَخْلُوقین، و مَنْ اَسْخَطَ الخالق فَلییقَنَ ان یحِلَّ به سَخَطَ المَخلوقین؛ [9]

هر کسی از خدا بترسد، مردم از او بترسند، هر که خدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند، و هرکه مطیع آفریدگار باشد، باکی از خشم آفریدگار ندارد، و هر که خالق را به خشم آورد، باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار می شود.

10. اطاعت خیرخواه

مَنْ جَمَعَ لَکَ وَدَّهُ وَ رایهُ فَاجْمَعْ له طاعَتَکَ؛ [10]

هر که دوستی و نظر نهایی اش را برای تو همه جانبه گرداند، طاعتت را برای او همه جانبه گردان.

11. اوصاف پروردگار

اِنَّ اللهَ لا یوصَفُ اِلاَّ بِما وَصَفَ به نَفْسَهُ وَ اَنّی یوصَفُ الذَّی تَعجِزُ الحَواسُّ اَنْ تُدْرِکَهُ وَ الاَوْهامُ اَنْ تَنالُهُ وَ الخَطَراتِ اَنْ تَحُدَّهُ وَ الاَبْصارُ عَنِ الاحاطَهِ بِهِ نَای فی قُرْبِهِ وَ قَرُبَ فِی نَایهِ، کَیفَ الکَیفَ بِغَیر اَنْ یقال: کَیفَ، وَ اینَ اْلاینَ بِلا أن یقالَ: اینَ هُو، مُنْقَطِعُ الکَیفِیهِ وَ الاینیهِ الواحِدُ الاَحَدُ، جَلَّ جَلالُهُ و تَقَدَّسَتْ اسْماؤُهُ؛ [11]

به راستی که خدا جز بدانچه خودش را وصف کرده است، وصف نشود. کجا وصف شود آن که حواس از درکش عاجز است، و تصورات به کنه او پی نبرند، و در دیده ها نگنجد، او با همه نزدیکی اش دور است و با همه دوری اش نزدیک، کیفیت و چگونگی را پدید آورده، بدون اینکه خود کیفیت و چگونگی داشته باشد. مکان را آفریده، بدون این که خود مکانی داشته باشد. او از چگونگی و مکان برکنار است، یکتای یکتاست، شکوهش بزرگ و نام هایش پاکیزه است.

12. رذایل اخلاقی

اَلْحَسَدُ ماحِقُ الحَسَناتِ، وَ الزَّهْوُ جالِبُ المَقتِ، وَالعُجْبُ صارِفُ عَنْ طَلَبَ الْعِلْمِ داعٍ اِلی الغَمْطِ وَ الجَهْلِ، وَ البُخْلُ اَذَمُّ اْلاَخْلاقِ وَ الَّطَمَعُ سَجیهٌ سَیئَهٌ؛ [12]

حسد نیکویی ها را نابود سازد، و فخر فروشی دشمنی آورد، و خودپسندی مانع از طلب دانش است و به سوی خواری و جهل فرامی خواند، و بخل ناپسندیده ترین خلق و خوی است، و طمع خصلتی ناروا و ناشایست است.

13. خدا، آری. روزگار، نه.

روزی یکی از یاران امام هادی (ع) که بر اثر تصادف با حیوانی صدمه دیده بود، بر آن حضرت وارد شد و با اشاره به زخم هایی که برداشته بود، به روزگار بد می گفت. آن حضرت، خطاب به او سخنی به این مضمون فرمودند: روزگار را ملامت نکن؛ زیرا همه حوادث عالم به دست خداوند است و روزگار هیچ نقشی در پیدایش امور ندارد و غیر خداوند به گونه

مستقل در زندگی مردم مؤثر نیستند و نیز فرمودند: «لاتَعُدْ و لاتَجْعَل للایام صنعاً فی حکم الله؛ یعنی برای روزگار اثر و نقشی در حکم خداوند، به حساب نیاور و قرار مده.» .

آن شخص با شنیدن سخنان امام7، به واقعیت امر، آگاه شد و توبه کرد. [13]

14. نتیجه بی اعتنایی به مکر خدا

من اَمِنَ مَکرَ الله و الْیمَ اَخْذِهِ، تَکَبَّرَ حَتی یحِلَّ به قضاؤه و نافَذَ اَمْرُهُ، وَ مَنْ کان علی بینَهِ مِنْ رَبَّهِ هانَتْ علیه مَصائِبُ الدنیا و لو قُرِضَ و نُشِرَ؛ [14]

هر که از مکر خدا و مؤاخذه دردناکش آسوده باشد، تکبر پیشه کند تا قضای خدا و امر نافذش او را فراگیرد، و هر که بر طریق خدا پرستی محکم و استوار باشد، مصائب دنیا بر وی سبک اید؛ اگر چه (بدنش) قیچی شود و ریز ریز گردد.

15. تقیه

لو قلتُ اِنَّ تارِکَ التَّقیهِ کتارک الصَّلاهِ لَکُنْتُ صادقاً؛ [15]

اگر بگویم: هر کس تقیه را ترک کند، مانند کسی است که نماز را ترک کرده، هر اینه راست گفته ام.

16. شکرگزار و شکر

اَلشّاکِرُ اَسْعَدُ بِالشُّکْرِ مِنْهُ بِالنِّعْمَهِ الَّتِی اَوْجَبَتِ الشُّکْرَ لِاَنَّ النِّعَمَ مَتاعٌ وَ الشُّکْرَ نِعَمٌ وَ عُقْبی؛ [16]

شخص شکرگزار به سبب شکر، سعادتمند تر است تا به سبب نعمتی که باعث شکر شده است؛ زیرا نعمت کالای دنیاست و شکرگزاری، نعمت دنیا و آخرت است.

17. دنیا جایگاه سود و زیان

اَلدُّنْیا سُوقٌ رَبِحَ فیها قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَروُنَ؛ [17]

دنیا بازاری است که گروهی در آن سود برند و دسته ای زیان بینند.

18. پرهیز از تملق

قال ابوالحسن الثالثُ (ع) لِرَجُلٍ و قَدْ اَكْثَرَ مِنْ اِفْراطِ الثَّناءِ علیه اَقْبِلْ علی شَأْنِکَ، فَاِنَّ كَثْرَةَ المَلَقِ یهْجُمُ علی الظِّنَّهِ و اذا حَلَلْتَ مِنْ اَخِیکَ فی مَحَلِّ الثِّقَهِ، فَاعْدِلْ عَنِ المَلَقِ الی حُسْنِ النِّیهِ؛ [18]

امام هادی (ع) به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود، فرمودند: از این کار خودداری کن؛ زیرا تملّق بسیار، بدگمانی به بار می آورد هنگامی که در نزد برادر مؤمنت مورد اعتماد و وثوق هستی، از تملق او دست بردار و حسن نیت نشان بده.

19. جایگاه حسن ظن و سوءظن

اذا كان زَمانٌ العَدْلُ فیه اَغْلَبُ مِنَ الجَوْرِ فَحَرامٌ اَنْ تَظُنَّ بِاَحَدٍ سُوءاً حتی یعْلَمَ ذلک منه، و اذا كان زمانٌ الجَوْرُ اَغْلَبُ فیه من العدل فلیس لِاَحَدٍ اَنْ یظُنَّ بِاَحَدٍ خیراً مالم یعْلَمْ ذلِکَ مِنْهُ؛ [19]

هر گاه در زمانه ای عدل بیش از ظلم رایج باشد، بدگمانی به دیگری حرام است، مگر آنکه (آدمی) بدی از کسی ببیند. و هر گاه در زمانی ظلم بیش از عدل باشد، نباید به کسی خوش بین باشد، مگر اینکه به نیکی او یقین کند.

20. زیباتر از زیبایی

خَیرٌ مِنْ الخیر فاعِلُهُ، و اَجْمَلُ من الجمیل قائِلُهُ، و اَرْجَحُ من العلم حامِلُهُ، وَ شَرٌّ مِنَ الشَرِّ جالِبُه، وَ اَهْوَلَ مِنَ الهَوْلِ راكِبُهُ؛ [20]

بهتر از نیکی، نیکوکاری است، و زیباتر از زیبایی، گوینده آن است، و برتر از علم، حامل آن است، و بدتر از بدی، عامل آن است، و وحشتناک تر از وحشت، آورنده آن است.

21. توقع بی جا

لاتَطْلُبِ الصَّفا مِمَّنُ كَدَرْتَ علیه، وَلاَ الْوَفَاء لِمَنْ غَدَرْتَ به، و لا النُّصحَ مِمَّنْ صَرَفْتَ سُوءَ ظَنَّکَ الیه، فَاِنَّها قَلْبُ غَیرِکَ كَقَلْبِکَ له؛ [21]

از کسی که بر او خشم گرفته ای، صفا و صمیمیت مخواه، و از کسی که به وی خیانت کرده ای، وفا طلب نکن، و از کسی که به او بدبین شده ای،

انتظار خیرخواهی نداشته باش که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنهاست.

22. برداشت خوب از نعمت ها

اَلْقُوا النِّعَمَ بِحُسْنِ مُجاوَرَتِها وَ التَمِسُوا الزِّیادَهَ فیها بِالشُّکْرِ علیها، وَاعْلَمُوا اَنَّ النَّفْسَ اَقْبَلُ شَیءٍ لِما اُعْطِیتْ وَ اَمْنَعَ شَیءٍ لِما مُنِعَتْ؛ [22]

نعمت ها را با برداشت خوب از آنها به دیگران ارائه دهید و با شکرگزاری افزون کنید، و بدانید که نفس آدمی روآورنده ترین چیز است به آنچه به آن بدهی، و باز دارنده ترین چیز است، از آنچه آن را بازداری.

23. خشم بر زیردستان

اَلْغَضَبُ علی مَنْ تَمْلِکُ لَوْمٌ؛ [23]

خشم به زیردستان از پستی است.

24. عاق والدین

اَلْعُقُوقُ ثُکْلُ مَنْ لَمْ یثْکَلْ؛ [24]

نافرمانی (فرزند از پدر و مادر) مصیبت مصیبت نادیدگان است.

25. تأثیر صله رحم در طول عمر

اِنَّ الرَّجُلَ لَیکُونَ قَدْ بَقِی مِنْ ثَلاثون سَنَهً فَیکُونَ وُصُولاً لِقَرابَته وُصُولاً لِرَحِمِهِ، فَیجْعَلُها الله ثَلاثه و ثلاثین سَنَهً، وَ إنَّهُ لَیکُونَ قَد بَقِی مِنْ أَجْلِهِ ثَلاثٌ و ثلاثون سَنَهً فیکون عاقّاً لِقَرابَتِهِ قاطِعاً لِرَحِمِهِ، فَیجْعَلُها الله ثلاثَ سنینَ؛ [25]

چه بسا شخصی که مدت عمرش سی سال مقدّر شده باشد، اما به خاطر صله رحم و پیوند با خویشاوندانش، خداوند عمرش را به 33 سال برساند، و چه بسا کسی که مدت عمرش 33 سال مقدر شده باشد، ولی به سبب آزردن خویشاوندان و قطع رحمش، خداوند عمرش را به سه سال برساند.

26. نتیجه عاق والدین

اَلعُقُوقُ یعَقِّبُ القِلَّهَ اِلَی الذِّلَّه؛ [26]

نارضایتی پدر و مادر، کمی روزی را به دنبال دارد و آدمی را به ذلت می کشاند.

27. بی طاقتی در مصیبت

اَلْمُصِیبَهُ للِصّابِرِ واحِدَهٌ وَ لِلْجازِعِ اِثْنَتانِ؛ [27]

مصیبت برای صابر یکی است و برای کسی که بی طاقتی می کند، دوتاست.

28. همراهان دنیا و آخرت

اَلَنَّاسُ فی الدنیا بالاموالِ و فی الاخره بالاعمال؛ [28]

میزان ارزیابی مردم در دنیا با اموالشان و در آخرت با اعمالشان است.

29. شوخی بیهوده

اَلْهَزْلُ فُکاهَهُ السُّفَهاءِ وَصَناعَهُ الْجُهّالِ؛ [29]

مسخرگی، تفریح سفیهان و هنر جاهلان است.

30. زمان جان دادن

اَذْکُرُ مَصْرَعَکَ بَینَ یدَی اَهْلِکَ و لا طَبِیبٌ یمْنَعُکَ و لا حَبیبٌ ینْفَعُکَ؛ [30]

وقت جان دادنت را نزد خانواده ات یاد کن که در آن هنگام طبیبی نیست که جلوی مرگت را بگیرد و نه دوستی که به تو نفع رساند.

31. نتیجه جدال

اَلمِراءُ یفْسِدُ الصَّداقَهَ القَدِیمَهَ وَ یحِلِّلُ العُقْدَهَ الوَثیقَهَ وَ اَقَلُّ ما فیه اَنْ تَکُونَ فیها الْمُغالَبَهُ وَ الْمُغالَبَهُ اُسُّ اَسْبابِ القَطِیعَهِ؛ [31]

جدال، دوستی قدیمی را تباه می کند و پیوند اعتماد را می گشاید و کمترین چیزی که در آن است، غلبه بر دیگری است که آن هم سبب جدایی است.

32. درک لذت در کاستی

اَلسَّهَرُ اَلَذُّ لِلْمَنامِ وَ الجُوعُ يزِيدُ فى طِيبِ الطّعامِ؛ [32]

شب بيدارى، خواب را لذت بخش تر، و گرسنگى گوارايى غذا را زياد مى كند.

33. اسير زبان

راكِبُ الحَرُونِ اَسيرُ نَفْسِهِ، وَ الجاهِلُ اَسِيرُ لِسانِهِ؛ [33]

كسى كه بر اسب سركش سوار است، اسير هواى نفس خويش و نادان اسير زبان خوش است.

34. تصميم قاطع

اَذْكُرْ حَسَراتِ التَّفْرِيطِ بِاَخْذِ تَقْديمِ الْحَزْمِ؛ [34]

افسوس خوردن كوتاهى در انجام دادن كار را، با تصميم گيرى قاطع جبران كن.

35. خشم و كينه توزى

اَلْعِتابُ مِفْتاحُ الثِّقالِ وَ العِتابُ خَيرٌ مِنَ الحِقدِ؛ [35]

سرزنش و تندى كليد كم مهرى است، و سرزنش بهتر از كينه توزى است.

36. ظهور مقدّرات

المقاديرُ تُرِيکَ ما لم يخْطُرْ بِبالِكَ؛ [36]

مقدرات چيزهايى را بر تو نمايان مى سازد كه به فكرت خطور نكرده است.

37. خودخواهان مغضوب

مَنْ رَضِى عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّاخِطُونَ عليه؛ [37]

هر كه از خود راضى باشد، خشم گيران بر او زياد خواهند بود.

38. تباهى فقر

اَلْفَقْرُ شِرَّهُ النَّفْسِ وَ شِدَّهُ الْقُنُوطِ؛ [38]

فقر مایه آزمندی نفس و سبب ناامیدی زیاد است.

39. راه پرستش

لو سَلَکَ النّاسُ وادِیاً وسیعاً لَسَلَکْتُ وادِی رَجُلٍ عَبَدَ اللهَ وَحْدَهُ خالصاً؛ [39]

اگر مردم به راه های گوناگون روند، من به راه کسی که تنها خدا را خالصانه می پرستد، خواهم رفت.

40. آشکار نکردن برنامه ها

اِظْهارُ الشی قبل اَنْ یسْتَحْکِمَ مُفْسِدَهٌ له؛ [40]

آشکار کردن هر کاری پیش از آنکه به سامان برسد، آفت آن کار است.

پی نوشت ها

[1]. بحارالانوار، ج54، ص83.

[2]. الکافی، ج2، ص124؛ وسائل الشیعه، ج15، ص273، ح20497.

[3]. وسائل الشیعه، ج2، ص18؛ مستدرک، ج4، ص474، ح9577.

[4]. بحارالانوار، ج98، ص113.

[5]. همان، ج75، ص365.

[6]. تحف العقول، ص298.

[7]. بحارالانوار، ج72، ص300.

[8]. همان، ج75، ص370.

[9]. بحارالانوار، ج68، ص182.

[10]. همان، ج75، ص365؛ تحف العقول، ص483.

[11]. بحارالانوار، ج4، ص303، باب 4.

[12] همان، ج69، ص199.

[13]. وسائل الشیعه، ج7، ص509؛ بحارالانوار، ج56، ص3.

[14]. تحف العقول، ص483.

[15]. وسائل الشیعه، ج16، ص211.

[16]. بحارالانوار، ج71، ص417.

[17]. همان، ج75، ص366.

[18]. همان، ج70، ص295.

[19]. همان، ج75، ص370، باب 28.

[20]. همان.

[21]. همان.

[22]. همان، ج75، ص370، باب28.

[23]. همان.

[24]. مستدرک، ج15، ص194؛ بحارالانوار، ج75، ص369، باب28.

[25]. بحارالانوار، ج71، ص103.

[26]. همان، ج75، ص318، باب28.

[27]. مستدرک، ج2، ص445؛ بحارالانوار، ج75، ص368، باب28.

[28]. بحارالانوار، ج75، ص368.

[29]. همان، 369.

[30]. همان، ص370.

[31]. همان، ص369.

[32]. همان، ص379.

[33]. همان، ص369.

[34]. همان، ص370.

[35]. همان، ص369.

[36]. همان، ص379؛ اعلام الدین، ص311.

[37]. بحارالانوار، ج75، ص368.

[38]. همان، ص368.

[39]. همان، ج67، ص112.

[40]. تحف العقول، ص457.

چهل مروارید از صدف وجود امام هادی علیه السلام

مقدمه

گویند سخنان و نوشته های هر کس مبیّن روحیات و شخصیت وی می باشد. امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: معرفِ هر کس زبان اوست و تا هنگامی که سخن نگفته در پشت زبانش پنهان است. کسی که به منبع فیض الهی وصل است سخنان پُر مغز و گرانبهایی ارائه می دهد که انسان ساز و سرنوشت ساز است. در این مقاله برخی از غنچه های کلام امام هادی علیه السلام را دستچین نموده و برای بهره گیری، تقدیم عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت می نماییم.

1- شکر و شاکر

«الشاکِرُ أَسعَدُ بِالشکر مِنهُ بِالنعمَهِ الَتی أَوجَبَتِ الشکرَ لاَنَّ النعَمَ مَتاعٌ وَ الشکرُ نِعَم وَ عُقبی.» ؛

شخص شکرگزار، به سبب شکر، سعادتمند تر است تا به سبب نعمتی که باعث شکر شده است. زیرا نعمت، کالای دنیاست و شکرگزاری، نعمتِ

دنیا و آخرت است.

2- جایگاه اجابت دعا

«إِنَّ لله بِقاعًا یُحِبُّ أَن یُدْعی فیها فَیَستجیبَ لِمَن دَعاهُ وَ الحَیْرُ مِنها.» ؛

همانا برای خداوند بقعه هایی است که دوست دارد در آنها به درگاه او دعا شود و دعای دعا کننده را به اجابت رساند، و حائر - حسین علیه السلام- یکی از آنهاست.

3- خدا ترسی

«مَنِ اتقَی الله یُتقی، وَ مَنْ أَطاعَ الله یُطاعُ، وَ مَنْ أَطاعَ الْخالِقَ لَم یُبالِ سَخَطَ الَمخلوقینَ. وَ مَنْ أَسْخَطَ الخالِقَ فَلییقَنَ أَنْ یَحِلَّ بِهِ سَخَطَ الَمخلوقینَ.» ؛

هر کس از خدا بترسد، مردم از او بترسند، و هر که خدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند، و هر که مطیع آفریدگار باشد، باکی از خشم آفریدگان ندارد، و هر که خالق را به خشم آورد، باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار میشود.

4- اطاعت خیرخواه

«مَن جَمَعَ لَکَ وُدَّهُ وَ رَأیَهُ فَاجْمَع لهُ طاعَتکَ.» ؛

هر که دوستی و نظر نهاییاش را برای تو همه جانبه گرداند، طاعتت را برای او همه جانبه گردان.

5- اوصاف پروردگار

«إِنَّ الله لا یُوصَفُ إِلاّ بما وَصَفَ بِهِ نفسَهُ، وَ أَنّی یُوصَفُ الَّذی تعْجِزُ الحَواسُّ أَنْ تدرکَهُ وَ الْأوهامُ أَن تنالَهُ وَ الخَطَراتُ أَنْ تحُدَّهُ وَ الْابصارُ عَنِ الاِحاطَهِ بِهِ. نأی فی قربهِ وَ قَرُبَ فی نَأیِهِ، کَیَّفَ الکَیْفَ بِغَیرِ أَن یُقالَ: کَیفَ، وَ أَیَّنَ الایْنَ بلا أَنْ یُقالَ: أَینَ، هُوَ مُنقَطِعُ الکَیفِیهِ وَ الاینیَّهِ، أَلواحِدُ الْاحَدُ، جَلَّ جَلالُهُ وَ تقَدّسَت أَسماؤُهُ.» ؛

به راستی که خدا، جز بدانچه خودش را وصف کرده، وصف نشود. کجا وصف شود آن که حواس از درکش عاجز است، و تصورات به کُنه او پی نبرند، و در دیده ها نگنجد؟ او با همه نزدیکیاش دور است و با همه دوریاش

نزدیک. کیفیت و چگونگی را پدید آورده، بدون این که خود کیفیت و چگونگی داشته باشد. مکان را آفریده، بدون این که خود مکانی داشته باشد. او از چگونگی و مکان بر کنار است. یکتای یکتاست، شکوهش بزرگ و نام هایش پاکیزه است.

6- اثر بخش خداست، نه روزگار

«لا تعْدُ ولا تجعَل لِلایامِ صُنعًا فی حُکم ِالله.» ؛

از حدّ خود تجاوز نکن و برای روزگار هیچ اثری در حکم خدا قرار نده.

7- نتیجه بی اعتنایی به مکر خدا

«مَن أَمِنَ مَکرَالله وَ أَلیمَ أَخذِهِ، تکبَّرَ حَتی یَحِلَّ بهِ قَضاؤُهُ وَ نافِذُ أَمْرِهِ، وَ مَن کانَ عَلی بَینه مِن رَبِّهِ هانَتْ عَلیهِ مَصائِبُ الدنیا وَ لوْ قرِضَ وَ نشِرَ.» ؛

هر که از مکر خدا و مؤاخذه دردناکش آسوده زندگی کند، تکبر پیشه کند تا قضای خدا و امر نافذش او را فراگیرد، و هر که بر طریق خدا پرستی، محکم و استوار باشد، مصائب دنیا بر وی سبک آید، اگر چه مقراض- قیچی- شود و ریز ریز گردد.

8- تقیّه

«لوْ قلتُ إِنَّ تارِکَ التقِیهِ کتارِکِ الصَّلوهِ لکنتُ صادِقا.» ؛

اگر بگویم کسی که تقیّه را ترک کرده، مانند کسی است که نماز را ترک کرده، راست گفته ام.

9- جبران نقص

«لِبَعض مَوالیهِ: عاتِب فلانا وَ قل لهُ: إِنَّ اللهَ إِذا أَرادَ بِعَبْد خَیرًا إِذا عُوتِبَ قَبِلَ.» ؛

امام علی النقی علیه السلام به یکی از دوستانش فرمود: فلانی را توبیخ کن و به او بگو: خداوند چون خیر بنده ای خواهد، وی را توبیخ نماید، پس هر گاه توبیخ شود، بپذیرد. [و در صدد جبران نقص خود برآید.]

10- دنیا جایگاه آزمایش

«إن الله جَعَلَ الدنيا دارَ بَلوی وَالاخِرَةَ دارَ عُقبی وَ جَعَلَ بَلوَی الدنیا لِثوابِ الأْخِرَهِ سَبَبًا وَ ثَوابَ الاْخِرَهِ مِنْ بَلوَی الدنیا عِوَضًا.» ؛

همانا كه خداوند دنيا را سراى امتحان و آزمايش ساخته و آخرت را سراى رسيدگى قرار داده است، و بلاى دنيا را وسيله ثواب آخرت، و ثواب آخرت را عوض بلاى دنيا قرار داده است.

11- ستمكار بردبار

«إنَّ الظالِمَ الحالِمَ يَكادُ أَنْ يُعفى عليهِ بحِلمِهِ. وَ إِنَّ المحِقَّ السفيهَ يَكادُ أَنْ يُطفِیءَ نورَ حقهِ بِسَفهِهِ.» ؛

به راستى ستمكار بردبار، چه بسا كه به وسيله حلم و بردبارى خود از ستمش گذشت شود و صاحب حق نابخرد، چه بسا كه به سفاهت خود، نور حقِّ خويش را خاموش كند.

12- آدم بى شخصيّت

«مَنْ هانتْ عَليهِ نَفسُهُ فَلا تأمَنْ شَرَّهُ.» ؛

كسى كه خود را پست شمارد، از شرّ او در امان مباش.

13- دنيا جايگاه سود و زيان

«أَلدنيا سُوقٌ رَبحَ فيها قَومٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ.» ؛

دنيا بازارى است كه گروهى در آن سود مى برند و دسته اى زيان مى بينند.

14- حسد و خودخواهى

«أَلحَسَدُ ماحِقُ الحَسَناتِ، وَالزَّهْوُ جالبُ المَقتِ، وَالعُجْبُ صارِفٌ عَنْ طلبِ العِلمِ داع إِلَى الغَمطِ وَ الجَهلِ، وَالبُخلُ أَذمُّ الاخلاقِ وَ الطَّمَعُ سَجِيَّه سَيئَهٌ.» ؛

حسد، نيكويى ها را نابود سازد، و دروغ، دشمنى آوَرَد، و خود پسندى مانع از طلب دانش و خواهان خوارى و جهل گردد، و بخل ناپسنديده ترين خُلق و خوى است، و طمع خصلتى ناروا و ناشايست است.

15- پرهيز از تملق

«قالَ أبوالحَسَنِ الثّالِثِ علیه السلام لِرَجُل وَ قَدْ أکثَرَ مِن إفراطِ الثناءِ عَلَیهِ: أَقبِل عَلی شَأنِکَ، فَإِنَّ کَثرَهَ المَلَقِ یهْجُمُ عَلَی الظنَهِ وَ إِذا حَللتَ مِنْ أَخیکَ فی مَحَلِّ الثقَهِ، فَاعْدِلْ عَنِ الْمَلَقِ إِلی حُسْنِ النیَّهِ.» ؛

امام هادی علیه السلام به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود فرمودند: از این کار خود داری کن که تملق بسیار، بد گمانی به بار میآورد و اگر اعتماد برادر مؤمنت از تو سلب شد از تملق او دست بردار و حسن نیّت نشان ده.

16- جایگاه حُسن ظنّ و سوء ظنّ

«إِذا کانَ زَمانُ العَدلِ فیهِ أَغلَبَ مِنَ الجَورِ فَحَرامٌ أَنْ یَظُنَّ بأَحَد سُوءً حَتی یَعلَمَ ذلِکَ مِنهُ، وَ إِذا کانَ الجَورُ أَغلَبَ فیهِ مِنَ العَدلِ فَلَیسَ لاَحَد أَن یَظُنَّ بِأَحَد خَیرًا ما لَمْ یَعلَم ذلِکَ مِنهُ.» ؛

هر گاه در زمانه ای عدل بیش از ظلم رایج باشد، بد گمانی به دیگری حرام است، مگر آن که - آدمی- بدی از کسی ببیند. و هر گاه در زمانه ای ظلم بیش از عدل باشد، تا وقتی که - آدمی- خیری از کسی نبیند، نباید به او خوشبین باشد.

17- بهتر از نیکی و زیباتر از زیبایی

«خَیرٌ مِنَ الخَیرِ فاعِلُهُ، وَ أَجْمَلُ مِنَ الجَمیلِ قائِلهُ، وَ أَرجَحُ مِنَ العِلمِ حامِلهُ، وَ شَرّ مِنَ الشرِّ جالِبُهُ، وَ أَهْوَلُ مِنَ الهَولِ راکِبُهُ.» ؛

بهتر از نیکی، نیکوکار است، و زیباتر از زیبایی، گوینده آن است، و برتر از علم، حامل آن است، و بدتر از بدی، عامل آن است، و وحشتناکتر از وحشت، آورنده آن است.

18- توقّع بیجا

«لا تطلُبِ الصَّفا مِمَّنْ کَدَرتَ عَلَیهِ، ولاَالوَفاءَ لِمَنْ غَدَرْتَ بهِ، وَلاَ النصحَ مِمَّنْ صَرَفتَ سُوءَ ظنِکَ إِلَیْهِ، فَإِنما قَلبُ غَیْرِکَ کقَلبِکَ لهُ.» ؛

از کسی که براو خشم گرفته ای، صفا و صمیمیّت مخواه و از کسی که به وی خیانت کرده ای، وفا مطلب و از کسی که به او بدبین شده ای، انتظار خیرخواهی نداشته باش، که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنهاست.

19- برداشت نیکو از نعمتها

«أَلقوا النعَمَ بِحُسْن مُجاوَرَتِها وَ التمِسُوا الزِّيادَةَ فيها بِالشكرِ عَلَيْها، وَاعلَمُوا أَنَّ النفسَ أَقبَلُ شَیْء لِما أَعطَيتَ وَ أَمنَعُ شَیْء لِما مَنَعْتَ.» ؛

نعمت ها را با برداشت خوب از آنها به دیگران ارائه دهید و با شکرگزاری افزون کنید، و بدانید که نفس آدمی رو آورنده ترین چیز است به آنچه به او بدهی و بازدارنده ترین چیز است از آنچه که از او بازداری.

20- خشم به زیردستان

«أَلغضَبُ عَلى مَنْ تملِکُ لُؤمٌ.» ؛

خشم بر زیردستان از پستی است.

21- عاقّ والدین

«أَلعُقوقُ ثكلُ مَنْ لمْ يَثكَلْ.» ؛

نافرمانی فرزند از پدر و مادر، داغِ داغ نادیدگان است.

22- تأثیر صله رحم در ازیاد عمر

«إِنَّ الرَّجُلَ لیَكونَ قَدْ بَقِیَ مِنْ أَجَلِهِ ثلاثونَ سَنَةً فَيَكُونُ وُصُولاً لِقَرابَتِهِ وُصُولاً لِرَحِمِهِ، فَيَجعلُهَا الله ثَلاثَةً وَ ثَلاثينَ سَنةً، وَ إِنَّهُ لیَكونَ قَدْ بَقِیَ مِن أَجَلِهِ ثَلاثٌ وَ ثَلاثُونَ سَنَةً فَيَكونُ عاقّا لِقرابَتِهِ قاطِعًا لِرَحِمِهِ، فَيَجعَلهَا الله ثَلاثَ سِنينَ.» ؛

چه بسا شخصی که از عمرش سی سال باقی مانده باشد ولی به خاطر صله رحم و پیوند با خویشاوندانش، خداوند عمرش را به 33 سال برساند. و چه بسا کسی که از مدّت عمرش 33 سال باقی مانده باشد، به خاطر آزردن خویشاوندان و قطع رحمش، خداوند آن را به سه سال برساند.

23- نتیجه عاقّ والدین

«أَلعُقوقُ يُعَقبُ الْقلةَ وَ يُؤَدّی إِلَی الذلهِ.» ؛

نارضایتی پدر و مادر، کمیِ روزی را به دنبال دارد و آدمی را به ذلت می کشاند.

24- بی طاقتی در مصیبت

«ألمُصيبَه لِلصّابِرِ واحِدَهٌ وَ لِلجازِع إِثنانِ.» ؛

مصیبت برای صابر یکی است و برای کسی که بی طاقتی می کند دوتاست.

25- همراهان دنیا و آخرت

«أَلناسُ فِی الدنیا بِالاموالِ وَ فِی الاخِرَهِ بالاعمال.» ؛

مردم در دنیا با اموالشان و در آخرت با اعمالشان هستند.

26- شوخی بیهوده

«أَلهَزلُ فَکاهَه السفهاءِ وَ صَناعَه الجُهّال.» ؛

مسخرگی، تفریح سفیهان و کار جاهلان است.

27- زمان جان دادن

«أذکُر مَصْرَعَکَ بَینَ یَدَیْ أَهلِکَ، وَلا طبیبٌ یَمنعُکَ وَلاحَبیبٌ یَنفعُکَ.» ؛

وقت جان دادن خود را نزد خانواده ات به یاد آر که در آن هنگام طبیبی جلوگیر مرگت و دوستی نفع رسانت نباشد.

28- نتیجه جدال

«أَلمِراءُ یُفسِدُ الصِّداقَهَ القَدیمَهَ وَ یُحَلِلُ العُقدَهَ الوَثیقَهَ وَ أَقَلُّ ما فیهِ أَنْ تکونَ فیهِالمُغالبَه وَ المُغالَبَه أُسُّ أَسبابِ القَطیعَهِ.» ؛

جدال، دوستی قدیمی را تباه میکند و پیوندِ اعتماد را میگسلد و کمترین چیزی که در آن است غلبه بر دیگری است، که آن هم سبب جدایی میشود.

29- حکمت ناپذیری دل فاسد

«أَلحِکمَه لا تنجَعُ فِی الطباعِ الفاسِدَهِ.» ؛

حکمت، اثری در دلهای فاسد نمیگذارد.

30- درک لذت

«ألسَّهَرُ ألذّ لِلمَنامِ وَالّجُوعُ يَزيدُ فی طيبِ الطّعام.» ؛

شب بيدارى، سبب لذتبخشى خواب، و گرسنگى سبب خوش خوراکى در طعام ناب است.

31- اسير زبان

«راکِبُ الحَرُون أَسيرُ نفسِهِ، وَالجاهِلُ أَسيرُ لِسانِهِ.» ؛

کسى که اسير هواى نفس خويش است؛ گويا بر اسب سرکش، سوار است، و نادان، اسير زبان خويش است.

32- تصميم قاطع

«أُذکُرْ حَسَراتِ التفريطِ بِأَخذِ تقديمِ الحَزمِ.» ؛

افسوسِ کوتاهى در انجام کار را با گرفتن تصميم قاطع جبران کن.

33- خشم و کينه توزى

«أَلعِتابُ مِفتاحُ الثقالِ، وَالْعِتابُ خَيرٌ مِنَ الحِقدِ.» ؛

خشم و تندى، کليدِ گرانبارى است و خشم، شديدتر از کينه توزى است.

34- ظهور مقدَّرات

«أَلمَقاديرُ تريکَ مالا يَخْطُرُ بِبالِکَ.» ؛

مقدَّرات، چيزهايى را بر تو نمايان ميسازد که به فکرت خطور نکرده است.

35- خود خواهان مغضوب

«مَن رَضِىَ عَنْ نفسِهِ کَثرَ السّاخِطونَ عَلَيهِ.» ؛

هر که از خود راضى باشد، خشمگيران بر او زياد خواهند بود.

36- تباهى فقر

«أَلفقرُ شَرَهُ النفسِ وَ شِدهُ القنوطِ.» ؛

فقر، مایه آزمنديِ نفس و سببِ نااميدی زياد است.

37- راه پرستش

«لو سَلکَ الناسُ وادِيًا شُعَبًا لَسلکتُ وادِیَ رَجُل عَبَدَالله وَحدَهُ خالِصًا.» ؛

اگر مردم به راه های گوناگونی روند، من به راه کسی که خدا را خالصانه میپرستد خواهم رفت.

38- آثار گوشتخواری

«مَن ترَکَ اللحْمَ أَرْبَعينَ صَباحًا ساءَ خُلقهُ وَ مَنْ أَکَلَ اللحْمَ أَربَعينَ صَباحًا ساءَ خُلقهُ.» ؛

کسی که چهل روز گوشت نخورد، بد خُلقی پیدا کند، و کسی که چهل روز پی در پی نيز گوشت بخورد اخلاقش بد شود.

39- يگانگی خدا

«لم يَزلِ الله وَحْدهُ لا شَیءَ مَعَهُ، ثمَّ خَلقَ الاشياءَ بَديعًا وَاخْتارَ لِنفسِهِ أَحسَنَ الأسْماءِ.» ؛

خداوند از ازل تنها بود و چيزی با او نبود، سپس اشياء را به صورت نوظهور آفريد و برای خودش بهترين نام ها را برگزيد.

40- فروتنی

«أَلتواضُعُ أَنْ تعطِیَ الناسَ ما تحِبُّ أَنْ تعْطاهُ.» ؛

فروتنی آن است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو چنان باشند.

جرعه نور

احاديث امام هادی عليه السلام

1. فروتنی آن است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو چنان باشند.

(المحجه البيضاء، ج 5، ص 225)

2. برای خداوند بقعه هایی است که دوست دارد در آنها به درگاه او دعا شود و دعای دعاکننده را به اجابت رساند، و حائر حسین (ع) یکی از آنهاست .

(تحف العقول، ص 510)

3. هر کس از خدا بترسد، مردم از او بترسند، و هر که خدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند، و هر که مطیع آفریدگار باشد، باکی از خشم آفریدگان ندارد،

و هر که خالق را به خشم آورد، باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار می شود.

(تحف العقول، ص 510)

4. کسی که چهل روز گوشت نخورد بد خلقی پیدا کند، و کسی که چهل روز پی در پی نیز گوشت بخورد اخلاقش بد می شود.

(بحار الانوار، ج 56، ص 326)

5. به راستی که خدا، جز بدانچه خودش را وصف کرده، وصف نشود. کجا وصف شود آنکه حواس از درکش عاجز است، و تصورات به کنه او پی نبرد، و در دیده ها نگنجد؟ او با همه نزدیکیش دور است و با همه دوری اش نزدیک . کیفیت و چگونگی را پدید کرده، بدون اینکه خود کیفیت و چگونگی داشته باشد. مکان را آفریده بدون اینکه خود مکانی داشته باشد. او از چگونگی و مکان بر کنار است . یکتای یکتاست، شکوهش بزرگ و نامهایش پاکیزه است .

(تحف العقول، ص 510)

6. هر که بر طریق خداپرستی محکم و استوار باشد، مصائب دنیا بر وی

سبک آید، گر چه تکه تکه شود.

(تحف العقول، ص 511)

7. اگر بگویم کسی که تقیه را ترک کند مانند کسی است که نماز را ترک کرده، راست گفته ام .

(تحف العقول، ص 511)

8. شخص شکرگزار، به سبب شکر، سعادتمندتر است تا به سبب نعمتی که باعث شکر شده است . زیرا نعمت کالای دنیاست و شکرگزاری، نعمت دنیا و آخرت است .

(تحف العقول، ص 512)

9. خداوند دنیا را سرای امتحان و آزمایش ساخته و آخرت را سرای رسیدگی قرار داده است، و بلای دنیا را وسیله ثواب آخرت، و ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داده است .

(تحف العقول، ص 512)

10. ستمکار بردبار، بسا که به وسیله حلم و بردباری خود از ستمش گذشت شود و حقدار نابخرد، بسا که به سفاهت خود، نور حق خویش را خاموش کند.

(تحف العقول، ص 512)

11. کسی که خود را سبک می شمارد، از شر او در امان مباش .

(تحف العقول، ص 512)

12. اگر مردم مسیری را انتخاب کنند و در آن گام نهند من به راه کسی که تنها خدا را خالصانه می پرستد خواهم رفت .

(بحار الانوار، ج 78، ص 245)

13. حسد نیکویی ها را نابود سازد.

(مسند الامام الهادی، ص 302)

14. تکبر و غرور، دشمنی آورد.

(مسند الامام الهادی، ص 302)

15. فقر یعنی آزمندی نفس است و ناامیدی بسیار.

(بحار الانوار، ج 78، ص 368)

16. بخل ناپسنده ترین خلق و خوی است .

(مسند الامام الهادی، ص 302)

17. طمع خصلتی ناروا و ناشایست است .

(مسند الامام الهادی، ص 302)

18. امام هادی (ع) به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود فرمودند: از این کار خودداری کن که تملق بسیار، بدگمانی به بار می آورد، و اگر برادر مؤمنت مورد اعتماد تو واقع

شد، از تملق او دست بردار و حسن نیت نشان ده .

(مسند الامام الهادی، ص 302)

19. هر گاه در زمانه ای عدل بیش از ظ لم رایج باشد، بدگمانی به دیگری حرام است، مگر آنکه آدمی بدی از کسی ببیند، و هرگاه در زمانه ای ظ لم بیش از عدل باشد، تا وقتی که آدمی خیری از کسی نبیند، نباید به او خوشبین باشد.

(مسند الامام الهادی، ص 304)

20. بهتر از نیکی نیکوکار است، و زیباترین از زیبایی، گوینده آن است، و برتر از علم حامل آن است، و بدتر از بدی، عامل آن است، و وحشتناکتر از وحشت، آورنده آن است .

(مسند الامام الهادی، ص 304)

21. از کسی که بر او خشم گرفته ای، صفا و صمیمیت مخواه و از کسی که به وی خیانت کرده ای، وفا مطلب، و از کسی که به او بدبین شده ای، انتظار خیرخواهی نداشته باش، که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنهاست .

(مسند الامام الهادی، ص 305)

22. خشم بر زیر دستان از پستی است .

(مسند الامام الهادی، ص 304)

23. هر که از خود راضی باشد، خشمگیران بر او زیاد خواهند بود.

(مسند الامام الهادی، ص 303)

24. مقدرات چیزهایی را بر تو نمایان می سازد که به فکرت خطور نکرده است .

(مسند الامام الهادی، ص 303)

25. نارضایتی پدر و مادر، کم توانی را به دنبال دارد و آدمی را به ذلت می کشاند.

(مسند الامام الهادی، ص 303)

26. مردم در دنیا با اموالشان و در آخرت با اعمالشان هستند.

(مسند الامام الهادی، ص 304)

27. مسخرگی، تفریح سفیهان و کار جاهلان است .

(مسند الامام الهادی، ص 304)

28. وقت جان دادنت نزد خانواده ات را به یاد آر که در آن هنگام طبیبی جلوگیر مرگت و دوستی

نفع رسانت نباشد.

(مسند الامام الهادی، ص 304)

29. جدال، دوستی قدیمی را تباه می کند و پیوند محکم را می گسلد و کمترین چیزی که در آن است کوشش برای غلبه بر دیگری است که آن هم ریشه علتهای جدایی است .

(مسند الامام الهادی، ص 304)

30. حکمت، اثری در دلهای فاسد نمی گذارد.

(مسند الامام الهادی، ص 304)

31. برای نعمتها همسایه خوبی شوید و با شکرگزاری به افزودن آن امیدوار باشید.

(مسند الامام الهادی، ص 305)

33. نادان، اسیر زبان خویش است .

(مسند الامام الهادی، ص 304)

34. افسوس کوتاهی کارهای گذشته را با تلاش در آینده جبران کنید.

(مسند الامام الهادی، ص 304)

پای درس امام هادی علیه السلام

1- قالَ الإمامُ أبوالحسن علیّ النقی الهادی (علیه السلام):

مَنِ اتَّقیَ اللهَ یُتَّقی، وَمَنْ أطاعَ اللّهَ یُطاعُ، وَ مَنْ أطاعَ الْخالِقَ لَمْ یُبالِ سَخَطَ الْمَخْلُوقینَ، وَمَنْ أسْخَطَ الْخالِقَ فَقَمِنٌ أنْ یَحِلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقینَ. (1)

حضرت امام هادی (علیه السلام) فرمود: کسی که تقوی الهی را رعایت نماید و مطیع احکام و مقرّرات الهی باشد، دیگران مطیع او می شوند و هر شخصی که اطاعت از خالق نماید، باکی از دشمنی و عداوت انسان ها

نخواهد داشت؛ و چنانچه خدای متعال را با معصیت و نافرمانی خود به غضب درآورد، پس سزاوار است که مورد خشم و دشمنی انسان ها قرار گیرد.

2- قالَ (علیه السلام): مَنْ أنِسَ بِاللّهِ اسْتَوحَشَ مِنَ النّاسِ، وَعَلامَهُ الاُْنْسِ بِاللّهِ الْوَحْشَهُ مِنَ النّاسِ (2)

فرمود: کسی که با خداوند متعال مونس باشد و او را أنیس خود بداند، از مردم احساس وحشت می کند.

و علامت و نشانه أنس با خداوند وحشت از مردم است یعنی از غیر خدا نهراسیدن و از مردم احتیاط و دوری کردن .

3- قالَ (علیه السلام): السَّهَرَ أُلَذُّ الْمَنامِ، وَ

الْجُوعُ یَزیدُ فی طیبِ الطَّعامِ. (3)

فرمود: شب زنده داری، خواب بعد از آن را لذیذ می گرداند؛ و گرسنگی در خوشمزگی طعام می افزاید یعنی هر چه انسان کمتر بخوابد بیشتر از خواب لذت می برد و هر چه کم خوراک باشد مزّه غذا گواراتر خواهد بود
4- قالَ (علیه السلام): لا تَطْلُبِ الصَّفا مِمَّنْ کَدِرْتَ عَلَیْهِ، وَلاَ النُّصْحَ مِمَّنْ صَرَفْتَ سُوءَ ظَنِّکَ إلَیْهِ، فَإنَّما قَلْبُ غَیْرِکَ کَقَلْبِکَ لَهُ. (4)

فرمود: از کسی که نسبت به او کدورت و کینه داری، صمیّمیت و محبّت مجوی.

همچنین از کسی که نسبت به او بدگمان هستی، نصیحت و موعظه طلب نکن، چون که دیدگاه و افکار دیگران نسبت به تو همانند قلب خودت نسبت به آن ها می باشد.

5- قالَ (علیه السلام): الْحَسَدُ ماحِقُ الْحَسَناتِ، وَالزَّهْوُ جالِبُ الْمَقْتِ، وَالْعُجْبُ صارِفٌ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ داع إلَی الْغَمْطِ وَالْجَهْلِ، وَالبُخْلُ أذَمُّ الاْخْلاقِ، وَالطَّمَعُ سَجیَّهٌ سَیِّئَهٌ. (5)

فرمود: حسد موجب نابودی ارزش و ثواب حسنات می گردد.

تکبّر و خودخواهی جذب کننده دشمنی و عداوت افراد می باشد.

عُجب و خودبینی مانع تحصیل علم خواهد بود و در نتیجه شخص را در پَستی و نادانی نگه می دارد.

بخیل بودن بدترین اخلاق است؛ و نیز طَمَع داشتن خصلتی ناپسند و زشت می باشد.

6- قالَ (علیه السلام): الْهَزْلُ فکاهَهُ السُّفَهاءِ، وَ صَناعَهُ الْجُهّالِ. (6)

فرمود: مسخره کردن و شوخی های - بی مورد - از بی خردی است و کار انسان های نادان می باشد.

7- قالَ (علیه السلام): الدُّنْیا سُوقٌ رَبِحَ فیها قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ. (7)

فرمود: دنیا همانند بازاری است که عدّه ای در آن برای آخرت سود می برند و عدّه ای دیگر ضرر و خسارت متحمّل می شوند.

8- قالَ (علیه السلام): النّاسُ فِی الدُّنْیا بِالاْمْوالِ وَ فِی الاْخِرَهِ بِالاْعْمالِ. (8)

فرمود: مردم

در دنیا به وسیله ثروت و تجمّلات شهرت می یابند ولی در آخرت به وسیله اعمال محاسبه و پاداش داده خواهند شد.

9- قالَ (علیه السلام): مُخالَطَةُ الاْشْرارِ تَدُلُّ عَلی شِرارِ مَنْ یُخالِطُهُمْ. (9)

فرمود: همنشین شدن و معاشرت با افراد شرور نشانه پستی و شرارت تو خواهد بود.

10- قالَ (علیه السلام): أهْلُ قُمْ وَ أهْلُ آبَهِ مَغْفُورٌ لَهُمْ، لِزیارَتِهِمْ لِجَدّی عَلیّ ابْنِ مُوسَی الرِّضا (علیه السلام) بِطُوس، ألا وَ مَنْ زارَهُ فَأصابَهُ فی طَریقِهِ قَطْرَةٌ مِنَ السَّماءِ حَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ. (10)

فرمود: أهالی قم و أهالی آبه یکی از روستاهای حوالی ساوه آمرزیده هستند به جهت آن که جدّم امام رضا (علیه السلام) را در شهر طوس زیارت می کنند.

و سپس حضرت افزود: هر که جدّم امام رضا (علیه السلام) را زیارت کند و در مسیر راه صدمه و سختی تحمّل کند خداوند آتش را بر بدن او حرام می گرداند.

11- عَنْ یَعْقُوبِ بْنِ السِّکیتْ، قالَ: سَألْتُ أبَاالْحَسَنِ الْهادی (علیه السلام): ما بالُ الْقُرْآنِ لا یَزْدادُ عَلَی النَّشْرِ وَالدَّرْسِ إلاّ غَضاضَه؟

قالَ (علیه السلام): إنَّ اللّهَ تَعالی لَمْ یَجْعَلْهُ لِزَمان دُونَ زَمان، وَلالِناس دُونَ ناس، فَهُوَ فی کُلِّ زَمان جَدیدٌ وَ عِنْدَ کُلِّ قَوْم غَضٌّ إلی یَوْمِ الْقِیامَهِ. (11)

یکی از اصحاب حضرت به نام ابن سِکیّت گوید: از امام هادی (علیه السلام) سؤال کردم: چرا قرآن با مرور زمان و زیاد خواندن و تکرار، کهنه و مندرس نمی شود؛ بلکه همیشه حالتی تازه و جدید در آن وجود دارد؟

امام (علیه السلام) فرمود: چون که خداوند متعال قرآن را برای زمان خاصّی و یا طایفه ای مخصوص قرار نداده است؛ بلکه برای تمام دوران ها و تمامی اقشار مردم فرستاده است، به همین جهت

همیشه حالت جدید و تازه ای دارد و برای جوامع بشری تا روز قیامت قابل عمل و اجراء می باشد.

12- قالَ (علیه السلام): الْغَضَبُ عَلی مَنْ لا تَمْلِکُ عَجْزٌ، وَ عَلی مَنْ تَمْلِکُ لُؤْمٌ. (12)

فرمود: غضب و تندی در مقابل آن کسی که توان مقابله با او را نداری، علامت عجز و ناتوانی است، ولی در مقابل کسی که توان مقابله و رو در روئی او را داری علامت پستی و رذالت است.

13- قالَ (علیه السلام): یَأْتی عَلماءُ شیعَتِنا الْقَوّامُونَ بِضُعَفاءِ مُحِبّینا وَ أهْلِ وِلایَتِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ، وَالاْنْوارُ تَسْطَعُ مِنْ تیجانِهِمْ. (13)

فرمود: علماء و دانشمندانی که به فریاد دوستان و پیروان ما برسند و از آن ها رفع مشکل نمایند، روز قیامت در حالی محشور می شوند که تاج درخشانی بر سر دارند و نور از آن ها می درخشد.

14- قالَ (علیه السلام): لِبَعْضِ قَهارِمَتِهِ: اسْتَکْثِرُوا لَنا مِنَ الْباذِنْجانِ، فَإنَّهُ حارٌّ فی وَقْتِ الْحَرارَهِ، بارِدٌ فی وَقْتِ الْبُرُودَهِ، مُعْتَدِلٌ فِی الاْوقاتِ کُلِّها، جَیِّدٌ عَلی کلِّ حال. (14)

به بعضی از غلامان خود فرمود: بیشتر برای ما بادمجان پخت نمائید که در فصل گرما، گرم و در فصل سرما، سرد است؛ و در تمام دوران سال معتدل می باشد و در هر حال مفید است.

15- قالَ (علیه السلام): التَّسْریحُ بِمِشْطِ الْعاجِ یُنْبِتُ الشَّعْرَ فِی الرَّأسِ، وَ یَطْرُدُ الدُّودَ مِنَ الدِّماغِ، وَ یُطْفِیءُ الْمِرارَ، وَ یَتَّقِی اللِّثةَ وَ الْعَمُورَ. (15)

فرمود: شانه کردن موها به وسیله شانه عاج، سبب روئیدن و افزایش مو می باشد، همچنین سبب نابودی کرم های درون سر و مُخ خواهد شد و موجب سلامتی فکّ و لثه ها می گردد.

16- قالَ (علیه السلام): اُذکُرْ مَصْرَعَکَ بَیْنَ یَدَیْ أهْلِکَ لا طَبیبٌ یَمْنَعُکَ، وَ لا حَبیبٌ یَنْفَعُکَ.

(16)

فرمود: بیاد آور و فراموش نکن آن حالت و موقعی را که در میان جمع اعضاء خانواده و آشنایان قرار می گیری و لحظات آخر عمرت سپری می شود و هیچ پزشکی و دوستی و ثروتی نمی تواند تو را از آن حالت نجات دهد.

17- قالَ (علیه السلام): إنَّ الْحَرامَ لا یَنْمی، وَإنْ نَمی لا یُبارَکُ فیهِ، وَ ما أنْفَقَهُ لَمْ یُؤْجَرْ عَلَیْهِ، وَ ما خَلَّفَهُ کانَ زادَهُ إلَی النّارِ. (17)

فرمود: همانا اموال حرام، رشد و نموّ ندارد و اگر هم احیاناً رشد کند و زیاد شود برکتی نخواهد داشت و با خوشی مصرف نمی گردد.

و آنچه را از اموال حرام انفاق و کمک کرده باشد أجر و پاداشی برایش نیست و هر مقداری که برای بعد از خود به هر عنوان باقی گذارد معاقب می گردد.

18- قالَ (علیه السلام): اَلْحِکْمَةُ لا تَنْجَعُ فِی الطِّباعِ الْفاسِدَهِ. (18)

فرمود: حکمت اثری در دل ها و قلب های فاسد نمی گذارد.

19- قالَ (علیه السلام): مَنْ رَضِیَ عَنْ نَفْسِهِ کَثُرَ السّاخِطُونَ عَلَیْهِ. (19)

فرمود: هر که از خود راضی باشد بدگویان او زیاد خواهند شد.

20- قالَ (علیه السلام): اَلْمُصیبَةُ لِلصّابِرِ واحِدَهٌ وَ لِلْجازِعِ اِثْنَتان. (20)

فرمود: مصیبتی که بر کسی وارد شود و صبر و تحمّل نماید، تنها یک ناراحتی است؛ ولی چنانچه فریاد بزند و جزع کند دو ناراحتی خواهد داشت.

21- قالَ (علیه السلام): اِنّ لِلّهِ بِقاعاً یُحِبُّ أنْ یُدْعی فیها فَیَسْتَجیبُ لِمَنْ دَعاهُ، وَالْحیرُ مِنْها. (21)

فرمود: برای خداوند بقعه ها و مکان هائی است که دوست دارد در آن ها خدا خوانده شود تا آن که دعاها را مستجاب گرداند که یکی از بُقْعه ها حائر و حرم امام حسین (علیه السلام) خواهد بود.

22- قالَ (عليه السلام): اِنّ اللّٰهَ هُوَ

الْمُثیبُ وَالْمُعاقِبُ وَالْمُجازی بِالاْعْمالِ عاجِلاً وَآجِلاً. (22)

فرمود: همانا تنها کسی که ثواب می دهد و عِقاب می کند و کارها را در همان لحظه یا در آینده پاداش می دهد، خداوند خواهد بود.

23- قالَ (علیه السلام): مَنْ هانَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ فَلا تَأمَنْ شَرَّهُ. (23)

فرمود: هر کس به خویشتن إهانت کند و کنترل نفس نداشته باشد خود را از شرّ او در أمان ندان.

24- قالَ (علیه السلام): اَلتَّواضُعُ أنْ تُعْطَیَ النّاسَ ما تُحِبُّ أنْ تُعْطاهُ. (24)

فرمود: تواضع آن است که آنچه دوست داری مردم بر تو دهند را به آنان دهی.

پاورقی ها

[1] - بحارالأنوار: ج 68، ص 182، ح 41، أعیان الشّیعه: ج 2، ص 39.

[2] - عُدّه الداعی مرحوم راوندی: ص 208.

[3] - بحارالانوار: ج 84 ص 172 به نقل از أعلام الدین دیلمی.

[4] - بحار الأنوار: ج 75، ص 369، ح 4، أعلام الدّین: ص 312، س 14.

[5] - بحارالأنوار: ج 69، ص 199، ح 27.

[6] - الدرّه الباهره: ص 42، س 5، بحارالأنوار: ج 75، ص 369، ح 20.

[7] - أعیان الشّیعه: ج 2، ص 39، تحف العقول: ص 438.

[8] - أعیان الشّیعه: ج 2، ص 39، بحارالأنوار: ج 17.

[9] - مستدرک الوسائل: ج 12، ص 308، ح 14162.

[10] - عیون أخبار الرّضا (علیه السلام): ج 2، ص 260، ح 22.

[11] - أمالی شیخ طوسی: ج 2، ص 580، ح 8.

[12] - مستدرک الوسائل: ج 12، ص 11، ح 13376.

[13] - بحارالأنوار: ج 2، ص 6، ضمن ح 13.

[14] - کافی: ج 6، ص 373، ح 2، وسائل الشّیعه: ج 25، ص 210، ح 31706.

[15] - بحارالأنوار: ج 73، ص 115، ح 16.

[16] - أعلام الدّین:

ص 311، س 16، بحارالأنوار: ج 75، ص 369، ح 4.

[17] - كافى: ج 5، ص 125، ح 7.

[18] - نزهه النّاظر و تنبيه الخاطر: ص 141، ح 23، أعلام الدّين: ص 311، س 20.

[19] - بحارالأنوار: ج 69، ص 316، ح 24.

[20] - أعلام الدّين: ص 311، س 4، بحارالأنوار: ج 75، ص 369.

[21] - تحف: ص 357، بحارالأنوار: ج 98، ص 130، ح 34.

[22] - تحف: ص 358، بحارالأنوار: ج 59، ص 2، ضمن ح 6.

[23] - تحف العقول: ص 383، بحارالأنوار: ج 75، ص 365.

[24] - محجّه البيضاء: ج 5، ص 225.

زیارت جامعه کبیره، استوار در مصاف شبهه روشنفکری

بسم الله الرحمن الرحیم

زیارت جامعه کبیره به حق یک دوره امام شناسی معتبر است. و دارای سند معتبر است. وخود امام علی النقی سلام الله علیه ان را انشاء نموده است. وتمام علمای بزرگوار به عظمت آن صحه گذاشته اند. البته عظمت امامان معصوم شیعه بر کسانی که خدای متعال دل های آنان را زیغ نموده است، قابل قبول نیست ولی آنانی که دل به خدا سپرده اند وبا دیده الهی می نگرند تمام آن عظمت را با جان ودل قبول می کنند.

زیغ یعنی کجی وکج (ایه 7سوره مبارکه ال عمران)

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نئی، جان من خطا این جاست

(حافظ)

مقدمه

زیارت اولیاء الهی در بنیانهای اعتقادی و زیر ساختهای فرهنگی تفکّر و اندیشه شیعی، جایگاهی بس عالی و والا داشته و نیز در تقویت ارکان ایمانی و تحکیم پایه های معرفتی انسان، نقش شایسته و موثّر دارد. زیارت از برترین موهبتهای الهی است که موجب ارتباط و وابستگی وجودی به اهل بیت (علیه السّلام) می شود که خود منشاء خیرات و برکات و نزول فیض و اجر و ثواب است.

یکی از بهترین زیارت ها، که با عبارات بلندش به وجود ائمه اطهار (علیه السّلام) نظر دارد، و زمینه معرفت بیشتر و کامل تر آنان را فراهم می سازد، زیارت جامعه کبیره است. که سراسر، مملوّ از ذکر کمالات و فضائل اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السّلام) می باشد. این زیارت منشور بلند امامت و ولایت بوده که از منبع فیض قدسی امام هادی (علیه السّلام) و در قالب عبارات نورانی و زیبا، متجلّی شده است.

زیارت جامعه کبیره از لحاظ بلاغت و فصاحت، کم نظیر و به لحاظ معنا، در اوجی عظیم

قرار دارد؛ که صدور آن از غیر معصوم، نا ممکن و ناشدنی است. و شبهه جعلی بودن آن، بسیار بعید و دور از ذهن است. فلذا از بدو صدورش تا کنون مورد اهتمام ویژه اکابر علمای شیعه، وکانون توجه دوستداران و شیعیان اهلبیت (علیه السلام) قرار گرفته است. این زیارت در جوامع روائی اوّلیّه و اصلی شیعه، ثبت شده و در کتابهای زیارتی و روایتی دیگر، نقل شده است و بر آن شروح استادانه و عالمانه متعدّدی، نوشته شده است.

امام زمان (عج) بر قرائت آن، تاکید فرموده اند. علمای بزرگ و مراجع تقلید، خود بر خواندن آن مراقبت داشته و علاقه مندان به خاندان عصمت و طهارت را به استفاده و قرائت آن سفارش نموده اند. فلذا شیعه، زیارت جامعه کبیره را میزان راستی ودرستی عقاید وباور هایش میداند وبا عرضه اعتقاداتش به این زیارت صحت و سقم آنها را محک میزند ودر یک کلام می توانیم بگوییم این زیارت مرامنامه شیعه دوازده امامی است. با این همه اخیراً آقای عبدالکریم سروش در ضمن مکاتباتش با جناب حجت الاسلام سعید بهمن پور - از اساتید حوزه علمیه قم – زیارت جامعه کبیره را ساختگی و مرامنامه شیعیان غالی دانسته است واز آنجایی که ممکن است این شبهه موجب تشویش اذهان جوانان و دانشجویان عزیز شود ویا ممکن است کسانی را که از مصادر و منابع اصیل و معتبر این زیارت اطلاع چندانی ندارند به شک و تردید بیندازد، لازم آمد که با دلایل و شواهد روشنگر و به شیوه قرآن کریم که فرمود: «ادع الی السبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه وجادلهم بالتی هی احسن «نمل -125» پاسخ این

شبهه داده شود ومستند بودن این زیارت، مبرهن گردد. مطالب این نوشتار در دو قسمت تقدیم خوانندگان محترم می شود که در پایان، اسناد زیارت جامعه کبیره در منابع معتبر روائی شیعه، ضمیمه میگردد.

1-جعلی دانستن زیارت جامعه کبیره، ادعایی بدون دلیل

کسی که مدعی است زیارت جامعه کبیره، ساختگی است و اساس و پایه ای ندارد باید برای ادعایش دلیل اقامه کند، در غیر این صورت سخنش از درجه اعتبار ساقط شده و ارزش علمی و فنی ندارد. این گونه اشکال کردن را اصطلاحاً، جرح گویند، یعنی زخم زدن و تخریب کردن و هیچ ارتباطی به نقد و ایراد علمی ندارد. اگر قرار باشد در عرصه مناظرات علمی و دینی، به خود اجازه دهیم، بدون دلیل ومنطق هرگونه شبهه و اشکالی را-از باب آزاد اندیشی و با پوشش نقد -مطرح نماییم، نتیجه ای جز هرج و مرج علمی و تشویش اذهان نخواهد داشت و هیچ کمکی به توسعه فرهنگ نقد و نقدپذیری و رشد معرفت دینی نمی کند. افکار جامعه، از نقدی بهره می برد که ناصحانه، منصفانه وعالمانه باشد و با هدف بالا بردن ظرفیتهای فکری و فرهنگی جامعه، وارد شده باشد و تحرک بخش و نشاط بر انگیز باشد. وبه پویایی جامعه بیانجامد بالاخره اشکال و نقدی مفید است که بار منفی و اثر تخریبی نداشته باشد.

2-زیارت جامعه کبیره، در کتب اولیه و اصلی روائی شیعه

زیارت جامعه کبیره، از جمله زیاراتی است که سند آن در کتاب های روائی و منابع حدیثی معتبر، بویژه در کتب چهارگانه شیعه، وجود دارد.

2-1- شیخ صدوق (ره)، این زیارت را در کتاب «من لا یحضره الفقیه» - از کتاب های چهارگانه شیعه -از زبان امام هادی (علیه السلام) نقل کرده است. (من لا یحضره الفقیه – ج دوم- ص 609) ایشان، همین زیارت را در کتاب عیون اخبار الرضا (علیه السلام) نیز آورده است.

(عیون اخبار الرضا (علیه السلام) – ج 2، ص 272). شیخ صدوق کسی است که به دعای امام زمان

(عج)، متولد شده است. خود ایشان در این باره می گوید: «هر گاه ابوجعفر محمد ابن علی الاسود، مرا می دید که برای گرفتن علم و دانش به محضر استاد می روم، به من فرمود: این میل و اشتیاق به علم و دانش که در تو وجود دارد، مایه شگفتی نیست، زیرا تو، به دعای امام زمان (عج) متولد شده ای.» (کمال الدین و تمام النعمه - شیخ صدوق -ج 2 - باب 45 -ص 502)

و از بعضی از بزرگان نقل شده است که حضرت ولی عصر (عج)، گاهی اوقات، سر قبر شیخ صدوق تشریف می برند. (نسیم معرفت – حسین گنجی – ص 24). شیخ طوسی (ره) در معرفی شیخ صدوق می گوید: «او دانشمند جلیل القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملاً آگاه. و در سلسله احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات، مانند نداشت.» (دانشمندان مسلمان، فقها و اصولین - سایت اهل البیت-AhL-UL-BAIT. ORG) حضرت امام خمینی (ره) درباره ایشان می گوید: «باید بدانی که شیخ صدوق کسی است که تمام علماء اعلام از او کوچکی می کنند و او را به جلالت قدر می شناسند. آن بزرگوار کسی است که به دعای امام زمان (عج) متولد شده. آن کسی است که، مورد لطف امام زمان (علیه السلام) بوده.»

(چهل حدیث- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) – ص 73)

2-2- مرحوم شیخ طوسی نیز، این زیارت را در کتاب، «تهذیب الاحکام» که یکی دیگر از کتب چهار گانه روائی شیعه است، آورده. (تهذیب الاحکام- ج6- ص95) شیخ طوسی، شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی

است. او پایه گذار علوم اسلامی در مذهب تشیع است و هم اوست که اولین دانشگاه شیعه (= حوزه علمیه نجف اشرف) را تاسیس کرد. علامه سید مهدی بحر العلوم از پیشوایان مکتب جعفری و از با تقواترین علماء جهان اسلام درباره ایشان می گوید: «محمّد ابن حسن طوسی، سرآمد طائفه امامیه و پرچمدار شریعت اسلام و پیشوای فرقه شیعه بعد از ائمه معصومین سلام الله علیه است. او در آنچه متعلق به دین و مذهب است، مورد اعتماد ماست. او محقق اصول و فروع و تهذیب کننده معقول و منقول است. شیخ الطائفه ما ورئیس شیعه، علی الطلاق است.»

(دیدار با ابرار – شماره 34- علی رضا شهروی – سازمان تبلیغات اسلامی- ص47)

3-زیارت جامعه کبیره در بحار الانوار

مرحوم علّامه مجلسی (ره) نیز زیارت جامعه کبیره را به نقل از عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، نوشته شیخ صدوق (ره)، در بحار الانوار، آورده است. (بحار الانوار- چاپ بیروت- ج99- ص128) وی درباره سند این زیارت و ارزشهای منحصر به فرد آن می گوید: «لانها اصح الزیارات سنداً، واعمها، مورداً، وافصحها، لفظاً، وابلغها معنیً و اعلاها شاناً» یعنی: زیارت جامعه کبیره، از نظر سند، صحیح ترین زیارت و از نظر شمول و گستردگی و انطباق آن بر همه معصومین (علیه السلام)، جامع ترین زیارت و از نظر لفظ، فصیح ترین زیارت و از نظر، معنی و مفهوم بلیغ ترین زیارت و از نظر شأن و منزلت، بالا ترین و والاترین زیارت است. (همان- ج99-باب 8- ص143) علّامه مجلسی کسی است که مورد عنایت ویژه پیامبر (ص) و ائمه اطهار (علیه السلام) است. مرحوم آخوند خراسانی صاحب کفایه الاصول نقل می کندکه: «در عالم

مکاشفه، پیامبر (ص) و ائمه اطهار (علیه السلام) رادر اتاقی مشاهده کردم، که علّامه محمّد تقی مجلسی، وارد اتاق شدند و قنداقه فرزندش محمّد باقر را خدمت حضرت رسول (ص) آورده و عرضه داشت که: ای رسول خدا (ص) برای این طفل دعا بفرمائید که خداوند او را از مروّجان دین اسلام قرار دهد. حضرت قنداقه را گرفت و دعا کرد و بعد، امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در حق او دعا فرمودند و سپس ائمه (علیه السلام) نیز یکی پس از دیگری در حق او دعا کردند و سر انجام امام زمان (عج) قنداقه محمّد باقر را به من داد و فرمودند: در حق او دعا کن و من هم قنداقه را گرفتم و دعا کردم.» (قصص العلماء- مرحوم میرزا محمّد تنکابنی- انتشارات علمیّه اسلامیّه – ص206)

4- زیارت جامعه کبیره در مفاتیح الجنان

مرحوم شیخ عباس قمی – معروف به محدّث قمی- که حقیقتاً در روزگار خویش، تندیس اخلاص، اخلاق و تقوا است، این زیارت را در مفاتیح الجنان، نقل کرده است. ایشان، کسی است که اگر کوچکترین، تردیدی درباره صحت و سند، یک زیارت داشته باشد، آن را در مفاتیح وارد نمی کرد. این دقّت و ظرافت مثال زدنی ایشان ناشی از تقوا و طهارت نفس و هم به جهت تسلّط و احاطه علمی اش بر حدیث و روایت است. ایشان به علم حدیث علاقه مند بود. و از محضر محدّث بزرگ اسلام، مرحوم محدّث نوری (ره)، استفاده های بی شماری نموده و سال های طولانی از ملازمین وی بوده است. (دیدار با ابرار – شماره 27- خلیل عبدالله زاده- ص92.) صاحب مفاتیح الجنان، شخصیتی است که حضرت امام خمینی (ره) سلامت نفس

وتقوای کم نظیر او را مورد تاکید قرار داده است. آیت الله توسّلی، رئیس دفتر حضرت امام خمینی (ره) نقل می کند که: «یادم هست، مرحوم حاج احمد آقا می گفت: من یک روز مفاتیح الجنان را برداشتم، به برخی از دعاها که رسیدم برای من شک و تردید حاصل شد؛ رو کردم به امام و گفتم: که آقا این چیزها که در این مفاتیح الجنان است درست است؟ یک وقت دیدم امام به من پرخاش کرد و گفت: احمد، یعنی مرحوم شیخ عباس، دروغ می گوید؟ به تو بگویم مرحوم حاج شیخ عباس، به خود من گفت: در تمام عمرم یک دروغ گفتم و آن هم بعدش استغفار کردم. خیلی مسئله است که آدم بگوید من در تمام عمرم یک دروغ گفته ام! این قدر [امام] عنایت داشت به مرحوم حاج شیخ عباس که می گفت: گفته است من یک مرتبه دروغ گفته ام، آن وقت حاج شیخ عباس دروغ گوست.؟! او تشری به من رفت.»

(فصل نامه بیّنات – سال ششم – شماره 3-2. تابستان و پاییز 78)

5-زیارت جامعه کبیره، مورد تأیید وسفارش امام زمان (عج) و امام رضا (علیه السلام)

یکی از مهم ترین و با ارزش ترین وجوه اتقان و استحکام زیارت جامعه کبیره، عنایت خاصّ حضرت ولی عصر (عج) به آن است. علّامه محمّد تقی مجلسی – پدر علّامه محمّد باقر مجلسی – در شرح «من لایحضره الفقیه شیخ صدوق» در ذیل این زیات می گوید:

«چون به نجف مشرّف شدم، برای اینکه لیاقت تشرّف به حرم علوی را پیدا کنم، تصمیم گرفتم که چند روزی عبادت کنم. روزها در مقام مقائم و شب ها در رواق مطهّر مشغول بودم. شبی در عالم مکاشفه «حضرت بقیّه الله عجّل الله

تعالی فرجه الشریف» را در حرم پدر بزرگوارش دیدم. فردا به «سرّ من رأی» مشرف شدم و چون وارد حرم شدم مهدی روحی فداه آن پاره ماه آنجا بود. ایستادم و از دور به طور مدّاحی و در حالی که با انگشت، اشاره به او می کردم، زیارت جامعه را خواندم. فرمودند: بیا جلو. ابهّت و عظمت او مانع می شد، تا بالاخره جلو رفتم. به من تلطّف کرد و فرمود: «نعم الزیاره هذه» .

یعنی: خوب زیارتی است این زیارت. گفتم: از جدّتان می باشد. و اشاره به قبر مطهّر امام هادی (علیه السلام) کردم. فرمودند: بلی از جدّم صادر شده است.» از این جهت علّامه مجلسی دوم درباره این زیارت می فرماید: «صحیح ترین زیارات از نظر متن و سند، زیارت جامعه کبیره است.»

(زندگانی چهارده معصوم – آیت الله حسین مظاهری – انتشارات پیام آزادی – تهران 1381- چاپ هفتم- ص 193.)

و نیز مرحوم محدّث نوری صاحب کتاب نجم الثاقب، حکایت تشرّف سیّد حسن رشتی، خدمت امام عصر (عج) را نقل کرده است که « ... سپس آن حضرت (عج) دست مبارک را بر زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید؟ سه مرتبه فرمود: نافله، نافله، نافله. و باز فرمود: شما چرا عاشورا نمی خوانید؟ سه مرتبه فرمود: عاشورا، عاشورا، عاشورا. و بعد فرمود: شما چرا جامعه نمی خوانید؟ و سه مرتبه فرمود: جامعه، جامعه، جامعه» . (نجم الثاقب- محدّث نوری – انتشارات علمیّه اسلامیّه – حکایت 70-ص342.) مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز این حکایت را در مفاتیح الجنان به نقل از استادش یعنی محدّث نوری آورده است.

علّامه محمّد تقی مجلسی در جلد پنجم کتاب «روضه

المتّقین» می گوید: «من در رؤیای حقه ای، امام رضا (علیه السلام) را زیارت کردم. مشغول خواندن زیارت جامعه بودم که حضرت به من فرمود: احسنت، احسنت. یعنی هم زیارت جامعه را تحسین کردند و هم مرا که در خدمت ایشان این زیارت را می خواندم.» (نسیم معرفت- حسین گنجی- ص3)

6- شرح های متعدّد بر زیارت جامعه کبیره، گویای حقّانیت آن

درباره زیارت جامعه کبیره، کتاب ها و شروح فراوانی نوشته شده است. شاید کمتر زیارتی باشد که به اندازه این زیارت، درباره اش کتاب و شرح، موجود است. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی (ره)، صاحب کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» تعداد زیادی از شرح هائی که علمای بزرگ بر این زیارت نوشته اند، نام می برد. آیا اگر این زیارت از نظر سند ضعیف بود یا از نظر محتوا پایین یا مشکوک بود، علماء این مقدار به آن اهتمام می نمودند؟ آیا این باور کردنی است؟ نه!. بنابراین، همین اهتمام علما به زیارت جامعه کبیره و نوشتن شرح های متعدّد، دلیل دیگری است بر قوّت سند این زیارت. (پرتوی از زیارت جامعه کبیره – آیت الله ناصر مکارم شیرازی- ص39). در اینجا مناسب است به برخی از شرح هائی که بر زیارت جامعه کبیره نوشته شده است، اشاره کنیم:

1-شرح علّامه محمّد تقی مجلسی.

2- «الشموس الطالعه فی شرح زیارت الجامعه» نوشته مرحوم سیّد حسین همدانی.

3- «اعلام اللّامعه فی شرح زیارت الجامعه» نوشته مرحوم سیّد محمّد طباطبایی بروجردی.

4- «الانوار اللّامعه فی شرح زیارت الجامعه» نوشته مرحوم سیّد عبدالله شبّر.

5- «فوائد نافعه شریفه در شرح زیارت جامعه» نوشته میرزا محمّد توتونچی.

6- «ادب فنای مقرّبان» - شرح زیارت جامعه کبیره- نوشته حضرت آیت الله جوادی آملی.

7- «علی (علیه السلام) و زیارت جامعه کبیره» نوشته دکتر

عبدالعلی گویا.

8- «پرتوی از زیارت جامعه کبیره» از آیت الله مکارم شیرازی.

9- «مقام ولایت در شرح زیارت جامعه کبیره» نوشته آقای احمد زمرّدیان.

10- «نجوم لامعه» نوشته آقای ابوتراب هدایی.

نامه های امام هادی

مقدمه

عصر امام هادی (ع) (212254ق) مصادف با حاکمیت عبّاسیان و از جمله متوکل عبّاسی است. این دوران دشوارترین، عصر زندگی امامان معصوم بود؛ به طوری که در بسیاری از موارد به جز نامه نگاری، راهی دیگر برای ارتباط با حضرت هادی (ع) وجود نداشت. محمد بن فرج می گوید: امام هادی (ع) به من فرمودند: چنانچه سؤالی داشتی، آن را بنویس و زیر جانماز بگذار و پس از چند لحظه آن را بردار و نگاه کن. محمد بن فرج می گوید: من همین کار را انجام دادم، دیدم جواب حضرت در آن، نوشته شده. [1] این حدیث نشان دهنده معجزه آن حضرت نیز هست.

دعا

موضوع برخی از نامه های شیعیان به امام هادی (ع) درباره ابتلائات و حوائج و گرفتاری هایی است که از حضرت برای حل مشکل تقاضای دعا می کردند.

ایوب بن نوح می گوید: یحیی بن زکریا (از اصحاب امام هادی (ع)) به امام نامه ای نوشت بدین مضمون که همسرم حامله است. از خداوند بخواهید به من پسر عنایت کند. حضرت، در پاسخ نوشتند: «چه بسا دختر از پسر بهتر باشد» ، و خدا به او دختر عنایت کرد.

خود ایوب بن نوح نیز می گوید: جعفر بن عبدالواحد (قاضی کوفه) مرا اذیت می کرد. به حضرت هادی (ع) نامه نوشتم و شکایت کردم. امام (ع) در پاسخ مرقوم فرمودند:

«تکفی امره الی شهرین؛ دو ماه صبر کن. از شرّ او خلاص می شوی» .

ایوّب می گوید: در این دو ماه، جعفر بن عبدالواحد عزل شد و از آزار وی راحت شدیم. [2]

در مورد دیگر، ایوب بن نوح می گوید: همسرم حامله بود. به امام هادی (ع) نامه نوشتم که از خدا بخواهید تا این حمل را

پسر قرار دهد. حضرت در پاسخ نوشتند: وقتی خداوند به تو فرزند عنایت کرد، اسم او را محّمد بگذار. ایوب می گوید: آن حمل پسر بود و من نام او را محمد گذاشتم. [3]

مرحوم سید بن طاووس (م664) در کتاب مهج الدعوات از الیسع بن حمزه (از اصحاب امام هادی (ع)) نقل می کند:

عمرو بن مسعده (وزیر معتصم، خلیفه عباسی) با من دشمنی ورزید و بسیار مرا تهدید کرد؛ تا جایی که ترسیدم مرا بکشد و نسل من را قطع کند. به حضرت ابی الحسن العسکری (ع) نامه نوشتم و از وضع خودم به ایشان شکایت کردم. حضرت در پاسخ نوشتند:

«نگران نباش! خدا را با این کلمات بخوان، تو را خلاص خواهد کرد» . الیسع می گوید: من آن دعا را در آغاز روز خواندم. چیزی از همان روز نگذشت که فرستاده وزیر آمد و گفت: دعوت وزیر را اجابت کن. من نزد وی رفتم. او با چهره خندان با من برخورد کرد و دستور داد زنجیر از دست و پای من باز کردند. آن گاه لباس فاخر بر من پوشانید، مرا معطّر ساخت و نزدیک خود نشاند و با من صحبت کرد و از من عذرخواهی کرد و آنچه از من گرفته بود، به من برگرداند.

علم خداوند

ایوب بن نوح می گوید: خدمت امام هادی (ع) نامه نوشتم و سؤال کردم: ایا خداوند قبل از آفرینش جهان از آن آگاه بود یا اینکه پس از آفرینش مطلع شد؟ حضرت، در پاسخ به خط خودشان نوشتند:

«لَم یزَلِ الله عالماً بالأشیاء قَبْلَ اَنْ یخْلُقَ الاَشیاءَ کَعِلْمِهِ بِالأَشیاءِ بَعدَ ما خَلَقَ الأَشیاءَ؛ خداوند پیوسته به همه چیز آگاه است

و علم او به هر چیزی قبل از خلقت، مانند علم او پس از خلقت است» . [4]

جانشینی

در شرایط سخت و رعب انگیز حاکمیت متوکل، شیعیان به علت عدم دسترسی به امام هادی (ع)، نگران مسئله امامت بعد از ایشان بودند. برای رفع این دغدغه، خود آن حضرت به وسیله نامه افراد را مطلع می ساختند. شاهویه، پسر عبدالله جُلاب، می گوید: امام هادی (ع) به من نامه ای نوشتند بدین مضمون: پس از اینکه ابوجعفر از دنیا رفت، تو می خواستی از جانشینی پس از من سؤال کنی [5]و بدین سبب در اضطراب بودی. ناراحت نباش: «فَاِنَّ الله عَزَّوَجَلَّ) لایضِلُّ قوماً بَعدَ اِذ هَدیهُم حَتّی یبَینَ لَهُمْ ما یتَّقُون (؛ [6] خداوند کسانی را که هدایت کرده، گمراه نمی کند تا آنچه را که باید از آن پرهیز کنند، بیان فرماید. امام پس از من، فرزندم ابومحمّد (امام حسن عسکری (ع)) است و آنچه بدان احتیاج دارید، نزد اوست.

خداوند هر چه را بخواهد، مقدم یا مؤخر می دارد (امور به دست اوست):) ما نَنسَخ مِنْ ایهٍ اَوْنُنْسِها نَأتِ بِخَیرٍ مِنها اَو مِثلها (؛ [7] هر نشانه ای را که حذف کنیم یا به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا مثل آن را جایگزین می کنیم» .

«قَدْ کَتَبْتُ بِما فیهِ بیانٌ وَ قِناعٌ لِذِی عَقْلِ یقْظانِ [8]؛ آنچه برای عقول آگاه، بیانگر و قانع کننده باشد، نوشتم» .

در حدیث دیگر، ابی بکر فهفکی می گوید: حضرت هادی (ع) برای من نامه نوشتند:

«اَبُو مُحَمْد اِبنی اَنصَحُ آل مُحَّمدٍ عَزیزهٍ وَ اَوثُقُهُم حُجّهَ وَ هُوَ الاَکبَرُ مِنْ وُلدی وَ هُوَ الخَلَفُ وَ الَیهِ ینتَهی عُری الاِمامَهِ وَ اَحْکامُها فما کُنتَ سائِلی فَاسْأَلهُ

عَنهُ فَعِندَه ما یحتاجُ اِلَیه [9]؛ ابو محمد (امام حسن عسکری (ع)) خیر خواه ترین آل محمد (ص) و معتبرترین ایشان است. او پسر بزرگ تر من و جانشین من است و رشته امامت و احکام آن به او می رسد. آنچه می خواهی از من بپرسی، از او سؤال کن. تمام احتیاجات شما نزد اوست» .

هشدار

علی بن محمد نوفلی می گوید: محمد بن فرج (وکیل امام (ع)) به من گفت: حضرت ابوالحسن (امام هادی (ع)) به من نامه نوشتند: ای محمد! کارهایت را به سامان برسان و مواظب خودت باش. من مشغول سامان دادن کارم بودم و نمی دانستم مقصود حضرت از آن نامه چیست که ناگاه مأمورین حکومتی آمدند و مرا از مصر، دست بسته حرکت دادند و تمام دارایی ام را توقیف کردند و هشت سال در زندان بودم.

سپس نامه ای از حضرت در زندان به من رسید که: ای محمد! در بغداد منزل نکن. نامه را خواندم و گفتم: من در زندانم و ایشان به من چنین می نویسد؟! این موضوع شگفت آور است. چیزی نگذشت که خدا را شکر مرا رها کردند.

محمد بن فرج به آن حضرت نامه نوشت و درباره ملکش که به ناحق تصرف کرده بودند، سؤال کرد. حضرت به او نوشتند: به زودی به تو برمی گردانند و اگر هم به تو باز نگردد، زیانی به تو نمی رساند.

وقتی محمد به فرج به سامرا حرکت کرد، نامه ای از دربار به دستش رسید که ملک به تو برگشت، ولی او پیش از دریافت نامه درگذشت. [10]

این روایت از جهت دیگر نیز دارای اهمیت است و آن اینکه شبکه نامه رسانی شیعیان به قدری گسترده و منظم بود که به

داخل زندان هم رخنه کرده بود.

غلوّکنندگان

بخشی از نامه های امام هادی (ع) درباره خطر غالیان بود و آن حضرت بدین وسیله، این افراد فاسد و سودجو را از جمع شیعیان طرد می کردند. محمد بن عیسی می گوید: امام هادی (ع) برایم نامه ای بدین مضمون نوشتند:

«لعن الله القاسم الیقطینی و لعن الله علی بن حسکه القمی؛ خدا لعنت کند قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی را. شیطان بر قاسم جلوه می کند و مزخرفات را به او القا می کند» . [11]

سهل بن زیاد آدمی می گوید: یکی از شیعیان، نامه ای خطاب به امام هادی (ع) نوشت:

جانم به قربانت، ای آقای من! علی بن حسکه ادعا می کند که از دوستان شماست و شما اوّل و قدیم هستید (خدا هستید) و او باب و پیغمبر شماست و شما به او گفته اید که مردم را به این امر دعوت کند و گمان می کند که نماز و زکات و حج و روزه چیزی به جز معرفت شما و امثال ابن حسکه نیست و هر کس چنین باشد، مؤمن کامل است و نماز و روزه و حج از او برداشته می شود و هیچ تکلیف دیگری ندارد، و عدّه ای از مردم هم به ابن حسکه گرویده اند. بر ما منّت بگذار و با پاسخت، مردم را از هلاکت نجات بده!

امام دهم (ع) در پاسخ چنین نوشتند:

«کَذَبَ اِبْنُ حسکَه عَلَیهِ لَعنَه اللهِ؛ ابن حسکه دروغ می گوید. لعنت خدا بر او باد! من او را از دوستان و پیروان خود نمی دانم. او را چه شده است؟ خدا لعنتش کند! سوگند به خدا، خداوند محمد (ص) و پیامبران پیش از او را جز به آئین

یکتاپرستی و امر به نماز و زکات و حج و ولایت نفرستاده و محمد (ص) جز به سوی خدای یکتای بی همتا دعوت نکرده است. ما جانشینان او نیز بندگان خداییم و به او شرک نمی ورزیم. اگر او را اطاعت کنیم، مشمول رحمت او خواهیم بود و چنانچه از فرمانش سرپیچی کنیم گرفتار کیفرش خواهیم شد. ما بر خدا حجتی نداریم، بلکه خداست که بر ما و بر تمامی آفریده هایش حجّت دارد.

من از کسی که چنین سخنانی می گوید، بیزاری می جویم و از چنین گفتاری به خدا پناه می برم. شما نیز از آنان دوری کنید و آنان را در فشار و سختی قرار دهید و چنانچه به یکی از آنها دسترسی پیدا کردید، سرش را با سنگ بشکنید» . [12]

از دیگر نامه هایی که حضرت در این زمینه مرقوم فرمودند، این نامه است: عبیدی می گوید: امام علی النقی (ع) برای من مرقوم فرمودند: «ابرء الی الله من الفهری و الحسن بن محمد بن بابا القمی؛ من از فهری (محمد بن نصیر) و حسن بن محمد بن بابای قمی تبرّی می جویم. تو هم از آنان به دور باش. من تو و همه شیعیانم را از آنها برحذر می دارم و آنان را لعنت می کنم. خدا آنها را لعنت کند! اینان به نام ما به معاش و زندگی خود می رسند، فتنه گر و آزار دهنده اند. خدا آنها را عذاب کند و وارونه غرق در فتنه سازد. ابن بابا گمان می کند که من او را به عنوان پیامبر مبعوث کردم و او باب من است. خدا او را لعنت کند! شیطان او را مسخَّر و گمراه کرده است. هر کس سخنان او را

بپذیرد، ملعون است.

ای محمد (عبیدی) ! اگر قدرت یافتی، سر او را با سنگ بشکن ! او مرا آزار داده است؛ خداوند در دنیا و آخرت او را معذب سازد» . [13]

نامه دیگر در این زمینه، نامه ابراهیم بن داود یعقوبی است. او می گوید: به امام هادی (ع) در مورد فارس بن حاتم (یکی از غلات) نامه نوشتم. حضرت پاسخ مرقوم فرمودند:

«با فارس همنشین نباشید و اگر نزد تو آمد، او را طرد کن.» [14]

عروه نیز در مورد فارس بن حاتم به حضرت (ع) نامه نوشت. ایشان پاسخ دادند: «فارس را تکذیب کنید و آبرویش را ببرید؛ خداوند او را از رحمتش دور و رسوایش کند. او در همه سخنانش دروغ می گوید. از وارد شدن در این سخنان خودداری کنید و از مشورت کردن و صحبت با فارس بن حاتم، امتناع ورزید و برای بد خواهی های او راه باز نکنید. خداوند ما را از شر او و هر کس مثل اوست، کفایت کند» . [15]

نامه دیگر را موسی بن جعفر بن ابراهیم بن محمد نوشت. او می گوید: به امام دهم (ع) نامه نوشتم:

قربانت ! بین فارس بن حاتم و علی بن جعفر (از شیعیان مخلص امام هادی (ع)) اختلاف پیش آمده و شیعیان به دو گروه تقسیم شده اند. بر ما منّت گذارید و نظر خودتان را در این مورد بیان فرمایید که کدام یک از طرف شما منصوب اند تا به او روی آوریم و مشکلاتمان را با او در میان گذاریم. بر ما تفضّل فرما.

حضرت در پاسخ نامه نوشتند:

«در این گونه موارد جای شک و سؤال نیست. خداوند منزلت علی بن جعفر را بزرگ قرار

داده و (فارس) با او مقایسه نمی شود. نزد علی به جعفر برو و حوائج و مشکلاتت را با او در میان گذار. از فارس دوری ورزید و از دخالت وی در امورتان منعش کنید. هم خودت و هم پیروانت موظف به این امر هستید. «فانه قد بلغنی ما تموه به علی الناس فلا تلتفتوا الیه ان شاء الله؛ [16] خبر سردرگمی شیعیان به من رسید، ان شاء الله به او اعتنا نکنید» .

حضرت هادی (ع) در نامه دیگری ضمن بیان حکم اعدام فارس چنین فرمودند:

«فارس که لعنت خدا بر او باد، قبل از (امامت) من نیز فتنه گر و دعوت کننده به بدعت بود. خون او هدر است، برای هر کس بتواند او را به قتل رساند. کیست که مرا از دست او راحت کند؟ و من برای قاتل فارس، بهشت را ضمانت می کنم» . [17]

خلق قرآن

به گفته اهل تحقیق، بحث مخلوق بودن قرآن، از اواخر حکومت بنی امیه آغاز شد (اوایل قرن دو هجری) و نخستین کسی که این بحث را در محافل اسلامی مطرح کرد، جعد بن درهم، معلم مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، بود. او این فکر را از «ابان بن سمعان» و او نیز از طالوت بن اعصم یهودی فراگرفت. جعد پس از طرح این بحث مورد تعقیب قرار گرفت و به کوفه فرار کرد و در آنجا این نظریه را به «جهم بن صفوان ترمذی» منتقل کرد.

ائمه (ع) با تبیین موضع اصولی و هدایتگرانه خود، مسلمانان را از وارد شدن در چنین بحث و جدال بیهوده ای بر حذر می داشتند. [18]

امام دهم (ع) در پاسخ به یکی از شیعیان بغداد در

این زمینه چنین نوشتند:

«بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند ما و تو را از دچار شدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگ ترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است، و گر نه هلاکت و گمراهی است. به نظر ما بحث و جدال درباره قرآن (که مخلوق است یا قدیم) بدعتی است که سؤال کننده و جواب دهنده در آن شریک اند؛ زیرا پرستش کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست و پاسخ دهنده نیز برای موضوعی، بی جهت خود را به زحمت و مشقت می افکند که توان آن را ندارد.

خالق، جز خدا نیست و به جز او همه مخلوق ا ند. قرآن نیز کلام خداست. از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که از گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق سخن قرار دهد که می فرماید:) الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعه مشفقون ([19]؛ متقین کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می ترسند و از روز جزا بیمناک اند» .[20]

این موضع گیری امامان باعث شده شیعیان از این درگیری ها به دور باشند و گرفتار بدعت و گمراهی نشوند.

اختفا

«محمد بن شرف» می گوید: همراه امام هادی (ع) در مدینه راه می رفتیم، امام فرمود: تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری. آنگاه خواستم از حضرت پرسشی کنم. امام بر من پیشی گرفت و فرمود: ما در حال گذر از شاهراهیم و این محل، برای طرح سؤال مناسبت نیست. [21]

این مطلب خفقان حاکم را نشان می دهد و میزان پنهان کاری اجباری امام را به خوبی روشن می سازد.

امام هادی (ع) در برقراری ارتباط با شیعیان که در شهرها و مناطق گوناگون سکونت داشتند،

ناگزیر همین روش را رعایت می کردند و وجوه و هدایا و نذور ارسالی از طرف آنان را با نهایت پنهان کاری دریافت می داشتند. یک نمونه از این برخورد در کتب تاریخ چنین آمده است:

محمد بن داود قمی و محمد طلحی نقل می کنند: اموالی از قم و اطراف آن که شامل خمس و نذورات و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی (ع) حمل می کردیم. در راه پیغام حضرت رسید مطلع شدیم که باید بازگردیم؛ زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما بازگشتیم و آنچه نزدمان بود، همچنان نگه داشتیم، تا آنکه پس از مدتی امام (ع) پیغام فرستادند که اموال را بر شترانی که فرستاده بودیم، بار کنید و آنها را بدون ساربان روانه سازید. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی به حضور امام رسیدیم. فرمود: به اموالی که فرستاده اید، بنگرید! دیدیم اموال در خانه آن حضرت به همان حال محفوظ است. [22]

شبکه وکالت

شرایط بحرانی که امامان شیعه با آن روبرو بودند، ایجاب می کرد که به ابزار جدیدی برای برقراری ارتباط با پیروان خود دست یابند و این چیزی جز شبکه ارتباطی وکالت و تعیین نمایندگان در مناطق مختلف نبود. هدف اصلی این روش دو چیز بود: یکی جمع آوری اموال (خمس، زکات، نذور و هدایا) از مناطق مختلف و دیگری پاسخ به شبهات فقهی و عقیدتی شیعیان.

بخشی از نامه های امام هادی (ع) را مراسلاتی تشکیل می دهد که بر اساس آنها، عزل یا نصب وکیل از جانب ایشان انجام شده است. از جمله این نامه ها، این نامه است که آن حضرت در سال 232ق، به

علی بن بلال، وکیل محلی خود در بغداد، نوشتند:

«من ابوعلی (بن راشد) را به جای علی بن حسین بن عبد ربه [23] منصوب کردم.

این مسئولیت را بدان جهت به او واگذار کردم که وی از صلاحیت لازم و کافی برخوردار است؛ به نحوی که هیچ کس بر او تقدم ندارد. می دانم که تو (علی بن بلال) بزرگ ناحیه خود هستی. به همین جهت خواستم طی نامه ای جداگانه تو را از این موضوع آگاه کنم. در عین حال، لازم است از او پیروی کنی و وجوه جمع آوری شده را به وی بسپاری. پیروان دیگر ما را نیز به این کار سفارش کن و به آنان چنان آگاهی ده که وی را یاری کنند ت بتواند وظایف خود را انجام دهد» . [24]

همچنین امام دهم (ع) نامه ای به وسیله خود ابوعلی بن راشد به شیعیان بغداد، مدائن و عراق ارسال کردند:

«من ابوعلی بن راشد را به جای حسین بن عبد ربه و وکلای قبلی خود برگزیدم و اینک او نزد من به منزله حسین بن عبد ربه است. اختیارات وکلای قبلی را نیز به ابوعلی بن راشد دادم تا وجوه مربوط به من را بگیرد و او را که فردی شایسته و مناسب است، برای اداره امور شما برگزیدم و بدین منصب گماشتم. شم که رحمت خدا بر شما باد برای پرداخت وجوه نزد او بروید. مبادا رابطه خود را با او تیره سازید. اندیشه مخالفت با او را از ذهنتان خارج سازید. به اطاعت خدا و پاک کردن اموالتان بشتابید. از ریختن خون یکدیگر خودداری کنید. یکدیگر را در راه نیکوکاری و تقوا یاری

دهید و پرهیزکار باشید تا خدا شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و نمیرید، مگر آنکه مسلمانان باشید.

من فرمانبرداری از او (ابوعلی بن راشد) را همچون اطاعت از خودم لازم می دانم و نافرمانی از او را نافرمانی در برابر خود می دانم. پس بر همین شیوه باقی باشید که خداوند به شما پاداش می دهد و از فضل خود وضع شما را بهبود می بخشد. او به آنچه در خزانه خود دارد، بخشنده و کریم، و به بندگان خود سخاوتمند و رحیم است. ما و شما در پناه او هستیم.

این نامه را به خط خود نوشتم. سپاس و ستایش بسیار، تنها شایسته خداست» . [25]

امام نامه دیگری در همین زمینه به وکلای خود در بغداد، مدائن و کوفه نوشت:

«ای ایوب بن نوح! به موجب این فرمان از برخورد با ابوعلی (بن راشد) خودداری کن. هر دو موظفید در ناحیه خاص خویش به وظایفی که بر عهده تان واگذار شده، عمل کنید. در این صورت می توانید وظایف خود را بدون نیاز به مشاوره با من انجام دهید.

ای ایوب! بر اساس این دستور، هیچ چیز از مردم بغداد و مدائن نپذیر و به هیچ یک از آنان اجازه تماس با من را نده. اگر کسی وجوهی را خارج از حوزه مسئولیت تو آورد، به او دستور ده به وکیل ناحیه خود بفرستد.

ای ابوعلی! به تو نیز سفارش می کنم که آنچه را به ایوب دستور دادم، عیناً اجرا کنی» . [26]

نامه دیگر در این مورد، نامه آن حضرت است به ابراهیم بن محمد همدانی که او نیز از وکلای حضرت بود. ایشان به وی

نوشتند:

«وجوه ارسالی رسید. خدا از تو قبول فرماید و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت همراه ما قرار دهد ... نامه ای به نضر (بن محمد همدانی) نوشتم و به او سفارش کردم که متعرض تو نشود و با تو مخالفت نکند و موقعیت تو را نزد خویش به وی اعلام کردم. به ایوب (ابن نوح) نیز عیناً همین دستور را دادم. همچنین به دوستداران خود در همدان نامه ای نوشتم و به آنان تأکید کردم که از تو پیروی کنند و یادآوری کردم که ما جز تو وکیلی در آن ناحیه نداریم» . [27]

نامه به متوکّل

عبدالله بن محمد، متصدی امور جنگ و نماز در شهر مدینه بود و نزد متوکل در مورد حضرت سعایت می کرد و پیوسته ایشان را آزار می داد. امام نامه ای به متوکل نوشتند و در آن جریان آزار و اذیت عبدالله بن محمد و دروغگویی او را در سعایت هایش برای متوکل یادآور شدند. [28] غیر از عبدالله بن محمد، مزدوران دیگری هم برای خوش خدمتی به بنی العباس چنین نامه های در مورد امام هادی (ع) برای متوکل نوشتند؛ مانند «بریحه» که خطاب به متوکل چنین نوشت:

«اگر به حرمین (مکه و مدینه) احتیاج داری، علی بن محمد (ع) را از مدینه خارج کن؛ چرا که او مردم را به طرف خود می خواند و جمع کثیری پیرو او شده اند» . [29] زن متوکل نیز نامه ای به همین مضمون برای وی نوشت.

نامه متوکل به امام (ع)

سعایت های دروغین مزبور بخشی از علل آوردن اجباری (ولی به ظاهر محترمانه و اختیاری) حضرت هادی (ع) از مدینه به سامرا بود. لازم است گفته شود که سامرا محل اصلی استقرار نیروهای نظامی و انتظامی متوکل بود. از این رو، در تاریخ و روایات، از این شهر تعبیر به «عسکر» شده است و از امام هادی (ع) نیز به «ابی الحسن العسکری» تعبیر می شود.

متوکل نامه ای به امام هادی (ع) نوشت و در آن با لحنی بسیار مزوّرانه و به ظاهر با ادب درخواست کرد آن حضرت به سامرا نقل مکان کنند. نامه

بدین شرح است:

«بسم الله الرحمن الرحیم. اما بعد؛ همانا امیرالمؤمنین (متوکل) قدر و منزلت تو را می شناسد و خویشاوندی تو را منظور می دارد و حقّت را لازم می داند و برای بهبودی امر تو و خاندانت،

هر چه لازم باشد فراهم می سازد و وسایل عزّت و آسودگی خاطر تو و ایشان را آماده می کند و منظورش از این رفتار و احسان، خشنودی پروردگار و ادای حق واجب شماست که بر او لازم شده! و همانا امیرالمؤمنین (متوکل) دستور داد که عبدالله بن محمد را از تولیت و تصدی امر جنگ و نماز در مدینه برکنار و معزول کنند؛ زیرا چنانکه شما یادآور شده اید، او حق شما را نشناخته و قدر و مقام شما را سبک شمرده و شما را به امری (ادعای خلافت) متهم ساخته که امیرالمؤمنین (متوکل) می داند از آن بری هستید و خلیفه می داند که شما راست می گویید و خود ر برای این کار (خلافت) آماده نکرده اید و چنین آرزویی ندارید. امیرالمؤمنین (متوکّل)، محمد بن فضل را والی مدینه کرده و به او دستور داده تا شما را گرامی دارد و دستور و فرمان شما را انجام دهد و بدین وسیله به خد و امیرالمؤمنین (متوکل) تقرب جویید.

ضمناً امیرالمؤمنین، مشتاق دیدار و زیارت شماست و دوست دارد تجدید عهدی با شما کرده باشد. اگر مایل به زیارت و ماندن نزد او تا هر زمان که بخواهید، هستید، خود و هر کس از خانواده و غلامان و اطرافیان که می خواهند، با کمال آرامش و آسودگی خاطر به سوی خلیفه حرکت فرمایید و هر طور که خواهید، راه را طی کنید و هر روز که خواستید، توقف کنید، و اگر بخواهید «یحیی بن هرثمه، خدمتکار مخصوص خلیفه، و لشکریانی که همراه او هستند، همراه شما باشند و در منزل کردن و راه پیمایی همه در رکاب شما باشند و البته اختیار این

امر به دست شماست و ما او را برای انجام فرمان شما خدمتتان روانه کردیم. پس، از خدا طلب خیر کرده، کوچ کن تا نزد امیرالمؤمنین بیایی که نزد او هیچ یک از برادران و فرزندان و خانواده و نزدیکانش محبوب تر از تو نیست و او نیز به کسی جز شما مهربان تر نیست و هیچ کس برای آرامش خاطر خلیفه از شما بهتر نیست.

والسلام علیک و رحمه الله و برکاته. نگارنده: ابراهیم بن عباس، سال 243 هجری» . [30]

دلیل بر تزویزآمیز بودن این نامه این است که پس از ورود حضرت به سامرا، متوکل به مدّت یک روز به حضرت اجازه ملاقات نداد و به مدت یک روز ایشان را در «خان الصعالیک» (کاروان سرای گدایان) منزل داد.

نامه به مردم اهواز

از نامه های امام دهم (ع)، نامه ای به مردم اهواز است که در پاسخ نامه آنان درباره جبر و تفویض نوشته شد. نامه حضرت بسیار طولانی است و مرحوم «حرّانی» (از علمای قرن چهارم) آن را در کتاب ارزشمند «تحف العقول» ذکر کرده است. [31]

ابتدای نامه چنین است:

«مِنْ عَلی بْنِ مُحَمّدٍ. سَلامٌ عَلَیکُمَ وَ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی وَ رَحْمهُ اللهِ وَ بَرَکاتُه. فَاِنَّهُ وَرَدَ علی کِتابُکُمْ ما ذَکَرْتُم مِنْ اِختِلاَفِکُمْ فی دینِکُمْ ... » .

گر چه اصل نامه در مورد پاسخ به شبهه جبر و تفویض است، لکن حضرت، ابتدا به مبحث امامت پرداخته اند و به گونه ای مطلب را طرح کرده اند که هر مسلمان آزاد اندیشی به راحتی آن را می پذیرد و آن حضرت در بحث از جبر و تفویض، سخنانشان را به سخنان امام صادق (ع) مستند می سازند که این خود، در خور تأمل

و دقّت است.

محتوای نامه چنین است:

«خداوند به انسان توانایی عنایت فرموده و انسان بدین وسیله به انجام امورش می پردازد، نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است بین این دو، چنانچه معتقد به جبر شویم، مانند این است که شخصی، برده خود را به بازار بفرستد، بدون اینکه پول در اختیار او گذارد، و از وی بخواهد برای او کالا خریداری کند. این عبد با دست خالی از بازار بر می گردد؛ چون توانایی بر خرید نداشته است. آن گاه مولا او را مؤاخذه کند که چرا چیزی نخریدی !؟ بدیهی است که این ظلم است. قائلین به جبر نیز می گویند: خدا به انسان هیچ توانایی عنایت نکرده و در عین حال، از او انجام واجبات و ترک محرمات را خواسته و این ظلم است: وَلا یظلِمُ رَبُّکَ اَحَداً.

و چنانچه معتقد به تفویض شویم، مانند این است که کسی برده بخرد و به او امر و نهی کند و او فرمان مولای خود را بپذیرد و آخر الامر مولا از دست او خسته شده، او را به حال خود واگذار کند و بگوید: هر چه می خواهی، انجام ده و چون او را مؤاخذه کند که چرا چنین کردی، عبد در پاسخ بگوید: خودت امر را به من واگذار کردی ! این عجز و ضعف مولاست.

قائلین به تفویض همین را در مورد خدا می گویندکه خداوند هیچ چیز را از ما نخواسته و کار را به خودمان واگذار کرده و حال آنکه خداوند می فرماید: (ولا یرضی لعباده الکفر)؛ او راضی به کفر بندگانش نیست» .

در پایان نامه، حضرت به این آیه استشهاد می فرماید (فَبَشِّر عِبادی الَّذینَ یستَمعونَ القَولَ

فَیتَّبعوُن اَحْسَنَه ... اولئِکَ الَّذینَ هداهم الله و اولئِکَ هُم اُولُوالالبابِ).

اخبار غیبی

شخصی از اهل مدائن نامه ای خدمت امام هادی (ع) نوشت که چه مقدار از عمر متوکل باقی مانده است؟ حضرت مرقوم فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحیم.(قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنینَ دَأَبًا فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فی سُنْبُلِهِ إِلاّ قَلیلاً مِمّا تَأْكُلُونَ * ثُمّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ یَأْكُلْنَ ما قَدّمْتُمْ لَهُنّ إِلاّ قَلیلاً مِمّا تُحْصِنُونَ * ثُمّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عامٌ فیهِ یُغاثُ النّاسُ وَ فیهِ یَعْصِرُونَ). [32]

این ایات تعبیری است از جانب حضرت یوسف (ع) در مورد خواب پادشاه مصر و اشاره دارد به اینکه هفت سال باران می بارد و باید محصولات را ذخیره کنید و هفت سال خشکسالی است که از ذخیره استفاده می کنید و سپس باران فراوان خواهد بارید که به عصیر (میوه و دانه های روغنی) دست می یابید» .

این دو نامه (سؤال و پاسخ) از دو جهت اهمیت دارد: نخست اینکه بر اثر شدت اختناق دستگاه حاکم، مردم منتظر مرگ متوکل بودند تا از فشار ظلم رهایی یابند و دیگر اینکه امام (ع) چگونه با نوشتن آیات قرآن، هم مطلب را مخفیانه اطلاع دادند و هم اینکه زمان مرگ متوکل را پیشگویی کردند. در پایان حدیث آمده است که متوکل، دقیقاً در اوّل سال پانزدهم از دنیا رفت.

متوکل در سال 232 بر تخت حاکمیت نشست و در سال 248 به هلاکت رسید.

سؤالات فقهی

برخی از نامه های امام علی النقی (ع) را پاسخ به سؤالات فقهی تشکیل می دهد. جالب اینکه بعضی از این سؤال کنندگان، دشمن حضرت بودند، ولکن چون از عالمان خودشان پاسخ قانع کننده ای نیافتند، به امام (ع) پناه آوردند؛ مانند این مورد:

مرد نصرانی را که با زن مسلمان زنا

کرده بود، نزد متوکل آوردند. وقتی متوکل می خواست حد او را اجرا کند، آن مرد مسلمان شد. یحیی بن اکثم گفت: اسلام ما قبل خود را محو می کند (حد اجرا نمی شود). برخی دیگر گفتند: سه حد بر او اجر می شود. (در روایت مقصود معلوم نشده). متوکل که چنین دید، به امام هادی (ع) نامه نوشت و پاسخ این مسئله را درخواست کرد. حضرت در پاسخ نوشتند: «یضرب حتی یموت؛ باید زده شود تا بمیرد» . عالم نمایان دربار متوکل این مطلب را قبول نکردند. متوکل مجدداً نامه ای خدمت حضرت نوشت که علت این حکم چیست؟

امام در پاسخ فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحیم.) فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنّا به مشرکین (؛ [33] «چون عذاب ما را دیدند، ایمان آوردند و گفتند: به آنچه مشرک بودیم، کفر می ورزیم» .

متوکل این حکم را از امام پذیرفت و اجرا کرد. [34]

نامه دیگر در زمینه سؤالات فقهی، نامه محمد بن حسن مصعب مداینی است. او می گوید: نامه ای خدمت امام هادی (ع) نوشتم و سؤال کردم: سجده کردن بر روی شیشه چگونه است؟ نامه را ارسال کردم، ولی بعد با خود گفتم: شیشه از شن درست می شود و نباید اشکال داشته باشد! حضرت در پاسخ نوشتند: جایز نیست، و اگر با خود فکر کردی که شیشه از ریگ است، پس بدان که نمک (شاید مقصود آهک باشد)، همراه آن است و سجده بر نمک جایز نیست» . [35]

نهایت بزرگواری

محمد بن طلحه می گوید: روزی امام هادی (ع) به جهت امری از سامرا خارج شدند و به یکی از روستاهای اطراف آن رفتند. مرد عربی آمد و

با ایشان کار داشت. به او گفته شد که امام (ع) در فلان موضع هستند. آن شخص به آنجا رفت و نزد حضرت شرفیاب شد. ایشان فرمودند: «ما حاجتک؟ چه کار داری؟» گفت: از اعراب کوفه و شیعه جدّت علی (ع) هستم و قرض دارم که تحمّل آن برای من مشکل است و کسی جز شما را برای ادای آن نیافتم. حضرت فرمود: تو را خوشحال خواهم کرد. سپس دستور داد آن روز را نزد حضرت بماند. فردا صبح، امام (ع) به او فرمود: من حاجتی از تو دارم که تقاضا می کنم هرگز آن را ردّ نکنی. آن مرد عرب قبول کرد.

حضرت بر روی ورقی با خط مبارکشان نوشتند: من به این شخص بدهکار هستم، و مقدار را مشخص نمودند. آن گاه به آن مرد فرمودند: این ورق را بگیر. وقتی من به سامرا رسیدم و جمعی نزد من حاضر بودند، نزد من بیا و طلبت را بخواه و با من درشتی کن!

آن مرد عرب برگه را گرفت و قول داد که این گونه رفتار کند. امام (ع) به سامرا رفتند و در مجلسی نشسته بودند؛ در حالی که جمعی از یاران و درباریان خلیفه نیز حضور داشتند. در این هنگام آن مرد عرب وارد شد و همان گونه که امام فرموده بودند، رفتار کرد. امام (ع) (برحسب ظاهر) به او فرمودند: من عذر می خواهم و با من مدارا کن، بعد دین خود را می پردازم.

این مطلب به متوکّل منتقل شد. دستور داد تا سی هزار درهم به امام (ع) پرداخت کردند. ایشان تمام آن را به مرد عرب هدیه کردند و فرمودند: بگیر و قرضت

را از آن پرداخت کن و بقیه را بر اهل و عیالت انفاق کن و عذر ما را بپذیر!

آن مرد عرب گفت: یا بن رسول الله! درخواست من با کمتر از یک سوم آن هم برآورده می شود، «ولکن الله اعلم حیث یجعل رسالته» . مرد پول ها را گرفت و بازگشت. [36]

پی نوشت ها

[1]. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی (م573)، موسّسه الامام المهدی، ج1، ص419.

[2]. همان، ص399؛ اثبات الهداه، شیخ حرّ عاملی (م1104)، ج3، ص381.

[3]. همان.

[4]. اصول کافی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، ج1، ص145.

[5]. ابوجعفر، فرزند دیگر امام هادی و برادر امام عسکری است و در ابتدای امر، شیعیان فکر می کردند که او امام بعدی خواهد بود، ولی وی در زمان حیات امام هادی از دنیا رفت و این سبب تحیر شیعیان گردید؛ مانند آنچه در قضیه اسماعیل و موسی بن جعفر اتفاق افتاد.

[6]. توبه/115.

[7]. بقره / 106.

[8]. اصول کافی، ج2، ص117.

[9]. همان، ص116.

[10]. همان، ص426؛ الارشاد، شیخ مفید (م413)، انتشارات علمیه اسلامیه، ج2، ص292.

[11]. رجال کشی، شیخ طوسی، مؤسسه آل البیت، ج2، ص804.

[12]. همان، ص804.

[13]. همان، ص805.

[14]. همان، ص806.

[15]. همان.

[16]. همان، ص807.

[17]. همان؛ وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی (م1104)، مؤسسه آل البیت، ج28، ص319.

[18]. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص606.

[19]. انبیاء / 49.

[20]. التوحید، شیخ صدوق (م381)، مؤسّسه النشر الاسلامی، ص224.

[21]. بحار الانوار، علامه مجلسی (م1110)، مؤسسه الوفاء، ج50، ص65

[22]. همان، ص185.

[23]. علی بن حسین بن عبد ربه در سال 229ق، در مکه در گذشت و امام هادی ابوعلی را به جای وی منصوب فرمودند (رجال کشی، ح984).

[24]. رجال کشی، ح991.

[25]. همان.

[26]. همان، ح992.

[27]. همان، ح1136.

[28]. الارشاد، ج2، ص296.

[29]. بحارالانوار، ج50، ص209.

[30]. الارشاد، ج2، ص297.

[31].

تحف العقول، انتشارات علمیه اسلامیه، ص538 562.

[32]. یوسف / 49.

[33]. غافر / 84.

[34]. بحار، ج50، ص172.

[35]. اثبات الهداه، ج3، ص381.

[36]. بحار، ج50، ص153. باید توجه داشت: شاید حضرت می خواست خالی بودن دست خویش را به خلیفه نشان دهد و این طرح نوعی استتار و تقیه بوده است.

امام هادی علیه السلام و فرهنگ دعا و زیارت

این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که شیعه از فرهنگ ادعیه و زیارات بسیار غنی برخوردار است، به طوری که هیچ یک از فِرق اسلامی از این مقدار ادعیه و زیارات، بهره مند نیستند. این نشان از چهره معنوی تشیع و عرفان شیعی است که خلوص دینی و تزکیه نفس را در جامعه تشیع قوت می بخشد.

دعا جایگاه والایی در میان امامان علیهم السلام داشته و از برخی از آنان ادعیه فراوانی نقل شده است در کارنامه امام هادی (ع) نیز دعا و زیارت از تربیت شیعیان و آشنا ساختن آنها با معارف شیعی، نقش عمده ای ایفا کرده است. این دعاها به جز راز و نیاز با خدا، به صورتهای مختلف، به پاره ای از مسائل سیاسی – اجتماعی نیز اشاراتی دارد، اشاراتی که در حیات سیاسی شیعه بسیار موثر بوده و به طور منظم، مفاهیم خاصی را به جامعه تشیع القاء می کرده است. اینک به چند نمونه از مسائل مطروحه در این دعاها اشاره می کنیم:

ایجاد پیوند میان مردم و اهل بیت علیهم السلام

افزون بر صلواتهای مکرر بر محمد آل محمد (ع) که در این دعاها و تقریبا تمامی ادعیه ائمه اهل بیت

(ع) وجود دارد – نسبت به ارتباط محکم و ناگسستنی میان امت و آل محمد (ع) تاکید خاصی شده است. به عنوان نمونه، قطعه ای از

یک دعا را ملاحظه فرمایید:

اللّهُمّ فَصَلَّ عَلی مُحَمَد وَ آلِهِ وَ لا تَقطَع بینی و بَینَهُم فِی الدُنیا وَ الآخِرَه و اجعَل عَمَلی بِهِم مُتَقَبَّلا. (1)

پروردگارا! درود فرست بر محمد و آل محمد (ع) و ارتباط میان من و ایشان را در دنیا و آخرت قطع مفرما و اعمال مرا به خاطر ایشان قبول فرما.

تاکید بر مقام والا و رهبری اهل بیت علیهم السلام

در زیاراتی که از امام هادی (ع) روایت شده، به طور مکرر بر این معنا تاکید شده و اهل بیت رسول خدا علیهم السلام به معنای خاص آن، با تعبیرهایی همچون: " معدن الرّحمه، خُزان العلم، قاده الأُمم، ساسه العباد، امناء الرحمان، ائمه الهدی، وَرَثه الانبیاء و حجج اللّه علی اهل الدنیا و الاخره والاولی " وصف شده اند، (2) همچنین در همین زیارت، خطاب به ائمه هدی (ع) آمده:

أشهَدُ أنَکُمُ الأئِمَهُ الّراشِدوُنَ، المَهدیوُن المَعصومون، المُکرّمون، المُقرّبون، المُتّقون، الصّادقون، المصطفون، المطیعون لِلّه ...

گواهی می دهم که شما امامان، مرشد، هادی، معصوم، بزرگوار، مقرب نزد خدا، پرهیزگار، راستگو، برگزیده و مطیع خداوند هستید.

ادامه این فقرات، علاوه بر آن که خصایص ائمه طاهرین علیهم السلام را بیان کرده، شیعیان را با تعریف دقیق امام و خصوصیاتی که باید دارا باشد آشنا می سازد.

تأکید بر مکتب اهل بیت علیهم السلام

در بخشی دیگر به شیعیان می آموزد که امامان خود را در جایگاهی بدانند و در شهادت نسبت به آنها، می گوید:

وَجاهَدتُم فِی اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ حَتّی أعلَنتُم دَعوَتَهُ وَ بَینتُم فَرائِضَهُ وَ أقَمتُم حُدودَهُ وَنَشرتُم شَرائِعَ أحکامِهِ وَ سَنَنتُم سُنَتَهُ ... وَ فَصلُ الخِطابِ عِندَکُم وَ آیاتُ اللهِ لَدَیکُم وَعَزائِمُهُ فیکُم وَ نورُهُ وَ بُرهانُهُ عِندَکُم

وَأمرُهُ إلَیکُم. (شهادت می دهم) که شما آنگونه که سزاوار بود جهاد کردید، تا آنجا که دعوت خداوند را آشکار نمودید، احکام الهی را روشن ساخته، حدود الهی را اقامه کردید، شریعت الهی را نشر دادید و سنتهای خداوندی را استوار نمودید ... فصل الخطاب و آیات الهی نزد شماست، استوانه های خداوند در میان شماست، چنان که نور و برهان خداوند هم نزد شماست و امر خداوند به شما واگذار شده. بدین ترتیب از دید امام، معارف حقهء الهی را تنها در مکتب اهل بیت پیامبر (ع) می توان یاد گرفت. در این صورت تنها کسانی بر حقّند که پیروی از مکتب و تعلیمات این خاندان پاک کرده باشند و گرنه مارق و از جادّه حق کنار افتاده اند؛ فَالرّاغِبُ عَنکُم مارِقُ وَاللاّزِمُ لَکُم لا حِقُ. (3)

4- مبارزه با ظلم و ستم

از آشکارترین مفاهیم مقبول شیعه، مبارزه با ستم است. این مطلب به روشنی در دعاهای رسیده از امام هادی علیه السلام به چشم می خورد. دعایی مانند " دعاء المظلوم علی الظالم " به طور مستقل، دعایی است که از خداوند بر ضد ستم ستمکاران و جباران استمداد شده است. این درست است که در دعای مذکور، از میان بردن ستم به خدا واگذار شده، ولی در واقع، می تواند هدف ازآن، آگاه کردن مردم از وجود ستم و وجوه مختلف آن در جامعه باشد که این خود قدم اساسی برای از میان بردن آن است. این دعا به دنبال ستم و اهانتی که از طرف متوکل نسبت به امام (ع) روا داشته شد، از سوی آن حضرت انشاء شد که آشکارا جنبه سیاسی دارد. متن دعا ذیلا از

نظر خواننده محترم می گذرد.

فَها أنَا ذا یا سَیدی مُستَضعَفٌ فی یدَیهِ مُستَضامٌ تَحتَ سُلطانِهِ مُستَذِلٌّ بِعِنائِهِ مَغلُوبٌ مَبغی عَلَی مَغضوُبٌ وَجِلٌ خائفٌ مُرَوَّعٌ مَقهوُرٌ ... فَأسئَلُک َیا ناصِرَ المَظلوُم المَبغی عَلَیهِ إجابَهَ دَعوَتی، فَصَلَّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ خُذهُ مِن مَأمَنِهِ أخذَ عَزیزٍ مُقتَدِرٍ وَافجأه ُ فی غَفلَتِهِ مُفاجِئَهَ مَلیکٍ مُنتَصِرٍ وَاسلُبهُ نِعمَتَهُ وَ سُلطانَهُ وَافضَض عَنهُ جُموعَهُ وَ أعوانَهُ وَ مَزَق مُلکَهُ کُلَ مُمزَقٍ ... وَ اقصِمهُ یا قاصِمَ الجبابِرَهِ وَاهلُکهُ یا مُهلِکَ القروُنِ وَاَبِرهُ یا مُبیر الأُمَمُ الظّاَلِمَهِ وَاخذُلهُ یا خاذِلَ الفِئاتِ الباغیه ... (4)

پی نوشت ها:

1- مصباح المتهجد، ص 239.

2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 60.

3- مسند الامام الهادی علیه السلام، ص 249.

4- همان، صص 190-189.

هادی انسانیت راستین

در سالهای اخیر کتاب هایی با موضوعات برقراری ارتباط موثر، اثرگذاری بر دوستان، دوستیابی، راههای متعدد محبت کردن و ... در سطح جهان بیشترین تعداد مخاطبان را به خود اختصاص داده است. اگر در کشور خودمان هم سری به کتابفروشی ها بزنیم و با نیم نگاهی بر عناوین کتاب ها خواهیم دید که کتاب های روانشناسی، دوست یابی در کمترین زمان ممکن، ارتباط متقابل و موثر و نحوه اثرگذاری بیشترین عناوین و بیشترین متقاضیان را دارد. دنیای امروز دنیای ارتباطات است و انسانی در این دنیا موفق است که مؤثرترین ارتباط را با افراد پیرامون خود داشته باشد. فردگرایی رو به تزاید در دنیای امروز سبب شده است که انسان ها از یکدیگر فاصله گرفته و برای درک متقابل و رسیدن به همزبانی و همدلی با یکدیگر مشکل داشته و نیازمند آموزش هایی باشند، از اینرو شاهد استقبال از اینگونه کتب هستیم.

این موضوعات جدیدترین و نتیجه آخرین تحقیقات

روانشناسان و جامعه شناسان است و بیان می کند که جامعه سالم از انسان های سالم (روانی و جسمانی) تشکیل یافته است و تمام دستاوردهای انسانی و سرعت پیشرفت، بر روابط انسانی استوار است. اگر روابط میان افراد یک جامعه روابط سالم و بر اساس اصول انسانی باشد حتماً و قطعاً آن جامعه راه پیشرفت و ترقی را با سرعت بیشتری طی خواهد کرد. از سوی دیگر انسان امروز به صورت سرسام آوری با کمبود وقت مواجه است از اینرو است که شاخه هایی از قبیلNLP، مدیریت ذهن و مدیریت زمان ابداع شده تا آدمی در این عصر پرشتاب با تسلط بر ذهن، روح و شرایط پیرامون بیشترین بهره را از ساعات خود ببرد.

اولین گام برای رسیدن به ارتباط مؤثر و سالم، درک متقابل است که این موضوع را در کلام امام هادی می توان آشکارا دید:

" فروتنی آن است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو چنان باشند. "

و همچنین در کلام دیگری از این امام معصوم می خوانیم: " از کسی که بر او خشم گرفته ایی، صفا و صمیمیت مخواه از کسی که به وی خیانت کرده ایی وفا مطلب و از کسی که به او بدبین شده ایی، انتظار خیرخواهی نداشته باش" و امام جان کلام را چنین می فرمایند (و بنگرید که در مناسبات انسانی چقدر به کار می آید)؛ " "دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنهاست. "

این جملات، الفبای درک متقابل است و به انسان می آموزد که دیگران به اندازه ماحق دارند: نه بیشتر و نه کمتر!

اینگونه اندیشیدن وزیستن انسان را از خودخواهی و خودبینی دور خواهد ساخت.

دومین

گام در دستیابی به ارتباط موثر آن است که دریابیم محبت دیگران در حق ما نه وظیفه که تنها لطف و محبت آنان است و ما موظف هستیم در برابر این دوستی و محبت سر تسلیم و سپاسگزاری فرود آوریم؛ امام هادی در این زمینه می فرمایند:

" هر که دوستی و نظر نهایی اش را برای تو همه جانبه گرداند، طاعتت را برای او همه جانبه گردان

. "گام بعدی در برقراری ارتباط با دیگران آن است که بدانیم دیگران هم حق دارند نظرات خود را داشته باشند، با نظرات خود رفتار کرده، زندگی کنند و نباید هیچگاه درصدد تحمیل نظراتمان بر دیگران باشیم که این فرآیند به جدال منتهی می گردد.

امام هادی در این زمینه می فرمایند:

" جدال دوستی قدیمی را تباه می کند و پیوند اعتماد را می گشاید و کمترین چیزی که در آن است غلبه بر دیگری است که آن هم سبب جدایی می شود. "

و کلام آخر در مدیریت زمان است، فرصت ها هدایای ارزشمندی هستند که به صورت اتفاقی و گذرا پیش نمی آیند. مجموعه فرآیندها و رویدادهای متعدد دست به دست هم می دهند و فرصت های نیکو را در اختیارمان می نهند. باید هوشیار بود تا با مدیریت مطلوب و روزآمد بر زمان این فرصت ها را فراچنگ آورد. امام هادی در این زمینه می فرمایند:

"افسوس کوتاهی در انجام کار را با گرفتن تصمیم قاطع جبران کن. "

زندگی نعمتی است که تنها یک بار در اختیار آدمی قرار می گیرد، امتحانی است که بدون آمادگی قبلی در آن شرکت می کنیم و آنگاه آن را می شناسیم که دیگر آن نعمت رو به اتمام است. در این امتحان ناگهانی و بدون اعلام

قبلی آن کسی پیروز و سربلند است که با اتکا بر دانش و با اتکا بر توانایی های فردی و با تمام قوا در آن شرکت جوید. یکی از راههایی که ما را برای بهره برداری بیشتر از این یگانه نعمت یاری می دهد سخنان بزرگانی است که با علم بیکران خود راه های بهتر زیستن را در اختیار ما نهاده اند. بهتر آن است به جای آنکه احادیث فراوانی از ائمه اطهار را از حفظ داشته باشیم تنها به یک یا چند از آنها عمل کنیم. خواهیم دید که از فردای آن، زندگی رنگ دیگری خواهد گرفت و شادمانه تر و موثرتر از هر زمان دیگری خواهیم زیست. فراموش نکنیم که ارسال پیامبران وامامت امامان تنها برای یک هدف بوده است: ساختن انسانی که لایق خطاب" فتبارک الله احسن الخالقین " باشد. با فرا رو نهادن اینگونه سخنان مطمئنا می توان به آن هدف دست یافت. ا مدیریت مطلوب و روزآمد بر زمان این فرصت ها را فراچنگ آورد. امام هادی در این زمینه می فرمایند:

"افسوس کوتاهی در انجام کار را با گرفتن تصمیم قاطع جبران کن. "

زندگی نعمتی است که تنها یک بار در اختیار آدمی قرار می گیرد، امتحانی است که بدون آمادگی قبلی در آن شرکت می کنیم و آنگاه آن را می شناسیم که دیگر آن نعمت رو به اتمام است. در این امتحان ناگهانی و بدون اعلام قبلی آن کسی پیروز و سربلند است که با اتکا بر دانش و با اتکا بر توانایی های فردی و با تمام قوا در آن شرکت جوید. یکی از راههایی که ما را برای بهره برداری بیشتر از این یگانه نعمت یاری

می دهد سخنان بزرگانی است که با علم بیکران خود راه های بهتر زیستن را در اختیار ما نهاده اند. بهتر آن است به جای آنکه احادیث فراوانی از ائمه اطهار را از حفظ داشته باشیم تنها به یک یا چند از آنها عمل کنیم. خواهیم دید که از فردای آن، زندگی رنگ دیگری خواهد گرفت و شادمانه تر و موثرتر از هر زمان دیگری خواهیم زیست. فراموش نکنیم که ارسال پیامبران وامامت امامان تنها برای یک هدف بوده است: ساختن انسانی که لایق خطاب" فتبارک الله احسن الخالقین " باشد. با فرا رو نهادن اینگونه سخنان مطمئنا می توان به آن هدف دست یافت.

گوش بسپاریم به هادی دلها

مذهب اهل بیت (علیهم السلام) در روزگار امام هادی به مرحله رشد و پختگی رسیده بود اما خطر تند روی که از طریق فرهنگهای وارداتی از سوی شرق در عمق جان برخی از مسلمانان نفوذ یافته بود، نیازمند نیرویی ایمانی برای پاسخ به این خطر بود تا مبادا به خاطر تبلیغ دشمنان و به ویژه خلفای عباسی که جایگاه ائمه را نمی شناختند و آنان و یا هواخواهان شان را متهم به غلو می کردند روح معنویت در مردم کاستی بگیرد. نیاز دیگر مذهب اهل بیت این بود که محتاج متون جامعی بود تا به منزله درسهای توجیهی باشد که بدون افزونی و کاستی اصول عقاید را در برگیرد. از این روست که زیارت جامعه از ناحیه امام هادی (ع) مطرح می شود. در این زیارت، ائمه (ع) به دور از هر گونه غلو و در همان جایگاه حقیقی خود، معرفی و باز شناخته شده اند.

حال در برخی از کلمات نورانی این زیارت که می تواند بهترین وسیله برای

تحکیم مهر و محبت ائمه در دل ما باشد، تدبر می کنیم. این محبت و مهر در واقع امتداد محبت مؤمن به پروردگارش محسوب می شود و به هیچ وجه جایگزین آن نیست:

السلام علیکم یا أهل بیت النبوه، وموضع الرساله، ومختلف الملائکه، ومهبط الوحی، ومعدن الرحمه، وخزان العلم، ومنتهی الحلم، واصول الکرم، وقاده الأمم، واولیاء النعم، وعناصر الأبرار، ودعائم الأخیار، وساسه العباد، وارکان البلاد، وابواب الایمان، و أمناء الرحمن، وسلاله النبیین، وصفوه المرسلین، وعتره خیره رب العالمین، و رحمه الله و برکاته، السلام علی ائمه الهدی، و مصابیح الدجی، واعلام التقی، و ذوی النهی، و أولی الحجی، و کهف الوری، و ورثه الأنبیاء، والمثل الأعلی، والدعوه الحسنی، و حجج الله علی اهل الدنیا والأخره والأولی، و رحمه الله و برکاته. السلام علی محال معرفه الله، و مساکن برکه الله، و معادن حکمه الله، و حفظه سرالله، و حمله کتاب الله، واوصیاء نبی الله و ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله و رحمه الله و برکاته. السلام علی الدعاه إلی الله، و الأدلاء علی مرضات الله، و المستقرین فی امرالله، و التامین فی محبه الله، و المخلصین فی توحید الله، و المظهرین لأمرالله و نهیه، و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و رحمه الله وبرکاته" (1)

امام شناسی در زیارت جامعه کبیره

" درود بر شما ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت و (مرکز) آمد و شد فرشتگان و محل فرود وحی و مکان رحمت و گنجوران دانش و غایت خویشتنداری و حلم و بنیانهای کرم و رهبران امتها و صاحبان نعمتها و ریشه های نیکان و ستونهای گزیدگان و تربیت کنندگان بندگان و

ارکان کشورها و دروازه های ایمان و امینان خدای رحمان و تبار پیامبران و گزیده رسولان و عترتی منتخب پروردگار جهانیان، و رحمت و برکات خدا بر شما باد! درود بر پیشوایان هدایت و چراغهای (روشن) در ظلمت و پرچمهای پرهیزگاری و صاحبان عقل و خرد و پناه مردمان و وارثان پیامبران و نمونه های برتر و دعوت نکو و حجتهای خداوند بر مردم دنیا و آخرت و اولی و رحمت و برکات خدا بر شما باد! درود بر جایگاههای معرفت خدا و خانه های برکت خدا و معدنهای حکمت خدا و پاسداران سرّ خدا و حاملان کتاب خدا و جانشینان پیامبران خدا و فرزندان رسول خدا (ص) و رحمت و برکات خدا بر شما باد! درود بر دعوت کنندگان به خدا و راهنمایان به خشنودیهای خدا و پایداران در فرمان خدا و کاملان در محبت خدا و مخلصان در توحید خدا و یاوران امر و نهی خدا و بندگان گرامی که در گفتار بر خدا پیشی نگرفتند و به فرمان او کار می رانند و رحمت و برکات خدا بر شما باد"!

اندرزهای درخشان

آن حضرت در اندرز به یکی از دوستان خود فرمود:

" ای فتح! آن که فرمان آفریدگار را گردن نهاد از خشم آفریده به خود باک راه نداد و آن که آفریدگار را به خشم آورد، یقین کن که آفریدگار خشم آفریده را بر وی مستولی بدارد، و آفریدگار وصف نشود جز بدانچه خویشتن را بدان وصف کرده است و کجا توصیف شود آفریدگاری که حواس از یافتنش و گمانها از رسیدن به او و آنچه در دل می گذرد از توصیفش و دیدگان از احاطه به

او، درمانند. والاست از آنچه وصف کنندگان، توصیفش می کنند و برتر است از آنچه ستایندگان می ستایندش. در نزدیکی اش دور، کیفیت (چگونگی) را او چگونگی بخشید پس گفته نشود خود او چگونه است؟ و مکان را او پدید فرمود پس گفته نشود خود او کجاست؟ چون او از چگونگی و کجایی (مکان) به دور است. " (2)

و نیز فرمود: " هر که خدای را بپرهیزد در امان نگاه داشته شود و هر که خدا را فرمان برد، مورد اطاعت قرار گیرد و هر که آفریدگار را اطاعت کند از خشم مخلوق نترسد، هر که از مکر خدا و دردناک گرفتنش ایمن شد گردن کشی کرد تا آنجا که قضای خدا و امر نافذش بر وی فرود آمد و هر که دلیلی روشن از پروردگارش داشته باشد دشواریهای دنیا بر وی سبک آید و گرچه تکه تکه شود و پراکنده گردد. سپاسگزار به خود سپاس ستعادتمندتر است از نعمتی که باعث سپاس شده زیرا نعمت کالای این جهانی است و سپاس نعمت دنیا و آخرت است. خداوند دنیا را سرای آزمایش و آخرت را خانه فرجام قرار داد و بلای دنیا را وسیله ثواب آخرت گرداند و ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داد. ستمگر بردبار بسا که به وسیله حلم خود از ستمش گذشت شود و حق دار نابخرد بسا که به سبکسری خود نور حق خویش را خاموش سازد. هر که از روی دوستی به تو نظری دهد همه جانبه اطاعت او کن. هر که قدر خود نداند از شر او خود را آسوده مدان. دنیا بازاری است که مردمی از آن سود برند

و مردمی دیگر زیان بینند. " (3)

" جدل، دوستی قدیم را تباه سازد و گره استوار (در راه دوستی) پدید آرد، کمترین چیز در جدل برتری جستن است و همین برتری جستن از عوامل قطع رابطه است". " نکوهش، کلید دشمنی است، با این حال از حقد و کینه بهتر است".

و نیز فرمود: شب زنده داری گواراتر از خواب است و گرسنگی در خوبی خوارک بیفزاید. (آن حضرت این سخن را در تشویق بر نماز شب و روزه گرفتن فرمود)

" یادآر مرگ خویش را در میان خانواده ات که نه پزشکی تو را در آن هنگام از مرگ باز می دارد و نه دوستی تو را سود می رساند. "

" خشم بر آن که مالک اویی، پستی است. "

" حکمت در سرشتهای فاسد، کامیاب نشود. "

" بهتر از خیرو نیکی، کننده آن است و زیباتر از زیبا گوینده آن و برتر از دانش، حامل آن است و بدتر از شر، جلب کننده آن و خوفناک تر از ترس، آن که بر آن سوار است. "

" تو را از حسد پرهیز می دهم که- آثار- آن در تو آشکار می گردد ولی در دشمنت کارگر نمی شود. "

" اگر زمانی برسد که عدل در آن بر ستم غلبه داشته باشد حرام است کسی به دیگری گمان بد ببرد مگر آن که کاملاً آگاهی پیدا کند و اگر زمانی برسد که ستم در آن بر عدل چیرگی داشته باشد کسی نمی تواند به دیگری گمان خوب ببرد تا زمانی که به خوبی آن کس علم پیدا نکرده است. " (4)

پی نوشت ها:

1- زیارت جامعه از کتاب " الانوار اللامعه فی شرح زیاره

الجامعه"، عبدالله شبر، ص123.

2- بحارالانوار، ج50، صص177- 178.

3- فی رحاب ائمه اهل البیت (علیهم السلام)، ج4، ص180.

4- همان، ص 181.

علم کتاب در نزد اوست

موسی بن محمد می گوید: روزی یحیی بن اکثم را دیدم. او از من سؤالاتی پرسید، پس نزد برادرم امام هادی علیه السلام آمدم. از ایشان پرسیدم: یحیی ابن اکثم از من سوالاتی پرسیده و خواسته است تا به او جواب دهم. امام (ع) فرمودند: «آن سوالات چه هستند؟» گفتم: پرسیده است:

خداوند در قرآن می فرماید:

«آنکه نزدش بهره ای از کتاب بود (به سلیمان) گفت: من عرش (ملکه سبأ) را قبل از آنکه پلک بزنی نزدت حاضر خواهم کرد.» (نمل/40) سؤال کننده حضرت سلیمان و پاسخ دهنده آصف بن برخیا است. آیا سلیمان پیامبر به علم آصف نیازمند است؟

و در آیه: «اگر در آنچه بر تو فروفرستاده ایم شک داری، پس از قاریان کتب آسمانی بپرس.» (یونس/94) اگر مخاطب آیه خود پیامبر باشد پس او نیز شک کرده است (و دچار تردید شده است) و اگر مخاطب آیه کسی دیگری است پس قرآن بر چه کسی نازل شده است؟ ...

امام (ع) فرمودند: در جوابش بنویس. بسم الله الرَّحمن الرحیم. نوشته تو نزد من آمد، قصد داشتی ما را بیازمایی. ما سؤالاتت را جواب داده ایم پس گوش فراده و فهمت و قلبت را بدان مشغول بدار، همانا حجت بر تو آمده است. والسلام

در آیه اول، سلیمان به آنچه (آصف) می دانست و فراتر از آن عالم و آگاه بود؛ لیکن می خواست به امّت خود اعم از جن و انس بفهماند که حجت پس از او (آصف) است و آنچه آصف انجام داد به امر پروردگار از سلیمان آموخته

بود تا در پیشوایی و ولایت وی اختلاف بوجود نیاید و حجت بر همگان تمام باشد.

و در آیه دوم، مخاطب آیه شخص پیامبر است و آن حضرت کمترین شک و تردیدی درباره آنچه بر او نازل شده بود، نداشت؛ لیکن جاهلان می گفتند: چرا خداوند از ملائکه پیامبری مبعوث نکرد؟ و چرا خداوند پیامبر خودش را از خوردن، آشامیدن و رفت و آمد در معابر و بازارها بی نیاز نساخت؟

لذا خداوند به رسول اکرم وحی نمود تا در حضور معترضان جاهل، از قاریان کتاب (تورات) بپرسد.

آیا خداوند تا کنون پیامبری را که نه بخورد و نه بیاشامد و نه در بازارها رفت و آمد کند فرستاده است؟ (و چون چنین نیست ای محمد تو نیز مانند آنان هستی و در این موارد با دیگران فرقی نداری)

و اینکه خداوند تعبیر: (اگر شک داری)، را بکار می برد – با آنکه پیامبر هرگز شک نداشته است – برای رعایت انصاف در گفتگو و مجادله است.

منبع: کتاب تحف العقول، تالیف حسن بن شعبه حرانی.

هدایت های حکیمانه

امام هادی علیه السلام به یکی از شیعیانش فرمود: فلانی را ملامت کن و بگو: اگر خدا خیر بنده ای را بخواهد (در آن صورت) هرگاه ملامت شود بپذیرد.

- متوکل (یکی از خلفای عباسی) نذر نمود که اگر از بیماریش عافیت یابد مال کثیری را صدقه دهد، پس چون عافیت یافت از علما پرسید: اندازه مال کثیر چه مقدار است، هر کدامشان چیزی گفت ولی به معنای آن نرسید، پس از امام هادی علیه السلام پرسید، حضرت فرمود: هشتاد درهم بدهد، گفت: به چه دلیل؟ فرمود: خداوند به پیامبر خود وحی فرمود که: " لقد نصرکم الله فی

مواطن کثیره": " بی شک خداوند شما را در میادین بسیار یاری کرد" (توبه/25)، و ما میادین نبرد آن حضرت را شمردیم و به هشتاد رسیدیم، و خداوند آن تعداد را کثیر و بسیار نامیده است. پس متوکل از این سخن خرسند شد و هشتاد درهم صدقه داد.

هر کس از خدا بترسد از او بترسند، و چون خدا را فرمان بَرد؛ از او فرمان بَرند، هر کس که از خالق اطاعت کند دیگر هیچ باکی از غضب و خشم مخلوق نداشته باشد، و هر کس که خدا را به خشم آورد مسلما بداند که دچار خشم مخلوقین خواهد گردید.

- همانا برای خداوند مکان هایی است که دعا نمودن در آنها را دوست دارد، و دعای هر کس را در آنجا مستجاب می فرماید، و موضع قبر سیدالشهدا از آن جمله است.

- هر کس از خدا بترسد از او بترسند، و چون خدا را فرمان بَرد؛ از او فرمان بَرند، هر کس که از خالق اطاعت کند دیگر هیچ باکی از غضب و خشم مخلوق نداشته باشد، و هر کس که خدا را به خشم آورد مسلما بداند که دچار خشم مخلوقین خواهد گردید.

سرای دنیا چونان بازاری است که مردمی در آن سود برند و جماعتی ضرر کنند.

- خداوند نه وصف گردد و نه تعریف جز بدانچه خود خویش را وصف نموده، و چگونه وصف شود آن خدایی که حواس از درکش ناتوان، و تصورات از دستیابی اش درمانده، و افکار از محدود ساختنش عاجز است و در دیده نگنجد، آن خدایی که نزدیکی او دوری است و دوریش نزدیکی، او خود کیفیت را آفریده بی آن که

گویند او چگونه است، و مکان را خود پدید آورده بی آن که گویند کجاست، و ساحتش بر کنار از کیفیت و مکان است، او یکتا و یگانه است، عظمت و جلالش با شکوه، و نام هایش پاک و منزه است.

- حسن بن مسعود گوید: خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم - در حالی که انگشتم خراش خورده؛ و شانه ام در اثر برخورد با راکبی صدمه دیده بود، و نیز در اثر ورود به ازدحام مردم برخی از لباس هایم پاره شده بود - و گفتم: ای روز، خدا مرا از شرّ تو نجات دهد، چقدر تو شوم بودی!

امام هادی علیه السلام به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود فرمودند: از این کار خودداری کن که تملق بسیار، بدگمانی به بار می آورد و اگر اعتماد برادر مومنت از تو سلب شد از تملق او دست بردار و حسن نیت نشان ده.

آن حضرت علیه السلام به من فرمود: ای حسن، تو هم با این که با ما آمد و شد داری گناهت را به گردن بی گناهان می اندازی؟! حسن گفت: (با شنیدن این سخن) حواسم جمع شد و به خطایم پی بردم، عرض کردم: مولای من! از خدا آمرزش می طلبم، امام فرمود: ای حسن، مگر روزها چه گناهی دارند که چون جزای کردار خود را می بینید آنها را شوم پنداشته و بد می گویید؟! حسن گفت: تا آخر عمر استغفار خواهم کرد، آیا آن توبه ام به حساب می آید ای زاده رسول خدا؟

فرمود: به خدا سوگند آن (بد گویی ها) شما را سودی نبخشد، بلکه خداوند شما را به مذمت کردن بی گناهان مجازات می کند، ای حسن، مگر نمی دانی

آن کس که در برابر اعمال و کردار در این سرا و آن سرا ثواب دهد و کیفر نماید و تلافی کند تنها خدا است؟

گفتم: اینگونه است مولای من، فرمود: دیگر تکرار مکن، و برای روزها هیچ تاثیری در فرمان و حکم خدا قائل مشو! حسن گفت: به روی چشم؛ آقای من.

اگر در زمانه ای بودید که عدل بیش از ستم رایج بود، حرام است که به دیگران بدبین باشید مگر آن که بدی او بر شما محرز شده باشد. و اگر در زمانه ای بودید که ستم بیش از عدل رواج داشت کسی حق ندارد به دیگران خوش بین باشد مگر آن که مطمئن شده باشد.

- هر کس خود را از مکر و مواخذه سخت خدا ایمن بداند، مغرور گشته، تا آنجا که قضا و حکم حتمی خدا بر او جاری شود (یعنی مرگ گریبانش را بگیرد)، و هر کس که پروردگارش را بشناسد و به او آگاه باشد، مصیبت دنیا برایش سبک شود، هر چند با قیچی بریده شود و با ارّه قطعه قطعه گردد!

از کسی که بر او خشم گرفته ای، صفا و صمیمیت مخواه و از کسی که به وی خیانت کرده ای وفا مطلب و از کسی که نسبت به او بدبین شده ای، انتظار خیرخواهی نداشته باش که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنها است.

- داود صرمی گوید: آقایم (امام هادی علیه السلام) مطالبی ضروری را به من فرمود، سپس مرا گفت بگو ببینم آنها را چگونه می گویی، ولی من آنگونه که فرموده بود به خاطر نداشتم، پس آن حضرت علیه السلام قلم به مرکب دان فرو برد و نوشت: " بسم

الله الرحمن الرحيم، به خواست خدا آن را به خاطر خواهم آورد، و هر کاری به دست خدا است"، من (با دیدن این صحنه) خندیدم، فرمود: تو را چه شد؟ گفتم: خیر است.

نارضایتی پدر و مادر کمی روزی را به دنبال دارد و آدمی را به ذلت می کشاند.

فرمود: به من بگو، گفتم: قربانت گردم به یاد حدیثی افتادم که یکی از اصحاب از جد شما حضرت رضا علیه السلام برایم نقل کرده بود، که آن حضرت هر گاه دستور به کاری می داد می نوشت: "بسم الله الرحمن الرحیم، به خواست خدا آن را به خاطر خواهم آورد"، بدین خاطر لبخند زدم، آنگاه امام هادی علیه السلام به من فرمود: ای داود اگر بگویم ترک کننده "بسم الله الرحمان الرحیم" همچون تارک نماز است در گفته ام صادق و راستگویم.

وقت جان دادنت اهل بیت را به یاد آر؛ که در آن هنگام هیچ طبیبی، جلوگیر مرگت و هیچ دوستی نفع رسانت نباشد.

- فرد شکرگزار، به خود آن شکر بیش از نعمتی که موجب شکر شده سعادتمند و خوشبخت است، زیرا نعمت ها تنها کالا و متاع دنیایند، ولی شکر، هم نعمت (دنیا) است و هم پاداش (آخرت).

- به راستی که خداوند دنیا را سرای آزمون و امتحان، و آخرت را سرای پاداش و جزا قرار داده، و آزمون دنیا را موجب پاداش آخرت ساخته، و پاداش آخرت را در عوض آزمون دنیا.

هر که از خود راضی باشد، خشم گیران بر او زیاد خواهند بود.

- به تحقیق ستمکارِ فهمیده و دانا ممکن است به خاطر همان فهمش از ستمش بگذرند، و بی شک صاحب حق نادان ممکن است همان حماقت او؛ نور حقش

را خاموش کند.

- کسی که خود را سبک شمارد و قدر خویش نداند، از شرّ او در امان مباش.

- سرای دنیا چونان بازاری است که مردمی در آن سود برند و جماعتی ضرر کنند.

- از حد خود تجاوز نکن و برای روزگار هیچ اثری در حکم خدا قرار نده.

اگر مردم به راه های گوناگونی روند، من به راه کسی که تنها خدا را خالصانه می پرستد خواهم رفت.

- حسد نیکویی ها را نابود سازد، و دروغ، دشمنی آورد، و خودپسندی مانع از طلب دانش و خواهنده خواری و جهل گردد، و بخل ناپسندیده ترین خلق و خوی است، و طمع خصلتی ناروا و ناشایست است.

- امام هادی علیه السلام به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود فرمودند: از این کار خودداری کن که تملُّق بسیار، بدگمانی به بار می آورد و اگر اعتماد برادر مومنت از تو سلب شد از تملق او دست بردار و حسن نیت نشان ده.

- اگر در زمانه ای بودید که عدل بیش از ستم رایج بود، حرام است که به دیگران بدبین باشید مگر آن که بدی او بر شما محرز شده باشد. و اگر در زمانه ای بودید که ستم بیش از عدل رواج داشت کسی حق ندارد به دیگران خوش بین باشد مگر آن که مطمئن شده باشد.

فروتنی آن است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو چنان باشند.

- بهتر از نیکی، نیکوکار است، و برتر از علم حامل آن است، و بدتر از بدی، عامل آن است، و وحشتناک تر از وحشت، آورنده آن است.

- از کسی که بر او خشم گرفته ای، صفا و صمیمیت مخواه و از کسی که

به وی خیانت کرده ای وفا مطلب و از کسی که نسبت به او بدبین شده ای، انتظار خیرخواهی نداشته باش که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنها است.

- نعمت ها را با برداشت خوب از آنها به دیگران ارائه دهید و با شکرگزاری افزون کنید، و بدانید که نفس آدمی رواورنده ترین چیز است نسبت به آنچه به او بدهی و بازدارنده ترین چیز است که از او بازداری.

- خشم بر زیردستان از پستی است.

- چه بسا شخصی که مدت عمرش سی سال مقدر شده باشد ولی به خاطر صله رحم و پیوند با خویشاوندانش، خداوند عمرش را به 33 سال برساند. و چه بسا کسی که مدت عمرش 33 سال مقدّر شده باشد ولی به خاطر آزردن خویشاوندان و قطع رحمش، خداوند عمرش را به سه سال برساند.

- نارضایتی پدر و مادر کمی روزی را به دنبال دارد و آدمی را به ذلت می کشاند.

- مصیبت برای صابر یکی است ولی برای کسی که بی طاقتی می کند دو تا است.

- مردم در دنیا با اموالشان و در آخرت با اعمالشان هستند.

- مسخرگی تفریح سفیهان و کار جاهلان است.

- وقتِ جان دادنت اهل بیت را به یاد آر؛ که در آن هنگام هیچ طبیبی، جلوگیر مرگت و هیچ دوستی نفع رسانت نباشد.

- جدال، دوستی قدیمی را تباه می کند و پیوند اعتماد را می گشاید و کمترین چیزی که در آنست غلبه بر دیگری است که آن هم سبب جدایی می شود.

- حکمت اثری در دل های فاسد نمی گذارد.

- شب بیداری، سبب لذت بخشی خواب، و گرسنگی سبب خوش خوراکی در طعام ناب است.

- مقدرات چیزهایی را بر تو نمایان می سازد که به

فکرت خطور نکرده است.

- هر که از خود راضی باشد، خشم گیران بر او زیاد خواهند بود.

- فقر، سبب سرکشی نفس و ناامیدی شدید می شود.

- اگر مردم به راه های گوناگونی روند، من به راه کسی که تنها خدا را خالصانه می پرستد خواهم رفت.

- کسی که چهل روز گوشت نخورد بدخُلقی پیدا کند، و کسی که چهل روز پی در پی نیز گوشت خورد اخلاقش بد شود.

- فروتنی آن است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو چنان باشند.

باورم این است

گاهی دلمان برای فکر کردن تنگ می شود. کاری که شاید این روزها کم به سراغش می رویم. فکر کردن به ما دید می دهد و معمولا وقتی نسبت به چیزی دید پیدا کردیم، دنبالش می رویم. اگر جلوتر برویم، کم کم نسبت به آن شناخت پیدا می کنیم و وقتی آن را شناختیم و مورد پسندمان واقع شد، نسبت به آن باور پیدا می کنیم و به آن معتقد می شویم.

تا حالا شده این سؤال برایتان ایجاد شود که عقیده و باورهایی که به آنها ایمان داریم، چه قدر صحیح است؟ آیا می توان به آن ها تکیه کرد؟ اگر در مورد آن ها شک کردیم، چه کنیم؟ خلاصه این که چگونه از صحت باورها و عقایدمان مطمئن شویم؟

یکی از راه هایی که با آن می توان به درستی باورها و مطابقت آن با قرآن و تعلیمات رسول اکرم و اهل بیت علیهم السلام آگاه شد و به اطمینان و آرامش رسید، عرضه دین بر بزرگان دین شناس است.

به عنوان نمونه، یکی از یاران امام هادی علیه السلام که از جمله افرادی بود که برای اطمینان از باورهای خود، نزد امامش رفت و عقیده

ی خویش را به ایشان عرضه کرد، سید عبدالعظیم حسنی است. ماجرا را از زبان خود ایشان دنبال کنیم:

بر مولایم امام هادی (ع) وارد شدم. چون نگاهشان به من افتاد، فرمودند: «آفرین بر تو که واقعا دوست مایی»

به ایشان گفتم: ای پسر رسول خدا، من می خواهم دینم را به شما ارائه کنم که اگر مورد تأیید شما باشد، بر آن ثابت بمانم تا زمانی که خداوند را ملاقات نمایم.

امام علیه السلام فرمودند: «بگو ای عبدالعظیم»

در این هنگام حضرت عبدالعظیم شروع کرد و از اعتقادش به خداوند و یگانگیش گفت و آن را شرح نمود. بعد از آن به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامت جانشینانش، علی علیه السلام و اهل بیت مطهرش علیهم السلام اقرار نمود و تک تک آن ها را به اسم معرفی کرد تا به امام هادی علیه السلام رسید و ایشان را امام خود دانست.

سپس امام هادی علیه السلام به او فرمودند: «بعد از من پسرم حسن امام و ولی امر است» و از او پرسیدند: «می دانی حال مردم در زمان جانشین او چگونه است؟» سپس امام، توضیح مختصری از دوران غیبت امام دوازدهم ارائه نمود.

در ادامه، حضرت عبدالعظیم می گوید که: من اقرار کردم دوست شما دوست خداست و دشمنتان دشمن خداست ...

پس از آن او در محضر امام خویش به معاد و قیامت اقرار نمود و عقایدش را در این باره برای مولایش شرح داد و در آخر هم گفت: بدرستی که فرائض واجب بعد از ولایت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است.

هنگامی که عرضه دین

حضرت عبدالعظیم در محضر امام هادی علیه السلام پایان یافت، امام (ع) عقائد او را تصدیق کردند و او را به پایداری در آن ها فرمان دادند و برایش دعا کردند که بر دین خویش ثابت بماند ...

اما آیا امروز هم می توان عرض دین کرد؟!

امروزه نیاز به عرضه دین چه بسا بیشتر از گذشته هاست. اگر بخواهیم در این زمانه باورهایمان از دسترس تحریف و اعمال سلیقه های شخصی در امان بماند، باید مسأله عرضه دین به دین شناسانی که دین را از قرآن و احادیث پیامبر و اهل بیت علیهم السلام شناخته اند، مورد توجهمان قرار گیرد.

منبع: کتاب شرح حدیث عرض دین، تألیف: آیت الله صافی گلپایگانی؛ با تلخیص و اضافات

گردآورنده: مهدی ملکی

فرق بین ایمان و اسلام

شخصی به نام ابو دعامه نقل کرده است که در آن بیماری که امام هادی علیه السلام بدان سبب به شهادت رسید؛ به عیادتش رفتم. تصمیم به بازگشت که گرفتم حضرت به من فرمود: ابو دعامه! (برای این عیادت) حقّ تو بر من واجب شد، دوست نداری حدیثی برایت نقل کنم تا خوشحال شوی؟ عرض کردم: سخت نیازمندم ای پسر رسول خدا.

الرّحیم. الایمانُ ما وُقِّرَ فی القلوبِ و صَدّقتهُ الاعمالُ و الاسلامُ ما جَری علی اللّسانِ و حَلَّت بِهِ المُناکَحَهُ؛ «ایمان آنست که در دل ها مستقر شده باشد و رفتار نیز آن را تصدیق کند (و با آن مطابق باشد) و اسلام همان گفتن شهادتین است که با آن ازدواج و ... حلال می شود.»

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! به خدا سوگند! نمی دانم از این حدیث کدام نیکوتر است، متن آن یا سندش؟! حضرت فرمود: این نوشته ای است به خطّ علی بن

ابی طالب علیه السلام و املای رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرزندان از پدران به ارث برده اند. (1)

الایمان اخلاص العمل. (2)

ایمان، همان عمل خالص است. (زیرا عمل خالص جز از ایمان خالص بر نمی خیزد)

حضرت علی علیه السلام

پی نوشت ها:

1- بحارالانوار، ج50، ص20.

2- غرر الحکم و درر الکلم، ص 87.

منبع:

جلوه های تقوا، محمدحسن حائری یزدی، ج 3.

جبر و اختیار از منظر امام هادی

مقدمه

نوشتار زیر بر آن است تا با اشاره به تلاش ائمه از جمله امام هادی (علیه السلام) برای حفظ کیان اسلام و تشیع راستین از کژرویها و انحرافات فکری و عقیدتی نقش آن حضرت را در تبیین یکی از مهمترین مشکلات فکری بشر یعنی مسئله جبر و اختیار را که با تلاش حاکمان و مغرضان می رفت عقاید مسلمانان را به بیراهه بکشاند بازگو کند. نویسنده در این مقاله در مقام تشریح یکی از پیچیده ترین معضلات فکری انسان یعنی مساله جبر و اختیار از منظر امام هادی (علیه السلام) است که با هم آن را از نظر می گذرانیم.

نقش ائمه (علیهم السلام) در برابر انحرافات فکری و فرهنگی

امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) در مسائل متداول کلامی در عصر خود، چون صفات باری، قدر، و جایگاه فاسق به موضع

گیری پرداخته، و عموماً با مسائل، با نگرشی اعتدال گرایانه برخورد نموده اند. آن حضرات در مسئله صفات، در مقابل دو گرایش افراطی تعطیل و تشبیه، در عین تأکید بر تنزیه ذات باری از هرگونه کیفیت و ویژگی های جسمانی، بر ازلی بودن صفات ذات، چون علم تأکید داشته و راهی میان تعطیل و تشبیه را توصیه می کرده اند.

در موضوع پردامنه جبر و قدر، نظریه مشهور امام

صادق (علیه السلام) و دیگر ائمه اهل بیت (علیهم السلام)، نفی جبر و تفویض (اختیار مطلق) و گرایش به «امر بین الامرین» بوده است. آن حضرت و دیگر ائمه (ع)، با فرق نهادن میان مفاهیم مشیت و اراده، و مطرح کردن دوگونه اراده الهی: اراده حتم و اراده عزم تبیین کرده اند که چگونه ممکن است خداوند به کرداری امر کند و درعین حال مشیت او برآن قرار نگرفته باشد.

مسئله جبر و اختیار در عصر امام علی النقی (علیه السلام)

امام علی النقی در عصری می زیست که انحرافات عقیدتی و فکری و اخلاقی به اوج خود رسیده بود. در این دوره امام (علیه السلام) برای هدایت جامعه اقدام به بازسازی اندیشه ها و تبیین مفاهم بینشی و اندیشه ای بر پایه اصول و محکمات قرآنی و روایات معتبر عترت طاهره و سنت نبوی (علیه السلام) گرفت. برخی از کژروی ها که با نام اندیشه های شیعی پدیدار شده بود، اختلافات را میان شیعیان دامن می زد. عقاید کلامی منتسب به هشام بن حکم و هشام بن سالم موجب شده بود تا دو دسته گی ها در جامعه شیعی موجبات تکفیر و طرد در میان آنان را فراهم سازد و نیرو و توان شیعی به جای حفظ عقاید اصیل شیعی و دفاع از اقلیت در برابر اکثریت حاکم، در تضعیف و نابودی یک دیگر به کار رود. هزینه این برخوردها آن چنان سنگین بود که برخی از اصحاب امام هادی (علیه السلام) با نگارش نامه ای به ایشان خواستار راهنمایی از آن حضرت و تبیین حقایق و نگرش درست شیعی به مسایل مهم و ابتلایی جامعه شیعی شدند. روایات متعدد و گاه متناقضی که گروه های

منحرف منتسب به شیعیان تولید و منتشر ساخته بودند براین اختلاف دامن می زد. استناد به روایات درست و نادرست موجب می شد که حق در این میان گم شود.

آماده سازی امت برای عصر غیبت

از سویی آن حضرت در پادگان نظامی در نزدیک بغداد (سامرا) تحت محافظت شدید قرار داشت. دولتمردان عباسی با آگاهی از نفوذ امام هادی (علیه السلام) در میان علویان و دوست داران اهل بیت (علیهم السلام) می کوشیدند تا ارتباط میان رهبری و امت را تا حد امکان کنترل و مهار نمایند. در این زمان وضعیت به گونه ای بود که حتی نمایندگان آن حضرت به سختی می توانستند با ایشان تماس گرفته و از راهنمایی ایشان بهره برند. کاهش ارتباط هرچند برای آینده نزدیکی که به زودی آغاز می شد مفید بود؛ زیرا به زودی امت شیعی می بایست بدون حضور امام، جامعه را اداره و هدایت امت را به عنوان امت شاهد و نمونه به دست گیرد. عصر غیبت به زودی آغاز می شد و این شرایط و وضعیت کنونی زمینه های مساعدی را برای این مهم فراهم می آورد. ولی از آن جایی که شیعیان تاکنون تا این اندازه از امام خود دور نبوده اند، با مشکلاتی در حوزه اندیشه و نگرش و عمل مواجه شدند. امام در پادگان بود و آنان به سختی می توانستند خود را با این وضعیت سازگار سازند. تشکیلات و هسته اصلی شیعه نیازمند راهنمایی های پیاپی و دایمی بود. آنان در این اوضاع و احوال با مشکلاتی روبه رو شدند که مخالفان با جعل و وضع حدیث پدید آورده بودند. افکار التقاطی و انحرافی به عنوان بینش و نگرش شیعی در جامعه و حتی بخشی از هسته اصلی تشکیلات

شیعی نفوذ پیدا کرده و موجبات آشفتگی و فکری و فرهنگی شیعیان را فراهم آورده بود. آن چه برای امام هادی (علیه السلام) در این اوضاع و احوال مهم و راهبرد بنیادین بود حفظ هسته اصلی تشکیلات شیعی از هرگونه انحراف فکری و عملیاتی بود. اگر تا پیش از این دوره کادر سازی به گونه ای بود تا شیعیان با هدایت مستقیم امام فعالیت کنند، اکنون زمان آن رسیده بود که کادر سازی برای به عهده گرفتن زمام امور بدون حضور امام انجام گیرد. نقش اساسی امام در این دوره، ایجاد تشکیلاتی منسجم و قوی برای اداره شیعیان درعصر غیبت است. پس از وی امام حسن عسکری (علیه السلام) نیز این شیوه را ادامه داد و شیعیان را برای مسئله غیبت آماده کرد. استفاده درست امامان (علیه السلام) از شرایط و بهره گیری از آن برای به سرانجام رساندن راهبردها و سیاست ها این امکان را به شیعیان بخشید تا برای عصر غیبت آماده شوند.

آموزش شیوه برخورد با انحرافات به مدیران جامعه

امام هادی (علیه السلام) در این دوره افزون بر آماده سازی تشکیلات برای عصر غیبت می بایست به بازسازی آن چیزی می پرداخت که از پیشینیان رسیده و آغشته به باطل گردیده بود. در این دوره با آموزش عملی و به سخن امروز برگزاری دوره های پودمانی وکارگاهی کوچک برای هسته اصلی مدیریت شیعه، امام توانست شیوه برخورد با انحرافات فکری را بیاموزد. امام با بیان چگونگی برخورد با روایات و آیات به مدیران آینده جامعه شیعی آموخت چگونه می توانند از انحرافات جلوگیری به عمل آورند. اگر به مجموعه رفتارها و نامه های امام از این زاویه دید نگریسته شود به خوبی دانسته می شود که امام

در این دوره چه نقش مهمی را به عهده داشته و چگونه توانست به خوبی از عهده آن برآید.

ایجاد بخش مدیریت علمی و عملی برای جامعه شیعی در عصر غیبت و چگونگی برخورد با انحرافات نقش اصلی امام را در این دوره تشکیل می دهد.

برای نمونه می توان به نگارش نامه ای از سوی امام درباره مسأله جبر و تفویض اشاره کرد که امام در این نامه می کوشد تا شیوه برخورد با افکار و اندیشه های التقاطی را به مدیران آینده جامعه شیعی بیاموزد؛ اندیشه ها و افکاری که در قالب روایات و آیات به جامعه تزریق می شود و امت به جهت نفوذ معنوی و حجیت آن بدون هیچ تردید و گمانی می پذیرند درحالی که آغشته به باطل است.

برخی از دشمنان با توجه به نفوذ کلامی امام باقر و امام صادق (علیه السلام) در میان شیعیان با جعل و وضع روایات نادرست از آن بزرگواران، می کوشیدند تا افزون بر ایجاد انحراف فکری به اختلافات در میان شیعیان دامن بزنند و امت کوچک شیعی را تضعیف و نابود سازند. در این زمانه است که عناصر فداکار و مدیران مرتبط با رهبری با نوشتن نامه ها از آن امام می خواهند که به این اوضاع خاتمه دهد و شیوه درست برخورد با این گونه روایات و نیز افکار التقاطی و یا انحرافی را بیاموزد. امام هادی (علیه السلام) نیز در پاسخ به این پرسش ها و درخواست ها، اقدام به نگارش رساله ای می کند و در آن نه تنها به بیان دیدگاه خود بلکه به جهت همراهی بیشتر شیعیان و نفوذ معنوی امام صادق (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) در میان شیعیان مستند به

فرمایش و سخنان آن حضرات (علیه السلام) به تبیین درست مواضع و مطالب می پردازد. وی در نامه ای درباره مسأله جبر و تفویض با بیان ملاک درستی و صحت روایات یعنی عرضه به قرآن و یادآوری جایگاه رفیع عترت و با بهره گیری از قدرت نفوذ کلامی امام صادق و باقر (علیه السلام) به تبیین این مسأله کلامی و جنجالی می پردازد و می نویسد:

«پس ما این بحث را با این سخن امام صادق (علیه السلام) آغاز می کنیم که فرمودند: «نه جبر است و نه تفویض، بلکه مرتبه ای میان آن دو است که شامل: . 1 تندرستی؛. 2 آزادی راه؛. 3 مهلت کافی. 4 زاد و توشه راه؛. 5 انگیزه و وسیله تحریک شخص بر انجام کاری است.»

آن حضرت برای تحکیم مسأله با تشریح دیدگاه امام صادق می کوشد تا نگرش درست در مسأله را بازسازی و راه درست استنباط مطالب را به مردمان بیاموزد تا در آینده خود برای رهایی از این قبیل مسایل با بهره گیری از روش آموزشی بتوانند، احکام درست را استنباط کنند. امام توضیح می دهد که در نگرش شیعی فقدان هر یک از موارد پنج گانه به معنای اسقاط بخشی از تکلیف است. به این معنا که تکالیف الهی هنگامی از انسان خواسته می شود که این پنج عنصر در وی فراهم آمده باشد:

«در نتیجه این همان پنج چیزی است که امام صادق (علیه السلام) در آن، کلیات فضل را گرد آورده است. اگر بنده ای فاقد یکی از آنها باشد به نسبت همان کاستی و کمبود، تکلیف از او ساقط می گردد. بنابراین حضرت امام صادق (علیه السلام) خبر از اصلی داده که

طلب فهمش بر مردم واجب است، و قرآن در تصدیق آن گویا است، و احادیث محکم و معتبری که از رسول خدا (ص) منقول است نیز بدان گواهند.»

امام هادی (علیه السلام) در تأیید این بیان به احادیث دیگری از آن حضرت تکیه می کند و در ادامه می افزاید:

«و نیز حدیثی موافق آن حدیث پیشین؛ بدین مضمون از آن حضرت (علیه السلام) وارد شده که: «فردی از او پرسید: آیا خداوند، بندگان را مجبور به ارتکاب گناه می کند؟ فرمودند: خدا عادلتر از این است. پرسید: آیا کار را به خودشان واگذاشته است؟ فرمودند: عزت و اقتدار خدا بر آنان بالاتر از این است.»

اقسام جبریون

و نیز حدیثی از آن حضرت نقل شده که فرمودند: «مردمان در موضوع «قدر» (جبر) سه گروهند:

1- دسته ای معتقدند که کار به ایشان واگذار شده، که ایشان با این پندار خود، خدا را در سلطه و قدرتش ضعیف شمرده اند، در نتیجه ایشان رو به هلاکتند.

2- دسته ای قائلند که خدای جلیل و عزیز، بندگان را مجبور به معصیت و تکلیف طاقت فرسا و خارج از حد توانشان کرده است که با این پندار، به خدا نسبت ظلم و ستم داده اند، و آنان نیز رو به هلاکتند.

3- گروهی معتقدند که خداوند بندگان خود را در حد توانشان مأمور ساخته، نه خارج از حد توان و زائد بر نیرویشان، پس هرگاه خوبی کنند، خدا را سپاس گویند؛ و چون بدی نمایند، استغفار و طلب آمرزش کنند. هر فردی با این عقیده، همان مسلمان رشید و رشد یافته است.»

در نتیجه حضرت امام صادق (علیه السلام) با این کلام خبر داده است که هر

کس از جبر و یا تفویض پیروی کند و بدان معتقد شود بر خلاف حق بوده و از صراط حق خارج است.»

امام علی النقی (علیه السلام) آن گاه به تشریح و توضیح مبانی شیعی می پردازد و در نوشتار بلند خود برای تقریب اذهان و درک مطالب به بیان مثال هایی می پردازد تا همگان بتوانند به سادگی به محتوا و مقصود بلند آن برسند؛ آن بزرگوار در این باره می نویسد:

«من (در توضیحاتم)، هم جبر را که معتقد به آن دچار خطا بوده، و هم تفویض را که معتقد به آن به باطل گرائیده شرح دادم، بنابراین مرتبه میان جبر و تفویض در وسط آن دو واقع است.

سپس حضرت (علیه السلام) فرمودند: و برای هر یک از این ابواب مثالی خواهم زد تا هم معنای آن را به ذهن جوینده حقیقت نزدیک سازد و هم بررسی نمودن، شرح آن را آسان نماید، به گونه ای که هم آیات محکم قرآن تصدیقش نمایند، و هم خردمندان پذیرفته و تأییدش کنند؛ و توفیق و عصمت با خدا است.»

حضرت درباره دیدگاه جبری ها می نویسد: آنان بر این باورند که خدا مردم را به گناه مجبور می کند و سپس آنان را بر کاری که مجبور بوده اند، مواخذه و عذاب می کنند. امام توضیح می دهد که این رأی و اندیشه نمی تواند با دین اسلام و قرآن سازگار باشد. آن گاه امام (علیهالسلام) آیاتی را بیان می دارد که در آن ها خداوند به صراحت ظلم و ستم را ناروا می شمارد و خود را از آن مبرا می دارد. سپس می افزاید که چگونه کسی می تواند بنده خود را بر کاری مجازات کند که خود او را

بدان مجبور نموده است.

امام درباره مسأله تفویض نیز چنین توضیح می دهد: و اما آن تفویضی که امام صادق (علیه السلام) آن را باطل دانسته و معتقدان و پیروانش را خطاکار برشمرده این عقیده است که: «خداوند اختیار امر و نهی خود را به بندگان سپرده، و سرخود رهایشان ساخته است» . امام ادامه می دهد: «اگر خدا اختیار بندگان را از سر اهمال و سهل انگاری به خودشان سپرده بود، باید انتخاب آنان را (هرچه باشد) پذیرفته، و به سبب آن مستحق ثواب گردند، و (زمانی که خود سری و اهمال حاصل شود) دیگر بر جنایتی که کنند هیچ عقوبتی نباشد» .

امام می فرماید «برای این سخن می توان دو معنا احتمال داد: اول این که بندگان خدا بر خدا شوریده اند و خدا نیز به ناچار آن را پذیرفته است که این به معنای ناتوانی و وهن خداست؛ دوم این که خداوند از وادار نمودن بندگانش به کاری درمانده و عاجز است. از این رو امر و نهی خود را بدیشان سپرده و بر وفق مرادشان امضاء نموده است. هر دو این معنا به کفر برمی گردد و اسلام آن را مردود می شمارد. آیات بسیاری در قرآن آمده است که این معنا را باطل و نادرست می داند.»

دیدگاه صحیح درباره جبر و تفویض

امام (علیه السلام) آن گاه به بیان دیدگاه درست و نگرش توحیدی می پردازد و می نویسد: اما آن چیزی که ما به آن اعتقاد داریم این است که خداوند مردم را با قدرت خود آفریده، و نیرویی به ایشان بخشیده تا با آن او را پرستش و اطاعت کنند، آنگاه آنان را به خواست خود امر و نهی کرد، و پیروی امر

خود از ایشان پذیرفته و بدان رضایت داد و آنان را از کارهایی بازداشته و گناهکاران و نافرمانان را نکوهیده و بر گناهشان و نافرمانی شان مجازات می کند. اختیار در امر و نهی با خدا است. پس هر کس که فرمان برد، راه یافت و هر کس عصیان ورزید گمراه و سرکش گشت. این اطاعت و نافرمانی نیز به جهت قدرت و نیرویی است که خداوند به ایشان داده است.»

دو مثال ساده

برای فهم درست این مطلب ذکر مثالی خالی از لطف نیست. از یکی از علمای بزرگ اسلام درباره جبر و تفویض و امر بین الامرین پرسیدند. وی به پرسشگر خود گفت: پای راست خود را بلند کن. او این کار را کرد. سپس گفت: پای راست را بر زمین بگذار و پای چپ را بلند کن. این چنین کرد. در مرتبه سوم به او گفت: حالا پای چپ و راست را همزمان بلند کن و بایست. نتوانست و بر زمین افتاد. عالم گفت: این همان امر بین امرین است. یعنی اختیار داری که هر یک را برداری ولی اختیار نداری هر دو را برداری چون جبر و قوانین جبری طبیعت، این اجازه را به تو نمی دهد که همزمان دو پا را از زمین بلند کنی.

باز یکی از اساتید درباره این مسأله به جمله بحول الله و قوته اقوم و اقعد تمسک جست و گفت: حول و قوت و قدرت را به خدا نسبت می دهی ولی این فعل بلند شدن و نشستن را به خود نسبت می دهی، یعنی که بخشی از آن من است و در آن اختیار دارم و بخشی از آن دیگری است

و در آن مجبورم.

به هر حال آن چه از معنای تفویض و اختیار آمده است نشان می دهد که نمی تواند هر یک از دو نظریه به تنهائی درست باشد و تنها در صورتی می توان باور قرآنی داشت که قایل به امر میان دو امر جبر و اختیار باشیم. امام هادی (علیه السلام) پس از بیان آیاتی از قرآن و روشن کردن مسأله جبر و تفویض می نویسد:

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که پس از بازگشت از شام (جنگ صفین) در پاسخ به پرسش مردی که پرسید: ای امیرمؤمنان بفرمائید حرکت ما با شما آیا قضا و قدر الهی بود؟ فرمودند: آری؛ از هیچ تپه ای بالا نرفتید و به هیچ دره ای سرازیر نشدید مگر به قضا و تقدیر الهی، پرسید: ای امیرمؤمنان آیا رنج و زحمتی که من در این راه برده ام به حساب خدا بگذارم؟ فرمودند: مپرس ای پیرمرد، که بی شک خداوند به ازای (رنج) این سفر و راهی که پیمودید، و هر مکانی که منزل کردید، و در برگشت شما که بازمی گشتید (در تمامی این مراحل) به شما اجر و پاداشی عظیم داده است، چرا که شما در هیچ یک از کارهایتان نه مجبور بودید و نه ناچار. مبادا پنداشته ای که آن قضائی قطعی و تقدیری حتمی بوده است؟ ! اگر مطلب این چنین بود در این صورت پاداش و کیفر بیهوده گشته، و تشویق و تهدید بی معنا می بود، و دیگر چیزی پابرجا و ثابت نمی ماند. این اعتقاد بت پرستان و دوستان شیطان است، به درستی خدای جلیل و عزیز با دادن اختیار است که امر و فرمان داده، و برای برحذر ساختن،

نهی فرمودند ه است. نه اطاعت از او با اکراه و زور است، و نه از سر قهر و چیرگی بدون اختیار نافرمانی و معصیت شده، و نه آسمانها و زمین و آن چه را میان آنهاست بیهوده و عبث آفریده است! این پندار کسانی که کفر ورزیدند.»

امام هادی (علیه السلام) در ادامه می نویسد: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) موافق و مناسب قرآن راهنمائی فرمودند ه است و آن با (مذهب) جبر و تفویضی که اعتقاد و پیروی از هر دو آن ها باطل و کفر و مایه تکذیب قرآن است، منافات دارد، و ما از گمراهی و کفر به خدا پناه می بریم! ما نه معتقد به جبریم و نه به تفویض، بلکه قائل به مرتبه ای میان آن دوئیم و آن امتحان و آزمایش توسط قدرتی است که خدا به ما داده و در پرتو آن به طاعت خود فراخوانده است، هم چنان که قرآن بدان گواه است، و امامان نیکو کار خاندان پیامبر- که درود خدا بر تمام ایشان باد- بدان معتقدند.»

دو هدف عمده امام هادی (علیه السلام)

امام هادی (علیه السلام) با تبیین دقیق و آوردن آیات و روایات بسیاری کوشید تا به دو مسأله توجه دهد: اول آن که دیدگاه اسلام راستین را تبیین کند و با بیان این مسأله به مخالفت علمی و علمی با حکومت و قدرت های غاصب بپردازد که با اندیشه جبری و اشعری می کوشیدند تا خود را در هاله ای از قداست فرو برند و اعمال و رفتار ظالمانه خود را توجیه کنند و آن را به خدا نسبت دهند و از سوی دیگر کوشید تا به مدیران آینده تشکیلات شیعی چگونگی استنباط احکام و مدیریت

علمی را بیاموزاند.

اگر در زمانی شرایط، اقتضای آن را داشت تا امامی با شمشیر و امامی با دعا و آن دیگری با آموزش و ایجاد هسته های علمی و یا نفوذ در ارکان قدرت هدایت و رهبری فکری و سیاسی امت را به دست گیرد و حداقل امت مؤمن و شاهدی را حفظ و هدایت کند اکنون در این دوره امام هادی بر خود لازم می دانست تا به تربیت مدیریتی اهتمام ورزد که برای عصر غیبت و فقدان حضور امام (علیه السلام) آمادگی داشته باشند.

تلاش های فکری و علمی آن امام همام در شرایط سخت و در حصار پادگان نظامی عباسی آن چنان مهم و مفید و سازنده بود که بعدها در عصر غیبت اندیشمندان و دانشمندان به نامی چون کفعمی، دیلمی، صدوق، مفید، کلینی، سید مرتضی، سید رضی و در نهایت شیخ طوسی توانستند مدیریت علمی و تشکیلاتی شیعی را در دست گیرند و جامعه شیعی را به شکوفایی و بالندگی در خور خود برسانند به گونه ای که اولین حکومت شیعی در طبرستان و سپس در تمامی ایران و بین النهرین پدیدار گردد و آل بویه و سادات مرعشی و کیایی و صفوی به حکومت شیعی دست یابند و زمینه را برای حکومت جمهوری اسلامی و ولایت فقیه فراهم آورند. باشد که ما نیز این راه را با تمام قدرت و قوت تا قیام قائم و حضور منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ادامه دهیم. ان شاءالله.

نویسنده: علی آقاخانی

داستان

چهل داستان

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی منتها، خدای بزرگ را که ما را از امّت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم، ولایت اهل

بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم اءجمعین هدایت نمود.

درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله؛ و بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، خصوصا دهمین خلیفه بر حقّش حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی علیه السلام؛ و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت، که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند.

زندگی سراسر آموزنده آن انسان برتر و شخصیّت برگزیده و ممتازی که خداوند متعال، در ضمن حدیث لوح حضرت فاطمه زهراء علیها السلام در عظمت و جلالت مقام آن بزرگوار فرموده است: نام او علیّ است؛ و او یاور و نگه دارنده شریعت و شاهد بر اعمال و حرکات بندگان خواهد بود. نیز جدّ بزرگوارش، حضرت ختمی مرتبت، ضمن یک حدیث طولانی فرمود: دهمین خلیفه و وصیّ من، شخصیّتی با نام علیّ بن محمّد علیه السلام می باشد، که دارای سکینت و وقار خاصّی است، تمام علوم و اسرار نزد او موجود خواهد بود؛ و او از تمام جریانات و نیّات افراد آگاه می باشد.

احادیث قدسیّه و روایات بسیاری در منقبت و عظمت آن امام والامقام، با سندهای متعدّد در کتاب های مختلف، وارد شده است.

و این مختصر، ذرّه ای از قطره اقیانوس بی کران فضائل و مناقب و کرامات آن وجود مقدّس می باشد.

که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر (1)، در جهت های مختلف: عقیدتی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و ... خواهد بود.

باشد که این ذرّه دلنشین و لذّت بخش مورد استفاده و إفاده عموم علاقه مندان، خصوصا جوانان عزیز قرار گیرد.

و ذخیره ای باشد: ((لِیَوْمٍ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ إلاّ مَنْ أتیَ

اللّهَ بِقَلْبٍ سَليمٍ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ لَهُ عَلَیَّ حَقٌّ))، انشاءاللّه تعالی

مؤلّف

خلاصه حالات دوازدهمین معصوم

آن حضرت طبق مشهور، سه شنبه، دوّمین روز از ماه رجب، سال 212 هجری قمری (2)، در قریه ای به نام صُریا سه فرسخی شهر مدینه منوّره دیده به جهان گشود. (3)

نام: علیّ (4) صلوات اللّه و سلامه علیه.

کنیه: ابوالحسن و ابوالحسن الثالث.

لقب: هادی، ناصح، متوکّل، نقیّ، مرتضی، عالم، طاهر، طیّب، عسکری، أمین، ابن الرّضا و ...

پدر: امام محمّد، جواد الائمّه علیه السلام.

مادر: سمانه - از اهالی مغرب - و معروف به سیّده بوده است.

نقش انگشتر: ((اللّه رَبّی وَ هُوَ عِصْمَتی مِنْ خَلْقِه)).

دربان: عثمان بن سعید عمری.

مدّت عمر: آن حضرت سلام اللّه علیه، مدّت شش سال و پنج ماه در حیات پدر بزرگوارش؛ و نیز پس از شهادت وی، مدّت 33 سال و 9 ماه رهبریّت و امامت جامعه را بر عهده داشت.

جمعا عمر پُر برکت آن حضرت را حدود 41 سال و چند ماه گفته اند، که مدّت بیست سال و أندی از آن را در شهر سامراء، تحت نظر حکومت عبّاسی به طور إجبار إقامت داشت.

مدّت امامت: بنابر آنچه که بین گفتار مورّخین و محدّثین مشهور است: آن حضرت، روز سه شنبه، پنجم ماه ذی الحجّه، سال 220 هجری، پس از شهادت پدر بزرگوارش به منصب امامت و خلافت نائل آمد و حدود 33 سال و 9 ماه، امامت و هدایت جامعه اسلامی را عهده دار بود.

آن حضرت پس از شهادت پدر بزرگوارش، مرتّب در حصر و تحت اذیّت و آزار دستگاه ظلم و جور خلفاء بنی العبّاس و مخالفین قرار داشت؛ و بیشتر مدّت امامت خود را یا در زندان

و یا تحت نظر جاسوسان و مأموران حکومتی سپری نمود.

و اگر هم بر حسب ظاهر آزاد می شد، غیرمستقیم برخوردهای حضرت و نیز رفت و آمد افراد را به حضور ایشان، تحت کنترل شدید قرار می دادند.

امّا برای آن که افکار عمومی خدشه دار نگردد، به طور ریاکارانه در ظاهر و در موقعیّت های معیّن، حضرت را تکریم و تعظیم می کردند.

ولی به هر حال کینه و خباثت و سخن چینی افراد کوردل، امام علیه السلام را به حال خود وا نگذاشت؛ و سرانجام حضرت را به وسیله زهر مسموم و به شهادت رساندند.

و به همین جهات سیاسی و حکومتی، امام علیه السلام کمتر توانست، مسائل دین را در امور مختلف مطرح نماید و یا جلسات درس تشکیل دهد.

بدین جهت سخنان حضرت، نسبت به پدران بزرگوارش کمتر در بین کتب تاریخ و حدیث دیده می شود.

و همچنین برای اثبات مظلومیّت حضرت، همین کافی است که دفن جسد مطهرّ آن بزرگوار نیز در خانه خود آن حضرت انجام گرفت.

خلفاء هم عصر: امامت آن حضرت با حکومت و ریاست هفت نفر از خلفاء بنی العبّاس به نام های: واثق، متوکّل، منتصر، مستعین، معتّز، معتمد و معتصم مصادف شد.

مام مظلوم علیه السلام اختلاف است؛ ولی مشهور بین علماء گفته اند: شهادت آن حضرت، روز سوّم ماه رجب، سال 254 هجری قمری (5) می باشد، که در زمان حکومت معتصم به وسیله زهر مسموم و به شهادت رسید؛ و جسد مطهّر و مقدّسش در شهر سامراء، در منزل شخصی خود حضرت دفن گردید.

فرزند: حضرت دارای چهار فرزند پسر به نام های: امام حسن عسکری علیه السلام، حسین، محمّد و جعفر؛ و نیز یک دختر به نام

عایشه بوده است.

نماز امام هادی علیه السلام: دو رکعت است، در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، هفتاد مرتبه سوره توحید خوانده می شود؛ و پس از آخرین سلام، تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیها السلام گفته می شود. (6)

و سپس نیازها و حوائج مشروعه خود را از درگاه خداوند متعال طلب می نماید، که إنشاء اللّه بر آورده خواهد شد.

طلعت نور دهمین اختر امامت

البشارت که دَهُم حُجّت سبحان آمد

شافع هر دو سرا، رهبر ایمان آمد

سَروَر عالمیان، محور امکان آمد

که جهان از رخ وی، روضه رضوان آمد

پرتو مهر رخش، تا به زمین پیدا شد

دسته های مَلک از عرش برین پیدا شد

رهبر عالمیان، آن که جهان را سبب است

تحت فرمان وی، افواج مَلک با ادب است

طیّب و طاهر و هادی و نقیّاش لقب است

خسرو مُلک عجم، قائد قوم عرب است

شرع احمد ز وجودش به جهان پای گرفت

مهر وی در دل صاحب نظران جای گرفت

هم نبیّ خوی و علیّ صولت و زهراء عصمت

حسنی حلم و حسین شجعت و سجّاد آیت

باقری علم و ز صادق به صداقت نِسبت

کاظمی عفو و رضا خوی و جوادی همّت

پدر عسکری و جدِّ ولیّ عصر است

آن که بر پرچم وی آیت فتح و نصر است (7)

طلعت نور بین مکّه و مدینه

طبق آنچه تاریخ نویسان آورده اند:

یکی از اصحاب امام محمّد جواد علیه السلام - به نام محمّد بن فرج حکایت کند:

روزی حضرت ابوجعفر، امام جواد علیه السلام مرا در محضر مبارک خویش فرا خواند.

وقتی بر آن حضرت وارد شدم و نشستم، اظهار داشت: امروز قافله ای به این محلّ آمده است و تعدادی کنیز برای فروش همراه خود آورده اند.

و سپس کیسه ای را - که مبلغ شصت دینار در آن بود - تحویل من داد و ضمن فرمایشاتی، مطالبی را پیرامون کنیزی بیان نمود؛ و حالات و خصوصیّات آن کنیز را از جهت قیافه، قامت و لباس توصیف کرد.

بعد از آن که امام جواد علیه السلام، مطالب لازم را بیان نمود، به من دستور داد تا به سمت آن قافله حرکت کنم و آن کنیز مورد نظر را خریداری نمایم.

پس طبق دستور حضرت

حرکت کردم، هنگامی که به محلّ فروش کنیزان رسیدم، کنیزان را یکی پس از دیگری تفحّص و جستجو کردم تا سرانجام، کنیز مورد نظر حضرت جواد علیه السلام را - که توصیف و معرّفی نموده بود - پیدا کردم.

و در نهایت، او را به همان مقداری که حضرت داده بود خریداری کرده و خدمت امام علیه السلام آوردم.

این کنیز نامش سمانه (جمانه) بود؛ و طبق إقرار و اعتراف خودش، دست هیچ نامحرمی به او دراز نشده بود؛ و صحیح و سالم در خدمت امام محمّد جواد علیه السلام حضور یافت.

این همان کنیزی می باشد که حضرت امام علیّ هادی علیه السلام از آن بانوی مجلّله، متولّد شد.

همچنین مورّخین و محدّثین به نقل از علیّ بن مهزیار و محمّد ابن فرج حکایت کنند:

ولادت پُر میمنت و با سعادت امام هادی علیه السلام همچون ولادت دیگر امامان و اوصیاء رسول خدا صلوات اللّه و سلامه علیهم، واقع شد.

و مادر آن حضرت، نیز یکی از زنان با فضیلت و با کمال زمان خویش بوده است، همان طوری که امام هادی علیه السلام، ضمن فرمایشاتی در رابطه با منزلت و مقام والای آن بانوی مکرّمه و بزرگوار، چنین اظهار نمود:

مادرم، زنی با معرفت و با فضیلت بود؛ و نسبت به من معرفت کامل داشت و تمام مسائل و حقوق الهی را در همه موارد رعایت می کرد، او اهل بهشت می باشد.

و سپس افزود: تا قبل از پدرم، حضرت جواد الائمّه علیه السلام دست هیچ انسانی به او نزدیک نشده بود.

همچنین آورده اند:

منوّره مراجعت می نمود، چون در محلّی به نام صُریا - سه فرسخ مانده به شهر مدینه طیّبه -

رسیدند، نوزادی عزیز و مبارک به نام حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی علیه السلام، همانند دیگر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، پاک و پاکیزه؛ و همچون جدّ بزرگوارش، امام موسی کاظم علیه السلام در حال بازگشت از شهر مکّه معظّمه به مدینه طیّبه، دیده به جهان گشود. (8)

فراهم شدن آب برای نماز

مرحوم شیخ حُرّ عاملی رضوان اللّه علیه، به نقل از کافور خادم حکایت کند:

در یکی از روزها حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام مرا مخاطب قرار داد و اظهار نمود: ای کافور! آن سطل را پر از آب کن و در فلان محلّ مخصوص که حضرت خود معیّن نمود بگذار، تا هنگام نماز به وسیله آن وضو بگیرم.

و بعد از این دستور، مرا برای انجام کاری روانه نمود و فرمود: هرگاه بازگشتی، سطل آب را در همان جائی که گفتم، بگذار تا برای وضوء گرفتن آماده باشد.

کافور خادم افزود: سپس آن حضرت، چون خسته بود در گوشه ای دراز کشید تا استراحت نماید؛ و در آن شب، هوا بسیار سرد بود.

ولی متأسّفانه من فراموش کردم که طبق دستور آن حضرت، سطل آب را در آن محلّ معیّن شده بگذارم.

پس چون لحظاتی گذشت، متوجّه شدم که امام علیه السلام از جای خود برخاسته است و در حال آماده شدن برای نماز می باشد و من - چون سطل آب را فراهم نکرده بودم از ترس آن که روبروی هم نگردیم و احیاناً حرفی به من نزند - مخفی شدم.

ولی در پیش خود، خیلی احساس ناراحتی و شرمساری می کردم، که چرا آب را فراهم نکرده ام؛ و به همین جهت می ترسیدم که مورد سرزنش و ملامت حضرت قرار

گیرم.

در همین افکار بودم، که ناگهان امام علیه السلام با حالت غضب مرا صدا نمود، با خود گفتم: به خدا پناه می برم.

و هیچ عذری نداشتم که مثلاً بگویم فراموش کردم؛ و به هر حال پاسخ حضرت را دادم و جلو رفتم.

چون نزدیک شدم، فرمود: ای کافور! چرا چنین کرده ای، آیا نمی دانستی که من برای وضوء از آب گرم استفاده نمی کنم؛ بلکه باید آب، عادی و سرد باشد، چرا آب را گرم کرده ای؟!

با حالت تعجّب عرضه داشتم: ای مولا و سرورم! به خدا قسم، من فراموش کردم که آب در سطل بریزم و حتّی دست به سطل نزده ام.

سپس حضرت فرمود: الحمدللّه، که خداوند متعال در هیچ حالی ما را فراموش و رها نمی کند و ما نیز سعی کرده ایم تا مستحبّات الهی را نیز انجام دهیم و در هیچ حالی آن ها را ترک نکرده ایم. (9)

آگاهی از درون اشخاص

همچنین مرحوم شیخ طوسی، راوندی و دیگر بزرگان به نقل از اسحاق بن عبداللّه علوی حکایت کند:

روزی از روزها پدرم با عمویم با یکدیگر اختلاف کردند، درباره آن چهار روزی که در طول سال برای روزه گرفتن، نسبت به بقیّه روزها فضیلت و اهمّیتی بیشتر دارد.

لذا برای حلّ اختلاف و گرفتن جواب صحیح تصمیم گرفتند تا به ملاقات و زیارت حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام بروند.

و در آن روزها، حضرت در محلّی - به نام صریا - نزدیک مدینه ساکن بود؛ و هنوز به شهر سامراء منتقل نشده بود.

به همین جهت، به قصد زیارت و ملاقات آن حضرت حرکت نمودند، هنگامی که وارد منزل امام هادی علیه السلام شدند و در محضر شریفش نشستند، حضرت

قبل از هر سخنی اظهار فرمود: نزد من آمده اید تا از روزهائی که در طول سال بهتر است، در آن ها روزه گرفته شود، سؤال نمائید؟

عرضه داشتند: بلی، یا ابن رسول اللّه! ما از محلّ خود فقط برای همین موضوع، آمده ایم.

حضرت فرمود: پس بدانید که آن ها چهار روز است:

روز هفدهم ربیع الاوّل سالروز میلاد مسعود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، روز بیست و هفتم رجب سالروز بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، روز بیست و پنجم ذی القعده سالروز دَحْو الارض؛ و آن روزی است که زمین از زیر کعبه الهی پهن و گسترده شد -.

و روز هیجدهم ذی الحجّه سالروز غدیر خُمّ - که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از طرف خداوند متعال، حضرت علیّ بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان ((امیرالمؤمنین)) و خلیفه بلافصل خویش، منصوب و معرّفی نمود -. (10)

خبر از دگرگونی رؤسای حکومت

مرحوم کلینی، طبرسی و دیگر بزرگان به نقل از خیران ساباطی حکایت کنند:

در آن ایّام و روزگاری که حضرت ابوالحسن، امام علیّ نقیّ صلوات اللّه علیه در مدینه منوّره بود، به خدمت ایشان شرف حضور یافتم، حضرت ضمن صحبتهائی به من فرمود: از واثق چه خبر داری؟

عرضه داشتم: قربان شما گردم، ده روز قبل با او بودم و چون خواستم از او خداحافظی کنم، مشکلی نداشت؛ بلکه در کمال صحّت و سلامتی بود.

امام علیه السلام فرمود: ولی مردم و اهل مدینه می گویند که واثق مرده است.

پس فهمیدم که منظور حضرت از اهل مدینه، خودش می باشد.

و سپس حضرت فرمود: از جعفر چه خبر داری؟

گفتم: در وضع بسیار بدی بود و در

زندان به سر می برد.

بعد از آن، امام علیه السلام اظهار داشت: او از زندان آزاد شده و به منصب ریاست خواهد رسید.

و آن گاه افزود: اکنون بگو که وضع محمّد بن زیّات چگونه است؟

عرض کردم: و امّا محمّد بن زیّات بر مسند ریاست تکیه زده و مردم حکم او را نافذ می دانند.

حضرت فرمود: او آینده خطرناکی را در پیش دارد؛ و پس از لحظه ای سکوت، افزود: باید مقدّرات الهی جاری گردد و چاره ای جز تسلیم در برابر آن نیست.

سپس امام هادی علیه السلام در ادامه فرمایشاتش افزود: ای خیران ساباطی! تو را آگاه می کنم بر این که واثق مرده است و متوکّل عبّاسی، جعفر را جایگزین او کرده؛ و نیز دستور قتل محمّد بن زیّات را صادر و او را کشته اند.

عرض کردم: یاابن رسول اللّه! چند روز می شود که این جریانات و دگرگونی ها رخ داده است که ما نسبت به آن ها بی اطّلاع می باشیم؟

در جواب فرمود: شش روز بعد از آن که از عراق خارج گشتی، این وقایع رخ داده است.

خیران گوید: و چون از محضر مبارک حضرت بیرون آمدم، بررسی و تحقیق کردم، همان طوری که حضرت خبر داده بود، این وقایع و جریانات به وقوع پیوسته بود. (11)

نان در سفره و بلعیدن جادوگر

یکی از درباریان متوکّل - به نام زرافه - حکایت کند:

روزی درباریان متوکّل عبّاسی شخصی را از اهالی هندوستان که شعبده باز و جادوگر بود، نزد متوکّل آورده تا با بازی های خویش او را سرگرم کند، چون وی اهل هوی و هوس بود.

...

روزی از روزها متوکّل به آن شخص هندی گفت: چنانچه علیّ بن محمّد هادی (صلوات اللّه و سلامه علیه) را در جمع

عدّه ای شرمنده و خجالت زده کنی، هزار دینار هدیه خواهی گرفت.

آن شخص شعبده باز هندی نیز درخواست متوکّل - خلیفه عبّاسی - را پذیرفت.

و آن گاه حضرت را در جمع عدّه ای دعوت کردند؛ و چون همگان در آن جلسه حضور یافتند، متوکّل مرا کنار خود نشانید؛ و دستور داد تا سفره اطعام گسترانیدند.

همین که خواستند مشغول خوردن غذا شوند، شعبده باز هندی متوجّه حضرت هادی علیه السلام شد و حرکات مخصوصی را انجام داد، که چون حضرت دست به سوی نان دراز می نمود، نان پرواز می کرد؛ و تمامی افراد می خندیدند.

و این کار چند مرتبه تکرار شد، به ناچار، چون امام علیّ هادی علیه السلام چنین دید، به عکس شیری که بر پرده دیوار نقش بسته بود، دستی زد و آن را مخاطب قرار داد و فرمود: ای شیر! این دشمن خدا را بگیر و نابود کن.

پس ناگهان شیر به حالت یک حیوان واقعی در آمد و آن مرد شعبده باز هندی را بلعید.

و سپس حضرت خطاب به شیر کرد و فرمود: اکنون به حالت اوّل بازگرد و همانند قبل روی پرده مجسّم شو.

تمام افراد حاضر در مجلس با تماشای ابن صحنه، وحشت زده شده و متحیّرانه به یکدیگر نگاه می کردند.

پس از آن، امام علیه السلام از جای برخاست که از مجلس خارج شود، متوکّل گفت: یا ابن رسول اللّه! خواهش می کنم بفرما بنشین و دستور دهید تا شیر آن مرد هندی را بازگرداند؟

حضرت فرمود: به خدا سوگند، دیگر او را نخواهید دید، آیا دشمن خدا را بر دوستان خدا مسلّط و چیره می کنید؟!

و آن گاه، حضرت از آن مجلس خارج شد. (12)

پیدایش دو درخت بزرگ

همچنین یکی از

درباریان متوکّل، معروف به ابوالعبّاس - که دائی نویسنده خلیفه بود - حکایت کند:

من با ابوالحسن، علیّ هادی علیه السلام سخت مخالف و نسبت به او بدبین بودم، تا آن که روزی متوکّل مرا به همراه عدّه ای برای احضار آن حضرت از شهر مدینه به سامراء بسیج کرد.

پس از آن که وارد شهر مدینه شدیم، به منزل حضرت وارد شده و پیام متوکّل عبّاسی را ابلاغ کردیم؛ و حضرت هادی علیه السلام موافقت نمود که به سوی شهر سامراء حرکت کنیم.

پس از آن، از شهر مدینه به سمت سامراء خارج شدیم، هوا بسیار گرم و ناراحت کننده بود؛ و چون موقع حرکت، آب و غذا نخورده بودیم، مقداری راه را که پیمودیم، پیشنهاد دادیم تا پیاده شویم و اندکی استراحت کنیم؟

امام هادی علیه السلام فرمود: در این جا مناسب نیست، بهتر است که به راه خود ادامه دهیم تا به محلّی مناسب برسیم.

به همین جهت به حرکت خود ادامه دادیم تا این که در بیابانی قرار گرفتیم که هیچ آب و گیاهی یافت نمی شد و گرمی هوا و تشنگی و گرسنگی تمام افراد را بی طاقت کرده بود.

در این هنگام حضرت توجّهی به افراد نمود و اظهار داشت: چرا این قدر بی حال و ناتوان شده اید، چنانچه خسته، تشنه و گرسنه هستید، همین جا اُتراق کنید.

ابوالعبّاس گوید: من گفتم: یا اباالحسن! در این صحرای بزرگ چگونه استراحت کنیم؟

حضرت فرمود: همین جا مناسب است.

بنابر این، طبق دستور حضرت در حال بار انداختن بودیم که ناگهان متوجّه شدیم در همان نزدیکی - کنار ما - دو درخت بسیار بزرگ با شاخه های زیاد بر زمین سایه

افکنده و کنار یکی از آن ها چشمه ای است و آب آن بر زمین جاری می باشد، که بسیار سرد و گوارا بود.

بسیاری از همراهان با حالت تعجّب گفتند: ما چندین مرتبه از این مسیر رفت و آمد کرده ایم؛ ولی هرگز چنین چشمه و درختانی را در این مکان ندیده ایم.

و من بسیار در تعجّب فرو رفته و با تمام وجود، به آن حضرت خیره شده بودم که ناگهان تبسّمی نمود؛ و سپس روی مبارک خود را از من برگرداند.

با خود گفتم: این موضوع را باید خوب بررسی کنم؛ لذا از جای خود برخاستم و کنار یکی از آن دو درخت آمدم و شمشیر خود را زیر خاک پنهان نموده و دو سنگ به عنوان علامت و نشانه روی آن ها نهادم، و بعد از آن آماده نماز شدم.

و چون افراد استراحت کردند، حضرت فرمود: چنانچه خستگی افراد برطرف شده است، حرکت کنیم.

ه رفتیم، من بازگشتم؛ ولیکن هیچ اثری از درخت و چشمه آب نیافتم و شمشیر خود را برداشتم و به قافله، ملحق شدم و بسیار در فکر فرو رفتم و دست به سمت آسمان بلند کرده و از خداوند خواستم که مرا از دوستان و معتقدان به حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام قرار دهد.

در همین لحظه، حضرت متوجّه من شد و فرمود: ای ابوالعبّاس ! بالاخره کار خود را کردی؟

عرضه داشتم: بلی، یا ابن رسول اللّه ! من نسبت به شما مشکوک بودم و الان به حقانیّت شما معتقد گشتم و به لطف خداوند منّان هدایت یافتم.

حضرت فرمود: آری چنین است، همانا افراد مؤمن و اهل معرفت، کمیاب هستند. (13)

نمایش لشکر امام در مقابل خلیفه

روزی متوکّل عبّاسی جهت ایجاد وحشت

و ترس برای حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام و دیگر شیعیان و پیروان آن حضرت، دستور داد تا لشکریانش که تعداد نود هزار اسب سوار بودند، خود را مجهّز و صف آرائی کنند.

و پیش از آن، دستور داده بود تا هر یک از آن ها خورجین اسبش را پر از خاک نماید و در وسط بیابانی تخلیه کنند، که در نتیجه تپّه بسیار عظیمی از خاک ها درست شد.

چون لشکریان در اطراف آن صفّ آرائی کردند، متوکّل با حالتی مخصوص بالای تپّه رفت؛ و سپس امام علیّ هادی علیه السلام را نزد خویش احضار کرد، تا عظمت لشکر و قدرت خود را به آن حضرت نشان دهد؛ و به وی بفهماند که در مقابل خلیفه هیچ قدرتی، توان کمترین حرکت را ندارد.

همین که امام هادی علیه السلام کنار متوکّل عبّاسی قرار گرفت و آن صفوف فشرده و مجهّز را تماشا کرد، به او فرمود: آیا میل داری من نیز لشکر خود را به تو نشان دهم؟

متوکّل اظهار داشت: آری.

بعد از آن، حضرت دعائی را به درگاه خداوند متعال خواند، پس ناگهان ما بین آسمان و زمین، از سمت شرق و غرب، لشکریانی مجهّز صفّ آرائی کرده و منتظر دستور می باشند.

متوکّل با دیدن چنین صحنه ای مدهوش و وحشت زده گردید.

و چون او را به هوش آوردند، حضرت به او فرمود: ما با شما در رابطه با مسائل دنیا و ریاست، درگیر نخواهیم شد؛ چون که ما مشغول امور و مسائل مربوط به آخرت هستیم، به جهت آن که سرای آخرت باقی و أبدی است و دنیا فانی و بی ارزش خواهد بود.

بنابر این، از ناحیه ما ترس

و وحشتی نداشته باشید؛ همچنین گمان خلاف و بد درباره ما نداشته باشید. (14)

دریافت اموال در موقع مناسب

مرحوم شیخ حرّ عاملی رضوان اللّه تعالی علیه، به نقل از کتاب شریف مشارق أنوار الیقین آورده است:

دو نفر از اهالی شهر قم - به نام داوود قمّی و محمّد طلحی - حکایت کرده اند:

مقدار قابل توجّهی وجوهات، نذورات، هدایا و نیز جواهرات و دیگر اشیاء نفیس قیمتی توسّط مؤمنین قم و اهالی آن، نزد اینجانبان جمع شده بود تا برای حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام ارسال نمائیم.

و چون موقعیّتی مناسب فرا رسید، بار سفر را بستیم و به سوی شهر سامراء حرکت کردیم.

نار ما آمد و اظهار داشت: حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی علیه السلام دستور داد که بازگردید و به شهر خود مراجعت کنید، چون الان موقعیّت و فرصت مناسبی نیست؛ و نمی توانید با ما دیدار و ملاقات داشته باشید، به دلیل آن که مأمورین حکومتی مانع رفت و آمد افراد هستند.

پس به ناچار به سوی شهر قم مراجعت کردیم و کلیّه اموال و جواهرات را در جای مناسبی مخفی و نگهداری نمودیم.

مدّتی از این جریان گذشت و پیامی از جانب حضرت بدین مضمون رسید: اینک تعدادی شتر فرستاده ایم تا اموال و آنچه را که از ما نزد شما است، بر آن شترها حمل کنید و آن ها را رها نمائید؛ و کاری به آن ها نداشته باشید.

لذا طبق پیام و دستور حضرت سلام اللّه علیه تمامی اموال و جواهرات را بر آن شترها حمل نموده و آزادشان گذاشتیم و آن ها حرکت کردند و رفتند.

و از آن شترها خبری نداشتیم تا آن که یک سال بعد، جهت ملاقات

و زیارت امام علیه السلام به سامراء رفتیم و به منزل حضرت وارد شدیم.

و چون در محضر مبارک آن حضرت نشستیم، پس از احوال پرسی و مختصری صحبت، فرمود: آیا مایل هستید آن اموال و جواهراتی را که برای ما فرستاده اید، مشاهده کنید؟

عرضه داشتیم: بلی، لذا حضرت نظر ما را به گوشه ای از منزل خویش متوجّه نمود، هنگامی که نظر افکندیم، تمامی آنچه را که فرستاده بودیم، تماما موجود بود. (15)

پیش گوئی از مرگ فرمانده گارد

همچنین مرحوم شیخ حرّ عاملی، به نقل از کتاب رجال مرحوم نجاشی رضوان اللّه تعالی علیهما آورده است:

یکی از دوستان حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی صلوات اللّه علیه که در همسایگی آن حضرت زندگی می کرده، حکایت کند:

ما شب ها با حضرت علیّ بن محمّد هادی علیه السلام جلوی منزلش جلسه و شب نشینی داشتیم و در مسائل مختلف، بحث می کردیم تا آن که شبی از شب ها حادثه ای رُخ داد:

فرمانده گارد خلیفه عبّاسی که شخصی معروف بود، با غرور و تکبّر از جلوی ما به سوی منزلش رهسپار بود و مقداری هدایای ارزشمند که از خلیفه گرفته بود، به همراه داشت.

و نیز تعدادی سرهنگ و دیگر درجه داران و نگهبانان و پیش خدمتان، او را همراهی می کردند.

همین که چشمش به حضرت هادی علیه السلام افتاد، نزد وی آمد و به آن حضرت سلام کرد و سپس رفت.

هنگامی که از ما دور شد، حضرت اظهار داشت: او با این حَشم خدم و به این تجمّلات مادّی دل خوش کرده و شادمان است؛ ولی خبر ندارد که در همین شب، مرگ او را می رباید و پیش از نماز صبح او را زیر خاک ها دفن

می کنند.

من و بقیّه افرادی که در آن مجلس حضور داشتیم، از این پیش گوئی حضرت سخت در تعجّب قرار گرفتیم.

و چون از جای خود برخاستیم و از حضور آن حضرت خداحافظی کرده و رفتیم، با یکدیگر گفتیم: این یک پیش گوئی مهمّ و علم غیب بود که علیّ بن محمّد صلوات اللّه علیهما از آن خبر داد.

و بر همین اساس با یکدیگر متعهّد شدیم که چنانچه گفته حضرت صحّت نیافت و واقع نشد، او را به قتل رسانده و نابودش کنیم؛ و سپس هر یک به منزل خود رفتیم.

برخاستم و از خانه بیرون آمدم تا ببینم چه خبر است، جمعیّت زیادی را دیدم، که به همراه سربازان و نیروهای حکومتی شور و شیون می کنند و می گویند: فرمانده گارد خلیفه، شب گذشته به جهت آن که خمر و شراب بسیاری نوشیده بود، هلاک گشته است و آماده تشییع و دفن او بودند.

من با خود گفتم: ((أشهد أن لا إله إلاّ اللّه)) و به سوی منزل او حرکت کردم و صحّت پیش گوئی حضرت، برایم روشن گردید و از علاقه مندان و شیفتگان حضرتش گشتم. (16)

درمان مریض و مسلمان شدن پزشک نصرانی

یکی از دوستان و اصحاب حضرت ابوالحسن، امام هادی صلوات اللّه علیه - به نام زید بن علیّ - حکایت کند:

روزی از روزها سخت مریض شدم، تا حدّی که دیگر نتوانستم حرکت کنم، لذا پزشکی نصرانی را بر بالین من آوردند و او برایم داروئی را تجویز کرد و گفت: این دارو را به مدّت دَه روز مصرف می کنی تا مریضی ات برطرف و بهبودی حاصل شود.

پس از آن که پزشک نصرانی از منزل خارج شد، نیمه شب بود و

کسی از طرز استفاده آن داروی اطّلاعی نداشت.

و من در حالی که متحیّر بودم، ناگاه شخصی جلوی منزل ما آمد و اجازه ورود خواست.

همین که وارد منزل شد، متوجّه شدیم که آن شخص غلام امام هادی علیه السلام می باشد.

سپس آن غلام به من گفت: مولا و سرورم فرمود: آن پزشک داروئی را که به تو داد و گفت مدّتی آن را مصرف کن تا خوب بشوی؛ ولی ما این نوع دارو را فرستادیم، چنانچه آن را یکبار مصرف نمائی، انشاءاللّه به إذن خداود متعال خوب خواهی شد.

زید گوید: با خود گفتم: همانا امام هادی علیه السلام بر حقّ است و باید به دستورش عمل کنم.

به همین جهت، داروئی را که حضرت فرستاده بود مورد استفاده قرار دادم و چون آن را مصرف کردم، در همان مرتبه اوّل عافیت یافتم و داروی پزشک نصرانی را تحویلش دادم.

فردای آن روز پزشک نصرانی مرا دید و چون حالم خوب و سالم بود و ناراحتی نداشتم، علّت بازگرداندن داروهایش را و نیز علّت سلامتی مرا جویا شد؟

پس تمام جریان را که امام هادی علیه السلام برایم داروئی فرستاد و اظهار نمود با یک بار مصرف خوب خواهم شد، همه را برای پزشک نصرانی تعریف کردم.

عد از آن، پزشک نصرانی نزد امام علیّ هادی علیه السلام حاضر شد و توسّط حضرت هدایت و مسلمان گردید و سپس اظهار داشت: ای سرور و مولایم ! این نوع درمان و دارو از مختصّات حضرت عیسی مسیح علیه السلام بوده است و کسی از آن اطّلاعی ندارد، مگر آن که همانند او باشد. (17)

اهمیّت عقیق و فیروزه در نجات از درندگان

یکی از بزرگان شیعه به نام ابومحمّد، قاسم مدائنی گوید:

روزی خادم حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام به نام صافی، برای من حکایت کرد:

در یکی از روزها خواستم به زیارت قبر امام علیّ بن موسی الرّضا صلوات اللّه علیهما شرفیاب شوم، نزد مولایم امام هادی علیه السلام رفتم و از آن حضرت اجازه گرفتم.

امام علیه السلام ضمن دادن اجازه، فرمود: سعی کن انگشتر عقیق زرد رنگ همراه داشته باشی که بر یک طرف آن ((ماشاء اللّه، لا قوّه إلاّ باللّه، أستغفر اللّه)) و بر طرف دیگرش ((محمّد، علیّ)) نوشته شده باشد، تا از هر حادثه ای در أمان گردی.

و سپس افزود: این انگشتر موجب سلامتی جسم و دین و دنیا خواهد بود.

پس طبق دستور حضرت، انگشتری با همان اوصاف تهیّه کردم و برای خداحافظی نزد آن بزرگوار آمدم، وقتی از خدمت آن حضرت مرخّص گشتم و مقداری راه رفتم، پیامی برای من آمد که برگرد.

هنگامی که بازگشتم، مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای صافی ! سعی کن انگشتری فیروزه، تهیّه نمائی و همراه خود داشته باشی، چون که در مسیر راه طوس و نیشابور شیری درّنده سر راه قافله است و مانع از حرکت افراد می باشد.

وقتی به آن محلّ رسیدی، جلو برو؛ و آن انگشتر فیروزه را نشان بده و بگو: مولایم پیام داد: از سر راه زوّار کنار برو، تا بتوانند حرکت نمایند.

سپس در ادامه فرمایش خود افزود: سعی کن نقش انگشتر فیروزه ات بر یک طرف آن ((اللّه المَلِک)) و بر طرف دیگرش ((المُلْک للّه الواحد القهّار)) باشد.

و پس از آن، فرمود: نقش انگشتر امیرالمؤمنین امام علیّ علیه السلام چنین بوده است و خاصیّت فیروزه، امنیّت و نجات یافتن از درندگان و

پیروزی بر دشمن خواهد بود.

صافی گفت: بعد از آن، خداحافظی نموده و به سمت خراسان حرکت کردم و آنچه را حضرت دستور داده بود، انجام دادم.

و هنگامی که از خراسان مراجعت نمودم، حضور امام علیه السلام شرفیاب شدم و بعضی جریانات را تعریف کردم.

حضرت فرمود: مابقی حوادث را خودت می گوئی یا من بیان کنم؟

عرض کردم: شما بفرمائید تا استفاده کنم.

ن حضرت آمده بودند، وقتی فیروزه را در دست تو دیدند آن را گرفتند و برای مریضی که داشتند بردند و در آب شستند و آبش را، مریض آشامید و سلامتی خود را باز یافت، سپس انگشتر فیروزه را برایت برگرداندند و با این که انگشتر در دست راست تو بود، در دست چپ تو قرار دادند.

و وقتی از خواب بیدار شدی، تعجّب کردی که چگونه انگشتر از دست راست به دست چپ منتقل شده است.

پس از آن، کنار بالین خود سنگ یاقوتی را یافتی که جنّیان آورده بودند، آن را برداشتی و اکنون به همراه داری، آن یاقوت را بردار و به بازار عرضه کن، به هشتاد دینار خواهند خرید.

خادم گوید: آن هدیه جنّیان را به بازار بردم و به همان مبلغی که حضرت فرموده بود، فروختم. (18)

تبلیغ دین و زنده کردن پنجاه غلام

مرحوم ابن حمزه طوسی - که یکی از علماء قرن ششم است - در کتاب خود آورده است:

شخصی به نام بلطون حکایت کند: من مسئول حفاظت خلیفه - متوکّل عبّاسی - بودم و نیروهای لازم را پرورش و آموزش می دادم تا آن که روزی، پنجاه نفر غلام از اهل خزر برای خلیفه هدیه آوردند.

متوکّل آن ها را تحویل من داد و گفت: آموزش های لازم را به آن ها

بده تا در انجام هر نوع دستوری آمادگی کامل داشته باشند، همچنین دستور داد تا نسبت به آن ها محبّت و از هر جهت کمک شود تا خود را مطیع و فدائی خلیفه بدانند.

پس از آن که یک سال سپری شد و سعی و تلاش بسیاری در آموزش و پرورش و تربیت آن ها انجام گرفت، روزی در حضور خلیفه ایستاده بودم که ناگهان حضرت ابوالحسن، علیّ هادی علیه السلام وارد شد.

هنگامی که حضرت در جایگاه مخصوص قرار گرفت، خلیفه دستور داد تا تمام پنجاه غلام را در حضور ایشان احضار کنم.

پس وقتی آن ها در مجلس خلیفه حضور یافتند و چشمشان به حضرت هادی علیه السلام افتاد، برای احترام و تعظیم در مقابل حضرت روی زمین به سجده افتادند.

متوکّل با دیدن چنین صحنه ای بی حال و سرافکنده شد و در حالی که توان راه رفتن نداشت، با زحمت مجلس را ترک کرد و با بیرون رفتن متوکّل، حضرت هم از مجلس خارج شد.

پس از گذشت ساعتی متوکّل مراجعت کرد و به من گفت: وای به حال تو! این چه کاری بود که غلام ها انجام دادند؟

از آن ها سؤال کن که چرا چنین کردند؟!

هنگامی که از غلامان سؤال کردم، که چرا چنین تواضعی را در مقابل آن شخص ناشناس انجام دادید؟

اظهار داشتند: این شخص در هر سال یک مرتبه نزد ما می آید و مسائل دین را به ما می آموزد و مدّت ده روز برای تبلیغ احکام و معارف دین، نزد ما می ماند، ما او را می شناسیم، او خلیفه و وصیّ پیغمبر اسلام می باشد.

امی آن پنجاه نفر کشته شوند، به همین جهت تمامی آن غلامان را سر بریدند؛ و فردای

آن روز من به سمت منزل حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام رفتم، همین که نزدیک منزل رسیدم، دیدم شخصی جلوی منزل ایستاده که ظاهراً خادم حضرت بود، پس نگاهی عمیق به من کرد و گفت: وارد شو!

موقعی که وارد منزل شدم، دیدم حضرت در گوشه ای نشسته و مشغول دعا و تسبیح می باشد، به من خطاب نمود و فرمود: ای بلطوم! با آن غلامان چه کردند؟

عرضه داشتم: یا ابن رسول اللّه! تمامی آن ها را سر بریدند.

فرمود: آیا خودت دیدی که سر تمامی آن ها را بریدند و همه آن ها کشته شدند؟

پاسخ دادم: بلی، به خدا سوگند، من خودم شاهد بودم.

فرمود: آیا مایل هستی آن ها را زنده ببینی؟

گفتم: آری، دوست دارم.

سپس حضرت به من اشاره نمود که آن پرده را کنار بزن و داخل برو تا آن ها را ببینی.

هنگامی که پرده را کنار زدم و وارد شدم، ناگهان دیدم که تمام آن افراد زنده شده اند و صحیح و سالم کنار هم نشسته اند و مشغول خوردن میوه می باشند. (19)

جزای خیانت احسان!

طبق آنچه محدّثین و مورّخین نقل کرده اند:

شخصی به نام بُریحه عبّاسی از طرف متوکّل، مسئولیّت امامت نماز جمعه شهر مدینه و مکّه را بر عهده داشت و جیره خوار او بود؛ جهت تقرّب به دستگاه، نامه ای بر علیه امام علیّ هادی علیه السلام به متوکّل نوشت که مضمون آن چنین بود:

چنانچه مردم و نیز اختیارات مکّه و مدینه را بخواهی، باید حضرت علیّ هادی علیه السلام را از مدینه خارج گردانی، چون که او مردم را برای

بیعت با خود دعوت کرده است؛ و عدّه ای نیز اطراف او جمع شده اند.

و بُریحه چندین نامه با مضامین مختلف برای دربار

فرستاد.

با توجّه به این سخن چینی ها و گزارشات دروغین؛ و این که شخص متوکّل نیز، دشمن سرسخت امام علیّ علیه السلام و فرزندانش بود، لذا یحیی فرزند هرثمه را خواست و به او گفت: هر چه سریع تر به مدینه می روی و علیّ بن محمّد علیهما السلام را از مسیر بغداد به سامراء می آوری.

می گوید: در سال 243 به مدینه رسیدم و چون آن حضرت آماده حرکت و خروج از مدینه شد، عدّه ای از مردم و بزرگان مدینه به عنوان مشایعت، امام را همراهی کردند که از آن جمله همین بُریحه عبّاسی بود، مقداری راه که رفتیم بُریحه جلو آمد و به امام علیه السلام عرضه داشت:

فهمیده ام که می دانی من با بدگوئی و گزارشات کذب نزد متوکّل، سبب خروج تو از مدینه شده ام، چنانچه نزد متوکّل مرا تکذیب نمائی و از من شکایتی کنی، تمام باغات و زندگی تو را آتش می زنم و بچّه ها و غلامانت را نابود می کنم.

آن حضرت، در جواب با آرامش و متانت فرمود: من همانند تو آبرو ریز و هتّاک نیستم، شکایت تو را به کسی می کنم که من و تو و خلیفه را آفریده است.

در این هنگام بُریحه با خجالت و شرمندگی، روی دست و پای حضرت افتاد و ملتمسانه عذرخواهی و تقاضای بخشش کرد؟

امام هادی علیه السلام اظهار نمود: من تو را بخشیدم، و سپس به راه خود ادامه داد. (20)

هدایت شخص منحرف؛ و مریض

عبداللّه بن هلال از جمله افرادی است که معتقد بود به امامت عبداللّه أفطح بود، او گوید:

سفری به شهر سامراء رفتم و سپس از این عقیده باطل خود دست برداشته و هدایت یافتم، با این توضیح

که:

هنگامی که به شهر سامراء وارد شدم، خواستم بر حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام حضور یابم و موضوع امامت عبداللّه أفطح؛ و نیز عقیده خودم را با آن حضرت در میان بگذارم، ولی موفّق به دیدار آن حضرت نشدم.

تا آن که روزی حضرت هادی علیه السلام را در بین راه ملاقات کردم؛ ولی چون مأمورین در اطراف حضور داشتند، نمی توانستم با آن حضرت هم سخن گردم.

امّا هنگامی که نزدیک من آمد، مسیر خود را به نوعی قرار داد که از مُحاذی و روبرو عبور نماید.

و چون مقابل من رسید، ناگهان روی مبارک خود را به طرف من گردانید و از داخل دهان مبارک خویش چیزی را، همانند آب دهان به سمت من پرتاب نمود که به سینه ام خورد و پیش از آن که بر زمین بیفتد، آن را گرفتم.

پس از آن که حضرت هادی علیه السلام به راه خود ادامه داد و رفت، آن را خوب نگاه کردم، دیدم که کاغذی است پیچیده؛ وقتی آن را گشودم، دیدم در آن نوشته بود:

ای عبداللّه! بر آن عقیده ای که داری مباش، چون آن شخص استحقاق امامت و خلافت را نداشته و ندارد.

عبداللّه گوید: وقتی چنین برخوردی را از آن حضرت دیدم، الحمدللّه از عقیده باطل خود دست برداشتم و به امامت حضرت هادی و دیگر ائمّه علیهم السلام معتقد شدم. (21)

همچنین آورده اند:

امام حسن عسکری علیه السلام حکایت فرماید:

یکی از یاران و دوستان پدرم - امام هادی علیه السلام - مریض شد، پدرم به عیادت و دیدار او رفت و چون دید که دوستش درون بستر مشغول گریه و زاری می باشد، به او

فرمود: ای بنده خدا ! آیا از مرگ می ترسی و هراسناک هستی؟

مثل این که مرگ را نمی شناسی؟

و سپس افزود: چنانچه بدنت کثیف و چرکین شده باشد به طوری که مرتّب تو را آزار برساند و از خود متنفّر گشته باشی؛ و یا در اثر جراهات، خون آلود شده باشی و بدانی که غیر از رفتن به حمّام و شستشوی بدن و جراحات خود چاره ای نداری، چه می کنی؟

آیا از رفتن به حمّام برای نظافت و آسایش خویش، خوشحالی یا ناراحت خواهی بود؟

مریض اظهار داشت: مایل هستم تا حمّام رفته و خود را از آن ناراحتی و اندوه نجات بخشم.

امام هادی علیه السلام فرمود: مرگ نیز برای مؤمن همانند حمّام است که او را از گناهان و زشتی ها پاک می گرداند و مرگ، آخرین لحظات ناراحتی او خواهد بود.

و همین که انسان مؤمن از این دنیا به جهان دیگری برود، از هر نوع ناراحتی و غصّه ای نجات یافته و در شادمانی و آسایش کامل به سر خواهد برد.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: بعد از این سخن، مریض تسلیم مقدّرات الهی شد و دیگر شکایت و اظهار ناراحتی نکرد و پس از لحظاتی جان به جان آفرین تسلیم کرد. (22)

استجابت بعد از سه روز

مرحوم شیخ حرّ عاملی به نقل از مرحوم طبرسی رضوان اللّه تعالی علیهما آورده است:

شخصی به نام حسین بن محمّد حکایت کند:

زیر دربار خلیفه عبّاسی بود، روزی به من گفت: خلیفه عبّاسی، ابن الرضا (یعنی؛ حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی علیه السلام) را تحویل زندان

بان خود - به نام علیّ ابن کَرْکَر - داده است و من سخت برای آن حضرت می ترسم، زیرا که علیّ بن

کرکر شخصی بی رحم و بی باک است.

پس شنیدم که حضرت هادی علیه السلام با خدای خویش راز و نیاز و مناجات می کرد؛ و در ضمن مناجات اظهار داشت:

((أنا أکرم علی اللّه تعالی من ناقه صالح تمتّعوا فی دار کم ثلثه أیّام ذلک وعد غیر مکذوب)). (23)

یعنی؛ من در مقابل خداوند متعال از شتر و ناقه حضرت صالح علیه السلام گرامی تر و برتر هستم، در این دنیا بهره ببرید به مدّت سه روز، که این وعده ای حتمی و تخلّف ناپذیر است.

سپس حسین بن محمّد به نقل از دوستش افزود: من کلام و مفهوم سخن امام هادی علیه السلام را نفهمیدم که چه منظوری دارد و مقصودش چیست؟

به حضرت عرضه داشتم یاابن رسول اللّه! خداوند تو را عزیز و بزرگ قرار داده است؛ منظورت از این سخنان چه بود؟!

حضرت در جواب اظهار فرمود: منتظر باش، بعد از سه روز، متوجّه خواهی شد.

و چون روز دوّم فرا رسید، حضرت را ضمن عذرخواهی، آزاد کردند.

همچنین روز سوّم عدّه ای بر خلیفه هجوم آورده و او را به قتل رساندند؛ و سپس فرزندش منتصر را به جای او نشاندند. (24)

ریگ بیابان یا طلای سرخ

مرحوم قطب الدّین راوندی، طبرسی، ابن حمزه طوسی و برخی دیگر از بزرگان رضوان اللّه تعالی علیهم آورده اند:

یحیی بن زکریای خزاعی به نقل از ابوهاشم جعفری - یکی از اصحاب حدیث می باشد - حکایت کند:

روزی از روزها به همراه حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی علیه السلام به بیرون شهر سامراء، جهت ملاقات با بعضی از طالبیّین خارج گشتیم.

پس در بیابان ساعتهائی را ماندیم و برای حضرت فرشی را پهن کردند و امام علیه السلام روی آن نشست؛

و من نیز در نزدیکی آن حضرت نشستم و با یکدیگر مشغول سخن گفتن شدیم.

و من در بین صحبت ها و مذاکرات، اظهار داشتم: یا ابن رسول اللّه ! همان طور که اطّلاع دارید، من تهی دست هستم و زندگی خود و خانواده ام را به سختی سپری می کنم.

ادی علیه السلام همین که سخن مرا شنید، دست مبارک خود را به سمت جائی که نشسته بود، دراز نمود و مشتی از ریگ های بیابان را برداشت و به من داد و فرمود: ای ابوهاشم ! با این مقدار، زندگی و معاش خود را بگذران که خداوند متعال بر تو توسعه و برکت در روزی، عطا گرداند.

و سپس افزود: سعی کن که این موضوع، محرمانه و مخفی بماند و برای کسی بازگو و فاش نگردد.

ابوهاشم گوید: چون آن ریگ ها را در جیب خود ریختم و هنگامی که به منزل بازگشتم، نگاهی به آن ها انداختم، پس دیدم که همچون طلای سرخ صیقل و جلا داده شده می درخشد.

فردای آن روز یکی از آشنایان زرگر را به منزل آوردم تا آن ریگ ها را امتحان و آزمایش کند.

همین که زرگر آن ها را مورد آزمایش قرار داد گفت: این ها از بهترین نوع طلای سرخ است که به این شکل در آمده است، آن ها را از کجا و چگونه به دست آورده ای؟ !

در جواب، به او گفتم: این ها از قدیم الایّام نزد ما بوده است. (25)

تقسیم گوسفند و طیّ الارض

شخصی از اصحاب امام علیّ هادی علیه السلام - به نام اسحاق جلاّب (گلاب گیر) - حکایت کند:

روزی طبق دستور آن حضرت، تعداد بسیاری گوسفند خریداری کردم و سپس آن ها را در طویله ای بزرگ - که در گوشه ای از منزل

ایشان بود - بردم.

پس از گذشت چند روز، امام علیه السلام مرا احضار نمود و به همراه یکدیگر وارد طویله شدیم و با کمک هم، گوسفندان را جدا و تقسیم می کردیم و برای هر کسی که مورد نظر حضرت بود علامتی را قرار می دادیم.

بعد از آن، تعدادی از آن گوسفندان را برای فرزندش و مادر او فرستاد، همچنین تعدادی دیگر از آن ها را برای اشخاصی که مورد نظر حضرت بودند، فرستاده شد.

سپس به محضر مبارک آن امام همام رفتم و اجازه خواستم تا به بغداد جهت زیارت و دیدار پدر و مادرم بروم؟

حضرت فرمود: فردا را که روز عرفه است صبر کن و نزد ما باش، بعد از آن به دیار خویش خواهی رفت.

پس طبق فرمان حضرت، روز عرفه را در خدمت امام هادی علیه السلام بودم، همچنین شب عید قربان را هم در منزل آن حضرت ماندم و چون هنگام سحر فرا رسید، نزد من آمد و اظهار نمود: ای اسحاق! بلند شو.

هنگامی که از خواب بلند شدم و چشم های خود را باز کردم، متوجّه شدم که در بغداد جلوی منزل پدرم می باشم.

پس وارد منزل شدم و بر پدرم سلام کردم و با وی دیداری تازه نمودم.

بعد از آن، چون دوستان و رفقایم به دیدار من آمدند، به آن ها گفتم: من روز عرفه را در شهر سامراء سپری کردم؛ و اکنون روز قربان را در بغداد نزد شماها هستم. (26)

خداوند بهترین یار و نگهبان

برخی از محدّثین و مورّخین در کتاب های خود آورده اند:

س از آن که سخن چینی بسیاری توسّط دنیاپرستان و ریاست طلبان، بر علیه امام علیّ هادی علیه السلام نزد متوکّل عبّاسی آشکار شد؛ و

آن ها افزودند که آن حضرت در منزلش برای جذب اقشار مختلف نامه برای افراد می فرستد و اسلحه جمع کرده اند تا بر علیه حکومت شورش و قیام کنند.

متوکّل چند نفر از تُرک های کُرد را مسلّحانه مأمور کرد تا شبانه، به منزل حضرت حمله کنند و آن حضرت را پس از شکنجه در هر حالی که باشد، نزد متوکّل احضارش کنند.

هنگامی که مأمورین داخل منزل امام علیه السلام هجوم آوردند، متوجّه شدند که حضرت در یک اتاق روی زمین نشسته و لباسی پشمین و خشن بر تن کرده و مشغول عبادت و مناجات با خداوند متعال می باشد و نیز قرآن تلاوت می کند.

پس طبق دستور خلیفه، حضرت را در همان حالت دست گیر کرده و نزد متوکّل آوردند و اظهار داشتند: چیزی در منزل او نیافتیم به جز آن که با چنین حالتی مشغول دعا و مناجات و تلاوت قرآن بود.

همین که متوکّل چشم‌ش به جمال نورانی و باعظمت آن حضرت افتاد، بی اختیار از جای خود برخاست و حضرت را محترمانه کنار خود نشانید.

و چون مشغول مِی گساری بود، ظرف شراب را به حضرت تعارف کرد، امام علیه السلام فرمود: هنوز گوشت و پوست من آلوده به آن نگشته است، مرا از این کار معاف بدار.

متوکّل گفت: چند شعری برایم بخوان و مجلس ما را به وسیله اشعار خود گرم بکن.

حضرت سلام اللّه علیه، به ناچار چند شعری پیرامون بی وفائی دنیا و عذاب آخرت خواند؛ و متوکّل عبّاسی در همان حالت گریان شد و تمامی حاضران در مجلس نیز گریان شدند.

پس از آن، متوکّل از امام هادی علیه السلام عذرخواهی کرد و مقدار چهار هزار دینار

تقدیم حضرت کرد؛ و سپس دستور داد تا ایشان را محترمانه به منزلش برسانند. (27)

شفای خلیفه با دعای امام

بسیاری از بزرگان همانند مرحوم کلینی، راوندی، طبرسی، ابن شهرآشوب و ... رضوان اللّه علیهم آورده اند:

روزی متوکّل عبّاسی سخت مریض شد و پزشکان از درمان وی عاجز شدند و او در بستر مرگ قرار گرفت، مادرش نذر کرد که چنانچه متوکّل شفا یابد، هدیه قابل توجّهی برای حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام إرسال دارد.

در همین اثناء فتح بن خاقان نزد متوکّل آمد و اظهار داشت: اکنون که تمام اطبّاء از درمان، عاجز مانده اند، آیا اجازه می دهی که با ابوالحسن هادی علیه السلام نسبت به مداوا و درمان مرض و ناراحتی شما، مشورتی کنیم؟

متوکّل پیشنهاد فتح بن خاقان را پذیرفت.

پس از آن، شخصی را خدمت حضرت فرستادند، تا موضوع را با وی مطرح نموده و دستورالعملی را جهت درمان متوکّل، از آن حضرت دریافت دارد.

هنگامی که مأمور نزد امام علیه السلام آمد و موضوع را بیان کرد، حضرت فرمود: مقداری سرگین گوسفند تهیّه و آن را با آب گلاب بجوشانند و سپس تفاله آن را روی زخم چرکین بگذارند، ان شاءاللّه سودمند خواهد بود.

همین که پزشکانِ معالج، چنین دستورالعملی را شنیدند، مسخره و استهزاء کردند.

فتح بن خاقان گفت: آیا ضرر هم دارد؟

گفتند: خیر، بلکه احتمال بهبودی هم در آن هست.

پس دستورالعمل حضرت را اجراء کردند و چون مقداری از آن را روی زخم دُمل قرار دادند، پس از گذشت لحظاتی کوتاه سر باز کرد و مقدار

زیادی خون و چرک از آن خارج شد و متوکّل آرام گرفت و با استفاده از طبابت امام هادی علیه السلام، سالم گشت.

وقتی

که خبر سلامتی متوکّل به مادرش رسید، بسیار خوشحال شد و مبلغ ده هزار دینار به همراه یک انگشتر نفیس برای آن حضرت ارسال داشت.

ادی علیه السلام بسیار حسادت می ورزید، نزد متوکّل رفت و نسبت به حضرت بدگوئی و سخن چینی کرد و نیز نسبت هائی را به آن حضرت داد، به طوری که متوکّل تحت تأثیر قرار گرفت و معتقد شد بر این که امام هادی علیه السلام برای یک شورش و کودتا مشغول جمع اسلحه و امکانات است.

به همین جهت، متوکّل به سعید حاجب دستور داد تا شبانه به منزل حضرت هجوم آورند و هر آنچه در منزل او یافتند، جمع آوری کرده و نزد متوکّل بیاورند.

سعید حاجب گوید: شبانه از دیوار منزل امام علیه السلام بالا رفتم و در آن تاریکی ندانستم چگونه فرود آیم، ناگهان متوجّه شدم که حضرت مرا با اسم صدا کرد و فرمود: صبر کن تا برایت چراغ بیاورم، سپس شمعی را روشن نمود و برایم آورد.

و من به راحتی از دیوار پائین آمدم؛ و چون وارد بر حضرت شدم، دیدم که لباسی پشمین بر تن کرده و کلاهی بر سر نهاده و روی جا نمازی از حصیر رو به قبله نشسته است.

هنگامی که چشمش به من افتاد، فرمود: مانعی نیست، برو تمام اتاق ها را جستجو کن.

سعید گوید: تمام اتاق ها و نیز وسائل حضرت را مورد بررسی قرار دادم و فقط دو کیسه - که یکی از آن ها به وسیله مهر و انگشتر مادر متوکّل ممهور شده بود - یافتم.

بعد از آن که همه جا را جستجو کردم و خدمت حضرت بازگشتم، فرمود: ای سعید! اطراف و زیر

جانماز و همه جا را به خوبی جستجو بکن.

پس چون جانماز را برداشتم، شمشیری در قلاف نهاده بود که آن را نیز به همراه دیگر اموال برداشتم و نزد متوکّل آوردم.

همین که متوکّل چشمش بر آن دو کیسه و مُهر مادرش افتاد، از مادر توضیح خواست که این ها چیست؟

مادرش در پاسخ گفت: آن موقعی که مریض شده بودی، این ها را برای شفای تو، نذر آن حضرت کردم؛ و چون سلامتی خود را باز یافتی، آن ها را برایش ارسال داشتم.

پس متوکّل دستور داد تا کیسه ای دیگر ضمیمه آن ها شود و با تمامی آنچه آورده بودیم، برای امام هادی علیه السلام ارجاع و تحویل آن حضرت گردید.

سعید افزود: چون خدمت حضرت هادی علیه السلام بازگشتم، ضمن عذرخواهی و پوزش از جسارتی که کرده بودم، اموال را تحویل ایشان دادم.

و سپس حضرت فرمود: ظالمین جزای ستم های خود را به زودی خواهند دید. (28)

تعیین و خریداری همسر در بغداد

یکی از اصحاب و همسایگان امام هادی علیه السلام به نام بشر بن سلیمان حکایت نماید:

علیه السلام مرا به حضور طلبید، همین که نزد آن حضرت وارد شدم، فرمود: تو از خانواده انصار و از دوستان و علاقه مندان ما هستی، شما مورد اطمینان و وثوق ما بوده اید، چنانچه ممکن باشد، امروز مأموریّتی محرمانه برای ما انجام بده و در آن فضیلتی را برای خود کسب نما.

ست دینار بود، تحویل من داد و سپس اظهار داشت: به سمت بغداد حرکت کن، چون وارد بغداد شدی کنار لنگرگاه رود دجله می روی؛ در آنجا کنیز فروشان، کنیزان خود را عرضه کرده اند و مأمورین حکومتی و نیز عدّه ای از اشراف زادگان مشغول انتخاب و خرید کنیزان

دلخواه خود هستند.

تو نزدیک نمی روی، بلکه از دور شاهد جریان باش تا آن که شخصی به نام عمر بن زید نَخّاس، کنیزی را با این خصوصیّات که دو پیراهن ابریشمین پوشیده برای فروش عرضه می کند.

ولی کنیز امتناع می ورزد و قبول نمی کند و هیچ کدام از خریداران را نمی پسندد؛ در همین موقع صدائی را به زبان رومی می شنوی که می گوید: به من بی حرمتی شد و آبرویم رفت.

و خریداران با شنیدن این سخن، سعی می کنند که او را به هر قیمتی که شده خریداری کنند؛ ولی او نمی پذیرد.

فروشنده به کنیز گوید: چاره ای جز فروش تو ندارم.

کنیز جواب دهد: صبر کن، شخص مورد علاقه ام خواهد آمد.

پس تو در همین لحظه نزد فروشنده می روی و می گوئی نامه ای برایت آورده ام و من وکیل صاحب نامه هستم، اگر مایل باشید من کنیز را برای صاحب نامه خریداری می کنم.

بشر بن سلیمان گوید: تمام آنچه را مولایم فرمود، انجام دادم و چون کنیز چشمش به نامه افتاد، گفت: مرا به صاحب همین نامه بفروش که من پذیرای او هستم و اگر چنین نکنی من خودکشی می نمایم.

بعد از آن، کنیز را به همان مقدار پولی که حضرت داده بود خریدم و کنیز بسیار خوشحال و مسرور گشت و آن نامه را گرفت و مرتّب می بوسید و بر چشم و صورت خود می نهاد.

گفتم: ای کنیز! نامه ای که صاحب آن را نمی شناسی، چگونه برایش این همه احترام می گذاری؟!

گفت: تو نسبت به اولیاء خدا و فرزندان پیغمبران (صلوات اللّه علیهم) معرفت و شناخت کافی نداری، پس خوب گوش کن، تا تو را آگاه سازم.

و سپس افزود: من ملیکه، دختر یشوعا - پسر قیصر روم - هستم

و جدّ مادریم، شمعون وصیّ و جانشین حضرت عیسی مسیح علیه السلام می باشد.

جدّ من - قیصر - خواست تا مرا با پسر برادرش تزویج نماید که موانعی غیرطبیعی مانع آن شد و مجلس عقد و نیز مراسم جشن متلاشی گردید.

در آن شب، حضرت عیسی و شمعون علیهما السلام را در خواب دیدم که در قصر جدّم - قیصر - حضور دارند و حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و نیز دامادش علیّ بن ابی طالب و تعدادی از فرزندانشان علیهم السلام وارد قصر شدند و با عیسی و شمعون مصافحه و معانقه کردند.

سپس حضرت محمّد صلی الله علیه و آله اظهار داشت:

ما آمده ایم تا ملیکه - نوه شمعون - را برای فرزندم ابومحمّد امام حسن عسکری علیه السلام خواستگاری نمائیم.

حضرت عیسی به شمعون فرمود: شرافت و فضیلت، به تو روی آورده است؛ شمعون نیز پذیرفت و در همان مجلس خطبه عقد مرا جاری کردند.

از آن لحظه به بعد، من نسبت به ابومحمّد امام حسن عسکری علیه السلام عشق و علاقه شدیدی در درون خود احساس کردم و این راز را مخفی نگه داشتم.

و هر روز و هر لحظه محبّت و علاقه ام شدّت می گرفت تا جائی که سخت مریض شدم و تمام پزشکان را برای معالجه و درمانم آوردند؛ ولی از درمان ناراحتی من ناتوان گشتند.

پس از گذشت چند شب، حضرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها را در خواب دیدم که به همراه حضرت مریم سلام اللّه علیها به دیدار من آمده اند.

من به حضرت زهراء سلام اللّه علیها عرضه داشتم: چرا فرزندت ابومحمّد با من قطع رابطه کرده است؛ و او را

نمی بینم؟

حضرت زهراء علیها السلام فرمود: تا هنگامی که مشرک و بر دین نصاری باشی، او نزد تو نخواهد آمد.

و سپس حضرت زهراء سلام اللّه علیه شهادتین را بر من تلقین نمودند و من گفتم:

((أشهد أن لا إله إلاّ اللّه، و أنّ محمّداً رسول اللّه)) و با اقرار و اعتقاد بر این کلمات، مسلمان شدم.

شب بعد که بسیار شیفته دیدار حضرت ابومحمّد علیه السلام بودم، او را در خواب دیدم و گفتم: بر من جفا نمودی، که مرا در آتش محبّت و عشق خودت رها کرده ای؟

فرمود: چون مسلمان شدی، هر شب به دیدار تو خواهم آمد تا خداوند وسیله زناشوئی ما را فراهم نماید.

و مدّتی بعد از آن، لشکر اسلام بر ما هجوم آورد و با پیروزی آن ها ما اسیر شدیم، که امروز وضعیّت مرا این چنین مشاهده می کنی؛ و تا به حال هر که نام مرا جویا شده، گفته ام من نرجس هستم.

بشر بن سلیمان در پایان افزود: وقتی آن بانو را نزد حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام آوردم، خواهرش حکیمه را خواست و به او فرمود: این همان زنی است که قبلا اوصاف او را گفته بودم، پس آن دو حکیمه و نرجس همدیگر را در آغوش گرفته و یکدیگر را بوسیدند.

سپس امام هادی علیه السلام خواهرش حکیمه را مخاطب قرار داد و فرمود: ای حکیمه! ملیکه را همراه خود بِبَر و احکام دین اسلام را به او بیاموز تا فرا گیرد. (29)

خبر از مرگ دشمن و اختصاص ایّام

مرحوم صدوق، راوندی و دیگر بزرگان آورده اند:

یکی از دوستان حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام به نام صقر بن ابودلف - ابن اُورمه - حکایت کند:

در دوران

حکومت متوکّل عبّاسی راهی سامراء شدم و چون وارد شهر سامراء گشتم، حضور یکی از وزرای متوکّل به نام سعید حاجب رفتم تا بلکه بتوانم با مولایم امام هادی علیه السلام که در زندانِ وی ملاقاتی داشته باشم.

سعید حاجب گفت: آیا دوست داری خدایت را مشاهده کنی؟

گفتم: سبحان اللّه! این چه حرفی است؟!

خداوند متعال را هیچکس نمی تواند مشاهده کند.

سعید اظهار داشت: منظورم آن کسی است که شما گمان می کنید او امام و پیشوای شما است، متوکّل او را تحویل من داده است تا او را به قتل برسانم و این کار را فردا انجام خواهم داد.

و پس از گذشت لحظاتی مرا داخل زندان بُرد، همین که وارد زندان شدم، حضرت را دیدم که بر قطعه حصیری نشسته و مشغول عبادت و مناجات می باشد، پس با حالت گریه سلام کردم و کناری نشستم و به جمال نورانی آن حضرت نگاه می کردم.

امام علیه السلام پس از جواب سلام، به من فرمود: ای صقر! برای چه اینجا آمده ای؟

و چرا ناراحت و گریان هستی؟!

در پاسخ گفتم: چون شما را در این مکان و با این حالت می بینم؛ و نمی دانم که آن ها چه تصمیمی درباره شما دارند؟!

حضرت فرمود: ای صقر! ناراحت مباش، آن ها هرگز به قصد خود نمی رسند، چون که بیش از دو روز دیگر زنده نخواهند ماند و کشته خواهند شد.

بعد از آن، از امام هادی علیه السلام پیرامون معنای حدیثی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمود: با روزگار، دشمنی و عداوت روا مدارید که با شما دشمنی کند، سؤال کردم که مقصود چیست؟

امام علیه السلام در جواب فرمود: بلی،

منظور از روزگار، ما اهل بیت عصمت و طهارت هستیم که به جهت ما آسمان و زمین پابرجا مانده است.

ه عنوان سجّاد، علیّ بن الحسین و محمّد باقر و جعفر صادق، و چهارشنبه به عنوان موسی بن جعفر و علیّ بن موسی الرّضا و محمّد جواد و من، و پنج شنبه به عنوان فرزندم حسن و روز جمعه به عنوان فرزند پسرم مهدی موعود صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین تعیین گشته است. (30)

حکومت حقّ به دست با کفایت او ایجاد می گردد و اوست که عدل و داد را بر زمین پهناور، گسترش می دهد.

و سپس فرمود: آری، این معنای حدیث بود، زود خداحافظی کن و برو که می ترسم خطری متوجّه تو گردد.

راوی گوید: به خدا قسم! بیش از دو روز نگذشت که هر دوی آن دو نفر - یعنی متوکّل و سعید حاجب - کشته شدند و من خداوند متعال را شکر کردم. (31)

دو جریان تکان دهنده دیگر

محمّد بن حسن علوی حکایت کند:

در زمان طفولیّت به همراه پدرم جلوی درب ورودیِ ملاقات کنندگان متوکّل عبّاسی ایستاده بودم و جمعیّت انبوهی از اقشارِ مختلف نیز آماده ورود و ملاقات بودند.

در این بین، خبر آوردند که حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام می خواهد وارد شود.

و دیده بودم که هر موقع حضرت از جلوی جمعیتی عبور می نمود جمعیّت به پاس احترام و عظمت او سر پا می ایستادند.

در آن روز عدّه ای تا شنیدند که امام هادی علیه السلام تشریف می آورد، گفتند: ما از جای خود حرکت نمی کنیم، چون او یک نوجوانی بیش نیست و بر ما هیچ مزیّت و فضیلتی ندارد.

ابوهاشم جعفری که در آن جمع نیز حضور داشت و سخن

آن ها را شنید، گفت: به خدا قسم! همه ما و شما در مقابل او کوچک و ذلیل هستیم و هر وقت تشریف بیاورد و او را ببینید، از جای خود حرکت می کنید و به احترام او خواهید ایستاد تا عبور نماید.

در همین بین، حضرت وارد شد و همین که جمعیت چشمشان به وجود مبارک و جمال نورانی آن حضرت افتاد، از جای برخاستند و با احترام و ادب ایستادند.

هنگامی که حضرت عبور نمود و رفت، ابوهاشم به افرادی که در اطراف او بودند، گفت: پس چه شد، شما که می گفتید: ما حرکت نمی کنیم؟!

در پاسخ گفتند: به خدا قسم! همین که چشممان به حضرت افتاد و او را دیدیم، عظمت و شوکت او، ما را گرفت و بی اختیار از جا برخاستیم و احترام به جا آوردیم. (32)

همچنین مسعودی و دیگران حکایت کنند:

روزی از روزها متوکّل عبّاسی به بعضی از اطرافیان خود دستور داد تا چند حیوان از درّندگان را از جایگاه مخصوصشان - که در آنجا نگه داری می شدند، در حالتی که سخت گرسنه باشند - داخل حیات و صحن ساختمان مسکونی او بیاورند.

و چون حیوانات درّنده را در آن محلّ آوردند، دستور داد تا حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام را نیز احضار نمایند.

همین که حضرت وارد صحن منزل متوکّل گردید، درب ها را بستند و درّندگان را با حضرت هادی علیه السلام تنها رها کرده تا آن که درّندگانِ گرسنه، او را طعمه خود قرار دهند.

هنگامی که حضرت نزدیک درّندگان رسید، تمامی درّندگان، اطراف حضرت به طور متواضعانه حلقه زدند و حضرت با دست مبارک خود آن ها را نوازش می نمود و به همین

منوال، لحظاتی را در جمع آن حیوانات سپری نمود؛ و سپس نزد متوکّل رفت و ساعتی را با یکدیگر صحبت و مذاکره کردند.

و چون از نزد متوکّل خارج شد، دو مرتبه نزد درّندگان آمد و همانند مرحله اوّل درّندگان، اطراف حضرت اظهار تواضع و فروتنی کرده و حضرت با دست مبارک خویش یکایک آن ها را نوازش نمود و از نزد آن ها بیرون رفت.

سپس متوکّل هدایای نفیسی را توسّط یکی از مأمورین خود، برای حضرت روانه کرد.

بعضی از اطرافیان متوکّل، به وی گفتند: پسر عمویت ابوالحسن، هادی نزد درّندگان رفت و صدمه ای به او نرسید، تو هم مانند او نزد درّندگان برو و آن ها را نوازش کن.

متوکّل اظهار داشت: آیا شماها در انتظار مرگ من نشسته اید؟ !

و سپس از تمامی افراد تعهّد گرفت که این راز را فاش نگردانند و کسی متوجّه آن جریان نشود. (33)

پوشش و پیش بینی باران

علیّ بن مهزیار اهوازی حکایت کند:

در یکی از روزها وارد شهر سامراء شدم در حالتی که مشکوک بودم که آیا می توانم خدمت امام علیّ هادی علیه السلام برسم و او را ببینم و بشناسم، یا خیر؟

هنگام ورود به شهر سامراء متوجّه شدم که خلیفه عبّاسی در آن روز بهاری، قصد رفتن به صحرا و شکار دارد و مردم همگی لباس بهاری پوشیده اند.

در همین لحظات، شخصی را دیدم که لباس گرم زمستانی پوشیده و سوار بر اسبی می باشد و موهای دُم آن اسب را گره زده است.

مردم با حالت تعجّب به او نگاه می کردند و با یکدیگر می گفتند: این هوای صاف بدون آن که ابری در آسمان باشد، مگر زمستان است که حضرت

ابوالحسن هادی علیه السلام با این وضع

و با این لباس از منزل بیرون آمده است؟

و خلاصه هر کس به نوعی زخم زبان می زد، تا این که همگی روانه صحرا شدند.

و من با مشاهده این جریان، با خود گفتم: اگر او امام باشد، پس چرا چنین لباسی پوشیده است؟!

الی شهر بیرون رفتند و در صحرا مشغول تفریح گشتند، ناگهان ابری عظیم نمایان شد و به شدّت باران بارید، که تمامی مردم خیس شدند و چون لباس چندانی نپوشیده بودند بسیار ناراحت شده و در زحمت قرار گرفتند، لیکن حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام کمترین آسیبی ندید. در این موقع با خود گفتم: ممکن است او امام باشد و من باید از او سؤالی کنم و ببینم چه عکس العملی را انجام می دهد.

در همین لحظه که چنین فکری به ذهنم خطور کرد، ناگهان از دور متوجّه شدم که آن حضرت نقاب بر صورت افکنده است، نیز با خود گفتم: اگر به من رسید و نقاب را از صورت خود برداشت، می فهمم که او امام است.

نقاب را از چهره نورانیش برداشت و بدون آن که سؤال خود را مطرح کنم، مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای علیّ بن مهزیار! چنانچه عرق، جنابت از حرام و غیر مشروع باشد و به لباس سرایت کرده باشد نمی توان با آن لباس نماز خواند؛ و اگر جنابت از حلال باشد، مانعی ندارد. به همین جهت، یقین پیدا کردم که او حضرت ابوالحسن امام علیّ هادی علیه السلام است و دیگر شبهه ای نداشتم. (34)

پیامبران، و منصب امامت

ابویوسف یعقوب اهوازی معروف به ابن سکیّت گوید:

روزی به محضر مبارک امام علیّ هادی علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: یاابن

رسول اللّه! چرا خداوند متعال، حضرت عیسی مسیح علیه السلام را به همراه لوازم و علوم طبّ و طبابت، و حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله را به همراه فصاحت و بلاغت مبعوث نمود؟

امام هادی علیه السلام فرمود: در زمانی که حضرت موسی علیه السلام مبعوث گردید بیشترین افراد آن زمان، اهل سحر و جادو بودند و حضرت به مقتضای همان زمان آمد و سحر تمام ساحران را باطل نمود و حجّت خدا را بر ایشان ثابت کرد.

علیه السلام مردم مبتلا به امراض و ناراحتی های جسمی شده بودند که از درمان آن ها عاجز و ناتوان بودند، پس حضرت عیسی آمد و امراض صعب العلاجی را مانند پیسی و جذام و نابینایی را - که از درمان آن ها عاجز بودند - شفا داد و حتّی مردگان را به اذن خداوند متعال، زنده کرد.

ه مبعوث گردید، مردم ادیب و خطیب و شاعر بودند که با تمام فصاحت و بلاغت سخن می گفتند و شعر می سرودند، پس آن حضرت با کلامی بلیغ و فصیح و رسا در قالب موعظه و ارشاد، از طرف خداوند سبحان آمد که سخنش سرآمد تمام سخن ها بود و حجّت الهی را بر تمامی آن افراد تمام نمود.

ابن سکّیت گفت: به خدا قسم! تاکنون شخصی مثل تو را، که این چنین پاسخ روشن و کافی گفتی، ندیده بودم؛ اکنون می خواهم بدانم که امروز حجّت خدا بر مردم چگونه است؟

امام هادی علیه السلام فرمود: عقل سالم که به وسیله او بتوان صداقت و یا دروغ گوئی و نفاق افراد را شناخت و در نتیجه این که از هر کس و از هر سخنی تبعیّت

ننماید. (35)

همچنین آورده اند:

محمّد بن حسن صفّار از شخصی که برادر رضاعی امام جواد صلوات اللّه علیه می باشد، حکایت کند:

حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام در دورانی که پدرش در بغداد تحت نظر دستگاه حکومتی بود، به مکتب می رفت و در کنار دیگران، نزد معلّم نامه می نوشت و می خواند.

روزی از روزها در حالی که مشغول خواندن نوشته خود بود، ناگهان مشغول گریستن گردید و سخت گریه می نمود.

معلّم علّت گریه او را سؤال کرد؛ ولی حضرت جواب او را نداد و اجازه خواست تا نزد خانواده خویش، به منزل برود.

همین که وارد منزل شد، صدای گریه و شیون تمام افراد منزل به گوش رسید و پس از گذشت لحظاتی امام علیه السلام دو مرتبه به مکتب بازگشت.

پس علّت گریه اش را سؤال کردیم؟

اظهار داشت: پدرم حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد صلوات اللّه علیه وفات یافت.

سؤال کردیم: از کجا و چگونه متوجّه شدی که پدرت رحلت نموده است؟

فرمود: جلال و عظمتی از طرف خداوند متعال در من ظاهر گردید و در خود، یک نوع احساسی کردم - که قبل از آن چنین احساسی را نداشتم - و فهمیدم که پدرم وفات یافته و رحلت نموده است.

راوی گوید: سپس تاریخ روز و ماه را ثبت کردیم و پس از مدّتی که تحقیق کردیم معلوم شد، در همان روز و همان ساعتی که امام هادی علیه السلام گریان و غمگین شده بود، پدرش حضرت جواد الائمّه صلوات اللّه علیه وفات یافته بود. (36)

دعای امام در حقّ اصفهانی

مرحوم قطب الدّین راوندی، ابن حمزه طوسی، إربلی و برخی دیگر از بزرگان رضوان اللّه تعالی علیهم به نقل از جماعتی از اهالی اصفهان مانند ابوالعبّاس

احمد بن نصر و ابوجعفر محمّد بن علويّه آورده است:

در شهر اصفهان شخصى بود به نام عبدالرّحمان - كه يكى از شيعيان معروف به حساب مى آمد - و از علاقه مندان به ائمّه اطهار عليهم السلام بود؛ مخصوصاً كه علاقه خاصّى نسبت به حضرت هادى سلام اللّه عليه داشت.

روزى به او گفتند: علّت تشيّع و علاقه تو به حضرت ابوالحسن، امام علىّ هادى عليه السلام چيست؟

در پاسخ اظهار داشت: به دلائلى كه خود شاهد بوده ام.

و سپس افزود: من شخصى فقير و بى بضاعت بودم به طورى كه نمى توانستم تشكيل خانواده دهم، به همين جهت به همراه قافله اى كه عازم عراق و شهر سامراء بود، حركت كردم تا به دربار خليفه عبّاسى بروم، به امّيد آن كه شايد از طرف او برايم كمكى شود و مشكل من برطرف گردد.

چون به شهر سامراء وارد شديم، جلوى دربار متوكّل رفته و منتظر وقت ملاقات مانديم، در همان اَثناء گفته شد كه حضرت ابوالحسن، امام هادى عليه السلام نيز از طرف خليفه دعوت شده است تا به ملاقات وى آيد.

ناگهان متوجّه شدم كه حضرت در حال آمدن به دربار خليفه مى باشد، تمامى افرادى كه حضور داشتند مشغول تماشاى او گشتند و آن حضرت به آرامى از بين جمعيّت عبور مى نمود.

چون عبورش به من افتاد، نگاهى محبّت آميز و عميق به من انداخت و من آهسته، به طور مرتّب براى موفقيّت و سلامتى وجود مباركش، دعا مى كردم.

همين كه حضرت مقابل من قرار گرفت، به من فرمود: خداوند متعال دعايت را مستجاب نمود و عمرت را طولانى گرداند؛ و نسبت به ثروت و اموال برايت بركت قرار داد، همچنين

فرزندانت نیز افزایش می یابند.

در همین حال، لحظه ای تمام بدنم را رعشه فرا گرفت؛ و دوستانم هر یک جویای حالم بودند و می گفتند: چه شده است؟

و چرا چنین حالتی به تو دست داد؟

و من در پاسخ به ایشان می گفتم: نترسید، چیزی نیست، انشاءاللّه که خیر است.

و پیرامون نیّت خود و مشکلاتی که داشتم با هیچکس سخنی نگفته بودم.

پس از آن که به اصفهان بازگشتیم، خداوند متعال درهای رحمت و برکت را برایم گشود؛ و از هر جهت در رفاه و آسایش قرار گرفتم و صاحب ثروتی بسیار و عائله ای خوب و مورد علاقه ام گشتم.

و در حال حاضر دارای ده فرزند هستم و متجاوز از هفتاد سال از عمرم سپری گشته است.

به همین دلائل یکی از علاقه مندان و مخلصین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مخصوصاً حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی علیه السلام گشته ام. (37)

بالا رفتن پرده با قدوم مبارک امام علیه السلام

مرحوم شیخ طوسی، ابن شهرآشوب و برخی دیگر از بزرگان رضوان اللّه علیهم آورده اند:

متوکّل عبّاسی برای ایراد خطبه و سخنرانی در مسجد جامع حضور می یافت و بعد از آن، نماز جماعت را اقامه می نمود.

ن محمّد ملقّب به هریسه بالای منبر نشسته و مشغول سخنرانی و خطبه خواندن است؛ پس متوکّل صبر کرد تا سخنرانی او پایان یافت، بعد از آن خواست که نماز را به جماعت را اقامه نماید، آن شخص از منبر فرود آمد و گفت: هر که خطبه خوانده است، نیز باید نماز را اقامه نماید.

این شخص روزی به دربار متوکّل آمد و به او گفت: چرا علیّ بن محمّد امام هادی علیه السلام را اکرام و احترام می نمائی و هنگام ورود به دارالخلافه پیش خدمتان

شما پرده را برایش، بالا می زنند، مردم با چنین برخوردی از طرف خلیفه، فکر می کنند که او مستحقّ خلافت است.

بنابر این بهتر است که او هنگام ورود با دیگر افراد و اقشار مختلف مردم یکسان باشد.

پس از گذشت چند روزی از این جریان، امام هادی علیه السلام خواست وارد دارالخلافه متوکّل عبّاسی شود؛ و کسی نبود که پرده را برای حضرت بالا بزند، پس ناگهان بادی وزید و پرده را بالا بُرد و حضرت با حالتی آسوده، به مجلس متوکّل وارد شد.

ی که در مجلس حضور داشتند و بالا رفتن پرده را به وسیله وزش باد مشاهده کردند، به یکدیگر گفتند: این حالات - وزش باد - عادّی است؛ پس هنگامی هم که حضرت خواست خارج شود نیز باد دیگری وزید و پرده را بالا برد و در نتیجه، آن افراد در تعجّب و حیرت قرار گرفتند. (38)

شانس در شکستگی نگین انگشتر

مرحوم شیخ طوسی و برخی دیگر از بزرگان رضوان اللّه علیهم به نقل از کافور خادم حکایت نمایند:

منزل و محلّ مسکونی حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام در نزدیکی بازارچه ای بود که صنعت گران مختلفی در آن کار می کردند، یکی از آن ها شخصی به نام یونس نقّاش بود که کارش انگشترسازی و نقش و نگار آن بود، او از دوستان حضرت بود و بعضی اوقات خدمت حضرت می آمد.

روزی باعجله و شتاب نزد امام علیه السلام وارد شد و پس از سلام اظهار داشت: یاابن رسول اللّه ! من تمام اموال و نیز خانواده ام را به شما می سپارم.

حضرت به او فرمود: چه خبر شده است؟

یونس گفت: من باید از این دیار فرار کنم.

حضرت در حالتی که تبسّمی بر

لب داشت، فرمود: برای چه؟

مگر چه پیش آمدی رُخ داده است؟ !

ه وزیر خلیفه - موسی بن بغا - نگین انگشتری را تحویل من داد تا برایش حکّاکی و نقّاشی کنم و آن نگین از قیمت بسیار بالائی برخوردار بود، که در هنگام کار شکست و دو نیم شد و فردا موعد تحویل آن است؛ و می دانم که موسی یا حُکم هزار شلاّق و یا حکم قتل مرا صادر می کند.

امام هادی علیه السلام فرمود: آرام باش و به منزل خود بازگرد، تا فردا فرج و گشایشی خواهد بود.

یونس طبق فرمان حضرت به منزل خویش بازگشت و تا فردای آن روز بسیار ناراحت و غمگین بود که چه خواهد شد؟

و تمام بدنش می لرزید و هراسناک بود از این که چنانچه نگین از او بخواهند چه بگوید؟

در همین احوال، ناگهان، مأموری آمد و نگین را درخواست کرد و اظهار داشت: بیا نزد موسی برویم که کار مهمّی دارد.

یونس نقّاش با ترس و وحشت عجیبی برخاست و همراه مأمور نزد موسی بن بغا رفت.

از نزد موسی برگشت، خندان و خوشحال بود و به محضر مبارک امام هادی علیه السلام وارد شد و اظهار داشت: یاابن رسول اللّه ! هنگامی که نزد موسی رفتم، گفت: نگینی را که گرفته ای، خواسته بودم که برای یکی از همسرانم انگشتری مناسب بسازی؛ ولی اکنون آن ها نزاعشان شده است.

اگر بتوانی آن نگین را دو نیم کنی، که برای هر یک از همسرانم نگینی درست شود، تو را از نعمت و هدایای فراوانی برخوردار می سازیم.

امام هادی صلوات اللّه علیه تا این خبر را شنید، دست مبارکش را به سمت آسمان بلند نمود و به درگاه

باری تعالی اظهار داشت: خداوندا ! تو را شکر و سپاس می گویم، که ما - اهل بیت رسالت - را از شکرگزاران حقیقی خود قرار داده ای.

و سپس به یونس فرمود: تو به موسی چه گفتی؟

یونس اظهار داشت: جواب دادم که باید مهلت بدهی و صبر کنی تا چاره ای بیندیشم.

امام هادی علیه السلام به او فرمود: خوب گفتی و روش خوبی را مطرح کردی. (39)

وضعیّت وجوهات و اموال ارسالی از قم

مرحوم شیخ طوسی، ابن شهرآشوب و برخی دیگر از بزرگان در کتاب های خود آورده اند:

یکی از راویان حدیث به نام ابوالحسن، محمّد منصوری حکایتی را از زبان عمویش تعریف کند که عمویش گفت:

روزی نزد متوکّل - خلیفه عبّاسی - رفتم در حالی که مشغول می گُساری بود؛ هنگامی که وارد شدم، مرا به تناول شراب دعوت کرد و من نپذیرفتم و امتناع ورزیدم.

پس به من گفت: چگونه است که با ابوالحسن، علیّ هادی سلام اللّه علیه هم پیاله می شوی و می گُساری می کنی؛ ولی با من که خلیفه هستم، امتناع می ورزی؟

اظهار داشتم: خیر، چنین نیست و با این تهمت ها نمی توانی آن حضرت را تضعیف کنی؛ چون چیزی که ضرر داشته باشد او هرگز استفاده نکرده و نمی کند.

چند روزی از این جریان گذشت و فتح بن خاقان - که وزیر دربار خلیفه بود - مرا دید و گفت: برای متوکّل خبر آورده اند که اموال بسیاری به همراه وجوهات از طرف مردم قم می آورند.

لذا متوکّل به من گفته است در صدد آن باشم تا هنگامی که آن اموال وارد شود، آن ها را مصادره کنیم؛ و تو باید از هر طریقی که شده، زمان دقیق و

کیفیّت ورود آن ها را برایم به دست آوری و

مرا در جریان آن قرار بدهی.

تم و دیدم که بعضی از دوستان حضرت نیز در آنجا حضور داشتند، هنگامی که چشم حضرت بر من افتاد، تبسّمی نمود و اظهار داشت: ای ابوموسی! غمگین مباش همین امشب اموال از قم وارد می گردد و مطمئنّ باش که آن ها توان دستیابی بر اموال را ندارند، تو امشب نزد ما استراحت کن.

یه السلام مشغول خواندن نماز بود، همین که سلام نماز را داد مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای ابوموسی! وجوهات و اموال ارسالی از قم هم اکنون رسید و خادم مانع شده است که آن ها را نزد من بیاورند؛ بلند شو و برو بگو که آن مرد قمّی آنچه به همراه آورده است، تحویل دهد.

پس از جای خود برخاستم و چون از منزل خارج شدم، شخصی را دیدم که خورجینی به همراه داشت، آن را گرفتم و نزد امام هادی علیه السلام آوردم.

سپس فرمود: به او بگو پالتوئی را که آن زن قمّی فرستاد و گفت: از جدّم می باشد، آن را نیز تحویل بده.

لذا بیرون رفتم و آن پالتو را گرفتم؛ و چون خدمت حضرت آوردم، فرمود: برو به او بگو که پالتو را عوض کرده ای، باید همان پالتوی اصلی را تحویل بدهی.

وقتی فرمایش حضرت را منتقل کردم، در جواب گفت: بلی، صحیح است، این پالتو را خواهرم دوست داشت و من آن را با پالتوی خودم عوض کردم، وقتی بازگشتم آن را نیز می آورم.

محضر امام علیه السلام آمدم؛ و چون حرف آن شخص قمّی را برای حضرت بازگو کردم، فرمود: به او بگو پالتو را در دیگر وسائل خود نهاده ای، آن را بیرون آور

و تحویل بده.

وقتی سخن حضرت را برای او گفتم، رفت و پس از چند لحظه ای آمد و پالتو را تحویل داد و خود او نیز به همراه من نزد امام علیه السلام آمد، حضرت به او فرمود: چرا چنین کردی؟

جواب داد: شکّی برایم به وجود آمده بود، خواستم به یقین برسم و عقیده ام خالص گردد. (40)

هیچ زمینی خالی از قبر نیست

یحیی بن هرثمه وزیر متوکّل عبّاسی حکایت کند:

روزی خلیفه مرا احضار کرد و گفت: باید سیصد نفر همراه خود برداری و از طریق کوفه، عازم شهر مدینه گردی و ابوالحسن، علیّ بن محمّد هادی را با عزّت و احترام به بغداد بیاوری.

من نیز دستور خلیفه را اطاعت کرده و پس از جمع آوری افراد به همراه امکانات لازم، حرکت کردیم.

در جمع افراد همراه، فرمانده حفاظتی - که مسؤلیّت حفاظت اموال را داشت - در مسیر راه، مرتّب با کاتب من که شیعه بود، درباره مسائل مختلف، بحث و مناظره داشت و من بر گفتگوی آن ها نظارت کامل داشتم.

چون مقدار زیادی از راه را پیمودیم، فرمانده به کاتب گفت: آیا علیّ بن ابی طالب علیه السلام پیشوای شما، نگفته است:

هیچ زمینی خالی از قبر نیست و در هر گوشه ای از زمین، گورستانی از انسان ها وجود دارد؟

آیا در این بیابان خشک و بی آب و علف، چه کسی زندگی کرده است تا بمیرد و دفن شود؟

من به کاتب گفتم: به راستی، آیا علیّ بن ابی طالب علیه السلام چنین گفته است؟!

پاسخ داد: بلی، صحیح است.

پس گفتم: در این سرزمین آثار گورستانی نمایان نیست و سپس شروع کردیم به خندیدن؛ و صحبت ها بر همین منوال ادامه یافت تا به شهر

مدینه رسیدیم و به سمت منزل حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام روانه شدیم.

هنگامی که جلوی درب منزل رسیدیم، من تنها وارد شدم و نامه متوکّل را تحویل ایشان دادم.

حضرت پس از آن که نامه را گرفت، فرمود: مانعی نیست، تا فردا منتظر باشید.

چون فردای آن روز خدمت ایشان رفتم - ضمن آن که فصل تابستان و هوا بسیار گرم بود - دیدم خیّاطی درون اتاق حضرت مشغول خیّاطی لباس های ضخیم زمستانی است.

و تمام سعی و کوشش شما بر این باشد که تا همین امروز لباس ها دوخته و آماده گردد و فردا صبح در همین موقع آن ها را تحویل بده، سپس به من خطاب نمود و فرمود: ای یحیی! شما نیز کارهایتان را انجام دهید و امکانات لازم را برای خود آماده کنید، تا آن که فردا حرکت کنیم.

ی گوید: من از حضور ایشان بیرون رفتم و با خود گفتم: در فصل تابستان، هوای به این گرمی و حرارت، حضرت لباس زمستانی تهیّه می نماید، مثل این که او از مسافرت و مسیر راه اطّلاعی ندارد؛ حال، تعجّب از شیعیان است که از چنین کسی پیروی می کنند و او را امام خود می دانند.

فردای آن روز هنگامی که آماده حرکت شدیم، حضرت به همراهان خود فرمود: تمام امکانات و لوازم مورد نیاز را بردارید و نیز پالتو و غیره را فراموش نکنید که مبادا در مسیر راه مشکلی پیش آید.

و سپس به من خطاب نمود و فرمود: ای یحیی! چنانچه آماده هستی، حرکت کنیم.

من بر تعجّبم افزوده شد که آن حضرت، پالتو و پوستین در این گرمای شدید برای چه به همراه می آورد !؟

لیّ بن ابی طالب علیه

السلام و گورستان مناظره داشتند، که ناگهان ابری در آسمان پدیدار گشت و بالا آمد، به طوری که هوا تاریک گشت و صدای رعد و برق های وحشتناکی بین زمین و آسمان به گوش می رسید، هوا یک مرتبه بسیار سرد شد که قابل تحمّل برای افراد نبود و در همین لحظات برف زمستانی همه جا را پوشاند.

امّا چون حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام و همراهانش لباس های گرم همراه داشتند و از قبل مهیّا بودند، پالتو و پوستین های خود را پوشیدند؛ و هیچ گونه ناراحتی نداشتند.

سپس آن حضرت دستور داد تا یک پالتو به من و نیز یک پالتو هم به کاتب دادند و هر دو پوشیدیم؛ و به جهت سرمای شدید آن روز هشتاد نفر از نیروها و همراهان من هلاک شدند و مُردند.

هنگامی که ابرها کنار رفت و هوا به حالت عادی برگشت، حضرت هادی علیه السلام به من فرمود: ای یحیی! بگو: افرادی که هلاک شده اند، در همین مکان دفن شوند؛ و سپس افزود: خداوند متعال این چنین سرزمین ها را گورستان انسان ها می گرداند.

م: یاابن رسول اللّه! من به یگانگی خدا و نبوّت محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله شهادت می دهم؛ و نیز اقرار می نمایم که شماها خلیفه و حجّت خداوند بر روی زمین برای بندگان هستید؛ من تاکنون ایمان نداشتم ولی اکنون به برکت وجود شما ایمان آوردم و من نیز از شیعیان شما می باشم. (41)

الاغ نصرانی و شیعه شدن پسرش

مرحوم قطب الدّین راوندی به نقل از هبه اللّه بن ابی منصور موصلی رضوان اللّه علیهما حکایت کند:

شخصی نصرانی به نام یوسف بن یعقوب با وی معاشرت و هم نشینی داشت، روزی از روزها

اظهار نمود: متوكّل - عبّاسی - مرا احضار كرده و نمی دانم از من چه می خواهد، برای نجات از شرّ او با خود عهد كردم كه مبلغ صد دينار نذر علیّ بن محمّد هادی عليه السلام كنم.

هبه اللّه موصلی گويد: سپس آن مرد نصرانی به سمت سامراء حركت كرد و رفت؛ و بعد از گذشت چند روزی، با خوشحالی و سرور به موصل مراجعت كرد، بعضی از دوستان به او گفتند: جريانت به كجا انجاميد و چه گذشت؟

پاسخ داد: هنگامی كه به شهر سامراء رفتم، وارد مسافرخانه ای شدم و مرتّب در اين فكر بودم كه چگونه مبلغ صد دينار را به حضرت علیّ بن محمّد هادی عليه السلام برسانم كه كسی مرا نشناسد و با چه حالتی نزد متوكّل بروم.

ر فرصتی كه داشتم، با بعضی از مردم پيرامون اوضاع متوكّل و نيز امام هادی عليه السلام صحبتی انجام دادم؛ و متوجّه شدم كه حضرت تحت نظر مأمورين حكومتی است و از منزل بيرون نمی رود، لذا متحيّر بودم كه چگونه به منزل حضرت بروم تا مأمورين و ديگر افراد مرا نشناسند.

ناگهان به فكرم رسيد كه سوار الاغ خود بشوم و آن را آزاد بگذارم تا هر كجا خواست برود، شايد از اين طريق منزل حضرت پيدا شود.

لذا پول ها را در دستمالی گذاشته و آن ها را برداشتم و سوار الاغ شدم، الاغ از خيابان ها و كوچه ها عبور كرد تا آن كه جلوی خانه ای ايستاد و هر چه كردم تا حركت كند، قدم از قدم برنداشت، از شخصی سؤال كردم اين خانه مال كيست؟

در جواب گفت: اين جا خانه علیّ بن محمّد بن علیّ الرّضا عليه السلام می باشد.

با

خود گفتم: برای حقانیّت آن حضرت، چه علامت و نشانه ای بهتر از این خواهد بود.

در همین اثناء، غلام سیاهی از منزل خارج شد و گفت: آیا تو یوسف بن یعقوب هستی؟

اظهار داشتم: بلی.

گفت: پیاده شو! وقتی از الاغ پیاده شدم، مرا به طرف سکّوئی که داخل دالان منزل بود هدایت نمود و گفت: اینجا بنشین تا بازگردم؛ و خود به درون خانه رفت.

با خود گفتم: این دوّمین نشانه برای حقانیّت حضرت که چگونه نام من و نام پدرم را می داند، با این که من در این شهر غریب هستم و کسی هم مرا نمی شناسد که از چه خانواده ای می باشم؛ و نیز تاکنون بر او وارد نشده و ارتباطی نداشته ام.

پس از آن که لحظاتی گذشت، همان غلام آمد و اظهار داشت: صد دیناری را که در دستمال پنهان کرده ای تحویل من بده، من نیز آن ها را تحویل غلام حضرت دادم و با خود گفتم: این هم دلیل و علامت سوّم برای حقانیّت آن حضرت.

هنگامی که غلام پول ها را تحویل گرفت و به درون منزل رفت، پس از گذشت لحظه ای دو مرتبه آمد و اظهار داشت: حضرت اجازه فرمود که وارد بشوی.

هنگامی که وارد اتاق حضرت هادی علیه السلام شدم، او را تنها یافتم که در گوشه ای نشسته و مشغول دعا بود.

ن که چشمش به من افتاد فرمود: ای یوسف! عدّه ای از افراد فکر می کنند که ولایت و محبّت ما خانواده - اهل بیت عصمت و طهارت - برای امثال شما که مسلمان نیستید، سودمند نمی باشد؛ ولی آن ها حقیقت را درک نکرده اند که ولایت و محبّت ما برای همگان، حتّی برای شماها مفید است.

بعد از نصایح

و تذکّرات سازنده خود، مجدّدا مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای یوسف ! آنجائی که تو را احضار کرده اند و می خواهی بروی برو و ترسی نداشته باش.

و سپس افزود: به همین زودی ها دارای فرزند پسری خواهی شد که مایه رحمت و برکت خواهد بود.

بعد از آن، از حضور مبارک امام هادی علیه السلام خداحافظی کرده و خارج شدم.

و چون از منزل حضرت بیرون آمدم، راهی دربار خلیفه گشته و نزد متوکّل عبّاسی رفتم و هنگامی که ملاقات و دیدار با خلیفه تمام شد مراجعت کردم.

وانی شیعه و متدیّن و علاقه مند به ولایت و امامت گشته بود، خود را معرّفی کرد که من پسر یوسف بن یعقوب نصرانی هستم؛ و پدرم مرده است و اظهار داشت: من پس از مرگ پدرم مسلمان شده ام؛ من همان کسی هستم که حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام بشارت مرا داده است. (42)

تصرّف و اظهار مافوق بشر

مرحوم شیخ مفید، کلینی، طبرسی و برخی دیگر از بزرگان در کتاب های خود آورده اند:

صالح بن سعید - که یکی از اصحاب و دوستان امام هادی صلوات اللّه و سلامه علیه - حکایت نماید:

روزی به ملاقات و دیدار حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی علیه السلام - در آن بازداشتگاهی که حضرت را زندانی کرده بودند - رفتم و پس از عرض سلام و احوال پرسی گفتم:

یاابن رسول اللّه ! ای مولا و سرورم ! قربان شما گردم، دشمنان و مخالفان شما خواسته اند که نور شما اهل بیت را خاموش و نیروی ولایت و معنویّت را در جامعه تضعیف کنند.

پس به همین جهت است که شما را در این محلّ - بازداشتگاه، خان الصّعالیک - قرار

داده اند.

حضرت فرمود: یاابن سعید! در همین حالتی که هستی ثابت باش و حرکت نکن تا برایت بگویم؛ و سپس با دست مبارک خود به سمتی اشاره نمود و اظهار داشت: خوب نگاه کن و ببین چه چیزهائی را مشاهده می کنی؟

وقتی چشم انداختم و خوب نگاه کردم، باغی سرسبز و خرّم را دیدم، که در آن از انواع درخت های میوه دار و انواع ریاحین و گل های رنگارنگِ خوش بو وجود داشت.

و پیش خدمتان بسیاری در رفت و آمد بودند، همچنین پرندگان مختلف و دیگر حیوانات - مانند آهو و غیره - در آن باغ وجود داشت و نیز نهرهای آب و چشمه های زلال، مرا چنان شیفته خود قرار داد و مرا مجذوب گردانید که دیگر نمی توانستم چشم بردارم.

سپس امام هادی علیه السلام فرمود: یاابن سعید! ما در هر حالت و وضعیّتی که باشیم، سرنوشتمان این چنین خواهد بود و بر این مشکلات و سختی ها طبق دستور الهی صبر خواهیم کرد. (43)

وساطت غیرمستقیم در رفع مشکل

مرحوم شیخ طوسی و برخی دیگر از بزرگان آورده اند:

شخصی به نام ابوالحسن، محمّد بن احمد به نقل از عمویش حکایت نماید:

روزی از روزها به قصد دیدار و ملاقات حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام حرکت کردم و چون بر آن حضرت وارد شدم عرضه داشتم: خلیفه، سهمیّه و جیره مرا به اتّهام این که از اطرافیان و دوستان شما می باشنم، قطع کرده اند.

پس چنانچه ممکن باشد، از او بخواهید که سهمیّه مرا برگرداند، قبول می کند؛ و همانند گذشته کمک های خود را نسبت به من پرداخت می نماید.

حضرت در جواب فرمود: انشاءاللّه درست خواهد شد.

پس به منزل خود بازگشتم و چون شب فرا رسید، شخصی درب

منزل آمد و دقّ الباب کرد، وقتی درب منزل را گشودم، دیدم که فتح بن خاقان مأمور متوکّل ایستاده است، هنگامی که چشمش به من افتاد، گفت: در منزل خود چه می کنی؟

زود باش، که خلیفه تو را احضار کرده است، پس به همراه او راهی دربار متوکّل شدیم و چون بر او وارد شدیم دیدم نشسته است و منتظر من می باشد.

پس همین که چشمش به من افتاد، اظهار داشت: ای ابوموسی! ما همیشه به یاد تو هستیم؛ لیکن تو ما را فراموش کرده ای، اکنون بگو که از ما چه طلب داری؟

گفتم: کمک های گوناگونی که تاکنون بر من می شده است، آن ها را قطع نموده اند؛ پس دستور داد که کمک ها و سهمیّه من همانند سابق و بلکه چند برابر افزایش و پرداخت شود.

سپس از نزد خلیفه خداحافظی کرده و بیرون آمدیم؛ و به فتح بن خاقان گفتم: آیا علیّ بن محمّد هادی علیهما السلام امروز اینجا آمده است؟

اظهار داشت: خیر.

گفتم: آیا نامه ای برای خلیفه نوشته است؟

پس جواب داد: خیر.

بعد از آن، راهی منزل خویش گشتم و فتح بن خاقان نیز به دنبال من آمد و گفت: شکّی ندارم که تو از حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام تقاضا کرده ای که برایت دعا نماید و دعای آن حضرت مستجاب شده است، پس خواهش می کنم که از او تقاضا کنی تا برای من نیز دعا نماید.

هنگامی که به محضر مبارک امام هادی علیه السلام وارد شدم و سلام کردم، فرمود: ای ابوموسی! آیا مشکلت برطرف شد و خوشحال گردیدی؟

عرضه داشتم: بلی، یاابن رسول اللّه! ای سرورم! به برکت دعای شما راضی و قانع شدم.

سپس حضرت نیز مرا مخاطب

قرار داد و فرمود:

خداوند متعال نسبت به ما اهل بیت - عصمت و طهارت - آگاه است که ما در مشکلات به غیر از او رجوع نمی کنیم، همچنین در ناملایمات و گرفتاری ها فقط به او توکّل و تکیه می نماییم، بنابر این هرگاه تقاضا و خواسته ای داشته باشیم خداوند متعال از روی لطف و تفضّل مستجاب می نماید.

بعد از آن، به حضرت عرضه داشتم: فتح بن خاقان به من التماس دعا گفت، که از شما تقاضا کنم تا برایش دعا نمائی.

امام فرمود: فتح در ظاهر با ما دوستی می نماید ولی در واقع از ما بیگانه است، ما برای کسی دعا می کنیم که خالص، تحت فرمان خداوند سبحان باشد و اِقرار و اعتقاد به نبوّت حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله داشته؛ و نیز اعتراف به حقوق ما اهل بیت رسالت داشته باشد.

سپس حضرت افزود: من برای تو دعا کردم و خداوند متعال آن را مستجاب گرداند.

در پایان از آن حضرت، تقاضا کردم و عرضه داشتم:

یاابن رسول اللّه ! چنانچه ممکن باشد، دعائی را به من تعلیم نما که هرگاه بخوانم، دعایم مستجاب شود؟

پس حضرت فرمود: این دعائی را که به تو تعلیم می دهم، من خود زیاد می خوانم و از خداوند متعال خواسته ام، که هر کس آن را بخواند ناامید نگردد:

مَد، وَ یا کَهْفی وَ السَّنَد، وَ یا واحِدُ یا أحَدُ، وَ یا قُلْ هُوَ اللّهُ أحَدٌ، أسْاءلُکَ اللّهُمَ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِکَ، وَ لَمْ تَجْعَلْ فی خَلْقِکَ مِثْلَهُمْ أحَداً، أنْ تُصَلِّیَ عَلَیْهِمْ، وَ تَفْعَلَ بی، کیت و کیت)). (44)

پیدایش آب و نجات همراهان

مرحوم شیخ حرّ عاملی به نقل از علیّ بن الحسین مسعودی از

کتاب إثبات الوصیّه آورده است:

یکی از وزرای متوکّل عبّاسی - که به نام یحیی بن هرثمه معروف می باشد - حکایت کند:

در آن مسافرتی که از شهر مدینه منوّره حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام را به سوی شهر سامراء به همراه تعدادی از افراد حرکت می دادیم، در مسیر راه کرامات و کارهای عجیبی از آن حضرت نمایان شد که همگان را به حیرت و تعجّب در آورد.

یکی از آن کرامات و معجزات حضرت، این بود که در مسیر راه، هوا بسیار گرم و نیز آب قافله تمام شده بود، به حضرت عرضه داشتیم که تشنگی و گرمای هوا افراد را از پای در آورده است، اگر ممکن است چاره ای بیندیشید.

امام علیه السلام فرمود: در همین نزدیکی ها آب گوارائی است و سپس دستور داد که مسیر انحرافی را برویم، پس مقداری راه رفتیم و به صحرائی رسیدیم که بسیار سرسبز و خرّم، دارای درختان و گیاهان و چشمه های زلالی بود.

تمام افراد از دیدن آن در تعجّب قرار گرفتند، چون تاکنون در آن حوالی، چنان درختان و چشمه هائی را ندیده و نشنیده بودند.

پس تمامی افراد از مَرکب های خود پیاده شده و آب نوشیدیم و نیز حیوانات خود را آب داده و ظرف های خود را که همراه داشتیم، پُر از آب کرده و حرکت نمودیم.

یحیی گوید: مقداری که راه رفتیم و از آن محلّ دور شدیم، ناگهان متوجّه شدم که شمشیرم را کنار چشمه آب نهاده و فراموش کرده ام که آن را بردارم.

لذا به غلام خود گفتم که بازگرد و شمشیر مرا بیاور، هنگامی که غلام رفت و شمشیر را آورد، گفت هیچ اثری از

درخت و چشمه و آب وجود نداشت.

پس نزدیک حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام آمدم و چون خبر غلام را برایش نقل کردم، حضرت نگاهی به من کرد و سپس تبسّمی نمود. (45)

پیش بینی مهمّ در آزادی از زندان

مرحوم طبرسی، راوندی، إربلی، ابن شهرآشوب و برخی دیگر از بزرگان آورده اند:

یکی از اصحاب حضرت ابوالحسن، امام هادی صلوات اللّه علیه به نام محمّد بن فرج رُخجی حکایت کند:

روزی امام علیه السلام برایم نامه ای را به این مضمون فرستاد:

ای محمّد! مسائل و امور خود را بررسی کن و تجهیزات لازم را فراهم ساز.

هر چه فکر کردم منظور امام علیه السلام چیست، متوجّه نشدم تا آن که پس از گذشت چند روز، مأموری از طرف حکومت آمد و مرا به زندان برد و دست و پایم را با زنجیر بستند و تمام اموالم را ممنوع التّصرف اعلام کردند.

مدّت هشت روز با چنان حالتی در زندان به سر بردم، تا این که نامه ای دیگر از آن حضرت در زندان به دستم رسید که در آن مرقوم فرموده بود: ای محمّد! سعی کن در ضلع غربی زندان سُکنی و منزل ننمائی.

هنگامی که نامه را خواندم بسیار تعجّب کردم و با خود گفتم: من در زندان هستم و امام علیه السلام برای من چنین مطلبی را می نویسد، در صورتی که سرنوشت من معلوم نیست.

چون دو سه روزی از آمدن نامه حضرت گذشت، مأموری آمد و زنجیرهائی که بر دست و پای من بود باز کرد و مرا از زندان آزاد گردانید، بعد از آن، نامه ای برای امام هادی علیه السلام فرستادم تا از خداوند متعال درخواست نماید اموال و ثروتم را بازگردانند.

حضرت در

جواب نامه من، مرقوم فرمود: به همین زودی اموال تو را به تو بر می گردانند و اگر هم آن ها را به تو ندهند، ضرر و زیانی به تو نخواهد رسید، چون تو از آن ها بهره ای نخواهی برد.

ست - گوید: هنوز محمّد بن فرج به عسکر - یعنی سامراء - نرسیده بود که دستور آزادی کلیّه اموالش صادر شد، ولی پیش از آن که نامه رفع ممنوعیّت از اموال به دستش برسد مرگ او را ربائید و از دنیا رفت و طبق پیش بینی امام علیه السلام بهره ای از أموال خود نبرد. (46)

هدایت گمراه با سخنی کوتاه

مرحوم طبرسی، راوندی، ابن شهرآشوب، شیخ حرّ عاملی و برخی دیگر از بزرگان رضوان اللّه علیهم آورده اند:

شخصی بود به نام جعفر بن قاسم هاشمی از أهالی بصره که از سران واقفیّه به حساب می آمد.

روزی حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام او را در یکی از کوچه های شهر سامراء دید، هنگامی که نزدیک یکدیگر مُواجه شدند، حضرت به او اشاره کرد و فرمود:

تا چه مدّتی در خواب هستی؟

آیا زمان آن فرا نرسیده است که از خواب بیدار شوی؟

جعفر گوید: همین که امام علیه السلام چنین سخنی را با من مطرح نمود، ناگهان درون من تحوّلی به وجود آمد.

پس از گذشت چند روزی، برای یکی از فرزندان خلیفه ناراحتی پیش آمد و نذر کرد که سفره ولیمه ای پهن کند و افراد را برای خوردن طعام دعوت نماید.

امام هادی علیه السلام نیز در بین دعوت شدگان بود؛ و چون حضرت وارد مجلس شد تمام افراد به جهت عظمت و احترام او سکوت کرده و مجلس آرامش یافت.

در آن مجلس جوانی حضور داشت که متلک

گو و اهل مزاح و مسخره بازی بود، وقتی آن عظمت و جلال حضرت و سکوت مجلس را مشاهده کرد، مشغول شوخی و گفتن متلک (و جُک) شد و افراد را می خنداند.

حضرت به آن جوان خطاب کرد و فرمود: این چه کاری است که انجام می دهی؟

آیا با این روش شادمان هستی؟

حال آن که از یاد خداوند متعال غافل شده ای ! تو بعد از سه روز دیگر در بین أهل قبور و مردگان دفن خواهی شد.

تمام افرادی که در مجلس حضور داشتند، مبهوت گشته و گفتند: این بهترین دلیل بر حقانیّت اوست، باید صبر کنیم و ببینیم نتیجه چه خواهد شد.

جوان با شنیدن این سخن از حرکات ناشایسته خود پشیمان شد و دست برداشت و افراد غذای خود را میل کردند.

فردای آن روز جوان مریض شد و سپس مُرد، روز سوّم او را در قبرستان دفن کردند. (47)

تواضع، نشانه عظمت و حقانیّت

شخصی بود به نام زید بن موسی که به طور مرتّب ادّعای خلافت داشت و نزد عمر بن فرج - والی خلیفه عبّاسی - اظهار می داشت که ابوالحسن، هادی علیه السلام جوانی بی تجربه است، من عموی پدر او هستم و این مقام شایسته من است.

چرا این قدر او را تعظیم و احترام می کنید و او را بالای مجلس می نشانید؟ !

عمر بن فرج در یکی از روزها موضوع را برای حضرت هادی صلوات اللّه علیه مطرح کرد.

امام علیه السلام فرمود: یک روز این کار را انجام بده، او را بالای مجلس بنشان و جای مرا همان پائین مجلس قرار بده؛ و سعی کن که همین فردا چنین برنامه ای اجراء شود.

چون فردای آن روز شد، والی، حضرت را بالای مجلس

قرار داد و موقعی که حضرت در جای خود نشست، هنگامی که زید بن موسی وارد شد، سلام کرد و جلوی امام هادی علیه السلام با حالت تواضع و خشوع نشست.

و فردای آن روز که پنج شنبه بود، اوّل زید بن موسی وارد مجلس شد و او را در بالای مجلس جای دادند و سپس امام هادی علیه السلام وارد شد.

ن که حضرت وارد مجلس گردید و زید، چشمش به آن حضرت افتاد، بی اختیار از جای خود حرکت کرد و ایستاد و بعد از آن، کنار رفت و امام علیه السلام را در صدر مجلس، بر جای خود نشانید، و خود در کمال فروتنی و تواضع در مقابل عظمت آن حضرت علیه السلام، روی زمین نشست. (48)

آشنائی به زبان ها و تعلیم به دیگران

مرحوم طبرسی، راوندی، ابن شهرآشوب و برخی دیگر از بزرگان رضوان اللّه علیهم آورده اند:

ابوهاشم جعفری یکی از اصحاب امام علیّ هادی علیه السلام به نام ابوهاشم جعفری حکایت کند:

در آن زمانی که عدّه ای از آشوب گران در زمان ریاست و حکومت واثق - خلیفه عبّاسی - برای دست گیری عرب های بیابان نشین و ظلم و اذّیت آن ها، وارد شهر مدینه منوّره شدند.

در آن روز، من در محضر شریف حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام بودم، به من خطاب کرد و فرمود: ای ابوهاشم! برخیز، تا با همدیگر بیرون برویم و این افراد آشوب گر و نیز سردسته آن ها را ببینیم که در چه وضعیّتی هستند.

من نیز به همراه حضرت حرکت کردم و چون از منزل خارج شدیم، مختصری راه رفتیم و کناری ایستادیم.

در همین بین، سردسته آن ها رسید و امام علیه السلام به زبان

تُركی با او صحبت کرد، ناگهان متوجّه شدم که او از اسب خود پیاده شد و دو دست مبارک حضرت را گرفت و بوسید.

من جلو رفتم و او را قسم دادم و اصرار کردم که بگو: این مرد چه سخنی با تو گفت که از اسب پیاده شدی و این چنین تواضع کردی؟

گفت: این مرد پیغمبر است؟

گفتم: خیر، پیغمبر نیست.

سپس اظهار داشت: این مرد مرا با نامی صدا کرد که در طفولیّت، در شهرهای خودمان مرا به آن نام صدا می کردند و کسی از آن اطّلاعی نداشت و آن را نمی دانست، مگر این مرد. (49)

همچنین مرحوم قطب الدّین راوندی و ابوحمزه طوسی به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت کند:

روزی از روزها به محضر مبارک حضرت ابوالحسن هادی صلوات اللّه علیه وارد شدم و پس از عرض سلام نشستم.

پس از گذشت لحظاتی، حضرت با من به زبان هندی صحبت فرمود؛ ولی من نتوانستم پاسخ فرمایشات وی را بدهم، چون به زبان هندی آشنا نبودم.

در همین اثناء، متوجّه شدم که ظرفی پُر از سنگ ریزه در کنار امام علیه السلام قرار دارد، حضرت یکی از آن ریگ ها را برداشت و درون دهان مبارکش نهاد و آن را مقداری مکید و سپس همان ریگ را به من عطا نمود و فرمود داخل دهان خود بگذار.

دستور حضرت، آن ریگ را داخل دهان خود نهادم و قبل از آن که از محضر شریف آن حضرت مرخّص شوم، حالتی را در خود احساس کردم، مثل این که می توانم غیر از عربی هم سخن بگویم و در همان موقع به هفتاد و سه زبان، سخن گفتن را فرا گرفتم که یکی

از آن ها زبان هندی بود. (50)

مرگ خلیفه ظالم بعد از سه روز

حکّام بنی العبّاس بسیار خودخواه و ریاست طلب بودند و برای دست یافتن به امیال نفسانی خود، از انجام هر کاری دریغ نمی ورزیدند و هر روز به نوعی حرکت می کردند، خصوصاً نسبت به بنی هاشم و ائمّه اطهار علیهم السلام اذیّت و آزارهای روحی و جسمی زیادی روا می داشتند.

نی العبّاس بود و در زمان امامت حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام ریاست می کرد، برای آن که بنی هاشم را در جامعه، خوار و ذلیل جلوه دهد، روز عید فطر دستور داد تا تمام افراد بنی هاشم با پای برهنه جلوی خلیفه (یعنی؛ شخص متوکّل) همانند بَردگان، پیاده راه بروند.

و تصریح کرده بود بر این که حضرت ابوالحسن، علیّ بن محمّد علیهما السلام نیز باید همانند دیگر افراد بنی هاشم با پای برهنه حضور داشته باشد.

و چون حضرت ناراحتی داشت و نمی توانست روی پای خود بایستد، با تکیه بر یکی از دوستانش حضور یافت.

بعد از آن عدّه ای از بنی هاشم به حضرت عرض کردند: آیا یک نفر مستجاب الدّعوه در بین ما پیدا نمی شود تا با نفرین خود ما را از شرّ این طاغوت برهاند؟

ام هادی صلوات اللّه علیه فرمود: چرا، در این جامعه کسی هست که سر ناخنش از شتر حضرت صالح علیهماالسّلام گرامی تر خواهد بود که فریادی کشید و خداوند به قوم حضرت صالح وعده حتمی داد که ستمگران بیش از سه روز باقی نخواهند ماند و روز سوّم مؤمنین در أمان خواهند بود.

راوی افزود: و روز سوّم متوکّل عبّاسی کشته شد و با هلاکت او مؤمنین و بنی هاشم در أمان و آسایش قرار گرفتند. (51)

توکّل بر خداوند و نجات از مرگ

مرحوم قطب الدّین راوندی رضی اللّه عنه

در کتاب خرایج و جرایح خود آورده است:

ستاده بود و توان سخن گفتن را نداشت، در شدّت خشم و غضب به فتح بن خاقان که نیز کنارش ایستاده بود، گفت: چهار نفر از اهالی خزر که هیچ فرهنگ و شناختی از مسائل شرعی ندارند احضار کن؛ و سپس افزود: به خدا سوگند! او را خواهم کشت تا در حکومت من ادّعائی نداشته باشد.

چون آن چهار نفر آمدند، به هر یک شمشیری داد و گفت: هنگامی که ابوالحسن هادی وارد مجلس شد، بر او حمله بَرید و او را قطعه قطعه کنید تا من او را در آتش بسوزانم و برای همگان عبرت گردد.

موقعی که حضرت خواست وارد مجلس شود، لب هایش حرکت می کرد و با خود زمزمه ای داشت و به آرامی حرکت می نمود.

و همین که وارد مجلس شد و نزدیک متوکّل رسید، ناگهان متوکّل از جای خود برخاست و امام هادی علیه السلام را در آغوش گرفت و پیشانی حضرت را بوسید و اظهار داشت: یاابن رسول اللّه! ای بهترین خلق خدا و ای پسر عمویم! در این موقع برای چه این جا آمده ای؟

و چرا این گونه متحمّل زحمت شده ای؟!

حضرت فرمود: آنچه را که برایت گفته اند دروغ می باشد و مأمور حکومت مرا این چنین نزد تو احضار کرده است.

متوکّل گفت: اشتباه شده و آن حرام زاده دروغ گفته است، چنانچه درخواستی نداری مراجعت فرما، من از شما معذرت می خواهم.

و سپس متوکّل به فتح و معتّز و بعضی از دیگر وزرای خود که حضور داشتند، گفت: او سرور من و شماها نیز می باشد؛ او را تا منزلش مشایعت و همراهی کنید.

در همین بین

چشم آن چهار نفر خزری بر حضرت افتاد، از روی تواضع به سجده افتادند و اظهار علاقه و محبّت کردند.

هنگامی که امام هادی علیه السلام از آن مجلس بیرون رفت، متوکّل آن چهار نفر را خواست و به آن ها گفت: چرا آنچه را که به شما گفته بودم، انجام ندادید؟

در جواب گفتند: هنگامی که وارد شد، از شدّت هیبت و عظمت، محبّت و علاقه اش در دل ما جای گرفت؛ و نیز متوجّه شدیم که بیش از صد نفر شمشیر به دست همراه او آمده اند، همگی ما وحشت کردیم؛ و بی اختیار در مقابل او سر تعظیم فرود آوردیم.

پس متوکّل رو به فتح بن خاقان کرد و با خنده گفت: الحمدللّه، که رو سفید شدیم و حجّت خدا، از جانب ما آسیبی ندید. (52)

تسلیم ودیعه های امامت به وصیّ خود

بعضی از مورّخین و محدّثین آورده اند:

هنگامی که حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی صلوات اللّه و سلامه علیه توسّط معتصم عبّاسی به وسیله زهر مسموم گشت، در بستر بیماری قرار گرفت.

خود - حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام - را دعوت نمود و ودیعه های امامت و نیز آنچه را که از اوصیاء و پدران معصومش علیهم السلام یکی پس از دیگری به ارث برده بود، تحویل فرزند خویش داد؛ و بعد از آن او را به عنوان وصیّ و خلیفه بعد از خود معرّفی نمود.

و سپس در سنین چهل و یک سالگی به فیض عظمی شهادت نایل آمد؛ و به اجداد طاهرین خود ملحق گردید.

هنگامی که مردم شهر سامراء در جریان شهادت امام هادی علیه السلام قرار گرفتند، جمعیّت عظیمی جهت تشییع جنازه مطهّر و مقدّس آن حضرت گرد هم جمع

آمده بودند، همچنین وزراء و دیگر مسئولین حکومتی نیز در جمع مردم، آماده تشییع بودند.

در همین لحظات که مردم و مسئولین حکومتی در انتظار خروج جنازه حضرت از منزل بودند، ناگهان حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام با پای برهنه، در حالی که پارچه ای سفید روی دوش خود انداخته بود از منزل خارج شد.

ال نورانی حضرت افتاد، دیدند که قیافه و شمایل وی، از هر جهت شبیه به پدرش امام هادی صلوات اللّه علیهما می باشد، چون امام حسن عسکری علیه السلام با آن حالت از منزل خارج شد، تمام جمعیّت به احترام آن حضرت سر پا، مودّب ایستادند و سکوت عجیبی تمام جمعیّت را فرا گرفت.

پس از گذشت لحظاتی، پیکر پاک و مقدّس امام هادی علیه السلام را از منزل بیرون آوردند و در بین آن جمعیّت انبوه قرار گرفت و تمامی افراد، بی اختیار مشغول گریه و سوگواری گردیدند.

و بعد از تشییع جنازه (که با شکوه خاصّی انجام گرفت) پیکر مقدّس و مطهّر آن امام مظلوم سلام اللّه علیه را جهت دفن، به منزل خود حضرت باز گرداندند و در منزل شخصیِ آن حضرت که خود وصیّت کرده بود دفن گردید.

قابل ذکر است که امام حسن عسکری علیه السلام پیش از آن که از منزل خارج شود، بر جنازه مطهّر پدر خود نماز خوانده بود. (53)

در رثای دهمین ستاره فروزنده

رفت ز دار فنا، هادی اهل صفا

ز راه جور و جفا، از چه تو داری قرار

پور امام نهم، خسرو میر دهم

آن که زمین را مدیر، بود و زمان را مدار

آه که از ظلم و کین، و ز ستم ملحدین

بر دل آن دل غمین، زهر ستم زد شرار

روز

جهان گشت شب، رفت چو در تاب و تب

فخر مهان عرب، آیت پروردگار

نور دو چشمش حسن، آن خلف مؤتمن

مفخر اهل زَمَن، خسرو با اقتدار

با حرم محترم، گشت دچار الم

در غم آن محتشم، منبع حلم و وقار

ظلم گروه جهول، کرده حزین و ملول

جمله آل رسول، داد از این روزگار

سوم ماه رجب، چون که بشد آشکار

شیعه بیا زین زمان ز دیدگان خون ببار (54)

در حیرت از جمال رخت ماه و آفتاب

هادی دین امام مبین، رهبر یقین

رمز متین و سوره تین، آیه کتاب

چون فلک صُنع، بر خطّ راه محمّدی است

آن را که هست همچو علیّ هادی صواب

ای شاه، ماه عارض تو قصر عاشق است

ای قصر عاشقان تو بر وفق نُه قُباب

باغ جنان سرای دل آلودگان نبود

دست تو کرد بر رخ این دسته فتح باب

1 یکی از اصحاب حضرت ابوالحسن، امام هادی صلوات اللّه علیه به نام اسحاق بن ابراهیم حکایت کند:

روزی به محضر مبارک آن حضرت شرفیاب شدم، شخصی را دیدم که در مجلس حضرت اظهار داشت: مدّتی است که مبتلا به سردرد شدیدی گشته ام.

امام علیه السلام فرمود: ظرفی را با مقداری آب بردار و این آیه شریفه قرآن را بر آن بخوان:

أوَلَمْ یَرَ الَّذینَ کَفَرُوا انَّ السَّمواتِ وَ الارْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَّقْنا هُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیٍ حَیٌّ أفَلا یُؤْمِنُونَ. (55)

و سپس آن را بیاشام، که انشاءاللّه سردرد برطرف خواهد شد. (56)

حضور داشتند، چنین فرمود: اسم اعظم خداوند متعال، دارای هفتاد و سه حرف می باشد که آصف بن برخیا - وصیّ حضرت سلیمان علیه السلام - یک حرف از مجموع آن ها را می دانست و زمین

برایش کوچک شد، به طوری که توانست در کمتر از یک لحظه عرش بلقیس را نزد حضرت سلیمان علیه السلام آورد.

ولیکن نزد ما اهل بیت رسالت هفتاد و دو حرف موجود است و یک حرف آن نزد خداوند متعال محفوظ می باشد. (57)

3 هنگامی که خداوند متعال نوزادی به حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام عطا نمود، عدّه ای از اصحاب، خدمت حضرت آمدند تا تهنیت و تبریک گویند.

وقتی بر حضرت وارد شدند، او را شادمان و مسرور نیافتند؛ علّت را جویا شدند؟

امام علیه السلام فرمود: به نوزاد امیدی ندارم، چون که او عدّه بسیاری را گمراه می گرداند.

پس پیش گوئی حضرت و علّت ناراحتی آن بزرگوار تحقّق یافت و این نوزاد همان جعفر کذّاب شد. (58)

4 ابوهاشم جعفری حکایت کند:

روزی در محضر شریف امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم، کودکی وارد شد و شاخه گلی را تقدیم آن حضرت کرد.

امام علیه السلام آن شاخه گل را گرفت و بوئید و بر چشم خود نهاد و بوسید؛ و سپس آن را به من اهداء نمود و اظهار داشت:

هر که شاخه گلی را ببوید و بر چشم خویش بگذارد و ببوسد و سپس صلوات بر محمّد و آلش فرستد، خداوند متعال حسنات بی شماری را در نامه اعمالش ثبت می نماید؛ و نیز بسیاری از خطاها و لغزش هایش را مورد عفو قرار می دهد. (59)

5 یکی از اهالی کوفه در شهر سامراء خدمت حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی علیه السلام شرفیاب شد و اظهار داشت:

یاابن رسول اللّه ! من از دوستان و علاقه مندان به شما و اجدادتان می باشم، و دارای قرض سنگینی هستم و چون توان پرداخت

آن را ندارم به قصد شما آمده ام.

امام هادی علیه السلام فرمود: همین جا بِایست تا چاره ای بیندیشم.

پس از گذشت لحظاتی، مقدار سی هزار دینار از طرف متوکّل - خلیفه عبّاسی - برای حضرت آوردند.

حضرت سلام اللّه علیه آن پول ها را از مأمور متوکّل گرفت و بی درنگ و بدون آن که محاسبه نماید، تمامی آن سی هزار دینار را تحویل آن شخص کوفی داد.

پس آن مرد کوفی مقدار ده هزار دینار از آن ها را برداشت و اظهار نمود: یاابن رسول اللّه ! من بیش از ده هزار دینار نیاز ندارم، چون به همان مقدار بدهکار هستم و برای من همین مقدار کافی است.

ولی امام علیه السلام از پس گرفتن آن بیست هزار دینار خودداری و امتناع نمود.

لذا آن مرد کوفی تمامی آن هدیه را گرفت و گفت: خداوند بهتر می داند که چه کسانی را امام و حجّت خود بر انسان ها قرار بدهد، و سپس عازم شهر کوفه شد. (60)

منقبت دهمین ستاره هدایت

فتاده مرغ دلم ز آشیان در این وادی

که هر کجا رود افتد به دام صیّادی

دلا دل از هم بر گیر و خلوتی بپذیر

مدار از همه عالم امید امدادی

مگر ز قبله حاجات و کعبه مقصود

ملاذ حاضر و بادی علیّ الهادی

شَها تو شاهد میقات لی مع اللّهی

تو شمع جمع شبستان ملک ایجادی

صحیفه ملکوتی و نسخه لاهوت

ولیّ عرصه ناسوت بهر ارشادی

مقام باطن ذات تو قاب قوسین است

به ظاهر از چه در این خاکدان اجسادی

کشیدی از ((متوکّل)) شدائدی که به دهر

ندیده دیده گردون ز هیچ شدّادی

گهی بِه برکه درّندگان، گهی به زندان

گهی به بزم می و ساز یاغی عادی

ز سوز زهر و بلاهای دهر، جان تو سوخت

که بر طریقه آباء

و اجدادی (61)

پاورقی ها

1-فهرست نام و مشخّصات بعضی از کتابهائی که مورد استفاده قرار گرفته است در آخرین قسمت جلد دوّم این مجموعه نفیسه موجود می باشد.

2- در تاریخ ولادت حضرت، از نظر مورّخین و محدّثین بین 15 یا 27 ذی الحجّه، و بین دوّم یا 13 رجب، سال 212 اختلاف است.

3- تاریخ مذکور، مطابق با نُهم مهر ماه، سال 206 هجری شمسی می باشد.

4- نام و لقب آن حضرت به عنوان امام ((علیّ، هادی)) علیه السلام طبق عدد حروف أبجد کبیر 110، 20 می شود.

5- مطابق با یازدهم تیرماه، سال 247 هجری شمسی خواهد بود.

6- تاریخ ولادت و دیگر حالات آن حضرت برگرفته شده است از:

اصول کافی: ج 1، تهذیب الاحکام: ج 6، تاریخ اهل البیت (ع)، مجموعه نفیسه، أعیان الشّیعه: ج 2، إعلام الوری طبرسی: ج 2، مناقب ابن شهرآشوب: ج 4، کشف الغمّه: ج 2، بحارالانوار: ج 48، جمال الأُسبوع، دعوات راوندی و ...

7- اشعار از شاعر محترم: آقای علی آهی.

8- مدینه المعاجز: ج 7، ص 419، ح 242، دلائل الامامه طبری: ص 410، ح 368، إثبات الوصیّه: ص 228.

9- إثبات الهداه: ج 3، ص 368، ح 25.

10- إثبات الهداه: ج 3، ص 363، ح 15، به نقل از تهذیب الاحکام، بحار الانوار: ج 50، ص 157، ح 47، به نقل از مصباح المتهجّد و خرائج.

11- اصول کافی: ج 1، ص 498، ح 1، اءثبات الهداه: ج 3، ص 360، ح 4، إعلام الوری طبرسی: ج 2، ص 114، مناقب ابن شهرآشوب: ج 4، ص 410، هدایه الکبری حضینی: ص 314، کشف الغمّه: ج 2، ص 378، مجموعه نفیسه: ص 466.

12- إثبات الهداه:

ج 3، ص 374، ح 41، هدایه الکبری حضینی: ص 319.

13- إثبات الهداه: ج 3، ص 378، ص 47، به نقل از خرائج راوندی.

14- إثبات الهداه: ج 3، ص 377، ح 46، مجموعه نفیسه: ص 236.

15- إثبات الهداه: ج 3، ص 380، ح 50.

16- إثبات الهداه: ج 3، ص 383، ح 68.

17- هدایه الکبری حضینی: ص 314.

18-الامان من اعخطار الاسفار: ص 48، فصل سوّم.

19-ثّاقب فی المناقب: ص 529، ح 465، مدینه المعاجز: ج 7، ص 491، ح 2483.

20- أعیان الشّیعه: ج 2، ص 37 38.

21- اصول کافی: ج 1، ص 355، ح 14، إثبات الهداه: ج 7، ص 385، ح 79، ضمنا مشابه همین داستان را نیز به امام رضا علیه السلام نسبت داده اند: مدینه المعاجز: ج 7، ص 32، ح 28، مجموعه نفیسه: ص 232.

22- معانی الاخبار: ص 290، ح 9.

23- سوره هود: آیه 65.

24- إثبات الهداه: ج 3، ص 370، ح 34، به نقل از إعلام الوری طبرسی.

25- الخرایج و الجرایح: ج 2، ص 673، ح 3، إثبات الهداه: ج 3، ص 369، ح 31، مجموعه نفیسه: ص 233، إعلام الوری طبرسی: ج 2، ص 118، الثّاقب فی المناقب: ص 532، ح 467، بحارالانوار: ج 50، ص 138، ح 32.

26- اصول کافی: ج 1، ص 498، ح 3، اختصاص شیخ مفید: ص 325، إثبات الهداه: ج 3، ص 360، ح 6، مدینه المعاجز: ج 7، ص 423، ح 2425.

27- أعیان الشّیع،: ج 2، ص 38.

28- اصول کافی: ج 1، ص 499، ح 6، الخرایج و الجرایح: ج 2، ص 276، ح 8، إثبات الهداه: ج 3، ص 380، ح 49، إعلام الوری طبرسی:

ج 2، ص 119، مناقب بن شهرآشوب: ج 4، ص 415، بحارالانوار: ج 50، ص 198، ح 10.

29- غیبه شیخ طوسی: ص 124 128، إثبات الهداه: ج 3، ص 363، ح 17، داستان بسیار طولانی است، تلخیص گردید.

30- در کتب أدعیه برای هر روز دعائی مخصوص ذکر کرده اند، که از آن جمله: کتاب شریف مفاتیح الجنان است، علاقمندان متوانند به آن مراجعه فرمایند.

31- إکمال الدّین: ص 383، ح 9، خصال شیخ صدوق: ج 1، ص 395، ح 102، خرایج و جرایح: ج 1، ص 412، ح 17، بحارالانوار: ج 50، ص 195، ح 7، با مختصر تفاوت.

32- الخرایج و الجرایح: ج 2، ص 675، ح 7، إثبات الهداه: ج 3، ص 369، ح 32.

33- إثبات الهداه: ج 3، ص 390، ینابیع المودّه: ج 3، ص 129.

34- مستدرک الوسائل: ج 2، ص 569، ح 5، مناقب ابن شهرآشوب ج 3، ص 413، مدینه المعاجز: ج 7، ص 498، ح 2490.

35- اصول کافی: ج 1، ص 24، ح 20.

36- إثبات الهداه: ج 3، ص 338، ح 26، مدینه المعاجز: ج 7، ص 445، ح 4448، و ص 431، ح 2433 و 2434، به نقل از کافی و دلائل الامامه طبری با تفاوت مختصر.

37- الخرائج والجرائح: ج 1، ص 392، ح 1، إثبات الهداه: ج 3، ص 371، ح 37، مدینه المعاجز: ج 7، ص 463، ح 2470، الثّاقب فی المناقب: ص 549، ح 11، کشف الغمّه: ج 2، ص 389، بحار: ج 50، ص 141، ح 26.

38- أمالی شیخ طوسی: ج 1، ص 292، بحارالانوار: ج 50، ص 128، ح 6، مدینه المعاجز: ج 7، ص 434،

ح 2436، مناقب ابن شهرآشوب: ج 4، ص 406.

39- أمالى شيخ طوسى: ج 1، ص 294، إثبات الهداه: ج 3، ص 367، ح 24، مدينه المعاجر: ج 7، ص 439، ح 2439، بحار: ج 50، ص 125، ح 3.

40- أمالى شيخ طوسى: ص 282، إثبات الهداه: ج 3، ص 366، ح 20، مناقب ابن شهرآشوب: ج 4، ص 413، بحار: ج 50، ص 124، مدينه المعاجز: ج 7، ص 432، ح 2435.

41- الخرائج والجرائح: ج 1، ص 393، الثّاقب فى المناقب: ص 551، ح 12، إثبات الهداه: ج 3، ص 374، ح 38، مجموعه نفيسه: ص 230، مدينه المعاجز: ج 7، ص 466، ح 2471.

42- الثّاقب فى المناقب: ص 553، ح 13، إثبات الهداه: ج 3، ص 373، ح 39، مدينه المعاجز: ج 7، ص 469، ح 2472.

43- اصول كافى: ج 1، ص 417، ح 2، اختصاص: ص 324، الخرايج: ج 2، ص 680، ح 10، إثبات الهداه: ج 3، ص 360، ح 5، إعلام الورى: ج 2، ص 126.

44- أمالى شيخ طوسى: ج 1، ص 291، مدينه المعاجز: ج 7، ص 436، ح 2437، بحارالانوار: ج 50، ص 127، ح 5.

45- مدينه المعاجز: ج 7، ص 486، ح 2481، به نقل از خرائج؛ و ص 492، ح 2484، به نقل از الثّاقب؛ و إثبات الهداه: ج 3، ص 378، ح 89، با مختصر تفاوت.

46- إعلام الورى طبرسى: ج 2، ص 115، الخرايج و الجرائج: ج 2، ص 679، ح 9، مناقب ابن شهرآشوب: ج 4، ص 409، كشف الغمّه: ج 2، ص 380، بحار: ج 50، ص 140، ح 25.

47- إعلام الورى طبرسى: ج

2، ص 123، مناقب ابن شهر آشوب: ج 4، ص 401، الثّاقب فی المناقب: ص 536، ح 474، إثبات الهداه: ج 3، ص 370، ح 35.

48- مناقب ابن شهر آشوب: ج 4، ص 410، إعلام الوری طبرسی: ج 2، ص 125.

49- إعلام الوری طبرسی: ج 2، ص 117، الخرایج و الجرائح: ج 2، ص 674، ح 4، الثّاقب فی المناقب: ص 538، ح 478.

50- الخرایج و الجرائح: ج 2، ص 673، ح 3، الثّاقب فی المناقب: ص 532، ح 467، بحارالانوار: ج 50، ص 138، ح 32، مناقب ابن شهر آشوب: ج 4، ص 409.

51- عیون المعجزات: ص 135، س 22، مدینه المعاجز: ج 7، ص 461، ح 2467.

52- إثبات الهداه: ج 3، ص 379، ح 48.

53- إثبات الوصیّه: ص 242 244، مستدرک الوسائل: ج 2، ص 456، ح 2457، الانوار الهبیّه: ص 298، ح 12.

54- اشعار از شاعر محترم: آقای قاضی زاهدی.

55- سوره انبیاء: آیه 30.

56- بحارالانوار: ج 92، ص 51، ح 7.

57- بحارالانوار: ج 27، ص 26، ح 3.

58- عیون المعجزات: ص 135.

59- کافی: ج 6، ص 525، ح 5، حلیه الابرار: ج 5، ص 37، ح 3.

60- ینابیع المودّه: ج 3، ص 128.

شعر

مدح و ثنا

رویت آفتاب

ای در سپهر مجد و شرف، رویت آفتاب

در بزم ما بتاب و، رخ از دوستان متاب

از پا فتاده ایم، ز رحمت تو دست گیر

ما را که دل ز آتش داغت بود کباب

جمعیم ما و لیک پریشان به یاد تو

وزما شکسته تر دل زهرا و بوتراب

یا هادی المضلّین (1)، کز مردم ضلال

جسمت در التهاب و روانت در التهاب

تو آفتاب عالمی و از افول تو

افتاده است در همه ذرات انقلاب

ای آیت

توکل وآیه ی رضا

دیدی جنایت از متوکل تو بی حساب

گاهی دهد مکان تو در برکه السّباع

گاهی درون محبس دشمن به پیچ و تاب

تو زاده بزرگ جوانانی جنّتی

ای از ستم شهید شده درگه شباب

آن شربتی که داد به اجبار دشمنت

گویا شرنگ مرگ بُد و آتش مذاب

کاتش به جسم و جان تو پروانه سان فتاد

وز سوز زهر جسم تو چون شمع گشت آب

ای بردرت نثار درود ملائکه

امروز بر سلام "مؤید" بده جواب

فتاده مرغ دلم

فتاده مرغ دلم ز آشیان در این وادی

که هر کجا رود افتد به دام صیادی

به دانه ای دُرّ یکدانه می دهد برباد

نه گوش هوش و نه چشم بصیر نقّادی

چنان اسیر هوا و هوس شدم که نپرس

نه حال نغمه سرایی نه طبع وقّادی

دلا دل از همه برگیر و خلوتی بپذیر

مدار از همه عالم امید امدادی

مگر ز قبله حاجات و کعبه مقصود

ملاذ (1) حاضر و بادی (2) علیّ الهادی

محیط کون و مکان نقطه بصیر وجود

مدار عالم امکان مجرّد و مادی

شَها تو شاهد میقات «لِی مَعَ اللّهی» (3)

تو شمع جمع شبستان مُلک ایجادی

صحیفه ملکوتیّ و نسخه لاهوت

ولیّ عرصه ناسوت بهر ارشادی

مقام باطن ذات تو قاب قوسین است

به ظاهر ارچه در این خاکدان اجسادی

کشیدی از متوکل شدائدی که به دهر

ندیده دیده گردون ز هیچ شّدادی

گهی به برکه درندگان (4) گهی زندان

گهی به بزم مِی و سازِ باغی عادی (5)

تو شاه یکّه سواران دشت توحیدی

اگر پیاده روان در رکاب الحادی

ز سوز زهر و بلاهای دهر جان تو سوخت

که بر طریقه آباء و رسم اجدادی

حبیب با حبیب خود

حبیب با حبیب خود، به خلوتی صفا کند

ندانم از چه بی گنه، عدو به او جفا کند

سرشک غربتش روان نوا زند زنای جان

نهان ز چشم دشمنان، بدوستان دعا کند

به پیکرش نشانه ها، یه سینه اش ترانه ها

که زیر تازیانه ها، رضا رضا رضا کند

به دست ها سلاسلش، زغصه سوخت حاصلش

چه می شود که قاتلش زفاطمه حیا کند

فتاده در ملالها، به عشق شور و حال ها

در آن سیاه چالها، خدا خدا خدا کند

فتاده دیگر از نوا، برو به دیدنش صبا

بپرس مرغ کشته را، کی از قفس رها کند؟

بخاک بی کس سرش، کسی نبود در برش

کجاست تا که دخترش، اقامه عزا کند

اثر نمانده

از تنش، دلا برو به دیدنش

بگو عدو زگردنش، غلی که بسته واکند

به هر دلی است ماتمش، شکسته کوه را غمش

عجب مدار «میثمش» ، قیامت ار بپا کند

غلامرضا سازگار

هلال آمد پدید

آفتاب عزّت از عرش جلال آمد پدید

روز عید شادمانی را هلال آمد پدید

آفتابِ فضل، تابان گشت از کوه شکوه

ظلمت شب های هجران را وصال آمد پدید

روز، روزِ شادی و وقت نشاط آمد از آنک *

بهترین روزهای ماه و سال آمد پدید

اختری گردید از برج ولایت جلوه گر

کز جمالش آیتی فرخنده فال آمد پدید

آسمان علم را تابنده ماه آمد عیان

گلستان شرع را خرم نهال آمد پدید

در سپهر عزّ و شوکت آفتاب آمد فراز

بر همای دین و دانش پر و بال آمد پدید

دشمنان را مایه درد و الم شد آشکار

دوستان را دافع رنج و ملال آمد پدید

ای مسلمان دیده ات روشن که از لطف خدا

هادی الامّه شه احمد خصال آمد پدید

عشق و دل را موجبات اتّحاد آمد عیان

جان و تن را موجبات اتّصال آمد پدید

رکن دین بحر سخا غیث کرم، غوث امم

نور حق شمس الضحی، فضل الکمال آمد پدید

عالمی فضل و تعالی، قلزمی علم و کمال

بر سریر جاه و اورنگ جلال آمد پدید

شوکت و جاه و سعادت را محیط (3) آمد عیان

حکمت و علم و فضیلت را جمال آمد پدید

جلوه دیگر به خود بگرفت عالم بهر آنک

بر رخ زیبای خلقت خط و خال آمد پدید

هر چه خواهی از خدا «طایی» بخواه امروز چون

بهر حاجت خواستن نیکو محال آمد پدید

(طایی شمیرانی)

نور خدا در طور جان

امشب جهان از خرمی مانند رضوان می شود

نور خدا در طور جان امشب فروزان می شود

از آسمان مکرمت تابنده گردد اختری

روشنگر دنیا و دین زآن روی تابان می شود

امشب زمین و آسمان در عشرت و ساغر زنان

چون ساقی کوثر علی خشنود و خندان می شود

از بوستان معرفت سر می زند زیباگلی

کاین عالم خاکی از آن همچون گلستان می شود

نوری به عالم جلوه گر گردد

به هنگام سحر

روشن زمین و آسمان زان نور رخشان می شود

سرچشمه فیض خدا نور دوچشم مصطفی

سرحلقه اهل ولا محبوب جانان می شود

خورشید برج ارتضا آن یادگاری از رضا

ابن رضا امشب پدر از لطف یزدان می شود

در زهد و دانش مصطفی در زور بازو مرتضی

حلمش چو حلم مجتبی در ملک امکان می شود

بر فاطمه نور دوعین آزاده مانند حسین

احیاگر احکام حق پیدا و پنهان می شود

عابد، بسان عابدین چون باقر علم الیقین

در دانش علم و خرد مشهور دوران می شود

صادق بود در راستی هم جعفر و موساستی

مدهوش در سینای او موسای عمران می شود

پور امام هفتمین کز بعد او روی زمین

هم رهبر و هم رهنما بر نوع انسان می شود

فرزند دلبند تقی او را لقب آمد نقی

هم زاهد و هم متقی هم رکن ایمان می شود

هر کس ندارد در جهان مهر و تولایش به دل

کی طاعت صدساله اش مقبول یزدان می شود

آن بهترین خلق خدا آخر در این دار فنا

مسموم زهر اشقیا در راه قرآن می شود

(محمّد خسرو نژاد)

پیمانی دگر

ساقی امشب با پیمانی دگر

سفره رنگین کرده بهر تازه مهمانی دگر

باغبان را گو بپاشد بذر شادی در زمین

تا ببارد ابر رحمت باز بارانی دگر

باید آدم در جنان امشب گل افشانی کند

تا به تخت گل نشیند جان جانانی دگر

تا نترسد نوح پیغمبر ز طوفان بلا

رحمت حق کرده بر پا باز طوفانی دگر

آتش نمرودیان خاموش گردید و خلیل

تکیه گاهش تخت گل شد در گلستانی دگر

شهر یثرب سینه سینا شده کز لطف حق

زد قدم در این جهان موسی ابن عمرانی دگر

گر مسیحا مرده را زا نفاس گرمش زنده کرد

جسم او را داده میلاد نقی، جانی دگر

بر جواد ابن الرضا حق داده از دریای جود

گوهر ارزنده و در درخشانی دگر

خیزران باید زند گلبوسه

بر روی عروس

کز شرف آورده بهر دین نگهبانی دگر

فاطمه در باغ جنت بزم شادی چیده است

چون که دیده نهمین گل را به دامانی دگر

از شب ظلمانی و تاریکی ره غم مخور

ز آنکه آید بعد شب صبح درخشانی دگر

خاتم پیغمبرانت تبریک گوید بر علی

چون علی را آمده ماه فروزانی دگر

زد قدم در ملک هستی حافظ صلح حسن

تا دهد با صبر خود در صحنه جولانی دگر

نهضت خونین عاشورا و پیکار حسین

یافته از این پسر گرمی میدانی دگر

محور چرخ عبودیت چو زین العابدین

داده بر محراب طاعت عشق و ایمانی دگر

گوهری را داده بر ما مکتب بحر العلوم

تا نگردد جاگزین علم، نادانی دگر

فارغ التحصیلی از دانشگه فقه و اصول

آمده و بر ما دهد سر خط عرفانی دگر

همچنان موسی ابن جعفر در مقام بندگی

آمده با خط انسانساز انسانی دگر

تا نماند در جهان خالی سریر ارتضا

آمده همچون رضا در دهر سلطانی دگر

چون جواد آمد بدنیا منبع جود و سخا

کز علوش گشته رنگین خوان احسانی دگر

از ولای هادی دین شاعر ژولیده را

حق نموده شامل لطف فراوانی دگر

میلاد ولی عشر

مژده ز میلاد ولی عشر

هادی دین زاده خیر البشر

مژده ز میلاد علی النقی

هادی دین نوگل باغ تقی

سبط نبی میر همه متقی

شبل علی بحر نقاوت نقی

شاه عشر هادی جن و بشر

هادی دین زاده خیر البشر

مژده ز میلاد ولی زمین

شبل علی والد پاک حسن

ماه دهم بارقه ذوالمنن

زاده زهرا وصی بوالحسن

شمس هدی پادشه بحر و بر

هادی دین زاده خیر البشر

مژده ز میلاد شه ملک دین

نور خدا سرور اهل یقین

محور دین عروه اهل یقین

حجت حق مظهر جان آفرین

مژده ای دل که دلربا آمد

مژده ای دل که دلربا آمد

دلربایی گره گشا آمد

محنت و درد و غم فراری شد

شادی و رحمت و صفا آمد

بعد شوال ماه ذیقعده

شامل رحمت خدا آمد

کلک رحمت کشیده نقشی را

کز خدا بانک مرحبا آمد

از منادی ندا رسد در گوش

مژده ای مومنان رضا آمد

نجمه را داده ذات حق پسری

که از او جان به جسم ما آمد

هشتمین جانشین ختم رسل

حجت ذات کبریا آمد

هفتمین نور دیدگان علی

ششمین یار مجتبی آمد

پنجمین حافظ قیام حسین

کاتب شرح کربلا آمد

چهارمین رهبر عبودیت

رهبری پاک و پارسا آمد

سومین پاسدار بحر علوم

بهر تفسیر هل اتی آمد

دومین استاد فقه واصول

معنی نون انما آمد

اولین پور موسی جعفر

بهر تثبیت ارتضا آمد

عالم آل احمد است رضا

یادگار محمد است رضا

نام او پاسدار نام علیست

مشی او حافظ مرام علیست

چون کلام علی کلام خداست

ذکر او دائما کلام علیست

بر رضای خدا رضاست رضا

در رضایش همه پیام علیست

نام او را علی نهاده خدا

چون ولایت فقط به نام علیست

شهد جانش به کام ما نوش است

نوش هستی ز شهد جام علیست

محترم نزد مقام وی است

چون مقام رضا مقام علیست

از قوامش دوام مکتب ماست

چون قوام رضا قوام علیست

حرمت اوست محترم به همه

احترامش به احترام علیست

کللهم نور واحد از گفتن

رمز ورازش زاحتشام علیست

دل ما

صید دام عشق رضاست

چونکه هر عاشقی به دام علیست

داد مظلوم گیرد از ظالم

در کفش تیغ انتقام علیست

عین نامش علامت جود است

لطف لامش ز لطف لام علیست

هست دریای او یم رحمت

ز آنکه رحمت ز لطف عام علیست

هر که گردد چون من غلام رضا

این یقین دان که او غلام علیست

رخ از دوستان متاب

ای در سپهر مجد و شرف. رویت آفتاب

در بزم ما بتاب و، رخ از دوستان متاب

از پای فتاده ایم، زرحمت تو دستگیر

ما را که دل زآتش داغت بود کباب

جمعیم ما و، لیک پریشان به یاد تو

و زما شکسته تر دل زهرا و، بو تراب

یا هادی المضلین، کز مردم ضلال

جسمت در التهاب و، روانت در التهاب

تو آفتاب عالمی و، از افول تو

افتاده است در همه ذرات انقلاب

ای ایت توکل و، ای ایه رضا

دیدی جنایت از متوکل تو بی حساب

گاهی دهد مکان تو در برکه السباع

گاهی درون محبس دشمن به پیچ و تاب

زندان بی ملاقات انهم برای تو

اه از جفای طایفه غافل از عقاب

تو زاده بزرگ جآنان جنتی

ای از ستم شهید شده درگه شباب

ان شربتی که داد به اجبار دشمنت

گویا شرنگ مرگ بدو، آتش مذاب

کاتش به جسم و جان تو پروانه سان فتاد

وز سوز زهر جسم تو چون شمع گشت اب

ای بر درت نثار درود ملائکه

امروز بر سلام موید بده جواب

سرودِ مدحَتَت

ز دل سرودِ مدحَتَت سر، عاشقانه می کنم

مِنَ الاَزَل اِلَی الاَبَد تو را بهانه می کنم

اگر نوای رب کنم خدای را طلب کنم

من از هدایت تو سر بَر آستانه می کنم

شَها دَهُم ولی تویی چهارمین علی تویی

بنام نامی علی تو را ترانه می کنم

نه ترک ذکر تو کنم نه حد شکر تو کنم

ندای اعتلای تو به هر زمانه می کنم

تویی که بر هدایتت هزار خضر تشنه لب

منم که آب زندگی طلب ز خانه می کنم

نه راه گم شود ز تو که چاه خُم شود ز تو

به یک نگاه چاره صد آب و دانه می کنم

مدینه دل مرا ضریح طور کرده ای

چه سجده ها به مقدم گل سمانه می کنم

بگو به شکر نعمت خدای حی لا مکان

سلام

ما درود ما به جد صاحب الزمان

دل رمیده ام به یک نگاه، مایل آمده

به سایه حضور تو اسیر و حایل آمده

تو آن یم کرامتی که از خروش بخششت

طمع کنان و سرکشان دلم به ساحل آمده

ز موج خوش نگاهی ات ز فوج خیر خواهی ات

به اوج بی سپاهی ات هزار سائل آمده

خم دلم غدیر تو جهانیان فقیر تو

ملوک سر به زیر تو که میر عادل آمده

دلم گرفته بوی تو نشسته کنج به کوی تو

طلب کند سبوی تو که ساقی دل آمده

به چشمک ستاره ها چه خیره شد نظاره ها

به یثرب است اشاره ها که ماه کامل آمده

ز آیه ها بشارتی ز سوره ها اشارتی

مدینه شد زیارتی که شمس نازل آمده

خدا علی دیگری به شیعه می دهد نشان

سلام ما درود ما به جد صاحب الزمان

اگر غدیر وادی مدینهُ الْوِلاء بود

ولادت مبارکت سفینه الهدی بود

اگر نبی است شهر علم اگر علی است باب آن

علوم اولین و آخرین حق تو را بود

تو مدح اهل بیت را مؤلفی و مدعی

که شعر نغز جامعه ز خامه ات به جا بود

تو مُظهری به هل اتی تو مَظهری به هر عطا

تمام کائنات بر سرای تو گدا بود

تویی امام مؤتمن تو سومین اباالحسن

تو دومین گل رضا که جد تو رضا بود

تو احمدی تو حیدری تو امتداد کوثری

نواده حسینی و عموت مجتبی بود

تمام ملک دست تو سمات پای بست بود

که تخت و تاج سلطنت به حق تو را سزا بود

جواد آل جود را بشارت آمد از جنان

سلام ما درود ما به جد صاحب الزمان

تو ناشر حقیقتی تو مظهر ولایتی

تو هادی طریقتی تو کشتی هدایتی

تو میوه نبوتی تو شاخسار عترتی

تو نور چشم عصمتی تو را خدا عنایتی

تویی شراب ناب من حساب من کتاب من

شفاعتم به دست تو به

حال ما رعایتی

وحوش رامِ رامِ تو طیور صید دام تو

تو کیستی تو چیستی؟ خدای را چه آیتی

نه وصف توست کار من نه مدح تو شکار من

تو صید وصف داوری ز بسکه خوش حکایتی

مرا به خویش بنده کن بیا و مرده زنده کن

مسیح جان خسته کن ز بی کسان حمایتی

میان حصر دشمنان امید قلب دوستان

طلایه دار شیعیان امیر با درایتی

به روز غم مرا ببر به سوی خود کشان کشان

سلام ما درود ما به جد صاحب الزمان

لطف امام هادی

لطف امام هادی و نور ولایتش

ما را اسیر کرده به دام محبتش

بر لطف بی کرانه اوبسته ایم دل

امشب که جلوه گر شد خورشید طلعتش

منت خدای را که به ما کرده مرحمت

توفیق برگزاری جشن ولادتش

تبریک باد بانوی کبری سمانه را

کین غنچه بر دمید ز گلزار عصمتش

ماه تمام و نیمه ذی حجه مطلعش

خیر کثیر وکوثر قرآن بشارتش

این است آن امام که تقدیر ایزدی

بعد از جواد داده مقام امامتش

این است آن امام که ذرات کائنات

اقرار کرده اند به جود و کرامتش

این است آن امام که در برکه السّباع

شیران شوند رام و گذارند حرمتش

این است آن امام که از نقش پرده هم

ایجاد شیر زنده کند حکم قدرتش

این است آن امام که دشمن به چند بار

رخسار عجز سوده به درگاه عزتش

سر تا به پای عاطفه و مرحمت ولی

دشمن به لرزه آمده از برق هیبتش

آن سومین ابوالحسن از خاندان وحی

چون سه علی دیگر باشد عبادتش

افزون زریگهای بیابان عطای او

بیش از ستاره های درخشان فضیلتش

مائیم و دست و دامن آن حجت خدا

چون ناامید کس نشود از عنایتش

گردیده ایم جمع به ذیل لوای او

افکنده ایم دست به دامان رحمتش

از آستان قدس رضا هدیه می کنیم

آه دلی به غربت و اشکی به

تربتش

یارب بحق فاطمه با فتح کربلا

بگشا بروی ما همه راه زیارتش

از لطف آن امام (مؤید) مؤید است

کو رانشان خدمت آل محمد است

دهمین مسند نشین

کیستم من شاهکار ملک ذات کبریایم

دهمین مسند نشین از بعد ختم الانبیایم

گوهری ارزنده از گنجینه ی جود جوادم

نهمین فرزند دلبند علی مرتضایم

مصرعی از شعر ناب عصمت کبرای حقم

هشتمین پرورده ی ایمان و صبر مجتبایم

پاسدار پرچم پر افتخار حق پرستی

هفتمین سنگر نشین نهضت خون خدایم

دُرّ عبادت فارغ التحصیل درس عابدینم

ششمین زینت فزا از بهر محراب دعایم

در نایابی ز بحر دانش بحراالعلومم

پنجمین گنجینه ی اسرار کل ماسوایم

صادق آل نبی را وارث فقه و اصولم

چارمین استاد دانشگاه تکوین ولایم

وارث موسی بن جعفر در مسیر پایداری

سومین نور دل آن پیشوای مقتدایم

محور چرخ زمانم، حجت روی زمینم

دومین گل از گلستان علی موسی الرضایم

در مسیر حق پرستی بعد آباء گرامم

اولین هادی خلق بعد از مصباح الهدایم

در شجاعت بی قرینم، در سخاوت بی نظیرم

حق پرستان را حبیبم، دردمندان را دوایم

من وصیم، من ولیم، من نقیم، من سخیم

زانکه همنام علی معنیِ، های هل ایاتم

آیه ی تطهیر را مصداق و از امر الهی

آیه ای از شاخصار نصِ نون انمایم

غم مخور (ژولیده) فردا پای میزان عدالت

شافعت در نزد حق هنگام پاداش و جزایم

دُر سخن

گرفته جان نفسم در ثنای حضرت هادی

دُر سخن بفشانم به پای حضرت هادی

نداشت طوطی جانم هنوز لانه به جسمم

که بود مرغ دلم آشنای حضرت هادی

صفا و مروه کجا و حریم یوسف زهرا

صفاست در حرم با صفای حضرت هادی

مقربان الهی فرشتگان بهشتی

کشند منت لطف و عطای حضرت هادی

ز دست رفته شکیبم خدا کند که نصیبم

شود زیارت صحن و سرای حضرت هادی

درندگان زمین التجا برند به سویش

پرندگان هوا در هوای حضرت هادی

اگر به سامره ام اوفتد گذر سرو جان را

کنم نثار به گنبد نمای حضرت هادی

دلم که درد گناهش به احتضار کشانده

پناه برده به دار الشفای حضرت

هادی

مرا چه قدر که گردم گدای خاک نشینش

که هست خازن جنت گدای حضرت هادی

دهد به روح لطیف ملک، صفا و طراوت

ملاحت سخن دلربای حضرت هادی

به خاک عطر بهشتی پراکند اگر آید

نسیمی از طرف سامرای حضرت هادی

به عمر دهر مرا گر دهند عمر، نیرزد

به لحظه ای که کنم جان فدای حضرت هادی

به تیرگی نبری روی و راه خود نکنی گم

هدایت است به ظل لوای حضرت هادی

بخوان زیارت پر فیض جامعه که بری پی

به ارزش سخن دلربای حضرت هادی

مرا رضایت ابن الرضا خوش است که دانم

بود رضای خدا در رضایت حضرت هادی

آن نازنین

آن نازنین که وصف جمالش خدا کند

امشب خدا کند که نگاهی به ما کند

آن دلنواز از دل و از جان عزیزتر

باشد که درد جان و دل ما دوا کند

آن بی نیاز از همه غیر خدا خوش است

ما را گره ز کار فرو بسته وا کند

آن محو ذات خالق و بی اعتنا به خلق

شاید بما شکسته دلان اعتنا کند

آن چشمه دعا که دعا مستجاب از اوست

چون می شود به حالت ما هم دعا کند

پیوند خورده زندگی ما به مهر او

این رشته را کس نتواند جدا کند

عالم به خوان رحمت او میهمان ولی

یک تن نشد که حق نمک را ادا کند

خواهد کند ثنای کسی را اگر کسی

بهتر همین که مدحت ابن الرضا کند

ابن الرضای دوم و چارم ابوالحسن

که امشب جهان را ز رخش با صفا کند

چارم علی ز عترت و نور دل جواد

کو چون جواد لطف نماید عطا کند

گویی علی به روی محمد کند نگاه

چون این پسر بروی پدر دیده وا کند

هادی دهم امام که در روزگار خویش

جابر سریر معدلت مرتضی کند

دیدار او کدورت دل را جلا دهد

ایمای او

حوائج مردم روا کند

باید رضا خاطر او آورد بدست

خواهد ز خود هر آنکه خدا را رضا کند

آنکو کند فصیح تکلم به هر زبان

کی از جواب راز دل ما ابا کند

کار خدا به امر خدا می کند بلی

من عاجزم از این که بگویم چها کند

ابن السبیلک چون زابن الرضا سوال

از راز بعثت سه تن از انبیاء کند

گیرد جوان خویش و نشیند ز پا و باز

یحیی ابن اکثم از پی او ادعا کند

او نیز مفتضح ز سوال و جواب خویش

اقرار بر فضیلت آن مقتدا کند

ای هر چه هست عالم و آدم فدای او

در حفظ دین چو هستی خود را فدا کند

در راه سر بلندی قرآن کند درنگ

بر او هر آنقدر متوکل جفا کند

از جور و ظلم دشمن و تبعید و حبس و قتل

راضی بهر چه حکمت حق اقتضا کند

با سعی و صبر خویش بگرد حریم دین

هر جا حصار محکمی از نو بنا کند

نور خدا کجا و بساط شراب آه

خصم سیاه دل ز خدا کی حیا کند

کی آید از ولی خدا خواندن سرود

خواند ولی چنانچه سرورش عزا کند

او مایه ی حیات جهان است وای دریغ

دشمن و را شهید بزهر جفا کند

ای یادگار آل محمد خدا بما

لطفی اگر کند ز طفیل شما کند

صاحبدلی کجاست که چون ابن مهزیار

بر دیده خاک پای تو را توتیا کند

ای زاده ی جواد و بسان پدر جواد

مهرت نشد که قهر به سوی گدا کند

افتاده ام بدام بلا یا ابالحسن

غیر از تو کیست؟ آنکه ز دامم رها کند

دست گدایی من و دامان تو بلی

جز سوی تو گدای تو رو در کجا کند

من بنده ذلیلم و تو خسرو جلیل

چونت ثنا کنم که خدایت ثنا کند

خواهم که بیش مدح تو

آرم ولی ز عجز

این طبع نارسا به همین اکتفا کند

باشد که حق بخاطر تو یا اباالحسن

ایمان کاملی به موید عطا کند

مدینه را

امشب فزوده اند صفای مدینه را

نور خدا گرفته فضای مدینه را

با جلوه های اشرقت الارض قدسیان

بستند چلچراغ سمای مدینه را

روح الامین بیاد بهار نزول وحی

گلبوسه می زند سرو پای مدینه را

بیت النبی و گنبد خضرا و مسجدش

بخشیده لطف صحن و سرای مدینه را

در وادی قبا به تماشا نشانده اند

آن نخلهای سبز قبای مدینه را

آن گونه خرم است که گویی گشوده اند

بر هشت خلد پنجره های مدینه را

عطر و گلاب لاله بدین گونه دلپذیر

تغییر داده حال و هوای مدینه را

نور جمال حضرت هادی است که اینچنین

روشن چو روز کرده فضای مدینه را

ماهی دگر به محور خورشید عشق تافت

تا روشنی دهد همه جای مدینه را

آنسان که بود هجرت والای احمدی

تاریخ ساز شهر و بنای مدینه را

این وارث رسول هم از راز هجرتش

تا سامرا رساند صفای مدینه را

گلبانگ شادی است بگوش فرشتگان

فریاد مکه را و ندای مدینه را

کاین ماه جلوه ای ز جمال محمد است

ابن الرضای دوم آل محمد است

ضیای تو

ای ماه، مستنیر ز نور لقای تو

خورشید کسب فیض کند از ضیای تو

ای خاص و عام از کرمت برده صبح و شام

پیوسته فیض از سر خوان عطای تو

ای جبرییل میر ملک پیک انبیاء

خدمتگذار بر در دولتسرای تو

ای عاشر الائمه علی النقی که هست

چشم امید خلق به مهر و وفای تو

ای پور پاک معنی جود وکرم جواد

حاتم هزار بار خجل از ثنای تو

ای مظهر جلال و جمال خدای فرد

شد طوطیای چشم ملک خاک پای تو

در هر دو کون خرم و شاد است و رستگار

در دل هر آنکه داشت فروغ ولای تو

خوفش ز آفتاب جز این است بی سخن

در دهر هر که زیست به تحت لوای تو

تا مدفن شریف تو شد سرّ من رأی

جان بخش و غم

زدای شد از صفای تو

زد طعنه بر بهشت برین هر کسی که دید

آن گنبد منور و صحن وسرای تو

ای هادی هدایت دین مبین حق

ای آنکه مدح خوان تو باشد خدای تو

(علامه) با بضاعت فکرش کجا سزد

انشا کند چکامه مدح و ثنای تو

نور خدا

امشب جهان از خرمی مانند رضوان می شود

نور خدا در طور جان امشب فروزان می شود

از آسمان مکرمت تابنده گردد اختری

روشنگر دنیا و دین ز آن روی تابان می شود

امشب زمین و آسمان در عشرت و ساغر زنان

چون ساقی کوثر علی خشنود و خندان می شود

از بوستان معرفت سر می زند زیبا گلی

کاین عالم خاکی از آن همچون گلستان می شود

نوری به عالم جلوه گر گرددبه هنگام سحر

روشن زمین و آسمان زآن نور رخشان می شود

سر چشمه فیض خدا نور دو چشم مصطفی

سر حلقه اهل ولا محبوب جانان می شود

خورشید برج ارتضا آن یادگاری از رضا

ابن الرضا امشب پدر از لطف یزدان می شود

در زهد و دانش مصطفی در زور و بازو مرتضی

حلمش چو حلم مجتبی در ملک امکان میشود

بر فاطمه نور دو عین آزاده مانند حسین

احیاگر احکام دین پیدا و پنهان می شود

عابد، بسان عابدین چون باقر علم الیقین

در دانش و علم و خرد مشهور دوران می شود

صادق بود در راستی هم جعفر و موساستی

مدهوش در سینای او موسی عمران می شود

پور امام هفتمین کز بعد او روی زمین

هم رهبر و هم رهنما بر نوع انسان میشود

فرزند دلبند تقی او را لقب آمد نقی

هم زاهد و هم متقی هم رکن ایمان می شود

هر کس ندارد در جهان مهر و تولایش به دل

کی طاعت صد ساله اش مقبول یزدان می شود

آن بهترین خلق خدا آخر در این دار فنا

مسموم زهر اشقیا در راه قرآن می شود

صبح هدایت

چو بر سریر ولایت نشست خسرو دین

فلک نهاد به درگاه او سر تمکین

بیا که صبح هدایت دمید و شد تابان

در آسمان ولایت ستاره دهمین

ز نسل احمد مرسل ز دوده حیدر

ز نور فاطمه طاووس باغ علیّین

ز آسمان امامت دمید خورشیدی

که آفتاب جمالش گرفت روی زمین

به سالکان

حقیقت دهید مژده که گشت

امام هادی فرمانروا و رهبر دین

ستاره ای که ز انوار چهره، روشن کرد

فضای کون و مکان را به نور علم و یقین

مه سپهر فضیلت، محیط جود و کرم

شه سریر ولایت چراغ شرع مبین

طلیعه ای که ز بهر طواف شمع رُخش

گشوده بال چو پروانه جبرئیل امین

شهنشهی که شهان پیش خاک درگاهش

کشیده دست ز تخت و کلاه و تاج و نگین

مهی که بهر تماشای آفتاب رُخش

نشسته در صف گردون ستارگان به کمین

سُرور سینه زهرا، سلیل ختم رسل

نهال گلشن طاها و روضه یاسین

به پیش تربت پاکش دم از بهشت مزن

که خاک اوست مصفّاتر از بهشت برین

ضمیر اهل یقین از صفای او روشن

دهان اهل ادب از کلام او شیرین

رُخش طلیعه آیات کبریاست بخوان

صفات ذات خدا را از آن خطوط جبین

چو دُرّ لئالی طبعش به گوش دل آویز

که طبع اوست گرانمایه گنج دُرّ ثمین

شهی که حکم ولایش ز بامداد ازل

نوشته کلک قضا بر صحیفه تکوین

حصار علم و یقین شد به دست اوستوار

کتاب فضل و شرف شد به نام او تدوین

"رسا" چو خواست که دفتر به زیور آراید

نموده نامه به نام مبارکش تزیین

سریر ولایت

چو بر سریر ولایت نشست خسرو دین

فلک نهاد به درگاه او سر تمکین

بیا که صبح هدایت دمید و شد تابان

در آسمان ولایت ستاره دهمین

ز نسل احمد مرسل ز دوده حیدر

ز نور فاطمه طاووس باغ علیّین

ز آسمان امامت دمید خورشیدی

که آفتاب جمالش گرفت روی زمین

به سالکان حقیقت دهید مژده که گشت

امام هادی فرمانروا و رهبر دین

ستاره ای که ز انوار چهره، روشن کرد

فضای کون و مکان را به نور علم و یقین

مه سپهر فضیلت، محیط جود و کرم

شه سریر ولایت چراغ شرع مبین

طلیعه ای که ز بهر طواف شمع

رُخش

گشوده بال چو پروانه جبرئیل امین

شهنشهی که شهان پیش خاک درگاهش

کشیده دست ز تخت و کلاه و تاج و نگین

مهی که بهر تماشای آفتاب رُخش

نشسته در صف گردون ستارگان به کمین

سُرور سینه زهرا، سلیل ختم رسل

نهال گلشن طاها و روضه یاسین

به پیش تربت پاکش دم از بهشت مزن

که خاک اوست مصفّاتر از بهشت برین

ضمیر اهل یقین از صفای او روشن

دهان اهل ادب از کلام او شیرین

رُخش طلیعه آیات کبریاست بخوان

صفات ذات خدا را از آن خطوط جبین

چو دُرّ لئالی طبعش به گوش دل آویز

که طبع اوست گرانمایه گنج دُرّ ثمین

شهی که حکم ولایش ز بامداد ازل

نوشته کلک قضا بر صحیفه تکوین

حصار علم و یقین شد به دست اوستوار

کتاب فضل و شرف شد به نام او تدوین

"رسا" چو خواست که دفتر به زیور آراید

نموده نامه به نام مبارکش تزیین

دهمین میر

دهمین حجت خدا هادی

دهمین میر و پیشوا هادی

دهمین جانشین پیغمبر

نهمین پور مرتضی هادی

دهمین دادرس به خلق جهان

دهمین شافع جزا هادی

دهمین گل ز گلشن زهرا

ثمر نخل طاوها هادی

مظهر جود و نور چشم جواد

جد مهدی مه لقا هادی

حاجت ما ظهور مهدی توست

حاجت ما روا نما هادی

جشن میلاد تو مبارک باد

بر همه خلق ما سوا هادی

متوکل نمود مسمومت

کشته زهر اشقیا هادی

دستگیری کن از هنرور خویش

تا نیفتاده او ز پا هادی

رثا

شراره غم

دل را شراره غم تو پُرشرار کرد

داغ تو قلب خسته دلان داغدار کرد

ای سرو بوستان ولا از غم تو چرخ

جاری ز دیده اشک چو ابر بهار کرد

با کشتن تو قاتلت ای هادی امم

خود را به نزد ختم رسل شرمسار کرد

هرگز ندیده دیده تاریخ تاکنون

چون قاتل تو کو ستم بی شمار کرد

دشمن فکند گوشه زندان ز راه کین

هر کس ز مهر، دوستیت اختیار کرد

رویش سیاه باد که آن خصم بدمنش

روز زمانه تیره تر از شام تار کرد

در ماتم تو چاک گریبان خویش را

فرزند داغدار تو با حال زار کرد

بر تربت تو مادر پهلو شکسته ات

اشک از بصر چو گوهر غلطان نثار کرد

ای شمع برفروخته عشق، اهل دل

طوف حریم پاک تو پروانهوار کرد

باشد گدای خاک نشینت کسی که او

خود را مقیم درگهت ای شهریار کرد

هر کس غلام کوی تو گردید بی گمان

بر صاحبان تاج و نگین افتخار کرد

از لطف خویش «حافظی» دل شکسته را

یزدان به سفره کرمت ریزه خوار کرد

(محسن حافظی)

یا رسول الله

به روی خاک غربت سر نهادم یا رسول الله

ز دست دشمنان از پا فتادم یا رسول الله

ز آه آتشین و آب چشم و ناله جانسوز

بساط ظلم را بر باد دادم یا رسول الله

به زندان از غم موسی ابن جعفر جدّ مظلومم

برآمد آه سوزان از نهادم یا رسول الله

علی را نور عینم من، گل باغ حسینم من

ببین قرزند دلبند جوادم یا رسول الله

فراز قلّه کوهی مرا برد از پی تهدید

همان کو داشت اندر دل عنادم یا رسول الله

ز سوز زهر خصم دون شدم مسموم در غربت

ز کف جان در ره جانانه دادم یا رسول الله

نگردد محو در تاریخ، شعر «حافظی» هرگز

چو با سوز درونش کرده یادم یا

رسول الله

(محسن حافظی)

کشته زهر جفا

ای ولی امر حق، ای عزیز مصطفی

در ره دین خدا، کشته زهر جفا

سامره در ماتم است، سر بسر شور و عزا

یا علی ابن جواد، یا امام المتقین

ای امام دهمین، ای شهید راه دین

جان بقربان تو و درد و رنج و اه تو

در نهایت خانه ات، گشته قربانگاه تو

تا صف محشر بود، در ادامه راه تو

کشته جور و ستم، در ره دین مبین

ای امام دهمین، ای شهید راه دین

ای ولی امر حق حجت پروردگار

حامی مستضعفان، در نهان و اشکار

برده ای در راه دین، رنج و درد بیشمار

از جفای منتصر، و زعناد مستعین

ای امام دهمین، ای شهید راه دین

زهر معتز عاقبت، قاتل جان تو شد

جان تو قربانی راه جآنان تو شد

دیده جن و ملک، جمله گریان تو شد

ای پناه عالمین، رهبر دنیا و دین

ای امام دهمیت، ای شهید راه دین

یا اللّٰه

دوباره از غم و رنج و عذاب یا اللّٰه

شده است دیده زهرا پرآب یا اللّٰه

سخن ز بی کسی یک امام مظلوم است

که هست غربت او بی حساب یا اللّٰه

سخن ز هادی دین قبله کریمان است

عزیز فاطمه و بوتراب یا اللّٰه

تمام عمربه زندان چوجد خود موسی

کشیده محنت و درد و عتاب یا اللّٰه

برای حفظ وجود امید مظلومان

نموده غربت و غم انتخاب یا اللّٰه

شبیه حضرت حیدر ندارد او یاور

سلام او شده است بی جواب یا اللّٰه

ز تربت و حرم مادرش چو دور افتاد

شده است بیت امیدش خراب یااللّٰه

غمی که عسگری از یاد آن فغان دارد

" امام هادی و بزم شراب یا اللّه"

به پشت مرکب دشمن چنان عرق می ریخت

که کرد خشم تو را در شتاب یا اللَّه

به غیر عسگری از ماتمش نمی گرید

که هست صاحب غم آن جناب یا اللَّه

جفا کردی

چرا چنین متوکل به ما جفا کردی

شدی به کین متوسل ستم روا کردی

غم مدینه مرا کم نبود ای ظالم؟

که طعن و تهمت و تبعید را روا کردی

مگر مرا به تمسخر گرفته ای کان شب

به جشن و لهو و لعب خواهش غنا کردی

برای من شب جشن تو پر ز ماتم بود

خوشی نبود که بر پاییِ عزا کردی

سرور و بزم تو تنها سر بریده نداشت

چرا سرم نبریدی؟ به من جفا کردی

ز روی پاک و نجیبم حیا نکردی تو؟

چسان ز شعر من ای بی حیا حیا کردی

عبادت شب و ذکر و ترحمم دیدی

ولی به دشمنی خویش اتّکا کردی

هزار نقشه به قتلم کشیدی واجرا

بدست معتز ملعون در انتها کردی

برای حفظ متاعِ دو روزه دنیا

تو باب، در همه جا، سبّ اوصیا کردی

به بغض آل علی راه کربلا بستی

جفا به زائر وسلطان نینوا کردی

برای عُسرت و

آزار زائران حسین

پس از دو قرن عجب ظالمانه تا کردی

چه دستها که بریدی ز قبر پاک حسین

به زجر و حرمله و شمر اقتدا کردی

یزید آب بر او بست و تو حَرَم بر آب

به شاه تشنه لبان کار اشقیا کردی

سامرا

پیشینه حرم سامرا

حرم سامرا، شامل دو بارگاه منوّر امام هادی و امام عسکری (ع) است که زمین آن را امام هادی (ع) از شخصی به نام «دلیل بن یعقوب» خریداری کرده است. پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) در سال 260 ق و دفن ایشان در جوار آرامگاه پدر، این خانه از وضعیت مسکونی خارج شد و زیارتگاه عاشقان و دوستان گردید. در سال 333 ق به دستور «ناصر الدّوله هَمْدانی» بر گرداگرد خانه، دیواری کشیدند و بر روی هر دو قبر، گنبدی برافراشتند. در دوران آل بویه، نخست، معزّالدّوله هزینه زیادی را برای توسعه و عمران این بقعه و سرداب امام مهدی (عج) اختصاص داد و برای نخستین بار ضریحی از چوب بر روی هر دو قبر نصب کرد و نگهبان ها و خادمانی را به خدمت حرم و زائران گماشت. پس از او، در سال 368ق به دستور عضد الدوله دیلمی، صحن بزرگی، همراه با چندین رواق، گرداگرد قبرها ساخته شد. افزون بر آن، دور تا دور شهر سامرا نیز باروی مستحکمی کشیدند. پس از سقوط آل بویه، به دستور بساسیری، در سال 444 ق، ساختمان با شکوهی روی قبرها بنا شد که دو قرن دوام یافت. این بنا در سال 640 ق، در اثر آتش سوزی از بین رفت. به دستور خلیفه عباسی، المستنصر باللّه، تمامی ساختمان ها به بهترین شکل تجدید بنا و ساخته شد.

این ساختمان ها چند صد سال در برابر حوادث طبیعی دوام آورد، تا آنکه در سال 1200 ق، احمد خان دُنبلی که از حکمرانان آذربایجان بود، ساختمان های کهن را ویران و ساختمان با شکوه دیگری با ترکیب و معماری نو بنا کرد که در زمان حکمرانی فرزندش، حسین قلی خان دنبلی، در سال 1225ق پایان پذیرفت. سرپرستی کار ساختمان که هزینه فراوانی داشت، به عهده میرزا محمد سلماسی بود.

در سال 1285ق به دستور ناصر الدین شاه قاجار، ضریح قدیمی تعویض و به نقره تبدیل شد. طلا کاری گنبد عظیم حرم مطهر و کاشی کاری سطح بیرونی گلدسته ها و ایوان ها و سردرهای حرم مطهر نیز به دستور ناصرالدین شاه انجام گرفت.

امروزه گنبد حرم عسکریین بزرگ ترین گنبد در میان گنبدهای عتبات مقدسه و دومین گنبد بزرگ پس از گنبد سلطانیه زنجان در مشرق زمین است. [15]

شایسته یاداوری است که با کمال تأسف در تاریخ 3/12/1384 گنبد نورانی دو امام بزرگوار در سامرا توسط مزدوران انگلیس و آمریکا منفجر گردید و بار دیگر در تاریخ23/3/1386 دو گلدسته باقی مانده از آن در سایه حمایت اشغال گران عراق تخریب شد وَ سَيَعْلَمُ الّذينَ ظَلَمُوا أَیّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ...

زیارت نامه امام

برای این حرم مطهر، سه زیارت نامه وارد شده است که یک زیارت، مشترک بین دو امام است، و برای هر یک از آن دو امام همام نیز زیارت نامه جداگانه وجود دارد. در زیارت نامه مخصوص امام هادی (ع) می خوانیم:

« ... سلام بر تو ای ابوالحسن که پاکیزه روح، هدایتگر و نور تابناک خدایی ! درود خدا بر تو ای برگزیده خدا ! سلام بر تو ای سرّ خدا ... ! سلام بر تو ای

رشته محکم خدا ... ! سلام بر تو ای ستاره درخشان !

گواهی می دهم ای مولای من که تو، حجت خدا بر آفریدگان هستی و خلیفه حق در میان خلق و امین در ملک حق، و شاهد و گواه حق بر بندگان او هستی. گواهی می دهم که تو به حقیقت، روح پارسایی و دروازه شهر هدایت هستی. تو رشته محکم ایمان و حجت حق بر هر کسی هستی که در بالا و زیر این زمین خاکی است. گواهی می دهم که تو پاک و منزهی از هر گناه، و از هر عیب و نقص دوری، و به لطف خاص خداوند اختصاص یافته ای، و به مرتبه حجت خداوندی مخصوص گردیده ای، و کلمه خدا به تو عنایت شده است. تو آن رکن و نگهبان دینی که بندگان به سوی تو پناه می آورند ... » . [16]

[15]. جنات ثمانیه، فخر الواعظین محمد باقر بن مرتضی حسینی، قم، انتشارات دلیل، 1381ش، ص768.

[16]. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات اسوه، چاپ چهارم، 1379 ش، ص 844.

امام هادی علیه السلام از مدینه تا سامرا

احضار امام از مدینه

سبط بن جوزی در تذکره الخواص از قول دانشمندان سیره نویس می نویسد: متوکل چون کینه علی علیه السلام و فرزندانش را در دل داشت و از سویی به جایگاه علی بن محمد در مدینه و گرایش مردمان به سوی او آگاهی داشت، آن حضرت را از مدینه به طرف بغداد حرکت داد. او یحیی بن هرثمه را فراخواند و به وی گفت: به مدینه عزیمت کن و در حال او تأمل نما و به سوی ما روانه نما. یحیی گوید: در پی دستور متوکل به مدینه رفتم چون به آن شهر وارد شدم فریاد و غوغایی از

مردم به پا خاست که تا آن روز چنین شور و غوغایی نشنیده بودم، آنان بر جان علی بن محمد نگران بودند چرا که وی در حق آنان نیکویی می کرد و همواره ملازم مسجد بود و در دل گرایش به دنیا نداشت. من نیز مردم را تسکین دادم و برای آنها قسم یاد کردم که درباره علی بن محمد به کار ناخوشایندی مامور نشده ام و هیچ نگرانی بر او نیست. سپس خانه آن حضرت را بازرسی کردم و در آن جز قرآن و کتاب های دعا و کتاب های علمی چیزی نیافتم. پس آن حضرت در دیدگانم بزرگ جلوه کرد و خود عهده دار خدمتش شدم و امکانات زندگی او را نیکو گرداندم.

بریحه به آن حضرت گفت: من خوب می دانم که تو آگاهی که علت بردن تو از مدینه به بغداد به خاطر من است و سوگندهای استوار و مؤکد یاد می کنم که اگر از من به امیرمؤمنان با یکی از خواص او شکایت بری نخلستان تو را ویران می کنم و دوستداران و هواخاهانت را می کشم و چشمه های کشتزارت را خشک می کنم و چنین و چنان می کنم. پس ابوالحسن علیه السلام در پاسخ او فرمود: نزدیک ترین شکایت من از تو، شب پیش در پیشگاه الهی بود. و من چنان نیستم که شکایت تو پیش خدا برم و آنگاه از او به بندگانش متوجه شوم و از تو پیش آنان شکوه کنم. بریحه با شنیدن این سخن بر پای امام هادی علیه السلام فرو افتاد و زاری کرد و از آن حضرت طلب بخشش کرد. امام هم به او فرمود: من از تو درگذشتم، و از آنجا حرکت کرد

تا به بغداد رسید.

در اثبات الوصیه، مسعودی می نویسد: بریحه عباسی امام جماعت در مدینه نامه ای به متوکل نگاشت و در آن گفت: اگر به حرمین نیاز داری، علی بن محمد علیه السلام را از آنها بیرون ران که او مردم را به خود می خواند وعده بسیاری با او بیعت کرده اند: بریحه نامه های پیاپی در این باره به متوکل نوشت. شیخ مفید در ارشاد گوید: انگیزه حرکت ابوالحسن علیه السلام به مدینه آن بود که عبدالله بن محمد در شهر مدینه به عنوان متصدی جنگ و امامت جماعت برگزیده شد. وی از آن حضرت نزد متوکل بدگویی می کرد و اندیشه آزار و اذیت امام را در سر داشت. لذا چون ابوالحسن از بدگویی عبدالله بن محمد در نزد متوکل آگاه شد، نامه ای به خلیفه نوشت و در آن از دروغ بافی های عبدالله بن محمد یاد کرد. متوکل دستور داد تا پاسخ نامه آن حضرت را بنویسد و او را به آوردن به سامرا دعوت کنند و دستور داد که در گفتار و کردار به خوبی با آن حضرت رفتار کنند. چون نامه به دست ابوالحسن علیه السلام رسید، آماده سفر شد و یحیی بن هرثمه نیز آن حضرت را همراهی کرد. مسعودی گوید: بریحه نیز برای مشایعت امام علیه السلام آمد. چون به قسمتی از راه رسیدند بریحه به آن حضرت گفت: من خوب می دانم که تو آگاهی که علت بردن تو از مدینه به بغداد به خاطر من است و سوگندهای استوار و مؤکد یاد می کنم که اگر از من به امیرمؤمنان با یکی از خواص او شکایت بری نخلستان تو را ویران می کنم و

دوستداران و هواخواهانت را می کشم و چشمه های کشتزارت را خشک می کنم و چنین و چنان می کنم. پس ابوالحسن علیه السلام در پاسخ او فرمود: نزدیک ترین شکایت من از تو، شب پیش در پیشگاه الهی بود. و من چنان نیستم که شکایت تو پیش خدا برم و آنگاه از او به بندگانش متوجه شوم و از تو پیش آنان شکوه کنم. بریحه با شنیدن این سخن بر پای امام هادی علیه السلام فرو افتاد و زاری کرد و از آن حضرت طلب بخشش کرد. امام هم به او فرمود: من از تو درگذشتم، و از آنجا حرکت کرد تا به بغداد رسید. مسعودی گوید: اسحاق بن ابراهیم و همه امیران به استقبال آن حضرت آمدند. سبط بن جوزی می نویسد: یحیی گفت: چون به بغداد وارد شدم ابتدا به دیدار اسحاق بن ابراهیم طاهری، والی بغداد، رفتم. اسحاق به من گفت: ای یحیی! این مرد، زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله است و متوکل را هم تو خوب می شناسی اگر وی را بر ضد علی بن محمد بشورانی او را می کشد و آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت خصم تو خواهد بود. من در پاسخش گفتم: به خدا قسم از او جز کردار نیک و زیبا ندیدم. سپس به سوی "سُرَّ مَن رَای" (1) رفتم و در آغاز با وصیف ترکی ملاقات کرده او را از آمدن علی بن محمد آگاه ساختم. وصیف به من گفت: به خدا سوگند اگر یک موی از سر آن امام کم شود آن را جز از تو نخواهم. من از سخن او در شگفت

شدم و چگونه سخن او با قول اسحاق یکی بود. چون نزد متوکل رفتم از من درباره علی بن محمد پرسید: من نیز از خوش طینتی و سلامت طریقت و ورع و زهد وی به او گزارش دادم و گفتم: خانه اش را در مدینه نیز بازرسی کردم و جز قرآن و کتاب های علمی در آن نیافتم و مردم مدینه بر او نگران بودند، پس متوکل آن حضرت را مورد اکرام قرار داد و جایزه ای نیکو به وی اعطا کرد. مسعودی نوشته است: چون امام هادی علیه السلام به سُرَّمَن رَای، رفت همه اصحاب و یاران متوکل او را استقبال کردند. حتی متوکل نیز به نزد حضرت رفت و او را مورد اکرام و تعظیم قرار داد. سپس امام علیه السلام از آنجا به خانه ای که برایش مهیا کرده بودند رفت. شیخ مفید گوید: یحیی بن هرثمه در رکاب آن حضرت روان شد تا به سر من رای رسید. چون بدانجا رسید، متوکل خود را از آن حضرت یک روز پنهان کرد. امام نیز در جایی معروف به خان صعالیک ماند و سپس متوکل دستور داد تا خانه ای به آن حضرت اختصاص دهند. آنگاه امام به آن خانه رخت کشید. ابوالحسن علیه السلام در طول اقامتش در "سُرَّ مَن رَای"، ظاهرا مورد اکرام قرار داشت اما متوکل همواره در اندیشه طرح حیله ای برای از بین بردن آن امام بود ولی توفیق نمی یافت.

از دید سیاسی بسیار بعید به نظر می رسد که متوکل، این دشمن سرسخت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که در سال 236ه ق مرقد مطهر و بارگاه ملکوتی امام حسین علیه السلام را

به صرف آن که الهام بخش آزاد گان و سمبل مبارزه با ستم بود ویران ساخت یازده سال از فعالیت ها و تلاش های گسترده پیشوای دهم علیه السلام که وجودش مایه امید و حرکت انقلابیون و محضرش سرچشمه زلال علوم و معارف اسلامی بود غافل باشد. در حالی که سال 234 مطابق با دومین سال زمامداری متوکل است و این مدت برای تحت نظر گرفتن فعالیت های امام و ارزیابی اوضاع سیاسی و چگونگی برخورد با آن حضرت طبیعی است.

سال تبعید به سامرا

نسبت به سال احضار امام هادی علیه السلام به "سامرا" در بین مورخان اختلاف وجود دارد برخی از منابع زمان احضار حضرت را، سال 243 ذکر کرده اند و (ابن صبّاغ مالکی) بر این نظریه تصریح دارند. آنچه می توان به عنوان مؤید این نظریه ذکر کرد تاریخی است که در بعضی از منابع مانند "الارشاد"، "کشف الغُمَّه" و"فصول المُهِمه" در ذیل نامه متوکل به امام علیه السلام ثبت شده است. به احتمال قَوی مستند "ابن صباغ" هم همین نامه است. بنابر این قول، مدت امامت امام هادی علیه السلام در "سامرا" تا زمان شهادتش حدود یازده سال است. ولی منابع، بیشتر مدت اقامت امام هادی علیه السلام در "سامرا" را بیست یا بیست و اندی سال نوشته اند و با توجه به این که زمان شهادتش به اتفاق مورخان، سال 254 ه بوده است. سال تبعید 243 خواهد بود. آنچه می توان در تقویت این قول آورد دو مطلب است:

1- شیخ کلینی نامه متوکل به امام علیه السلام را بدون ذکر تاریخ آن آورده است و تنها در سند نامه به تاریخ 243به عنوان زمانی که راوی، نسخه ای از

نامه یاد شده را از "یحیی بن هرثمه" گرفته اشاره کرده می نویسد: محمدبن یحیی از برخی اصحاب نقل کرده است که گفت: من نسخه ای از نامه متوکل به ابوالحسن ثالث علیه السلام را در سال 243 از "یحیی بن هرثمه" به دست آوردم. بنا بر این نقل، سال 243 زمان دستیابی به نامه متوکل بوده نه زمان نوشته شدن آن برای امام علیه السلام و ظاهرا مستند شیخ مفید "اربلی" و "ابن صباغ مالکی" مبنی بر آن که زمان امامت امام علیه السلام در سامرا حدود یازده سال بوده است همان تاریخی که در پایان نامه متوکل بوده ذکر کرده اند.

2- توجه به موقعیت خاص امام هادی علیه السلام و دشمنی و کینه ورزی متوکل نسبت به علویان به ویژه آن حضرت، این نظریه را تایید می کند. سال 243 همزمان با یازدهمین سال حکومت متوکل است. و از دید سیاسی بسیار بعید به نظر می رسد که متوکل، این دشمن سرسخت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که در سال 236ه ق مرقد مطهر و بارگاه ملکوتی امام حسین علیه السلام را به صرف آن که الهام بخش آزاد گان و سمبل مبارزه با ستم بود ویران ساخت یازده سال از فعالیت ها و تلاش های گسترده پیشوای دهم علیه السلام که وجودش مایه امید و حرکت انقلابیون و محضرش سرچشمه زلال علوم و معارف اسلامی بود غافل باشد. در حالی که سال 234 مطابق با دومین سال زمامداری متوکل است و این مدت برای تحت نظر گرفتن فعالیت های امام و ارزیابی اوضاع سیاسی و چگونگی برخورد با آن حضرت طبیعی است. امام هادی علیه السلام سه روز

پیش از دریافت نامه متوکل همراه فرزند خرد سالش امام حسن علیه السلام و دیگر اعضای خانواده به اتفاق "یحیی بن هرثمه" مدینه را به مقصد "سامرا" ترک کرد. در بین راه، حوادثی رخ داد و کراماتی از آن حضرت سر زد در تاریخ ثبت است که برخی از آنها را به اختصار یادآور می شویم:

نکته مهم و درخور توجه، خط مشی عملی امام علیه السلام در برابر مامور ویژه متوکل، که در طول سفر است بدون شک یکی از ماموریت های مهم "یحیی بن هرثمه" گزارش چگونگی برخورد امام علیه السلام با نامه و خواسته متوکل همچنین رفتار و حرکات آن حضرت با ماموران حکومتی و افراد مختلف دیگر در طول سفر بود. و این مطلب در اظهار نظر "اسحاق بن ابراهیم" در برخورد با "یحیی بن هرثمه" کاملا نمودار است. ولی امام علیه السلام سیاست مبارزه منفی خود را آنچنان حساب شده و با دقت دنبال کرد که نه تنها بهانه ای به دست دشمن نداد، بلکه به گونه ای رفتار کرد که پیک ویژه متوکل اعتراف نمود که جز نیکی چیزی از آن حضرت ندیده است.

"یحیی بن هرثمه" می گوید: در بین راه دچار تشنگی شدیم به گونه ای که خود و چارپاهایمان در معرض نابودی قرار گرفتیم در این هنگام به دشت سرسبزی رسیدیم که درخت ها و چشمه های فراوانی داشت، بدون آن که انسانی در آنجا باشد. خود و چارپاهایمان را سیراب کردیم و تا هنگام عصر به استراحت پرداختیم. سپس آنچه می توانستیم آب برداشتیم و به راه خود ادامه دادیم پس از آن که مقداری راه رفتیم متوجه شدیم که یکی از خدمتکاران، کوزه نقره ای خود

را جا گذاشته است. بدانجا بازگشتم، ولی وقتی به آن سرزمین رسیدم جز خشکی چیزی ندیدم و از آن همه سرسبزی و خرمی و چشمه های آب اثری نبود. کوزه را برداشتم و به سوی کاروان بازگشتم و به کسی چیزی نگفتم. وقتی خدمت امام علیه السلام رسیدم تبسمی کرد و چیزی نگفت جز آن که از کوزه پرسید و من خبر دادم که آن را پیدا کردم.

"یحیی بن هرثمه" می گوید: به دستور متوکل برای احضار علی بن محمد علیه السلام عراق را به مقصد حجاز ترک کردم. در میان یاران من یکی از رهبران خوارج وجود داشت و نیز کاتبی بود که اظهار تشیع می کرد. من نیز بر آیین "حشویه" بودم. فرد خارجی و کاتب درباره مسائل اعتقادی با هم مناظره می کردند و من برای گذراندن سفر به مناظره آنان گوشی می دادم. چون به نیمه راه رسیدیم مرد خارجی به کاتب گفت: مگر این سخن مولایتان علی بن ابیطالب نیست که هیچ قطعه ای از زمین نیست مگر آن که قبری است، و یا قبری خواهد شد؟ اینک بدین خاک بنگر، کجاست آن که که در اینجا بمیرد، تا خدا آن را قبر قرار دهد؟ به کاتب گفتم: آیا این سخن شماست؟ گفت: آری، گفتم: مرد خارجی راست می گوید چه کسی در این بیابان وسیع خواهد مُرد تا خداوند آن را پر از قبر نماید؟ و ساعتی بر این گفتار خندیدیم، به گونه ای که کاتب شرمنده و خوار شد. هنگامی که وارد مدینه شدیم نزد "علی بن محمد" رفته نامه متوکل را به او تسلیم کردیم. امام علیه السلام نامه را خواند و فرمود: فرود بیایید

از طرف من مانعی برای این سفر نیست. چون فردا نزد او رفتیم، با آن که فصل تموز-تابستان- و هوا در نهایت گرمی بود امام علیه السلام خیاطی را مامور کرد تا به کمک گروه دیگری از خیاطان برای او و خدمتکارانش از پارچه های ضخیم، "خفتان"0 (2) بدوزند و تا فردا صبح تحویل دهند. من از این سفارش امام علیه السلام شگفت زده شدم و با خود گفتم: در فصل تموز و گرمای شدید حجاز و در حالی که فاصله بین حجاز و عراق ده روز راه است، این لباس ها را به چه منظور تهیه می کند! این مردی است که سفر نکرده و فکر می کند که در هر سفری انسان نیازمند چنین لباس هایی است، و شگفت از شیعیان است که با این درک، چگونه او را امام خود می پندارند! چون زمان حرکت فرا رسید امام علیه السلام به خدمتکارانش دستور داد که لباس گرم همراه خود بردارند. تعجب من بیشتر شد و با خود گفتم: او می پندارد که در بین راه زمستان به سراغ ما خواهد آمد که این چنین دستور می دهد. از مدینه خارج شدیم. هنگامی که به جایگاه مناظره رسیدیم ناگهان ابر تیره ای پدیدار شد و رعد و برق آغاز گشت. و چون بر بالای سر ما قرار گرفت تگرگ های درشتی مانند سنگ به سر ما ریخت. امام علیه السلام و خدمتکارانش "خفتان" را برخود پیچیده و لباس های گرم را پوشیدند به من و"کاتب" نیز لباس گرم داد. بر اثر بارش این تگرگ هشتاد نفر از یاران من به قتل رسیدند. ابر از روی ما گذشت و گرما به حالت نخست بازگشت. امام

علیه السلام به من فرمود: ای یحیی! به بازماندگان یارانت دستور ده مُردگان را دفن کنند خداوند بیابان ها را این چنین پر از قبر می کند. من خود را از اسب به زمین انداختم و رکاب و پای آن حضرت را بوسیدم و گفتم: شهادت می دهم که جز "الله" معبودی نیست و محمد بنده و فرستاده او است و شما جانشینان خدا در زمین هستید، من تاکنون کافر بودم، ولی هم اکنون به دست شما اسلام آوردم. از آن لحظه تشیع را برگزیدم و در خدمت امام علیه السلام بودم تا زمانی که درگذشت.

امام علیه السلام در ادامه راه خود، به "بغداد" رسید، "اسحاق بن ابراهیم" والی بغداد با آگاهی از خبر ورود امام علیه ا لسلام به بغداد، با فرماندهان و رجال مملکتی به استقبال آن حضرت آمد. "خضر بن محمد بزاز" می گوید: برای انجام کاری از خانه بیرون رفتم و چون به "پل" رسیدم جمعیت انبوهی را دیدم که در نقطه ای جمع شده می گویند: "ابن الرضا علیه السلام از مدینه آمده است" سپس آن حضرت را دیدم که از "پل" عبور کرد و در حالی که جمعیت پیشاپیش و پشت سر او در حرکت بودند وارد خانه "خزیمه بن حازم" شد. "اسحاق بن ابراهیم" در گفتگوی با "یحیی بن هرثمه" سفارش امام علیه السلام را به وی کرد و گفت: این مرد، فرزند رسول خداست، و متوکل نیز کسی است که تو می دانی و بهتر می شناسی، بنابراین چنانچه متوکل را بر کشتن او ترغیب کنی بدون شک رسول خدا دشمن تو خواهد بود. یحیی در پاسخ گفت: سوگند به خدا جز خوبی چیزی دیگری از او

سراغ ندارم.

نکاتی چند

الف- امام علیه السلام با رفتار و منش الهی اش و نیز ارائه پاره ای کرامات، "یحیی بن هرثمه" فرمانده اعزامی متوکل را که ابتدا در راه اجرای ماموریت خود آن همه سرسرختی و قاطعیت نشان داد " آنچنان دگرگون ساخت که از راه باطل خود بازگشت و شیفته و ارادتمند آن حضرت شد. "

ب- نکته مهم و درخور توجه، خط مشی عملی امام علیه السلام در برابر مامور ویژه متوکل، که در طول سفر است بدون شک یکی از ماموریت های مهم "یحیی بن هرثمه" گزارش چگونگی برخورد امام علیه السلام با نامه و خواسته متوکل همچنین رفتار و حرکات آن حضرت با ماموران حکومتی و افراد مختلف دیگر در طول سفر بود. و این مطلب در اظهار نظر "اسحاق بن ابراهیم" در برخورد با "یحیی بن هرثمه" کاملا نمودار است. ولی امام علیه السلام سیاست مبارزه منفی خود را آنچنان حساب شده و با دقت دنبال کرد که نه تنها بهانه ای به دست دشمن نداد، بلکه به گونه ای رفتار کرد که پیک ویژه متوکل اعتراف نمود که جز نیکی چیزی از آن حضرت ندیده است.

ج- "یحیی بن هرثمه" هر چند در مدینه و در رویارویی با آن همه شور و احساسات مردمی در حمایت از پیشوایان، به میزان نفوذ امامان علیه السلام در دل توده های مردم و برخورداری آنان از این پایگاه قوی پی برد، ولی شاید فکر می کرد این محبوبیت تنها در مدینه است و چون امام علیه السلام پا به خارج "مدینه" نهد کسی او را نمی شناسد. ورود امام علیه السلام به "بغداد" و استقبال والی این شهر - که به طور طبیعی

به مقتضای منصبی که داشت از چهره های نزدیک و مورد اعتماد متوکل به شمار می آمد - از آن حضرت و نیز سخنان او با "یحیی بن هرثمه" درباره امام علیه السلام و همچنین استقبال توده های مردم بغداد از امام علیه السلام و اجتماعشان گرد شمع وجودش و فریاد عارفانهِ ارادتمندان "قَدِمَ ابنُ الرضا مِن المَدینَه" ابن الرضا از مدینه تشریف آورده است و ... فرصت و موقعیتی بود که فرمانده نظامی حکومت؛ در باورهای نادرست خود تجدید نظر کند و این بار، امام علیه السلام را نه از زبان متوکل و درباریان بلکه از زبان توده مردم علاقه مند به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندنش بشناسد، آن هم مردمی که در "بغداد" پایتخت دوم حکومت عباسیان زندگی می کردند.

زیر نویس

1- نام قدیمی و اصلی شهر سامرا، به معنای "جایی که هر کس ببیند به وجد می آید"

2- نوعی لباس ضخیم که در جنگ می پوشند

منبع

پایگاه امام هادی علیه السلام

احضار امام هادی علیه السلام به سامرا

زندگانی

حضرت علی بن محمد علیهماالسلام ملقب به "هادی"، دهمین امام شیعیان است. ایشان در نیمه ذیحجه سال 212 هجری در "صریا" متولد گشت.

آن حضرت و فرزند گرامی ایشان امام حسن علیهماالسلام به عسکریین شهرت یافتند (1)، زیرا خلفای بنی عباس آنها را از سال 233 ه. ق به سامرا (عسکر) برده و تا آخر عمر پر برکتشان در آنجا، آنها را تحت نظر قرار دادند.

امام هادی علیه السلام به لقب های دیگری مانند: نقی، عالم، فقیه، امین و طیب شهرت داشت و کنیه مبارک ایشان ابوالحسن است. از آنجا که کنیه امام موسی کاظم و امام رضا (علیهماالسلام) نیز ابوالحسن بود، لذا برای

اجتناب از اشتباه، ابوالحسن اول به امام کاظم علیه السلام، ابوالحسن ثانی به امام رضا علیه السلام و ابوالحسن ثالث به حضرت هادی علیه السلام اختصاص یافته است.

متوکل در بحبوحه سختگیری هایی که نسبت به علویان در مدینه داشت به یاد امام هادی (علیه السلام) افتاد و دستور داد آن حضرت را در مدینه بازداشت کنند و به سامرا بیاورند. بدین ترتیب می توانست آمد و شدهای مردم با امام هادی (علیه السلام) را از نزدیک تحت نظر در آورد. این همان سیاست مامون بود که پیش تر درباره امام رضا علیه السلام اعمال شد و البته ظاهر آن در زمان مامون آراسته تر بود.

امامت حضرت هادی علیه السلام

پس از شهادت امام جواد علیه السلام در سال 220، فرزندش امام هادی علیه السلام که هنوز بیش از شش سال نداشت، به امامت رسید. از آنجا که شیعیان به استثنای معدودی مشکل بلوغ امام را درباره امام جواد (علیه السلام) را پشت سر گذاشته بودند، در زمینه امامت امام هادی (علیه السلام) تردید خاصی برای بزرگان آنها به وجود نیامد.

به نوشته شیخ مفید و همچنین نوبختی، همه پیروان امام جواد (علیه السلام) به استثنای افراد معدودی، به امامت حضرت هادی (علیه السلام) گردن نهادند. آن عده معدود که از قبول امامت حضرت هادی (علیه السلام) سر باز زدند، تنها برای مدت کوتاهی به امامت موسی بن محمد (م 296) معروف به "موسی مبرقع" مدفون در قم معتقد گردیدند؛ لیکن پس از مدتی از امامت وی روی برتافتند و امامت حضرت هادی (علیه السلام) را پذیرفتند. (2) سعد بن عبدالله بازگشت این افراد به امام هادی (علیه السلام) را، از آن روی می داند که خود موسی مبرقع از آنان بیزاری جست و از خود راند. (3)

احضار امام هادی علیه السلام به سامرا

متوکل در بحبوحه سختگیری هایی که نسبت به علویان در مدینه داشت به یاد امام هادی (علیه السلام) افتاد و دستور داد آن حضرت را در مدینه بازداشت کنند و به سامرا بیاورند. بدین ترتیب می توانست آمد و شدهای مردم با امام هادی (علیه السلام) را از نزدیک تحت نظر در آورد. این همان سیاست مامون بود که پیش تر درباره امام رضا علیه السلام اعمال شد و البته ظاهر آن در زمان مامون آراسته تر بود.

ابن اثیر با اشاره به رفتار خشن متوکل با خاندان علوی، از برخی ناصبیان و نیز همین عبدالله بن محمد هاشمی نام می برد که مرتب بر آتش خشم خلیفه دامن می زدند. این افراد همواره متوکل را از علویان بیم داده و او را به تبعید و رفتار خشونت آمیز با آنها تحریک می کردند.

در سال 233 عبدالله بن محمد هاشمی، ضمن نامه ای به متوکل نوشت: اگر نیازی به حرمین داری علی بن محمد را از آن طرد کن؛ زیرا او مردم را به سوی

خود خوانده و جمعیت زیادی به دعوت وی پاسخ مثبت داده اند. همسر متوکل نیز نامه تحریک آمیزی در همین زمینه به او نوشت. به دنبال همین گزارشها بود که متوکل برای جلب امام به سامرا، اقدام کرد. (4)

ابن اثیر با اشاره به رفتار خشن متوکل با خاندان علوی، از برخی ناصبیان و نیز همین عبدالله بن محمد هاشمی نام می برد که مرتب بر آتش خشم خلیفه دامن می زدند. این افراد همواره متوکل را از علویان بیم داده و او را به تبعید و رفتار خشونت آمیز با آنها تحریک می کردند. (5)

ابن جوزی پس از اشاره به سعایت و بدگویی برخی افراد بدبین به خاندان رسالت نزد متوکل، می نویسد: متوکل به دلیل همین گزارش های حاکی از میل مردم به امام هادی (علیه السلام)، او را به سامرا احضار کرد. (6)

شیخ مفید می نویسد: امام هادی (علیه السلام) طی نامه ای به متوکل، این گزارش ها را تکذیب نمود. (7) و متوکل در پاسخ امام، نامه احترام آمیزی نوشت و ضمن عزل عبدالله بن محمد هاشمی - که امور مربوط به نماز و جنگ در مدینه را به عهده داشت - زیرکانه از امام هادی (علیه السلام) خواست تا به سامرا (عسکر) حرکت کند.

متوکل در این نامه، با تأکید بر این که شخصیت والای امام هادی (علیه السلام) را درک می کند و حاضر است هر نوع کمک لازم را در حق وی انجام دهد، خبر عزل عبدالله بن محمد و جانشینی محمد بن فضل به جای او را به اطلاع امام رساند و افزود که به محمد بن فضل دستور داده، احترام امام را رعایت کند و از رأی و فرمان وی سر

نتابد. در ادامه نامه متوکل آمده: او مشتاق تجدید عهد با امام است و قصد دیدار او را دارد، بدین جهت لازم است آن حضرت خود به همراهی هر کسی که می خواهد - در فرصت مناسب و با آرامش کامل - رهسپار سامرا شود و اگر تمایل دارد، یحیی بن هرثمه و سپاهیان همراه وی - که از فرمان آن حضرت اطاعت خواهند کرد - (8) در این سفر او را همراهی نمایند. آنگاه یحیی را خواست و به او دستور داد با سیصد تن نظامی به کوفه رفته و در آنجا بار و بنه را نهاده و از طریق بادیه به مدینه رود و علی بن محمد الهادی (علیه السلام) را با رعایت احترام نزد او بیاورد. (9)

امام هادی علیه السلام به لقب های دیگری مانند: نقی، عالم، فقیه، امین و طیب شهرت داشت و کنیه مبارک ایشان ابوالحسن است. از آنجا که کنیه امام موسی کاظم و امام رضا (علیهماالسلام) نیز ابوالحسن بود، لذا برای اجتناب از اشتباه، ابوالحسن اول به امام کاظم علیه السلام، ابوالحسن ثانی به امام رضا علیه السلام و ابوالحسن ثالث به حضرت هادی علیه السلام اختصاص یافته است.

متوکل، برنامه کار خود را از آن روی چنین ریخته بود که حساسیت مردم برانگیخته نشود و مسافرت اجباری امام، پی آمدهای ناملایمی را به دنبال نداشته باشد، ولی مردم مدینه از همان آغاز متوجه موضوع شده بودند.

ابن جوزی در این باره از یحیی بن هرثمه نقل می کند: من به مدینه رفتم و داخل شهر شدم، مردم بسیار ناراحت و برآشفته شدند و دست به یک سری عکس العمل های غیرمنتظره و در عین حال ملایم زدند.

به تدریج ناراحتی مردم به حدی رسید که به طور علنی داد و ناله راه انداختند و در این کار چنان زیاده روی کردند که تا آن زمان، مدینه چنین وضعی به خود ندیده بود. آنها بر جان امام هادی (علیه السلام) می ترسیدند؛ زیرا او افزون بر این که به طور مرتب در حق آنها نیکی می کرد، همواره ملازم مسجد بوده و اصلاً کاری به کار دنیا نداشت. در مقابل این وضع ناچار شدم به مردم اطمینان دهم و آنها را به خویشتن داری و حفظ آرامش دعوت کنم. نزد آنها قسم خوردم که من هیچگونه دستوری مبنی بر رفتار خشونت آمیز با امام هادی (علیه السلام) را ندارم و هیچ خطری امنیت آن حضرت را تهدید نمی کند. (10)

روشن بود که امام به میل خود قصد آمدن به سامرا - که شهری نظامی و محدود بود را نداشت و فرستاده متوکل مأموریت داشت تا امام را به اجبار به آن دیار بیاورد. به همین جهت، همان طور که در ادامه روایت بالا آمده، به تفتیش منزل امام پرداخت و جز کتبی درباره ادعیه و علم، چیزی نیافت. گفته اند که خود یحیی بن هرثمه، شیفته امام شد و به امامت آن حضرت گرایش قلبی پیدا کرد. (11)

اقامت امام در سامرا

امام هادی علیه السلام به هنگام ورود به سامرا، با استقبال مردم مواجه شد و در خانه خزیمه بن حازم سکنی داده شد. (12) یحیی بن هرثمه می گوید: وقتی در سر راهمان وارد بغداد شدیم، اسحاق بن ابراهیم طاطری را که والی بغداد بود دیدم. او درباره امام به من چنین گفت: ای یحیی! این مرد فرزند رسول خداست؛ با توجه به وضعیت اخلاقی

متوکل - که خود بدان آشنایی کامل داری - اگر درباره او گزارش تحریک آمیزی به خلیفه بدهی او را می کشد؛ و اگر چنین شود، در روز قیامت کارت با رسول خداست. هنگامی که به سامرا رسیدیم نخست فرد ترکی را دیدم و خبر ورود امام را به اطلاع وی رساندم. او گفت: اگر یک مو از سر این مرد کم شود، بازخواست خواهی شد. سپس پیش متوکل رفتم و گزارشی دادم که حاکی از حسن سیرت و ورع و زهد امام بود و به او گفتم که در جریان تفتیش از منزل او، چیزی جز چند کتاب علمی و مصحف نیافتم. (13)

امام تا پایان عمر خود - بیش از بیست سال - در این شهر به سر برد. شیخ مفید با اشاره به اقامت اجباری امام در سامرا می نویسد: آن حضرت به ظاهر مورد احترام بود، ولی در باطن به وسیله متوکل دسیسه هایی علیه آن حضرت می شد که هیچ یک از این نقشه ها در عمل موفق نبود. (14)

پی نوشت ها

1- الفصول المهمه، ص 277.

2- فرق الشیعه، ص 91.

3- المقالات والفرق، ص 99.

4- بحارالانوار، ج 50، ص 213.

5- الکامل، ابن اثیر، ج 7، ص 20.

6- تذکره الخواص، ص 359.

7- الارشاد، ص 333.

8- الکافی، ج 1، ص 501.

9- بحار الانوار، ج 50، ص 142.

10- تذکره الخواص، ص 359.

11- مروج الذهب، ج 4، ص 84.

12- اثبات الوصیه، ص 228.

13- مروج الذهب، ج 4، ص 85.

14- الارشاد، ص 334.

برگرفته از کتاب تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، باقر شریف قرشی.

عوامل تبعید امام هادی

عوامل

امام هادی پس از سپری کردن سیزده سال از دوران امامت خویش، از سوی متوکل به سامرا احضار شد و به ناچار بیست سال [1] و به عقیده برخی یازده یا نوزده سال [2] در سامرا اقامت گزید. اینکه چه عواملی سبب شد تا او به سامرا تبعید شود، موضوعی است که در این مقاله آن را بررسی می کنیم.

نفوذ اجتماعی امام (ع)

امامان در دوران انزوا و فشار، بر قلب ها حکومت می کردند و این خود عاملی بود که خلفای ستمگر همواره پایه های حکومت خود را متزلزل بدانند. روزی هارون، پیشوای هفتم امام موسی بن جعفر (ع) را کنار کعبه دید، به او گفت: تویی که مردم پنهانی با تو بیعت می کنند و تو را به پیشوایی برمی گزینند؟

امام فرمود: «اَنا امام القلوب و انت امام الجسوم؛ من بر دل های مردم حکومت می کنم و تو بر بدن ها» . [3]

جلوه هایی از نفوذ معنوی

صقر بن ابی دلف می گوید: هنگامی که امام هادی (ع) را به سامرا آوردند، تصمیم گرفتم به خدمت آن حضرت بروم و از حال او جویا شوم. آن حضرت در نزد رزّاقی، دربان متوکل عباسی، محبوس بود. چون رزّاقی مرا دید، دستور داد وارد شوم. پرسید: برای چه کار آمده ای؟ گفتم: خیر است. مرا نشاند، ولی هراسان شدم. با خود گفتم: اشتباه کردم، ممکن است مرا دستگیر کند. پس از آنکه رزاقی کار مردم را انجام داد و مجلس خلوت

شد، گفت: گویا آمده ای که خبر از امام خود بگیری. گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است. گفت: ساکت شو، مولای تو برحقّ است. نترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می دانم. خدا را حمد و سپاس گفتم. سپس گفت: ایا می خواهی نزد او بروی؟ گفتم: بلی. به غلامش گفت که این فرد را نزد مرد علوی که در زندان است، بگذار و برگرد. چون به خدمت امام (ع) رسیدم، حضرت را دیدم که روی حصیری نشسته و در برابرش قبری حفر شده است. سلام کردم. فرمود: بنشین. نشستم. امام پرسید: برای چه آمده ای؟

گفتم: آمده ام از احوالت خبری بگیرم. چون نظر من بر قبر افتاد، گریان شدم. حضرت فرمود: گریان مباش که در این روزها از ایشان آسیبی به من نمی رسد. گفتم: الحمدلله. آن گاه از معنای حدیث «لاتعادوا الایام فتعادیکم» پرسیدم. امام (ع) جواب گفت سپس فرمود: وداع کن و بیرون رو که بیم آن است که اذیتی به تو برسانند. [4]

* یحیی بن هرثمه مأموریت داشت امام هادی (ع) را از مدینه به سامرا ببرد. وی می گوید: چون به مدینه وارد شدم، اهل مدینه بانگ و فریاد برداشتند؛ چنان که مانند آن را نشنیده بودم. برای آنان سوگند خوردم که من قصد صدمه زدن به حضرت ندارم و بدین طریق آنان را آرام کردم. از حضرت خواستم مقدمات حرکت به سامرا را آماده کنند. پس از آنکه به بغداد رسیدیم، در آغاز به دیدن اسحاق ابن ابراهیم طاطری رفتم. او والی بغداد بود. چون مرا دید، گفت: ای یحیی! این مرد (یعنی امام علی نقی (ع)) پسر پیامبر است. اگر متوکل را به کشتن او تحریک و ترغیب کنی، بدان که خونخواه و دشمن تو رسول خدا (ص) خواهد بود. در پاسخ گفتم: به خدا قسم، من جز نیکی و خوبی چیزی از او سراغ ندارم.

به سوی سامرا حرکت کردیم، پس از ورود به شهر سامرا جریان را برای وصیف ترکی، از درباریان با نفوذ متوکّل، نقل کردم. او نیز به من گفت: اگر یک مو از سر او کم شود، مسئول آن تو خواهی بود. از سخنان ابراهیم و وصیف ترکی تعجّب کردم. پس از ورود به دربار و دیدار با متوکل، گزارش سفر را

به اطلاع او رساندم. دیدم متوکل نیز برای او احترام قائل است. [5]

این حدیث بیانگر پایگاه مردمی امام (ع) در مدینه است؛ چنان که حدیث پیشین نشانگر میزان محبوبیت امام (ع) حتی در میان درباریان است.

نفوذ معنوی امام (ع) گستره ای فراتر از مرزهای عراق و مدینه داشت و شعاع نورانیت امام (ع) در همه قلب های پاک و مشتاق حضور داشت. محمد بن داود قمی و محمد طلحی می گویند: اموالی از قم و اطراف آن که شامل خمس و نذورات و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی (ع) حمل می کردیم. در راه پیک امام رسید و به ما خبر داد که بازگردیم؛ زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. به قم بازگشتیم و آنچه نزدمان بود، نگه داشتیم؛ تا آنکه پس از چند روز امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود، بار کنیم و آنها را بدون ساربان به سوی او روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام (ع) رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستاده اید بنگرید. دیدم در خانه امام، اموال به همان حال محفوظ است. [6]

گزارش کارگزاران متوکل

بریحه عباسی که مسئول نظارت بر اقامه نماز در حرم مدینه و مکه بود، در نامه ای به متوکل نوشت: اگر به مدینه و مکه نیاز داری، علی بن محمد را از آنجا بیرون ببر؛ زیرا او بیشتر مردم این ناحیه را مطیع فرمان خویش گردانیده است. [7]

عبدالله ابن محّمد فرماندار مدینه، دیگر فردی است که نامه های زیادی علیه آن حضرت به متوکل نوشت؛ به گونه ای که سبب خشم و غضب متوکل

گشت. از این رو، امام هادی (ع) به متوکل نامه ای مرقوم داشت که فرماندار مدینه به من اذیت و آزار می رساند و آنچه درباره من نوشته، دروغ محض است. [8]

آگاهی خلفا از جایگاه امامان

یکی از علل احضار امام به سامرا آگاهی خلفای بنی عباس از جایگاه ویژه امامان نزد شیعیان بود. آنان به خوبی می دانستند که طبق اعتقادات شیعه، امام نقش محوری دارد و نصّ امام قبلی و معجزات و احادیث رسیده از پیامبر (ص) این امر را اثبات و مشخص می سازد. همچنین آنان آگاه بودند که شیعیان، سخنان و مواضع امام را به جان و دل می خرند و چون آنان را به حکم تطهیر از هر گونه آلودگی مبرّا می دانند، خلافت کسانی جز معصومان را غاصبانه می دانند. بر این اساس، خلفا به جانشین امام قبل حسّاسیت خاصی داشتند. به عنوان مثال، ابن جوزی می گوید: نیمه شبی ابوجعفر دوانیقی مرا طلبید. چون رفتم، دیدم بر کرسی نشسته و شمعی در پیش او نهاده اند و نامه ای در دست دارد و می خواند. نامه را پیش من انداخت و گریست و گفت: این نامه محمد بن سلیمان است که خبر وفات امام جعفر صادق (ع) را نوشته است. سپس سه بار گفت:) انالله و انا الیه راجعون (و آن گاه ادامه داد که: مثل جعفر کجا پیدا خواهد شد !؟ سپس گفت: بنویس که اگر او فرد خاصی را وصی کرده است، او را بطلب و گردن بزن. بعد از چند روز جواب نامه رسید که چندین نفر را وصی کرده است: خلیفه، محمد بن سلیمان، والی مدینه و دو پسر خود عبدالله و موسی و حمیده مادر موسی را. چون

منصور نامه را خواند، گفت: اینها را نمی توان کشت. [9]

بدین جهت بود که خلفای غاصب برای مقابله با امامان، روش های مختلفی را پی می گرفتند: یا آنان را به زندان می افکندند، یا مثل امام رضا (ع) او را به مرکز خلافت فرامی خواندند و حتی او را ولایت عهد خود قرار می دادند، یا همانند امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) آنان را به مرکز حکومت خود تبعید می کردند تا کاملاً تحت مراقبت قرار گیرند. در نهایت چون ناکام می ماندند، آنان را به شهادت می رساندند.

از این رو، متوکل در ترفندی مکرآمیز نامه ای به ظاهر محترمانه به حضرت می نویسد و می خواهد که آن بزرگوار راهی سامرّا شود. بخشی از نامه این چنین است:

«امیرالمؤمنین به منزلت شما آگاه است، حق مراتب و خویشاوندی شما را رعایت می کند، طبق دستور شما فرمانده سپاه و امام جمعه شهر، عبدالله ابن محمد، را که حق شما را پاس نداشته و گزارشی داده است که شما از آن مبرّا هستید، برکنار کردم ... اگر علاقه مند به دیدار خلیفه باشید، می توانید به اتفاق خانواده و دوستان حرکت کنید. برنامه سفر به اختیار خودتان است. اگر مایل باشید، یحیی بن هرثمه و مأمورین همراه وی در این سفر همراه شما باشند و آنان فرمان بردار شما خواهند بود» . [10]

یحیی بن هرثمه در آغاز ورودش به مدینه منزل امام (ع) را تفتیش می کند و می گوید: جز قرآن و دعا و کتاب های علمی چیزی دیگری نیافتم. او سپس همراهی با امام (ع) را تا بغداد و از آنجا به سوی سامرا عهده دار می شود. البته امام با اکراه مدینه را ترک می کند؛ چنان که خود فرمود: «من با

اکراه وارد سامرا شدم» . [11] ملاقات یحیی بن هرثمه با والی بغداد و وصیف ترکی در همین سفر رخ داد که آن را نقل کردیم.

تا اینکه آن حضرت وارد سامرا می شوند و برای اهانت به او، ابتدا آن بزرگوار را در کاروان سرای گدایان و مستمندان معروف به «خان الصّعالیک» جای می دهند. صالح بن سعید می گوید: روزی داخل سامرا شدم و به خدمت امام هادی (ع) رسیدم. گفتم: این ستمکاران در همه امور سعی در خاموش ساختن نور تو دارند؛ به گونه ای که شما را در چنین جایی مسکن دادند. حضرت فرمود: ای پسر سعید! هنوز معرفت تو به منزلت ما در این پایه است؟! پس از آن، با دست مبارک خود به نقطه ای اشاره کرد. چون نظر کردم، بستان هایی دیدم آراسته به انواع ریاحین، و نهرها دیدم که در میان باغ ها جاری بود، و حوریان و غلمان بهشتی را مشاهده کردم و از این منظره حیران شدم. پس حضرت فرمود: اینها برای ماست و ما در کاروان سرای گدایان نیستیم. [12]

پس از آن امام (ع) خانه ای را از «دلیل بن یعقوب نصرانی» خرید و با خانواده خود در آنجا اقامت کرد و مدفن شریفش نیز همان جا است. [13]

پی نوشت ها

[1]. بحارالانوار، ج50، ص206.

[2]. منتهی الامال، ص 384، ذکر شهادت امام هادی.

[3]. الصواعق المحرقه، ص 204، ابن حجر هیتمی.

[4]. بحارالانوار، ج50، ص194، نقل از معانی الاخبار، ص 123.

[5]. همان، ج50، ص207 و 280؛ سیره پیشوایان، ص518.

[6]. بحارالانوار، ج50، ص185؛ سیره پیشوایان، ص572.

[7]. اثبات الوصیه، ص225؛ منتهی الامال، ص 377، فصل پنجم، در حرکت امام هادی از مدینه تا سامرا.

[8]. الارشاد، ص313 و314؛ بحارالانوار، ج50، ص200.

[9]. الکافی، ج1،

ص310، باب الاشاره و النّص علی ابی الحسن موسی، ح13.

[10]. همان، ج1، ص501؛ بحارالانوار، ج50، ص200 و201.

[11]. همان، ج50، ص129.

[12]. همان، ج50، ص203.

[13]. حیاه الامام علی الهادی، ص239.

شیعه می سوزد مپرس از او چرا؟

السلام علیکما یا نوری الله فی ظلمات الارض

بیست و سوم ماه محرم، سالروز هتک حرمت به مضجع شریف و حرم مطهر امامین عسگریین حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسگری علیهما السلام است.

این حادثه که تلخی آن هنوز بر کام شیعیان جهان به وضوح احساس می شود، رفتاری در نوع خود بی نظیر و کم سابقه بود.

یکبار دیگر هم در حدود 80 سال قبل، سلفی های افراطی با حمله به حرم مطهر ائمه بقیع قبور و بارگاه نورانی آن پیشوایان مظلوم را با خاک یکسان کردند.

شکی نیست که چنین اقداماتی یا مستقیماً به وسیله ی استکبار جهانی سازماندهی می شود و یا بالواسطه و توسط ایادی آنها انجام می شود.

این حرکات شنیع، موهن و جنایتکارانه از سویی نشان دهنده ی دشمنی هایی است که نشأت گرفته از بد دلی ها و کج فهمی های مفرط و تعصبات آئینی و مذهبی است واز سوی دیگر غربت و مظلومیت ائمه طاهرین علیهم السلام را می نمایاند.

روزی بارگاه چهار امام مظلوم بقیع، زمانی روضه ی منوره ی امام هشتم همزمان با عاشورای حسینی، و این بار حرم پاک امامین عسگریین به عنوان ملک شخصی امام عصر (ع) و منزل آن حضرت مورد تعرض و جسارت کوردلان قرار می گیرد. البته این روزها هم شاهد هتک حرمت و

تخریب بخشی از قبله ی نخستین مسلمانان در بیت المقدس هستیم که این هم ادامه ای است از همان برنامه. آنچه واضح و آشکار می باشد وجود سناریوی مشخصی است که نتیجه

و نهایت آن ایجاد جنگهای فرقه ای و کینه های قومی خواهد بود.

علما و بزرگان شیعه باید با درایت و حساسیت نسبت به این گونه اقدامات واکنش نشان دهند و نگذارند چنین مسایلی به یک رویه تبدیل شود.

حفظ هوشیاری، دعوت به گفتگو، در پیش گرفتن وحدت و همدلی از بزرگترین کارهایی است که باید مد نظر قرار گیرد.

دشمنان تشیع باید بدانند چنین اقداماتی خون شیعیان را به جوشش در می آورد و نه تنها نمی توانند از این داستانها طرفی ببندند، بلکه خشم و نفرت شیعیان نسبت به این گونه تحرکات و عاملان آن روز به روز افزون خواهد شد.

به امید ظهور منجی عالم، مهدی موعود (علیه السلام)

نحوه نفوذ تروریستها

تهران – 4 اسفند 1384 – میراث خبر

گروه بین الملل – سید علی موسوی: تظاهرات اعتراض آمیز مردم عراق از روز گذشته در شهرهای مختلف این کشور در واکنش به واقعه انفجار مرقد امامان هادی (ع) و حسن عسکری (ع) شدت گرفته است.

بیان جبر سولاغ"، وزیر کشور عراق در گفتگوی تلفنی با خبرنگار میراث خبر گفت: «اوضاع کشور به شدت متشنج است. سعی ما این بود که کشور را به سمت یک آرامش دائمی هدایت کنیم و البته در این کار هم تا حدودی موفق بودیم اما واقعه ناگهانی دیروز و انفجار حرم های مطهر تمامی برنامه های ما را بر هم زد.

او گفت: تمامی ساختمان حرم تخریب شده اما به هیچ کس در این حادثه صدمه ای وارد نشده است.

وزیر کشور عراق در باره نحوه بروز انفجارها گفت: «حادثه در پی وقوع دو انفجار پیاپی در گنبد حرم شریف به وقوع پیوسته است. قبل از حادثه تروریست ها، نگهبانان و خادمان حرم را غافلگیر، دستگیر

و در اتاقکی حبس کرده بودند.

شهر سامرا شهر کوچکی است و تخریب این مکان مقدس صدمه بسیاری به روند زندگی مردم محلی وارد کرده است

بعد از وقوع این واقعه و به خواست مراجع شیعه تعدادی مردم به خیابان ها ریخته و دست به تظاهرات وسیعی زده اند. متاسفانه در بعضی از شهر ها مانند بغداد مردم خشمگین شده و درگیری ها بالا گرفت که درنهایت تعدادی نیز زخمی شده اند.

او درباره واکنش دیگر کشورها نسبت به حادثه انفجار حرم های مطهر گفت: تاکنون کشورهای اردن، امارات متحده عربی، بریتانیا، کویت، ایالات متحده، ترکیه و ایران به شدت این حادثه را محکوم کرده اند و بیانیه های جداگانه ای در محکومیت این واقعه جنایتکارانه صادر کرده اند.

وزیر کشور عراق درباره اقدامات صورت گرفته برای یافتن تروریست ها گفت: تاکنون 10 نفر از مظنونین دستگیر شده اند که از این تعداد 5 نفر عربستانی، سه نفر یمنی و دو نفر تبعه لیبی هستند.

مقامات یمنی نیز عده ای را در خاک یمن دستگیر کرده اند که گمان می رود در حادثه دیروز دست داشته اند. هم اکنون مرزهای کشور عراق به طور کامل بسته شده اند و اجازه عبور و مرور داده نمی شود. تمامی نیروهای نظامی نیز در حالت آماده باش به سر می برند و در تمامی مرقدهای مطهر و مکان های مقدس از جمله نجف، بغداد، کربلا و کاظمین نیروهای امنیتی مستقر شده و کنترل مکان ها را بر عهده دارند.

وزیر کشور عراق درباره وضعیت حرم های مطهر و ورود و خروج مردم در آن ها گفت: «تمای حرم های مطهر تا پایان شب گذشته (چهارشنبه 22 فوریه) در شهرهای کربلا، نجف اشرف، کاظمین و سید محمد بسته بوده و اجازه ورود به هیچ زائری به داخل آن ها داده

نمی شد. از امروز نیز تمامی زائران قبل از ورود به حرم بازرسی بدنی می شوند

او درباره نحوه نفوذ تروریست ها به عراق گفت: احتمال می رود که این بار نیز تروریست ها از مرز سوریه وارد خاک عراق شده باشند.

او گفت: «به اعتقاد بسیاری از سیاستمداران و مقام های مسئول عراقی اظهارات سفیر امریکا در عراق در وقوع حادثه دیروز موثر بوده است.

او همچنین درباره اقدامات لازم برای بازسازی حرم گفت: تاکنون ایران و ایالات متحده برای بازسازی حرم ها اعلام آمادگی کرده اند ما نیز در حال بررسی پیشنهاد آنان هستیم البته اوضاع عراق بیش از پیش بحرانی است و هر لحظه بیم آن می رود که آتش فتنه جنگ داخلی افروخته شود لذا ما تمامی نیروی خود را برای حفظ امنیت و جلوگیری از برافروخته شدن آتش فتنه و نفاق در داخل کشور متمرکز کرده ایم.

در همین حال "سید محسن حکیم"، نماینده مجلس اعلای اسلامی عراق در ایران نیز در مصاحبه ای تلفنی با خبرنگار میراث خبر درباره اجتماع مراجع شیعه عراق در شب گذشته گفت: «در این اجتماع که در منزل آیت الله سیستانی انجام شد، تمامی مراجع شیعه نجف حضور داشتند. آن ها با صدور بیانیه ای از مردم خواستند تا دست به تظاهرات مسالمت آمیز زده و هیچ اقدام تلافی جویانه ای انجام ندهند. حاضران در این اجتماع به شدت واقعه اخیر در تخریب حرم های مطهر را محکوم کرده و اخطار داده اند که ممکن است این حادثه آتش جنگ داخلی و طایفه ای را در کشور مشتعل کند، لذا از مردم خواسته اند تا در حفظ اتحاد خود با یکدیگر کوشا باشند.

گنبد حرمین عسکریین در سامرا پرده برداری شد

گنبد طلایی جدید حرمین عسکریین در شهر سامرا که بر اثر انفجار تروریستی منهدم شده

بود، پنجشنبه، پس از نصب، با حضور مقامات مذهبی، سیاسی و نظامی عراقی پرده برداری شد.

دراین مراسم روسای اوقاف شیعیان و اهل تسنن عراق و مسوولان حرمین امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع) و جمعی از نمایندگان پارلمان عراق، حضور داشتند.

جلال الدین صغیر عضو پارلمان عراق از مجلس اعلای اسلامی در مراسم پرده برداری از گنبد جدید حرمین عسکریین ضمن دعوت مردم عراق به کنار گذاشتن اختلافات و تنش ها، گفت که حرمین عسکریین سمبل وحدت شیعه و سنی برای مردم عراق است.

وی گفت: بازسازی سریع حرمین عسکریین، بدون همبستگی و همدلی مردم این منطقه با دیگر مناطق عراق ممکن نبود.

صغیر اهالی شهر سامرا را به همکاری با نیروهای امنیتی جهت راندن آخرین بازمانده های تروریست ها از این شهر فراخواند.

حرمین عسکریین اولین بار در 22 فوریه 2006 میلادی مورد حمله گروههای تروریستی القاعده قرار گرفت که در جریان بمب گذاری صورت گرفته، گنبد طلایی، حرم و بخش هایی از محوطه آن منهدم شد و آسیب جدی دید.

تروریست ها دومین بار در 13 ژوئن 2007 میلادی گلدسته های حرمین عسکریین را نیز با انفجاری منهدم کردند.

کار بازسازی این حرم، از حدود یک سال پیش توسط شرکت ها و پیمانکاران عراقی و با نظارت ادارات اوقاف شیعیان و اهل تسنن آغاز شد.

از حدود سه ماه پیش به دنبال بهبود نسبی اوضاع امنیتی استان صلاح الدین، سفر سامرا برای زائران عراقی حرمین عسکریین مهیا شده است.

دولت عراق هر جمعه یک قطار و تعدادی اتوبوس برای نقل و انتقال زائران به سامرا اختصاص داده است

شهادت

رنجهای امام هادی

اشاره

قسمت اول این مقاله در شماره 66 فرهنگ کوثر آمده است. اینک توجه شما را به قست دوم و پایانی آن

جلب می کنیم.

فشارهای روحی

امام هادی (ع) را پس از یک روز اقامت در خان صعالیک، به خانه ای که در یک اردوگاه نظامی قرار داشت، بردند. متوکل جاسوسانی را در چهره خدمتکار برای زیر نظر داشتن امام به آن خانه فرستاد تا رفت و آمدهای ایشان را کنترل کنند. این خانه با دیگر خانه ها، متفاوت بود؛ متوکل دستور داده بود که در اتاق حضرت، قبری بکنند تا بدین وسیله، امام را از کنترل شدید خود آگاه و پیش از هر اقدامی، ابتکار عمل را از امام سلب کند.

صقر بن ابی دلف می گوید:

«وارد حجره امام شدم، او را در حالی یافتم که بر حصیری نشسته بود و پیش پایش قبری کنده بودند. به او سلام کردم، ایشان پاسخ سلام گفت و فرمود: بیا بنشین. سپس پرسید: برای چه آمده ای؟ گفتم: سرورم! آمده ام تا از شما حالی بپرسم. وقتی نگاهم به قبر افتاد، گریستم. امام به من فرمود: ای صقر! لازم نیست برای من ناراحت باشی؛ فعلاً به من آسیبی نمی رسد. من خوشحال شدم و خدا را شکر کردم» . [1]

امام هادی (ع) در دوران خلافت متوکل، روزگار بسیار سختی را پشت سر گذاشت. هراسی که متوکل از امام در دل داشت، سبب شده بود تا دستور دهد سربازانش گاه و بی گاه بدون اجازه از دیوار وارد خانه امام شوند و آنجا را بازرسی کنند. آنها گاه پا را از این نیز فراتر می گذاشتند و به هتاکی ساحت مقدس امام می پرداختند. در تاریخ آمده است که: برخی اوقات متوکل در حالت مستی، امام را شبانه احضار می کرد و به بزم شراب خود فرا می خواند. [2]

تلاش های مذبوحانه بنی عباس

هر بار که متوکل تلاش

مذبوحانه جدیدی را برای ترور شخصیتی امام طراحی می کرد، با شکست روبه رو می شد. شکست های پی در پی و تلاش های بی ثمر متوکل، به حدی او را در رسیدن به اغراض پلیدش ناکام گذاشته بود که روزی در جمع درباریان خود فریاد زد:

«وای بر شما ! کار ابن الرضا روزگار مرا سیاه کرده و مرا سخت درمانده و سرگردان ساخته. هر چه تلاش کردم تا او جرعه ای شراب بنوشد و در مجلس بزمی با من همنشین باشد، نشد ... » . [3]

ناکامی و شکست متوکل، وی را بر آن داشت تا نقشه قتل امام را بکشد. از این رو، دستور قتل او را به سعید حاجب داد. ابن اورمه می گوید:

«نزد سعید حاجب رفتم و این، در زمانی بود که متوکل، ابوالحسن (ع) را به او سپرده بود تا وی را به قتل برساند. سعید رو به من کرد و با تمسخر گفت: دوست داری خدای خود را ببینی؟ گفتم: سبحان اللّٰه ! خدا با چشم دیده نمی شود؟ ! گفت: منظورم همان کسی است که شما، او را "امام" می خوانید. گفتم: مایلم. گفت: من دستور قتل او را دارم و فردا این کار را انجام خواهم داد. اینک پیک نزد اوست؛ وقتی بیرون آمد، داخل شو. هنگامی که پیک بیرون آمد، وارد اتاقی شدم که امام در آن زندانی بود. داخل شدم و دیدم که قبری جلوی پای امام کنده اند. سلام کردم و بسیار گریستم. امام پرسید: برای چه گریه می کنی؟ گفتم: برای آنچه می بینم. فرمود: برای این گریه نکن؛ زیرا آنها به خواسته شان نمی رسند. دو روز بیشتر طول نخواهد کشید که خدا، خون او و هوادارش را

که دیدی، خواهد ریخت» . ابن اورمه می افزاید: به خدا سوگند! دو روز بیشتر نگذشته بود که متوکل به قتل رسید. [4]

همچنین در اقدامی دیگر، متوکل به چهار تن از دژخیمان خود دستور می دهد که امام را با شمشیرهای برهنه به قتل برسانند. او به قدری خشمگین بود که سوگند یاد کرد پس از قتل امام، پیکر او را بسوزاند. جلادان او که با شمشیرهای آخته، انتظار امام را می کشیدند تا بدنش را طعمه شمشیر خود سازند، با دیدن وقار و شکوه امام آن چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که تصمیم خود را فراموش و حتی امام را با احترام بدرقه کردند. هنگامی که بازگشتند، متوکل از آنان پرسید: چرا آنچه را که امر کرده بودم، انجام ندادید؟ پاسخ دادند: آن هیبت و شکوهی که در او دیدیم، هراس انگیزتر از صد شمشیر برهنه بود، و قدرتی در برابر آن نداشتیم؛ به گونه ای که نتوانستیم آنچه را امر کرده بودی، به انجام رسانیم» . [5]

به این ترتیب، بار دیگر توطئه قتل امام هادی (ع) نافرجام ماند.

قتل متوکل

متوکل در کمتر از دو دهه خلافت خود، چیزی جز بدرفتاری با شیعیان و قتل و خون ریزی آنان بر جای نگذاشت و سرانجام بغض و کینه ای که به خاندان پیامبر (ص) و پیروان آنان داشت، گریبان خود او را گرفت. در شبی که او به قتل رسید، عباده مخنّث، دلقک دربار، مثل همیشه در بزم شراب او مشغول مسخره کردن امامان شیعه بود. او سرش را که مو نداشت، برهنه کرده و متکایی هم روی شکم خود بسته بود و امام علی (ع) را مسخره می کرد و می گفت: «این

مرد طاس و شکم برآمده، می خواهد خلیفه مسلمانان شود» . متوکل شراب می نوشید و قهقهه سر می داد. منتصر، فرزند او که به امامان شیعه علاقه مند بود، از این حرکت عباده خشمگین شد و او را پنهانی تهدید کرد. عباده به کار خود ادامه نداد. متوکل متوجه او گردید و از او علّت را پرسید. عباده دلیل ادامه ندادن کار خویش را باز گفت. در این هنگام، منتصر برخاست و گفت: «ای امیرالمؤمنین! آن کسی که این سگ، تقلید او را می کند و این مردم می خندند، پسر عموی تو و بزرگ خاندان توست و مایه افتخار تو. اگر تو می خواهی گوشت او را بخوری (غیبت و بدگویی او کنی)، بخور؛ ولی اجازه نده که این سگ و مانند او از آن بخورند» .

متوکل برای آنکه علاقه مندی فرزندش را به امام علی (ع) به سخره بگیرد، دستور داد تا آوازه خوانان درباره او و مادرش شعر هجوآمیزی بخوانند. این بی حیایی و بی شرمی متوکل، سبب شد تا پسرش همان شب تصمیم به قتل متوکل بگیرد. [6] از این رو، همراه با ترکان، نقشه قتل او را کشید و وزیرش، فتح بن خاقان، او را به قتل رساند. [7]

آرامشی زودگذر

امام هادی (ع) پس از قتل متوکل، هفت سال در دوران خلفای بعدی زندگی کرد. اگر چه فشارهای دستگاه در مقایسه با دوران متوکل کاهش یافت، ولی سیاست های کلّی دستگاه، در جهت اسلام زدایی جز در دوران مستنصر، تغییری محسوس نداشت و امام همچنان در سامرا تحت مراقبت شدید نظامی، روزگار می گذراند؛ چرا که امام هادی (ع) در بین مخالفان سرسخت حاکمیت، چهره ای شناخته شده و برجسته به شمار می رفت

و به همین سبب، خلفا بر تداوم محدودیت های امام، اصرار می ورزیدند.

این دوره هفت ساله در کشمکش قدرت بین خلفا گذشت و همین مسئله به علویان مجال می داد تا در این فضا بهتر بتوانند از محضر امام هادی (ع) کسب فیض کنند. روی آوردن علویان به سامرا، موجب حساسیت زمامداران وقت شد. معتزّ که در این دوره خلافت را بر عهده داشت، بدون کوچک ترین ارزیابی و بررسی اوضاع، تصمیم گرفت امام را به قتل برساند و سرکوبی شیعیان را دوباره در دستور کار بنی عباس قرار دهد.

جنایت هولناک

سرانجام توطئه دشمنان امام هادی (ع) به ثمر رسید و امام را به دستور معتزّ مسموم کردند. ابو دعامه می گوید:

«امام در بستر بیماری بود و من برای عیادت نزد ایشان رفتم. هنگام بازگشت، فرمود: چون برای عیادت من آمدی، برگردن من حقّی پیدا کردی و رعایت حق تو بر من واجب است. او در بستر بیماری آرمیده بود و شیعیان به دیدار امام می آمدند. آن حضرت به صورت کتبی و شفاهی، امام پس از خود را به آنان معرفی کرد تا پس از شهادت او، شیعیان دچار سرگردانی نشوند» . [8]

امام هادی (ع) در سوم رجب سال 254ق به شهادت رسید. [9] احمد بن داود می گوید:

«همراه عدّه ای از جمله محمد بن اسحاق اموال بسیاری را که خمس و نذورات مردم قم بود، با خود به قصد تحویل دادن به ابوالحسن می بردم. هنگامی که به مقصد رسیدیم، مردی که بر شتری سوار بود، پیش ما آمد و گفت: ای احمد بن داود و ای محمد بن اسحاق! من حامل نامه ای از سرورتان ابوالحسن هستم که برای شما نگاشته است

مبنی بر اینکه من امشب به سوی بارگاه الهی رخت بر می بندم. پس، احتیاط کنید تا دستور فرزندم حسن (ع) به شما برسد» .

ما با شنیدن این خبر، بسیار ناراحت شدیم و گریستیم؛ ولی این خبر را از دیگران که با ما بودند، مخفی داشتیم. به خانه امام هادی (ع) وارد شدیم. شخصی ما دو نفر را صدا زد و گفت: ای احمد و ای محمد! این نامه را بگیرید. در آن نوشته شده بود:

«به نام خداوند بخشایشگر مهرورز. از بنده امیدوار به رحمت خدا، حسن، به شیعیان و پیروان سوگوارش. اما بعد، خدای را برآنچه بر ما فرو فرستاد، سپاس می گویم و او را برای صبر زیبایی که به شما ارزانی داشت، شکر می کنم؛ چرا که او برای ما و شما، کافی است و برترین پشتیبان است» . [10]

در سوگ امام

بازتاب خبر شهادت پیشوای شیعیان، قلب مردم ستمدیده را جریحه دار کرد. در روز شهادت امام، جماعت بسیاری از بنی هاشم، بنی ابی طالب و بنی عباس در منزل امام جمع شده بودند و شیون و زاری، سراسر خانه را آکنده بود. [11] مردم به صورت های خود سیلی می زدند و گونه های خود را می خراشیدند و فریاد می زدند: «وای بر ما از بی کسی و بی یاری! وای بر مستمندان و یتیمان از تنهایی!» [12]

شهر یک پارچه در سوگ آموزگاری بلند اختر و پدری مهربان برای مستمندان و یتیمان نشست.

شیعیان بدن مطهر امام هادی (ع) را بر دوش گرفتند و از خانه ایشان بیرون بردند و از جلوی خانه موسی بن بغا گذشتند. وقتی معتمد عباسی آنان را دید، تصمیم گرفت برای عوام فریبی، بر بدن امام

نماز بگزارد. از این رو، به دستور او بدن مطهر حضرت را بر زمین گذاشتند و او بر جنازه ایشان نماز خواند؛ در حالی که امام حسن عسکری (ع) پیش از تشییع بدن مطهر پدرش، به اتفاق شیعیان نماز را خوانده بودند. بدن پاکیزه حضرت را در یکی از خانه هایی که در آن زندانی بود، به خاک سپردند. ازدحام جمعیت به قدری بود که حرکت کردن در بین آن همه جمعیت برای امام حسن عسکری (ع) مشکل بود؛ در این هنگام، جوانی مرکبی برای امام آورد و مردم، امام را تا خانه بدرقه کردند. [13]

ابو هاشم جعفری که از نزدیکان امام هادی (ع) بود، قصیده ای در رثای امام خود با این مضامین سرود:

«آن هنگام که شنیدم بیمار شده ای، تب و اضطراب سراسر وجودم را فرا گرفت و زمین به لرزه در آمد. به من گفت: پیشوای تو، بیمار و نزار شده است. در پاسخ گفتم: سر و جان من فدای او باد! اینک دین، بیمار شده و ستارگان آسمان، در اندوه فرو رفته اند. ای سرور من! شگفتا که تو به درد و رنج مبتلا شده ای؛ حال آنکه تو خود، طبیب همه دردهایی و همه دردها را مداوا می کنی و مردگان را زنده می کنی ... » . [14]

پیشینه حرم سامرا

حرم سامرا، شامل دو بارگاه منوّر امام هادی و امام عسکری (ع) است که زمین آن را امام هادی (ع) از شخصی به نام «دلیل بن یعقوب» خریداری کرده است. پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) در سال 260 ق و دفن ایشان در جوار آرامگاه پدر، این خانه از وضعیت مسکونی خارج شد و زیارتگاه

عاشقان و دوستان گردید. در سال 333 ق به دستور «ناصر الدّوله هَمْدانی» بر گرداگرد خانه، دیواری کشیدند و بر روی هر دو قبر، گنبدی برافراشتند. در دوران آل بویه، نخست، معزّالدّوله هزینه زیادی را برای توسعه و عمران این بقعه و سرداب امام مهدی (عج) اختصاص داد و برای نخستین بار ضریحی از چوب بر روی هر دو قبر نصب کرد و نگهبان ها و خادمانی را به خدمت حرم و زائران گماشت. پس از او، در سال 368ق به دستور عضد الدوله دیلمی، صحن بزرگی، همراه با چندین رواق، گرداگرد قبرها ساخته شد. افزون بر آن، دور تا دور شهر سامرا نیز باروی مستحکمی کشیدند. پس از سقوط آل بویه، به دستور بساسیری، در سال 444 ق، ساختمان با شکوهی روی قبرها بنا شد که دو قرن دوام یافت. این بنا در سال 640 ق، در اثر آتش سوزی از بین رفت. به دستور خلیفه عباسی، المستنصر باللّه، تمامی ساختمان ها به بهترین شکل تجدید بنا و ساخته شد. این ساختمان ها چند صد سال در برابر حوادث طبیعی دوام آورد، تا آنکه در سال 1200 ق، احمد خان دُنبلی که از حکمرانان آذربایجان بود، ساختمان های کهن را ویران و ساختمان با شکوه دیگری با ترکیب و معماری نو بنا کرد که در زمان حکمرانی فرزندش، حسین قلی خان دنبلی، در سال 1225ق پایان پذیرفت. سرپرستی کار ساختمان که هزینه فراوانی داشت، به عهده میرزا محمد سلماسی بود.

در سال 1285ق به دستور ناصر الدین شاه قاجار، ضریح قدیمی تعویض و به نقره تبدیل شد. طلا کاری گنبد عظیم حرم مطهر و کاشی کاری سطح بیرونی گلدسته ها و

ایوان ها و سردرهای حرم مطهر نیز به دستور ناصرالدین شاه انجام گرفت.

امروزه گنبد حرم عسکریین بزرگ ترین گنبد در میان گنبدهای عتبات مقدسه و دومین گنبد بزرگ پس از گنبد سلطانیه زنجان در مشرق زمین است. [15]

شایسته یاداوری است که با کمال تأسف در تاریخ 3/12/1384 گنبد نورانی دو امام بزرگوار در سامرا توسط مزدوران انگلیس و آمریکا منفجر گردید و بار دیگر در تاریخ23/3/1386 دو گلدسته باقی مانده از آن در سایه حمایت اشغال گران عراق تخریب شد وَ سَیَعْلَمُ الّذینَ ظَلَمُوا أَیّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ ...

زیارت نامه امام

برای این حرم مطهر، سه زیارت نامه وارد شده است که یک زیارت، مشترک بین دو امام است، و برای هر یک از آن دو امام همام نیز زیارت نامه جداگانه وجود دارد. در زیارت نامه مخصوص امام هادی (ع) می خوانیم:

« ... سلام بر تو ای ابوالحسن که پاکیزه روح، هدایتگر و نور تابناک خدایی ! درود خدا بر تو ای برگزیده خدا ! سلام بر تو ای سرّ خدا ... ! سلام بر تو ای رشته محکم خدا ... ! سلام بر تو ای ستاره درخشان !

گواهی می دهم ای مولای من که تو، حجت خدا بر آفریدگان هستی و خلیفه حق در میان خلق و امین در ملک حق، و شاهد و گواه حق بر بندگان او هستی. گواهی می دهم که تو به حقیقت، روح پارسایی و دروازه شهر هدایت هستی. تو رشته محکم ایمان و حجت حق بر هر کسی هستی که در بالا و زیر این زمین خاکی است. گواهی می دهم که تو پاک و منزهی از هر گناه، و از هر عیب و نقص دوری، و به لطف خاص

خداوند اختصاص یافته ای، و به مرتبه حجت خداوندی مخصوص گردیده ای، و کلمه خدا به تو عنایت شده است. تو آن رکن و نگهبان دینی که بندگان به سوی تو پناه می آورند ... » . [16]

پی نوشتها

[1]. بحارالانوار، ج 50، ص 194.

[2]. همان، ص211.

[3]. همان، ص 158؛ الارشاد، ج 2، ص431.

[4]. بحارالانوار، ج 50، ص 195.

[5]. همان، ص 196.

[6]. الکامل فی التاریخ، علی بن ابی الکرم ابن اثیر، بیروت، دار صادر، ج 7، ص55.

[7]. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص522.

[8]. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات هجرت، چاپ هشتم، 1374 ش، ج 2، ص 688؛ بحارالانوار، ج 50، ص239.

[9]. منتهی الامال، ص680.

[10]. وفیات الائمه، ص385.

[11]. منتهی الآمال، ج 2، ص 684.

[12]. وفیات الائمه، ص 386.

[13]. برگرفته از: منتهی الآمال، ج 2، ص683و686.

[14]. همان.

[15]. جنات ثمانیه، فخر الواعظین محمد باقر بن مرتضی حسینی، قم، انتشارات دلیل، 1381ش، ص768.

[16]. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات اسوه، چاپ چهارم، 1379 ش، ص 844.

برخوردهای متوکل با امام هادی علیه السلام

امام هادی علیه السلام در مدت اقامت اجباری اش در سامرا، به ظاهر زندگی آرامی داشت، و متوکل می خواست ضمن نظارت های کلی و تحت کنترل گرفتن، وی را در نقش یکی از درباریان درآورده و از ابهت و عظمت آن بزرگوار در چشم مردم بکاهد.

طبرسی می نویسد: متوکل سخت در تلاش بود تا شخصیت امام را نزد مردم پایین آورد. (1)

مسعودی مورخ مشهور نمونه ای از برخوردهای امام با متوکل را اینگونه آورده است:

به متوکل گزارش دادند که در منزل امام هادی (علیه السلام) ادوات جنگی و نامه هایی از شیعیانش به او وجود دارد. او دستور داد تا عده ای از سربازان و مأموران - نابهنگام و غافلگیرانه - به منزل امام هادی (علیه السلام) حمله برند. وقتی وارد خانه شدند، ایشان را در اطاقی که زیرانداز آن از شن و ماسه بود تنها یافتند، در حالی که در را بر روی خود بسته،

لباسی پشمینه بر تن کرده، روپوشی بر سر انداخته و آیاتی از قرآن در مورد وعد و وعید را زمزمه می کرد.

"کجا رفت آن چهره ها که با ناز و نعمت پرورش یافته و مقابل آنها پرده های گرانبهای نازک آویخته بودند. هنگامی که این سؤال از آنها می شود، قبرهایشان از طرف آنها جواب می دهد: آن چهره ها هم اکنون محل آمد و شد کرم های لاشخوار شده اند. "

حضرت هادی (علیه السلام) را در همان حال نزد متوکل آوردند. وقتی امام هادی (علیه السلام) به مجلس متوکل وارد شد، او جام شرابی در دست داشت، متوکل آن حضرت را در کنار خود جای داد و پیاله ای به طرف او گرفت و گفت: بنوش. امام عذر خواست و فرمود: گوشت و خون من تا به حال با شراب آلوده نشده است. آنگاه متوکل خواست تا آن حضرت شعری که او را به وجد و نشاط آورد برایش بخواند. امام فرمود: کمتر شعر می خوانم. اما متوکل اصرار ورزید و آن حضرت این اشعار را برایش خواند:

باتوا علی قلل الأجبال

غُلْبُ الرّجال فما تنفعهم القلل

و استُنزلوا بعد عز من معاقلهم

فأودِعوا حُفَراً یا بئس ما نزلوا

ناداهُم صارخ من بعد ما قبروا

أین الأساور والتّیجان و الحُلَل

أین الوجوه التی کانت منعّمه

من دونها تضرب الأستار و الکلل

فاصفح القبر عنهم حین سائلهم

تلک الوجوه علیها الدود تنتقل

قد طال ما أکلوا دهراً و قد شربوا

و أصبحوا اليوم بعد الأكل قد أكلوا

و طالما عمرّوا دوراً لتحصنهم

ففارقوا الدور و الأهلين و انتقلوا

و طالما كنزوا الاموال و ادّخروا

فخلّفوها على الأعدأ و ارتحلوا

أضحَتْ منازلهم قفرا معطّله

و ساكنوها إلى الأجداث قد رحلوا

"بر بلندای کوهها شب را به سحر آوردند، در حالی که مردان چیره و

نیرومندی از آنان پاس می دادند، ولی آن قله کوهها برایشان سودی نبخشید. "

"از پناهگاه هایشان پایین کشیده شدند و در زیر خاک سیاه قرار گرفتند و چه بد جایی را برای رحل اقامت برگزیدند. "

"پس از آن که در قبرهای خود قرار گرفتند، فریاد زنی بر آنها بانک زد: کجا رفت آن بازوبندها، کو آن تاج ها، و کجاست آن زر و زیورها. "

"کجا رفت آن چهره ها که با ناز و نعمت پرورش یافته و مقابل آنها پرده های گرانبهای نازک آویخته بودند. "

" هنگامی که این سؤال از آنها می شود، قبرهایشان از طرف آنها جواب می دهد: آن چهره ها هم اکنون محل آمد و شد کرم های لاشخوار شده اند. "

عمل ناپسند دیگری که متوکل انجام داد این بود که امام را واداشت تا مانند رجال دربارش از قبیل وزیران و امیران، نیروهای نظامی و دیگر اطرافیان، لباس های فاخر بپوشند و خود را در بهترین شکل و قیافه بیاراید و مانند دیگران در رکاب متوکل - که سوار بر اسب حرکت می کرد - پیاده راه برود.

"عمرهای دراز، خوردند و آشامیدند و اکنون پس از آن همه عیش و نوش، خود خوراک کرم ها شده اند. "

"چه بسیار کاخ ها ساختند که آنها را در برگیرد، ولی سرانجام آن کاخ ها و عزیزان خود را واگذاشتند و در گذشتند. "

"چه بسیار اموالی که روی هم انباشته کردند، ولی آن را برای دشمنانشان بر جای گذاشتند و زندگی را بدرود گفتند. "

"عاقبت نشیمن گاه های آنان به ویرانی گرایید و به حال خود رها شد و ساکنان آن کاخ ها به سوی قبرهایشان شتافتند. "

امام هادی (علیه السلام) با این اشعار، تمامی حاضران را تحت تأثیر قرار داد؛ حتی شخص

متوکل از کثرت گریه صورتش خیس گردید. آنگاه خلیفه دستور داد بساط شراب را برچینند. سپس دستور داد امام را با احترام به خانه اش بازگردانند. (2)

عمل ناپسند دیگری که متوکل انجام داد این بود که امام را واداشت تا مانند رجال دربارش از قبیل وزیران و امیران، نیروهای نظامی و دیگر اطرافیان، لباس های فاخر بپوشند و خود را در بهترین شکل و قیافه بیاراید و مانند دیگران در رکاب متوکل - که سوار بر اسب حرکت می کرد - پیاده راه برود. تنها کسی که از پیاده رفتن در برابر خلیفه مستثنی بود، "فتح بن خاقان" وزیر کینه توز وی بود که او نیز مانند متوکل سواره می رفت. این وضع، برای امام بسیار دشوار و غیر قابل تحمل بود. به دنبال همین ماجرا بود که آن حضرت به خواندن "دعأ المظلوم علی الظالم" توسل جست. (3)

متوکل همچنین اصرار داشت تا امام در مجالس بزم او حضور داشته باشد و طبیعی است که از این طریق بهتر می توانست آن حضرت را - که امام شیعیان و پیشوای پاک مردان بود - تحقیر کرده و از دیده ها بیندازد و پیروان او را از اطراف ایشان پراکنده سازد، چنان که متوکل خود اعتراف داشت: مقاومت امام مانع از آن گشته که بتواند او را در بزم شراب حاضر کند. (4)

متوکل همچنین اصرار داشت تا امام در مجالس بزم او حضور داشته باشد و طبیعی است که از این طریق بهتر می توانست آن حضرت را - که امام شیعیان و پیشوای پاک مردان بود - تحقیر کرده و از دیده ها بیندازد و پیروان او را از اطراف ایشان پراکنده سازد، چنان که متوکل

خود اعتراف داشت: مقاومت امام مانع از آن گشته که بتواند او را در بزم شراب حاضر کند.

امام هادی علیه السلام در سامرا از چنان شخصیت والا و عظمت روحی برخوردار بود که همگان در مقابل ایشان فروتنی نشان می دادند و ناخواسته در برابرش تواضع کرده و برایش احترام ویژه ای قائل بودند. (5)

متوکل در آخرین روزهای زندگی خود تصمیم گرفت آن حضرت را به شهادت برساند. ابن ارومه می گوید: در آن روزها به سامرا رفته بودم. دیدم متوکل امام هادی (علیه السلام) را به دست سعید حاجب سپرده و می خواهد به قتل رساند؛ اما متوکل دو روز بعد - همانگونه که امام پیشگویی کرده بود - شبانه مورد حمله ترکان قرار گرفت و در خانه اش - در حالی که در بستر خود آرمیده بود - به قتل رسید. بدین ترتیب امام از چنگال وی رهایی یافت. (6)

سرانجام امام هادی علیه السلام پس از تحمل مرارت های بسیار برای حفظ و ترویج اسلام ناب در سوم رجب سال 254 هجری به شهادت رسید.

مرقد مطهر این امام همام در سامراء کنار فرزندشان امام حسن عسکری علیه السلام مامن شیعیان و عاشقانشان می باشد.

پی نوشت ها

1- اعلام الوری، ص 438.

2- مروج الذهب، ج 4، ص11.

3- مسند الامام الهادی (علیه السلام)، صص 191-186.

4- کشف الغمه، ج 2، ص 381.

5- همان، ج 2، ص 398.

6- همان، ج 2، ص 394

برگرفته از تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، باقر شریف قرشی.

ذکر شهادت حضرت امام علی نقی علیه السلام

بدان که سال شهادت آن حضرت به اتفاق، در سنه دویست وپنجاه وچهار هجری بوده ودر روز وفات اختلاف است. جمله ای از علما روز سوم ماه رجب را اختیار کرده اند وبنابر آنکه ولادت آن حضرت

در سنه دویست ودوازده باشد سن شریفش در وقت وفات قریب چهل ودو سال بوده ودر وقت وفات پدر بزرگوارش هشت سال وپنج ماه تقریبا از عمر شریف آن حضرت گذشته بود که به منصب جلیل امامت کبری وخلافت عظمی سرافراز گردید ومدت امامت آن جناب سی وسه سال بود.

علامه مجلسی فرموده که قریب به سیزده سال در مدینه طیبه اقامت فرمود وبعد از آن متوکل آن حضرت را به سرّ من رأی طلبید وبیست سال در سرّ من رأی توطن فرمود در خانه ای که اکنون مدفن شریف آن حضرت است. (76)

فقیر گوید: بنابر آن روایت است که متوکل آن حضرت را در سنه دویست وچهل و سه به سامره طلبید مدت اقامت آن جناب در سامره قریب یازده سال می شود و بنابر قول مسعودی قریب نوزده سال می شود، ودرک کرد در ایام عمر شریف خود مقداری از خلافت مأمون وزمان معتصم وواثق ومتوکل ومنتصر ومستعین ومعتز، ودر ایام معتزّ آن حضرت را زهر دادند وشهید نمودند.

مسعودی در (مروج الذهب ع (فرموده که حدیث کرد مرا محمّد بن الفرج به مدینه جرجان در محله معروفه به غسان گفت حدیث کرد مرا ابودعامه که گفت: شرفیاب شدم خدمت حضرت امام علی بن محمّد بن علی بن موسی علیه السلام به جهت عیادت اودر آن علتی که در آن وفات فرمود، چون خواستم از خدمت آن جناب مراجعت کنم فرمود: ای ابودعامه! حق توبر من واجب شده می خواهی حدیثی برای تونقل کنم که شاد شوی؟ عرض کردم: خیل شائق ومحتاجم به آن، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم محمّد بن علی از پدرش علی بن موسی از پدرش

موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد از پدرش محمّد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم پس به من فرمود: بنویس، گفتم: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس که رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم فرمود:

(بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الایمانُ ما وَقَّرَتْهُ الْقُلوبُ (77) وَ صَدَّقَتْهُ الاَعْمالُ وَ الاَسْلامُ ما جَری بِهِ اللّسانُ وَ حَلَّتْ بِهِ الْمَناکَحَهُ).

ابودعامه گفت: گفتم یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم ! نمی دانم که کدام یک از این دوبهتر است این حدیث یا اسناد آن، فرمود: این حدیث در صحیفه ای است به خط علی بن ابی طالب واملاء رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم به هر یک از ماها به ارث رسیده انتهی. (78)

شیخ طبرسی روایت کرده که ابوهاشم جعفری رحمه اللّه این اشعار را در باب علت وکالت حضرت امام علی نقی علیه السلام گفته:

مادَتِ الاَرْضُ بی وَاَدَّتْ فُؤادی

وَاعْتَرَتْنی مَوارِدُ الْعُرَواءِ

حینَ قیلَ: الاِمامُ نِضْوٌ عَلیلٌ

قُلْتُ: نَفْسی فَدَتْهُ کُلَّ الْفِداءِ

مَرِضَ الدّینُ لاِعْتِلالِکَ وَ اعْتَلَّ

وَ غارَتْ لَهُ نُجُومُ السَّماءِ

عَجَبا اَنْ مُنیتَ بِالداءِ وَ السُّقمِ

وَ اَنْتَ الاِمامُ حَسْمُ الدّاءِ

اَنْتَ اسَی الاَدْواءِ فِی الدّینِ وَ

الدُّنْیا وَ مْحیی الاَمْواتِ والاَحْیاءِ

یعنی مضطرب ومتزلزل شد زمین بر من وسنگین شد فؤاد ودل من فروگرفت مرا تب ولرز هنگامی که گفتند به امام علیه السلام لاغر وعلیل گشته، گفتم: جان من فدا وتمام فدای اوباد، پس گفتم مریض وعلیل شد دین برای علت تو وستارگان آسمان برای مرض تو فرو شدند ای آقای من ! تعجب می کنم که تو مبتلا به درد و ناخوشی شوی

وحال آنکه تو امامی هستی که درد ومرض را می بری وقطع می کنی، وتویی طبیب دردهای دین ودنیا وتویی که حیات می دهی به مردگان و زنده ها. (79)

وبالجمله: بنابر قول شیخ صدوق وبعضی دیگر، معتمد عباسی برادر معتز آن حضرت را مسموم کرد (80) ودر وقت شهادت آن امام غریب غیر از امام حسن عسکری علیه السلام کسی نزد بالین آن جناب نبود وچون حضرت از دنیا رحلت فرمود جمیع امرا واشراف حاضر شدند، وامام حسن علیه السلام در جنازه پدر شهید خود گریبان چاک زد وخود متوجه غسل وکفن ودفن والد بزرگوار خود شد وآن جناب را در حجره ای که محل عبادت آن حضرت بود دفن کرد وجمعی از جاهلان احمق بر آن حضرت اعتراض کردند که گریبان چاک زدن در مصیبت مناسب وشایسته نبود، حضرت فرمود به آن احمقان که چه می دانید احکام دین خدا را، حضرت موسی علیه السلام پیغمبر بود ودر ماتم برادر خود هارون علیه السلام گریبان چاک زد. (81)

شیخ اجل علی بن السحین مسعودی رحمه اللّه در (اثبات الوصیه) فرموده: حدیث کرد ما را جماعتی که هر کدام از آنها حکایت می کرد که در روز وفات حضرت امام علی نقی علیه السلام در خانه آن حضرت بودیم وجمع شده بودند در آنجا همه بنی هاشم از آل ابوطالب وآل عباس ونیز جمع شده بود بسیاری از شیعه وظاهر نگشته بود به نزد ایشان امر امامت ووصایت حضرت امام حسن عسگری علیه السلام واطلاع نداشتند بر امر آن حضرت غیر ثقات ومعتمدانی که امام علی نقی علیه السلام نزد ایشان نص بر امامت آن حضرت فرموده بود پس حکایت کردند آن

جماعتی که در آنجا حاضر بودند که همگی در مصیبت وحیرت بودند که ناگاه از اندرون خانه بیرون آمد خادمی وصدا زد خادم دیگر را وگفت: ای ریاش! بگیر این رقعه را وببر به خانه امیرالمؤمنین وبده آن را به فلان وبگو که این رقعه را حسن بن علی داده. مردم چون اسم مبارک حضرت امام حسن پسر حضرت امام علی نقی علیه السلام را شنیدند چشم برداشتند تا مگر آن حضرت را بنگرند پس دیدند باز شد دری از صدر رواق وبیرون آمد خادم سیاهی پس از آن بیرون آمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در حالی که دریغ وافسوس خورنده وسر برهنه با جامه چاک زده بود وبر تن آن حضرت بود (ملحم) که یک نوع جامه ای است وآستر داشت وسفید رنگ بود وصورت آن جناب مانند صورت پدر بزرگوارش بود وبه هیچ وجه از آن فروگذار نکرده بود ودر خانه آن حضرت اولاد متوکل بودند وبعضی از ایشان ولایت عهد داشتند. پس چون حضرت را دیدند باقی نماند احدی مگر آنکه از جای خود برخاست وابواحمد موفق ابن متوکل که ولیعهد بود به سوی آن حضرت در آورد ومعانقه کرد با آن جناب وگفت: مرحبا پسر عمم! پس حضرت نشست مابین دودر رواق ومردم به تمامی مقابل آن حضرت نشستند وپیش از آنکه آن جناب بیاید آن خانه مانند بازار بود از احادیث و گفتگولکن چون امام حسن علیه السلام آمد ونشست تمامی سکوت کردند دیگر شنیده نمی شد چیزی مگر عطسه یا سرفه. در این هنگام جاریه ای از اندرون بیرون آمد در حالی که ندبه می کرد بر حضرت امام علی نقی

علیه السلام، امام حسن علیه السلام فرمود نیست اینجا کسی که ساکت کند این جاریه (82) را؟ شیعیان مبادرت کردند به سوی او، آن جاریه داخل در اندرون شد پس خادمی بیرون آمد و مقابل آن حضرت ایستاد، حضرت برخاست وجنازه حضرت امام علی نقی علیه السلام را بیرون آوردند، حضرت با جنازه حرکت فرمود بردند آن جنازه نازنین را تا شارعی که مقابل خانه موسی بن بغا بوده، پس معتمد بر آن حضرت نماز خواند و پیش از آنکه حضرت امام حسن علیه السلام از اندرون بیرون بیاید بر آن حضرت نماز خوانده بود پس آن جناب را دفن کردند در خانه ای از خانه های آن حضرت. (83)

ونیز مسعودی گفته در (مروج الذهب) که وفات یافت حضرت امام علی نقی علیه السلام در روز دوشنبه چهار روز به آخر جمادی الاخر مانده سنه دویست وپنجاه وچهار، هنگامی که جنازه آن حضرت را حرکت می دادند شنیدند جاریه ای می گوید: ماذا لَقینا فی یَوْمِ الاِثْنَیْنِ قَدیما وَ حَدیثا؛ یعنی ما چه کشیدیم از نحوست روز دوشنبه از قدیم الایام تا این زمان واشاره کرد به این کلمه به روز وفات پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم وجلافت منافقین طغام (وَ الْبَیْعَه الَّتی عَمَّ شُؤْمُهَا الاِسْلامْ). (84) ودور نیست که این جاریه همان باشد که حضرت امام حسن علیه السلام ندبه اورا شنید واین کلمات چون خلاف تقیه بود حضرت نپسندید.

ونیز مسعودی در (اثبات الوصیه) نقل کرده که شدت کرد گرمی هوا بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تشییع جنازه پدر بزرگوارش در رفتن در شارع برای نماز به آن حضرت ودر برگشتن بعلاوه زحمتی که بر

آن حضرت رسید از کثرت جمعیت وفشار مردم آن جناب را، پس در وقتی که برگشت به منزل برود در بین راه رسید به دکان بقالی که آب پاشیده بود به طوری که خنک شده بود، حضرت چون هوای خنک آنجا را دید سلام کرد بر آن مرد ورخصت خواست که آنجا بنشیند لحظه ای استراحت کند، آن مرد اذن داد آن حضرت در آنجا نشست ومردم نیز اطراف آن جناب ایستادند، در این هنگام جوان خوشرویی با جامه نظیف وارد شد در حالی که سوار بر استر اشهبی وجامه ای که در زیر قبا داشت سفید بود پس از استر پیاده گشت واز آن حضرت خواست که سوار شود پس آن جناب سوار شد تا به خانه آمد وپیاده گشت واز عصر همان روز بیرون آمد از ناحیه آن حضرت توقیعات وغیر آن همچنان که از ناحیه والد بزرگوارش بیرون می آمد گویا مردم فاقد نشدند مگر شخص حضرت امام علی نقی علیه السلام را. (85)

76- (جلاء العیون) علامه مجلسی ص 977.

77- (ماوقر فی القلوب)، (نسخه بدل).

78- (مروج الذهب) 4/85.

79- (إعلام الوری) 2/126.

80- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/433.

81- (رجال کشی) 2/842.

82- جاریه، (نسخه بدل).

83- (اثبات الوصیه) ص 243.

84- ((مروج الذهب) 4/84.

85- (اثبات الوصیه) ص 243.

اندوه امام عسگری علیه السلام در سوگ پدر

امام حسن عسگری علیه السلام در مراسم تشییع پیکر مطهر پدرش، امام هادی علیه السلام، گریبان چاک کرد. کسی به نام ابو عون برای او نامه

نوشت که: «چه کسی از اولیای خدا را دیده یا شنیده ای که در عزای کسی گریبان چاک کرده باشد؟»

امام حسن عسگری علیه السلام در پاسخش نوشت: «ای نادان! تو چه می فهمی؟ بدان که موسی علیه السلام

در عزای برادرش هارون گریبان چاک کرد.»

منبع:

بحار الانوار، ج 50، ص 191، ح 3.

زیارت

زیارت جامعه کبیره

و با حال غسل باشی و چون داخل حرم شوی و قبر را ببینی بایست و سی مرتبه اللَّهُ أَكْبَرُ بگو پس اندکی راه برو به آرام دل و آرام تن و گامها را نزدیک یکدیگر گذار پس بایست و سی مرتبه اللَّهُ أَكْبَرُ بگو پس نزدیک قبر مطهر رو و چهل مرتبه اللَّهُ أَكْبَرُ بگو تا صد تکبیر تمام شود و شاید چنانکه مجلسی اول گفته وجه تکبیر این باشد که اکثر طباع مایلند به غلو، مبادا از عبارات امثال این زیارت به غلو افتند یا از بزرگی حق سبحانه و تعالی غافل شوند یا غیر اینها پس بگو السَّلامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ مَوْضِعَ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفَ الْمَلائِكَةِ وَ مَهْبِطَ الْوَحْيِ وَ مَعْدِنَ الرَّحْمَةِ وَ خُزَّانَ الْعِلْمِ وَ مُنْتَهَى الْحِلْمِ وَ أُصُولَ الْكَرَمِ وَ قَادَةَ الْأُمَمِ وَ أَوْلِيَاءَ النِّعَمِ وَ عَنَاصِرَ الْأَبْرَارِ وَ دَعَائِمَ الْأَخْيَارِ وَ سَاسَةَ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانَ الْبِلادِ وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ وَ أُمَنَاءَ الرَّحْمَنِ وَ سُلالَةَ النَّبِيِّينَ وَ صَفْوَةَ الْمُرْسَلِينَ وَ عِتْرَةَ خِيَرَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَى أَئِمَّةِ الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى وَ أَعْلامِ التُّقَى وَ ذَوِي النُّهَى وَ أُولِي الْحِجَى وَ كَهْفِ الْوَرَى وَ وَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمَثَلِ الْأَعْلَى وَ الدَّعْوَةِ الْحُسْنَى وَ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِنِ بَرَكَةِ اللَّهِ وَ مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ حَفَظَةِ سِرِّ اللَّهِ وَ حَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَ أَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَقِرِّينَ [وَ الْمُسْتَوْفِرِينَ] فِى أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّامِّينَ فِى مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِى تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الدُّعَاةِ وَ الْقَادَةِ الْهُدَاةِ وَ السَّادَةِ الْوُلاةِ وَ الذَّادَةِ الْحُمَاةِ وَ أَهْلِ الذِّكْرِ وَ أُولِى الْأَمْرِ وَ بَقِيَّةِ اللَّهِ وَ خِيَرَتِهِ وَ حِزْبِهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ وَ حُجَّتِهِ وَ صِرَاطِهِ وَ نُورِهِ [وَ بُرْهَانِهِ]وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَ شَهِدَتْ لَهُ مَلائِكَتُهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لاَ إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَ رَسُولُهُ الْمُرْتَضَى أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمُ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكَرَّمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ الْقَوَّامُونَ بِأَمْرِهِ الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ وَ ارْتَضَاكُمْ لِغَيْبِهِ وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ وَ اجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ أَعَزَّكُمْ بِهُدَاهُ وَ خَصَّكُمْ بِبُرْهَانِهِ وَ انْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ [بِنُورِهِ] وَ أَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ وَ رَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِى أَرْضِهِ وَ حُجَجا عَلَى بَرِيَّتِهِ وَ أَنْصَارا

لِدِينِهِ وَ حَفَظَةً لِسِرِّهِ وَ خَزَنَةً لِعِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعا لِحِكْمَتِهِ وَ تَرَاجِمَةً لِوَحْيِهِ وَ أَرْكَانا لِتَوْحِيدِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَعْلاما لِعِبَادِهِ وَ مَنَارا فِى بِلادِهِ وَ أَدِلاءَ عَلَى صِرَاطِهِ عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُمْ

تَطْهِيرا فَعَظَّمْتُمْ جَلالَهُ وَ أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَ مَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ وَ أَدَمْتُمْ [أَدْمَنْتُمْ] ذِكْرَهُ وَ وَكَّدْتُمْ [ذَكَّرْتُمْ] مِيثَاقَهُ وَ أَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ وَ نَصَحْتُمْ لَهُ فِى السِّرِّ وَ الْعَلانِيَهِ وَ دَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ بَذَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِى مَرْضَاتِهِ وَ صَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِى جَنْبِهِ [حُبِّهِ] وَ أَقَمْتُمُ الصَّلاهَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاهَ وَ أَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمْ فِى اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَ بَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَ أَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَ نَشَرْتُمْ [وَ فَسَّرْتُمْ] شَرَائِعَ أَحْكَامِهِ وَ سَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ وَ صِرْتُمْ فِى ذَلِکَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا وَ سَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَ صَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضَى فَالرَّاغِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَ اللازِمُ لَكُمْ لاحِقٌ وَ الْمُقَصِّرُ فِى حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مِيرَاثُ النُّبُوَّهِ عِنْدَكُمْ وَ إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ وَ فَصْلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ وَ آيَاتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ وَ عَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَ أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ مَنْ وَالاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ [وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ] وَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ أَنْتُمُ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ [السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ] وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَ الرَّحْمَهُ الْمَوْصُولَهُ وَ الْآيَهُ الْمَخْزُونَهُ وَ الْأَمَانَهُ الْمَحْفُوظَهُ وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَکَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ سَعِدَ مَنْ وَالاكُمْ وَ هَلَکَ مَنْ عَادَاكُمْ وَ خَابَ

مَنْ جَحَدَكُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّکَ بِكُمْ وَ أَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ وَ هُدِیَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ مَنِ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ وَ مَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِکٌ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِی أَسْفَلِ دَرْکٍ مِنَ الْجَحِيمِ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَی وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِیَ وَ أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَ طَهُرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَارا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ حَتَّی مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِی بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ جَعَلَ صَلاتَنَا [صَلَوَاتِنَا] عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلايَتِكُمْ طِيبا لِخَلْقِنَا [لِخُلُقِنَا] وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَزْكِيَةً [بَرَكَةً] لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِكُمْ وَ مَعْرُوفِينَ بِتَصْدِيقِنَا إِيَّاكُمْ فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكَرَّمِينَ وَ أَعْلَی مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ حَيْثُ لا يَلْحَقُهُ لاحِقٌ وَ لا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَ لا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لا يَطْمَعُ فِی إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ حَتَّی لا يَبْقَی مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَ لا صِدِّيقٌ وَ لا شَهِيدٌ وَ لا عَالِمٌ وَ لا جَاهِلٌ وَ لا دَنِیٌّ وَ لا فَاضِلٌ وَ لا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَ لا فَاجِرٌ طَالِحٌ وَ لا جَبَّارٌ عَنِيدٌ وَ لا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ وَ لا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِکَ شَهِيدٌ إِلا عَرَّفَهُمْ جَلالَةَ أَمْرِكُمْ وَ عِظَمَ خَطَرِكُمْ وَ كِبَرَ شَأْنِكُمْ وَ تَمَامَ نُورِكُمْ وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ وَ ثَبَاتَ مَقَامِكُمْ وَ شَرَفَ مَحَلِّكُمْ وَ مَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ وَ كَرَامَتَكُمْ عَلَيْهِ وَ خَاصَّتَكُمْ لَدَيْهِ وَ قُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی وَ أَهْلِی وَ مَالِی

وَ أُسْرَتِی أُشْهِدُ اللَّهَ وَ أُشْهِدُکُمْ أَنِّی مُؤْمِنٌ بِکُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ کَافِرٌ بِعَدُوِّکُمْ وَ بِمَا کَفَرْتُمْ بِهِ مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِکُمْ وَ بِضَلالَهِ مَنْ خَالَفَکُمْ مُوَالٍ لَکُمْ وَ لِأَوْلِیَائِکُمْ مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِکُمْ وَ مُعَادٍ لَهُمْ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ مُطِیعٌ لَکُمْ عَارِفٌ بِحَقِّکُمْ مُقِرٌّ بِفَضْلِکُمْ مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِکُمْ مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِکُمْ مُعْتَرِفٌ بِکُمْ مُؤْمِنٌ بِإِیَابِکُمْ مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِکُمْ مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِکُمْ مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِکُمْ آخِذٌ بِقَوْلِکُمْ عَامِلٌ بِأَمْرِکُمْ مُسْتَجِیرٌ بِکُمْ زَائِرٌ لَکُمْ لائِذٌ عَائِذٌ بِقُبُورِکُمْ مُسْتَشْفِعٌ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِکُمْ وَ مُتَقَرِّبٌ بِکُمْ إِلَیْهِ وَ مُقَدِّمُکُمْ أَمَامَ طَلِبَتِی وَ حَوَائِجِی وَ إِرَادَتِی فِی کُلِّ أَحْوَالِی وَ أُمُورِی مُؤْمِنٌ بِسِرِّکُمْ وَ عَلانِیَتِکُمْ وَ شَاهِدِکُمْ وَ غَائِبِکُمْ وَ أَوَّلِکُمْ وَ آخِرِکُمْ وَ مُفَوِّضٌ فِی ذَلِکَ کُلِّهِ إِلَیْکُمْ وَ مُسَلِّمٌ فِیهِ مَعَکُمْ وَ قَلْبِی لَکُمْ مُسَلِّمٌ وَ رَأْیِی لَکُمْ تَبَعٌ وَ نُصْرَتِی لَکُمْ مُعَدَّهٌ حَتَّی یُحْیِیَ اللَّهُ تَعَالَی دِینَهُ بِکُمْ وَ یَرُدَّکُمْ فِی أَیَّامِهِ وَ یُظْهِرَکُمْ لِعَدْلِهِ وَ یُمَکِّنَکُمْ فِی أَرْضِهِ فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لا مَعَ غَیْرِکُمْ [عَدُوِّکُمْ] آمَنْتُ بِکُمْ وَ تَوَلَّیْتُ آخِرَکُمْ بِمَا تَوَلَّیْتُ بِهِ أَوَّلَکُمْ وَ بَرِئْتُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَعْدَائِکُمْ وَ مِنَ الْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ الشَّیَاطِینِ وَ حِزْبِهِمُ الظَّالِمِینَ لَکُمْ [وَ] الْجَاحِدِینَ لِحَقِّکُمْ وَ الْمَارِقِینَ مِنْ وِلایَتِکُمْ وَ الْغَاصِبِینَ لِإِرْثِکُمْ [وَ] الشَّاکِّینَ فِیکُمْ [وَ] الْمُنْحَرِفِینَ عَنْکُمْ وَ مِنْ کُلِّ وَلِیجَهٍ دُونَکُمْ وَ کُلِّ مُطَاعٍ سِوَاکُمْ وَ مِنَ الْأَئِمَّهِ الَّذِینَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ فَثَبَّتَنِیَ اللَّهُ أَبَدا مَا حَیِیتُ عَلَی مُوَالاتِکُمْ وَ مَحَبَّتِکُمْ وَ دِینِکُمْ وَ وَفَّقَنِی لِطَاعَتِکُمْ وَ رَزَقَنِی شَفَاعَتَکُمْ وَ جَعَلَنِی مِنْ خِیَارِ مَوَالِیکُمْ التَّابِعِینَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَیْهِ وَ جَعَلَنِی مِمَّنْ یَقْتَصُّ آثَارَکُمْ وَ یَسْلُکُ سَبِیلَکُمْ وَ

يَهْتَدِی بِهُدَاكُمْ وَ يُحْشَرُ فِی زُمْرَتِكُمْ وَ يَكِرُّ فِی رَجْعَتِكُمْ وَ يُمَلَّكُ فِی دَوْلَتِكُمْ وَ يُشَرَّفُ فِی عَافِيَتِكُمْ وَ يُمَكَّنُ فِی أَيَّامِكُمْ وَ تَقَرُّ عَيْنُهُ غَدا بِرُؤْيَتِكُمْ بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی وَ نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ مَالِی مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بَدَأَ بِكُمْ وَ مَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ مَوَالِيَّ لا أُحْصِی ثَنَاءَكُمْ وَ لا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَ مِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاةُ الْأَبْرَارِ وَ حُجَجُ الْجَبَّارِ بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ [اللَّهُ] وَ بِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلا بِإِذْنِهِ وَ بِكُمْ يُنَفِّسُ الْهَمَّ وَ يَكْشِفُ الضُّرَّ وَ عِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَ هَبَطَتْ بِهِ مَلائِكَتُهُ وَ إِلَی جَدِّكُمْ و اگر زيارت امير المؤمنين عليه السلام باشد بجای و إلی جدكم بگو وَ إِلَی أَخِيكَ بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ آتَاكُمُ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدا مِنَ الْعَالَمِينَ طَأْطَأَ كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ وَ بَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِطَاعَتِكُمْ وَ خَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ وَ ذَلَّ كُلُّ شَیْ ءٍ لَكُمْ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَ فَازَ الْفَائِزُونَ بِوِلايَتِكُمْ بِكُمْ يُسْلَكُ إِلَی الرِّضْوَانِ وَ عَلَی مَنْ جَحَدَ وِلايَتَكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی وَ نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ مَالِی ذِكْرُكُمْ فِی الذَّاكِرِينَ وَ أَسْمَاؤُكُمْ فِی الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِی الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِی الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِی النُّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِی الْآثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِی الْقُبُورِ فَمَا أَحْلَی أَسْمَاءَكُمْ وَ أَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَعْظَمَ شَأْنَكُمْ وَ أَجَلَّ خَطَرَكُمْ وَ أَوْفَی عَهْدَكُمْ [وَ أَصْدَقَ وَعْدَكُمْ] كَلامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَ وَصِيَّتُكُمُ التَّقْوَی وَ فِعْلُكُمُ الْخَيْرُ وَ عَادَتُكُمُ الْإِحْسَانُ وَ سَجِيَّتُكُمُ الْكَرَمُ وَ

شَأْنُكُمُ الْحَقُّ وَ الصِّدْقُ وَ الرِّفْقُ وَ قَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَ حَتْمٌ وَ رَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَ حَزْمٌ إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی وَ نَفْسِی كَیْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَ أُحْصِی جَمِیلَ بَلائِكُمْ وَ بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الذُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ الْكُرُوبِ وَ أَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرُفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی وَ نَفْسِی بِمُوَالاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِینِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْیَانَا وَ بِمُوَالاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَهُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَهُ وَ ائْتَلَفَتِ الْفُرْقَهُ وَ بِمُوَالاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَهُ الْمُفْتَرَضَهُ وَ لَكُمُ الْمَوَدَّهُ الْوَاجِبَهُ وَ الدَّرَجَاتُ الرَّفِیعَهُ وَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ وَ الْمَكَانُ [وَ الْمَقَامُ] الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْجَاهُ الْعَظِیمُ وَ الشَّأْنُ الْكَبِیرُ وَ الشَّفَاعَهُ الْمَقْبُولَهُ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا

بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَهً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولا یَا وَلِیَّ اللَّهِ إِنَّ بَیْنِی وَ بَیْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوبا لا یَأْتِی عَلَیْهَا إِلا رِضَاكُمْ فَبِحَقِّ مَنِ ائْتَمَنَكُمْ عَلَى سِرِّهِ وَ اسْتَرْعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ وَ قَرَنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِی وَ كُنْتُمْ شُفَعَائِی فَإِنِّی لَكُمْ مُطِیعٌ مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ اللَّهُمَّ إِنِّی لَوْ وَجَدْتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَیْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ الْأَخْیَارِ الْأَئِمَّهِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِی فَبِحَقِّهِمُ الَّذِی أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَیْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِی فِی جُمْلَهِ الْعَارِفِینَ بِهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ وَ

فِی زُمْرَهِ الْمَرْحُومِینَ بِشَفَاعَتِهِمْ إِنَّکَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ وَ سَلَّمَ [تَسْلِیما] کَثِیرا وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ

زیارت امام هادی علیه السّلام

چون وارد شدی بسرّ مَن رَأی (سامرا) انشاءالله و خواستی زیات کنی آن دو امام همام علیهما السلام را پس غسل کن و بعد از آن رعایت آداب دخول حرمهای شریفه با تَانّی و وقار روانه شو تا به در حرم مطهر و اذن دخول عمومی را که در اوایل این باب ذکر شد بخوان پس داخل حرم شو و زیارت کن آن دو بزرگوار را به این الفاظ که اصحّ زیارتست: اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا وَلِیَّیِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا حُجَّتَیِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا نُورَیِ اللَّهِ فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُما یا مَنْ بَدا لِلَّهِ فی شَأْنِکُما، اَتَیْتُکُما زائِراً عارِفاً بِحَقِّکُما، مُعادِیاً لِأَعْدآئِکُما، مُوالِیاً لِأَوْلِیآئِکُما، مُؤْمِناً بِما آمَنْتُما بِهِ، کافِراً بِما کَفَرْتُما بِهِ، مُحَقِّقاً لِما حَقَّقْتُما، مُبْطِلاً لِمَا اَبْطَلْتُما، اَسْئَلُ اللَّهَ رَبّی وَ رَبَّکُما اَنْ یَجْعَلَ حَظّی مِنْ زیارَتِکُمَا الصَّلوهَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اَنْ یَرْزُقَنی مُرافَقَتَکُما فِی الْجِنانِ مَعَ آبائِکُمَا الصَّالِحینَ، وَ اَسْئَلُهُ اَنْ یُعْتِقَ رَقَبَتی مِنَ النَّارِ، وَ یَرْزُقَنی شَفاعَتَکُما وَ مُصاحَبَتَکُما، وَ یُعَرِّفَ بَیْنی وَ بَیْنَکُما، وَ لا یَسْلُبَنی حُبَّکُما وَ حُبَّ آبائِکُمَا الصَّالِحینَ، وَ اَنْ لا یَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتِکُما، وَ یَحْشُرَنی مَعَکُما فِی الْجَنَّهِ بِرَحْمَتِهِ، اَللّهُمَ ارْزُقْنی حُبَّهُما، وَ تَوَفَّنی عَلی مِلَّتِهِما، اَللَّهُمَّ الْعَنْ ظالِمی آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ، وَ انْتَقِمْ مِنْهُمْ، اَللّهُمَّ الْعَنِ الْأَوَّلینَ مِنْهُمْ وَ الْآخِرینَ، وَ ضاعِفْ عَلَیْهِمُ الْعَذابَ، وَ ابْلُغْ بِهِمْ وَ بِاَشْیاعِهِمْ وَ مُحِبّیهِمْ وَ مُتَّبِعیهِمْ اَسْفَلَ دَرَکٍ مِنَ الْجَحیمِ، اِنَّکَ عَلی کُلِّشَیءٍ قَدیرٌ، اَللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِیِّکَ

وَ ابْنِ وَلِیِّکَ، وَ اجْعَلْ فَرَجَنا مَعَ فَرَجِهِمْ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

فرمود هرگاه رسیدی به سُرّ مَنْ رَأی غسل کن در وقت رسیدن غسل زیارت و بپوش پاکیزه ترین جامه های خود را و روانه شو با تأنّی و وقار تا برسی بر در حرم شریف آنگاه که رسیدی طلب رُخصت کن و بگو: ءَاَدْخُلُ یا نَبِیَّ اللّٰهِ، ءَاَدْخُلُ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ، ءَاَدْخُلُ یا فاطِمَةُ الزَّهْرآءُ سَیِّدَةَ نِسآءِ الْعالَمینَ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ یا اَبَا الْحَسَنِ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلایَ یا اَبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ، ءَاَدْخُلُ یا مَلائِکَةَ اللّٰهِ الْمُوَکَّلینَ بِهذَا الْحَرَمِ الشَّریفِ. پس داخل شو و در وقت داخل شدن پای راست را مقدّم دار و بایست نزد ضریح حضرت علی هادی علیه السلام رو به قبر و پشت به قبله و صد مرتبه اَللّٰهُ اَکْبَرُ بگو و بگو اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبَا الْحَسَنِ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الزَّکِیَّ الرَّاشِدَ، النُّورَ الثَّاقِبَ، وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللّٰهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سِرَّ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبْلَ اللّٰهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا آلَ اللّٰهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَةَ اللّٰهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفْوَةَ اللّٰهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللّٰهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَقَّ اللّٰهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیبَ اللّٰهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ الْاَنْوارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا زَیْنَ الْاَبْرارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَلیلَ الْاَخْیارِ، اَلسَّلامُ

عَلَیْکَ یا عُنْصُرَ الْأَطْهارِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ الرَّحْمنِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رُکْنَ الْأیمانِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلَی الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یاوَلِیَّ الصَّالِحینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَلَمَ الْهُدی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَلیفَ التُّقی، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمُودَ الدّینِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ خاتَمِ النَّبِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ سَیِّدِ الْوَصِیّینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْأَمینُ الْوَفِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَلَمُ الرَّضِیُّ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الزَّاهِدُ التَّقِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْحُجَّةُ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا التَّالی لِلْقُرْآنِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْمُبَیِّنُ لِلْحَلالِ مِنَ الْحَرامِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْوَلِیُّ النَّاصِحُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الطَّریقُ الْواضِحُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّها النَّجْمُ اللّائِحُ، اَشْهَدُ یا مَوْلایَ یا اَبَا الْحَسَنِ اَنَّکَ حُجَّةُ اللّهِ عَلی خَلْقِهِ، وَ خَلیفَتُهُ فی بَرِیَّتِهِ، وَ اَمینُهُ فی بِلادِهِ، وَ شاهِدُهُ عَلی عِبادِهِ، وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ کَلِمَةُ التَّقْوی، وَ بابُ الْهُدی، وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقی، وَ الْحُجَّةُ عَلی مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّری، وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، الْمُبَرَّءُ مِنَ الْعُیُوبِ، وَ الْمُخْتَصُّ بِکَرامَةِ اللّهِ، وَ الْمَحْبُوُّ بِحُجَّةِ اللّهِ، وَ الْمَوْهُوبُ لَهُ کَلِمَةُ اللّهِ، وَ الرُّکْنُ الَّذی یَلْجَأُ اِلَیْهِ الْعِبادُ، وَ تُحْیی بِهِ الْبِلادُ، وَ اَشْهَدُ یامَوْلایَ اَنّی بِکَ وَ بِآبائِکَ وَ اَبْنآئِکَ مُوقِنٌ مُقِرٌّ، وَ لَکُمْ تابِعٌ فی ذاتِ نَفْسی، وَ شَرایِعِ دینی، وَ خاتِمَهِ عَمَلی، وَ مُنْقَلَبی وَ مَثْوایَ وَ اَ نّی وَلِیٌ لِمَنْ والاکُمْ، وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عاداکُمْ، مُؤْمِنٌ بِسِرِّکُمْ وَ عَلا نِیَتِکُمْ، وَ اَوَّلِکُمْ وَ آخِرِکُمْ، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی، وَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

پس ببوس ضریح را و بگذار روی راست را بر آن پس طرف چپ

رُو را بگذار و بگو: اَللّهُمَ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ صَلِّ عَلى حُجَّتِکَ الْوَفِىِّ، وَ وَلِيِّکَ الزَّکِىِّ، وَ اَمينِکَ الْمُرْتَضى، وَ صَفِيِّکَ الْهادى وَ صِراطِکَ الْمُسْتَقيمِ، وَ الْجآدَّهِ الْعُظْمى، وَ الطَّريقَهِ الْوُسْطى، نُورِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنينَ، وَ وَلِىِ الْمُتَّقينَ، وَ صاحِبِ الْمُخْلَصينَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ، وَ صَلِّ عَلى عَلِىِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّاشِدِ الْمَعْصُومِ مِنَ الزَّلَل وَ الطَّاهِرِ مِنَ الْخَلَلِ، وَ الْمُنْقَطِعِ اِلَيْکَ بِالْاَمَلِ، الْمَبْلُوِّ بِالْفِتَنِ، وَ الْمُخْتَبَرِ بِالْمِحَنِ، وَ الْمُمْتَحَنِ بِحُسْنِ الْبَلْوى، وَ صَبْرِالشَّکْوى، مُرْشِدِ عِبادِکَ، وَ بَرَکَهِ بِلادِکَ، وَ مَحَلِّ رَحْمَتِکَ ومُسْتَوْدَعِ حِکْمَتِکَ، وَ الْقآئِدِ اِلى جَنَّتِکَ، الْعالِمِ فى بَرِيَّتِکَ، وَ الْهادى فى خَليقَتِکَ، الَّذِى ارْتَضَيْتَهُ وَ انْتَجَبْتَهُ وَ اخْتَرْتَهُ لِمَقامِ رَسُولِکَ فى اُمَّتِهِ، وَ اَ لْزَمْتَهُ حِفْظَ شَريعَتِهِ، فَاسْتَقَلَّ بِاَعْبآءِ الْوَصِيَّهِ ناهِضاً بِها، ومُضْطَلِعاً بِحَمْلِها، لَمْ يَعْثُرْ فى مُشْکِلٍ، وَ لا هَفافى مُعْضِلٍ بَلْ کَشَفَ الْغُمَّهَ، وَ سَدَّ الْفُرْجَهَ، وَ اَدَّى الْمُفْتَرَضَ، اَللّهُمَّ فَکَما اَقْرَرْتَ ناظِرَ نَبِيِّکَ بِهِ فَرَقِّهِ دَرَجَتَهُ، وَ اَجْزِلْ لَدَيْکَ مَثُوبَتَهُ، وَ صَلِّ عَلَيْهِ، وَ بَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّهً وَ سَلاماً، وَ آتِنا مِنْ لَدُنْکَ فى مُوالاتِهِ فَضْلاً وَ اِحْساناً، وَ مَغْفِرَهً وَ رِضْواناً، اِنَّکَ ذُوالْفَضْلِ الْعَظيمِ. پس نماز زيارت بگذار و چون سلام دادى بگو: يا ذَاالْقُدْرَهِ الْجامِعَهِ، وَ الرَّحْمَهِ الْواسِعَهِ، وَ الْمِنَنِ الْمُتَتابِعَهِ، وَ الْالاءِ الْمُتَواتِرَهِ، وَ الْاَيادِى الْجَليلَهِ، وَ الْمَواهِبِ الْجَزيلَهِ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقينَ، وَ اَعْطِنى سُؤْلى، وَ اجْمَعْ شَمْلى، وَ لُمَّ شَعَثى، وَ زَکِّ عَمَلى، وَ لا تُزِ غْ قَلْبى بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنى، وَ لا تُزِلَّ قَدَمى، وَ لا تَکِلْنى اِلى نَفْسى طَرْفَهَ عَيْنٍ اَبَداً، وَ لا تُخَيِّبْ طَمَعى، وَ لا تُبْدِ عَوْرَتى، وَ لا تَهْتِکْ

سِتْری، وَ لا تُوحِشْنی وَ لا تُؤْیِسْنی، وَ کُنْ بی رَؤُفاً رَحیماً، وَ اهْدِنی وَ زَکِّنی وَ طَهِّرْنی وَ صَفِّنی وَ اصْطَفِنی، وَ خَلِّصْنی وَ اسْتَخْلِصْنی وَ اصْنَعْنی وَ اصْطَنِعْنی، وَ قَرِّبْنی اِلَیْکَ وَ لا تُباعِدْنی مِنْکَ، وَ الْطُفْ بی وَ لا تَجْفُنی، وَ اَکْرِمْنی وَ لا تُهِنّی، وَ ما اَسْئَلُکَ فَلا تَحْرِمْنی وَ ما لا اَسْئَلُکَ فَاجْمَعْهُ لی، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ، وَ اَسْئَلُکَ بِحُرْمَهِ وَ جْهِکَ الْکَریم، وَ بِحُرْمَهِ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَ بِحُرْمَهِ اَهْلِ بَیْتِ رَسُولِکَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیٍّ، وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، وَ عَلِیٍ وَ مُحَمَّدٍ، وَ جَعْفَرٍ وَ مُوسی، وَ عَلِیٍّ وَ مُحَمَّدٍ، وَ عَلِیٍّ وَ الْحَسَنِ، وَ الْخَلَفِ الْباقی صَلَواتُکَ وَ بَرَکاتُکَ عَلَیْهِمْ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ، وَ تُعَجِّلَ فَرَجَ قائِمِهِمْ بِاَمْرِکَ، وَ تَنْصُرَهُ وَ تَنْتَصِرَ بِهِ لِدینِکَ، وَ تَجْعَلَنی فی جُمْلَهِ النَّاجینَ بِهِ، وَ الْمُخْلِصینَ فی طاعَتِهِ، وَ اَسْئَلُکَ بِحَقِّهِمْ لَمَّا اسْتَجَبْتَ لی دَعْوَتی، وَ قَضَیْتَ لی حاجَتی، وَ اَعْطَیْتَنی سُؤْلی، وَ کَفَیْتَنی ما اَهَمَّنی مِنْ اَمْرِ دُنْیایَ وَ آخِرَتی، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ، یا نُورُ یا بُرْهانُ، یا مُنیرُ یا مُبینُ، یا رَبِّ اکْفِنی شَرَّ الشُّرُورِ، وَ آفاتِ الدُّهُورِ، وَ اَسْئَلُکَ النَّجاهَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ. و دعا کن برای هر چه خواهی و بسیار بگو: یا عُدَّتی عِنْدَ الْعُدَدِ، وَ یا رَجآئی وَ الْمُعْتَمَدَ، وَ یا کَهْفی وَ السَّنَدَ، یا واحِدُ یا اَحَدُ، وَ یا قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ، اَسْئَلُکَ اللّهُمَّ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِکَ، وَ لَمْ تَجْعَلْ فی خَلْقِکَ مِثْلَهُمْ اَحَداً، صَلِّ عَلی جَماعَتِهِمْ، وَ افْعَلْ بی کَذا وَ کَذا و به جای این کلمه حاجت بخواه.

صلوات بر امام هادی (ع)

متن

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی عَلِیِّ بْنِ

مُحَمَّدٍ، وَصِیِّ الْأَوْصِیآءِ، وَاِمامِ الْأَتْقِیآءِ، وَخَلَفِ اَئِمَّهِ الدّینِ، وَالْحُجَّهِ عَلَی الْخَلائِقِ اَجْمَعینَ، اَللّهُمَّ کَماجَعَلْتَهُ نوُراً یَسْتَضیی ُ بِهِ الْمُؤْمِنوُنَ فَبَشَّرَ بِالْجَزیلِ مِنْ ثَوابِکَ، وَاَنْذَرَ بِالْأَلیمِ مِنْ عِقابِکَ، وَحَذَّرَ بَاْسَکَ، وَذَکَّرَ بِآیاتِکَ، وَاَحَلَّ حَلالَکَ، وَحَرَّمَ حَرامَکَ، وَبَیَّنَ شَرایِعَکَ وَفَرایِضَکَ، وَحَضَّ عَلی عِبادَتِکَ، وَاَمَرَ بِطاعَتِکَ، وَنَهی عَنْ مَعْصِیَتِکَ، فَصَلِّ عَلَیْهِ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اَحَدٍ مِنْ اَوْلِیآئِکَ، وَذُرِّیَّهِ اَنْبِیآئِکَ، یا اِلهَ الْعالَمینَ.

ترجمه

«بارالها ! بر علی بن محمد (امام هادی) درود فرست.

او که جانشین اوصیای پیامبر (ص) و پیشوای پارسایان است.

و جایگزین رهبران دین و حجت بر تمام آفریدگان.

بارالها ! همانگونه که او را نوری قرار دادی تا مؤمنان از او فروغ بگیرند. او به پاداش بزرگ تو بشارت داد و از کیفر تو مردم را بر حذر داشت و آیات تو را یادآور گردید، حلال تو را حلال دانست و حرام تو را حرام شمرد. آئین تو و واجبات تو را روشن کرد و مردم را به عبادت تو برانگیخت. و به طاعت تو فرمان داد و از معصیت تو بازداشت.

خدایا ! بر او درود فرست برترین درودی که بر هر کدام از اولیای خودت و ذرّیه پیامبرانت می فرستی ای معبود جهانیان» .

در این صلوات که از امام حسن عسکری (ع) درباره هر کدام از چهارده معصوم نقل شده درباره امام هادی (ع) چنین آمده است:

نماز حضرت هادی علیه السلام

دو رکعت است در رکعت اول سوره حمد و یس و در رکعت دوم سوره حمد و الرحمن

دعای آن حضرت

یَا بَارُّ یَا وَصُولُ یَا شَاهِدَ کُلِّ غَائِبٍ وَ یَا قَرِیبُ غَیْرَ بَعِیدٍ وَ یَا غَالِبُ غَیْرَ مَغْلُوبٍ وَ یَا مَنْ لا یَعْلَمُ کَیْفَ هُوَ إِلا هُوَ یَا مَنْ لَا تُبْلَغُ قُدْرَتُهُ أَسْأَلُکَ اللَّهُمَّ بِاسْمِکَ الْمَکْنُونِ الْمَخْزُونِ الْمَکْتُومِ عَمَّنْ شِئْتَ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْمُقَدَّسِ النُّورِ التَّامِّ

الّحَیِّ الّقَیُّوم الّعَظِیمِ نُورِ السَّمَاوَاتِ وَ نُورِ الّأرَضِینَ عَالِمِ الّغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ الْکَبِیرِ الْمُتَعَالِ الْعَظِیمِ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

کتابشناسی

کتاب های فارسی

• تحلیلی از دوران دهمین خورشید امامت امام هادی، سید محمد حسینی، علی رفیعی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1370ش، 630ص.

• صحیفه امام هادی (ع)، جواد قیومی اصفهانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1381ش، 431ص.

• چهارده نور پاک، عقیقی بخشایشی، ج12، زندگی امام هادی (ع)، قم، انتشارات نوید اسلام، 1381، 139ص.

• تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)، باقر شریف قرشی، مشهد، کنگره جهانی حضرت رضا (ع)، 1371ش، 528ص.

• زندگانی دهمین پیشوای شیعه حضرت امام هادی (ع)، مرتضی مدرسی چهاردهی، تهران، انتشارات غدیر، 1352ش، 250ص.

• خورشید هدایت پیشوای دهم امام علی بن محمد الهادی (ع)، هیئت تحریریه موسسه در راه حق، قم، موسسه در راه حق، 69ص.

• فرهنگ جامع سخنان امام هادی (ع)، همراه با متن کتاب موسوعه کلمات الامام الهادی، گروه حدیث پژوهشکده باقر العلوم، ترجمه علی مویدی، نشر معروف 1380، 590ص.

• سیره عملی اهل بیت (ع) حضرت امام علی النقی الهادی (ع)، کاظم ارفع، قم، فیض کاشانی، 63ص.

• چشمه های نور: امام هادی (ع)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1368ش، 138ص.

• مشکات هدایت: پژوهشی در زندگانی امام هادی (ع)، ابوالفضل هادی منش، قم،

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، 136ص.

• امام هادی (ع) قهرمان شکست ناپذیر عصر متوکل، محمد رسول دریائی، انتشارات وهاج، 1336ه. 294ص.

• امام هادی و نهضت علویان، محمد رسول دریائی، رسالت قلم، 361، 293ص.

• ستارگان درخشان، ج12: سرگذشت حضرت امام علی النقی (ع)، محمد جواد نجفی، قم کتابفروشی اسلامیه، 176ص.

کتاب های عربی

• سبع الدجیل السید محمد بن الامام علی الهادی (ع)، برهان البلداوی، قم، مکتبه الامین، 168ص.

• موسوعه الامام الهادی (ع)، چهار جلد، ابوالفضل طباطبائی اشکذری، مهدی اسماعیلی، قم، موسسه ولی العصر (ع)، 1424ق، 2109ص.

• الامام علی الهادی (ع) مع مروق القصر و قضاه العصر، کامل سلیمان، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، 1421ق، 352ص.

• فی رحاب رسول الله و اهل بیته 13 16، هاشم موسوی، تهران، المشرق للثقافه و النشر، 1380، 66ص.

• الامام الهادی (ع) قدوه و اسوه، سید محمد تقی المدرسی، تهران، مکتب العلامه المدرسی، 1420ق، 71ص.

• حیاه الامام الهادی (ع)، محمد جواد الطبسی، قم، فیض کاشانی 1426ق، 511ص.

• فی رحاب الامامین الجواد و الهادی (ع)، فوزی آل سیف، عربستان سعودی، دار المحجه البیضاء، 2005.

• سلسله حیاه الرسول و اهل بیته (ع) سیره الائمه علی الهادی (ع)، الامام العسکری (ع)، المهدی المنتظر (ع)، باسلوب قصصی میسر، محمد رضا عباس محمد الدباغ، بیروت، دار المحجه البیضاء، 2004م.

- سیره الامام العاشر علی الهادی (ع)، عبدالرزاق شاکر البدر، بغداد، دیوان، 100ص.
- لمحات من حیاه الامام الهادی، محمدرضا سیبویه، مشهد، آستان قدس رضوی، 1413ق، 134ص.

اعلام الهدایه، ج12: الامام علی بن محمد الهادی، گروه نویسندگان، قم، المجمع العالمی لاهل البیت، 1422ق، 244ص.

- مسند الامام ابی الحسن علی بن محمد، عزیزالله عطاردی، مشهد، کنگره جهانی حضرت رضا (ع)، 1414ه، 400ص.
- منهاج التحرک عند

الامام الهادی (ع)، نجف علی مهاجر، وزارت ارشاد اسلامی، 183ص.

• الامام الهادی (ع)، لجنه التألیف، موسسه البلاغ، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 103ص.

• موسوعه المصطفی و العتره، ج14: الهادی علی (ع)، حسین الشاکری، قم، نشر الهادی، 1418.

• النور الهادی الی اصحاب الامام الهادی (ع)، عبدالحسین الشبستری، قم المکتبه التاریخیه المختصه، 1421ق، 360ص.

• ابوجعفر محمد بن الامام الهادی (ع)، محمد علی الغروی الاردوبادی، نجف اشرف، مخزنه الامینی، 1956م، 176ص.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109